روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری

[illegible]

جلد ۶

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن – جلد۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م‌۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۶ صفحه : ۹

[سوره النساء (۴): آیات ۶۲ تا ۷۰]

[اشاره]

فَکَیفَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَهٌ بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم ثُمَّ جاؤُکَ یَحلِفُونَ بِاللّهِ إِن أَرَدنا إِلّا إِحساناً وَ تَوفِیقاً (۶۲) أُولئِکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ ما فِی قُلُوبِهِم فَأَعرِض عَنهُم وَ عِظهُم وَ قُل لَهُم فِی أَنفُسِهِم قَولاً بَلِیغاً (۶۳) وَ ما أَرسَلنا مِن رَسُولٍ إِلاّ لِیُطاعَ بِإِذنِ اللّهِ وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا

أَنفُسَهُم جاؤُكَ فَاستَغفَرُوا اللّهَ وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِيماً (۶۴) فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَينَهُم ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِم حَرَجاً مِمّا قَضَيتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسلِيماً (۶۵) وَ لَو أَنّا كَتَبنا عَلَيهِم أَنِ اقتُلُوا أَنفُسَكُم أَوِ اخرُجُوا مِن دِيارِكُم ما فَعَلُوهُ إِلاّ قَلِيلٌ مِنهُم وَ لَو أَنَّهُم فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيراً لَهُم وَ أَشَدَّ تَثبِيتاً (۶۶)
وَ إِذاً لَآتَيناهُم مِن لَدُنّا أَجراً عَظِيماً (۶۷) وَ لَهَدَيناهُم صِراطاً مُستَقِيماً (۶۸) وَ مَن يُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَيهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً (۶۹) ذلِكَ الفَضلُ مِنَ اللّهِ وَ كَفى بِاللّهِ عَلِيماً (۷۰) «۲»

[ترجمه]

چگونه بود چون برسد به ایشان مصیبتی به آنچه در پیش افگنه دستهایشان، پس آیند به تو، سوگند می‌خورند به خدای، که ما نخواستیم مگر نیکویی و توفیق.

ایشان آنانند که داند خدای آنچه در دل ایشان است، بگرد از ایشان«۳» و پند ده ایشان را و بگو ایشان را«۴» در نفسهای ایشان سخنی رسیده.

و نفرستادیم ما هیچ پیغامبری مگر تا طاعتش دارند«۵» به فرمان خدا، و اگر ایشان چون بیداد کردند بر خود به تو آمدندی و آمرزش خواستندی از خدای و آمرزش خواستی برای ایشان پیغامبر، یافتندی خدای را توبه پذیر و بخشاینده.

نه به خدای تو که ایمان ندارند تا به حاکم کنند تو را در آنچه خلاف بود میان ایشان، پس نیابند در خویشتن تنگی از آنچه حکم کرده باشی و بسپارند سپردنی«۶».

---

(۱). اساس، وز، مت، آج، لب، مر، لت: ندارد، از تب افزوده شد.

(۲). اساس، تب: جاءوک.

(۳). آج، لب: پس اعراض کن از عقوبت کردن ایشان.

(۴). اساس و بگوی، با توجّه به وز و تب زاید می‌نماید.

(۵). اساس مگر، با توجّه به وز و تب زاید می‌نماید. [.....]

(۶). آج، لب: و گردن نهند فرمان را گردن نهادنی.

صفحه : ۲

و اگر ما بنویسیم بر ایشان که بکشید خود را یا بیرون شوی«۱» از سراهای خود«۲»، نکنند مگر اندکی از ایشان، و اگر ایشان بکنند آنچه پند می‌دهند ایشان را به آن، باشد بهتر«۳» ایشان را و سخت [تر]«۴» بر جای بودنی.

پس ما بدهیم ایشان را از نزد ما مزدی بزرگ.

و راه نماییم«۵» ایشان را راه راست.

هر که«۶» فرمان برد خدای را و پیغامبر را، ایشان با آنان باشند که انعام کرد«۷» برایشان خدای«۸» از پیغامبران و راست گویان و شهیدان«۹» و نیکان و نکو باشند ایشان همراه«۱۰».

آن فضل است از خدای و بس است خدای دانا.

قوله: فَكَيفَ إِذا أَصابَتهُم «کیف» سؤال عن«۱۱» حال باشد و معنی او استفهام بود، و اینکه جا تقریع و تعجیب است. و در موضع او دو قول گفته‌اند«۱۲»: یکی رفع به خبر ابتدا، أی فکیف [۳۲۲- پ]

صنيعهم اذا اصابتهم مصيبة.

بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم، و التقدير: الإساءة صنيعهم بالجرأة فی كذبهم ام الاحسان بالتوبة. و «كيف» چون در جای خبر ابتدا باشد لا بد مقدّم بود بر ابتدا، برای آن كه

---

(۱). اساس: شدی، با توجّه به وز تصحيح شد، تب: شويد، آج، لب: بيرون آيند.

(۲). تب: سرايهاتان.

(۳). اساس، مت است، با توجه به وز و تب زايد می‌نمايد.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و تب افزوده شد.

(۵). آج، لب: راه نموديمی.

(۶). تب، آج، لب: و هر كه.

(۷). آج، لب: نيكويی كرد.

(۸). وز، تب، آج، لب: خدای برايشان.

(۹). آج، لب: كشته شدگان در راه خدای.

(۱۰). آج، لب: اينان رفيقان در راه دين.

(۱۱). تب: از.

(۱۲). مت، آج، لب: گفتند.

صفحه : ۳

استفهام را صدر كلام باشد. و گفته‌اند: محلّ او نصب است، و تقدير آن كه: كيف يكونون أم مصرّين«۱» أم تائبين.

و در معنی «مصيبت» در آيت دو قول گفتند: يكی«۲» آيت در عبد اللّه أبی سلول«۳» آمد، و مصيبت«۴» آن مذلّت بود كه به او رسيد چون از غزاة بنی المصطلق باز آمدند در وقعتی كه آن را مريسيع گفتند، و سورة المنافقين در شأن او فرود آمد و او در عذر و خشوع گرفت«۵»- و قصّه آن«۶» در سورة المنافقين بيايد- إن شاء اللّه. آنگه بيامد و سوگند خورد كه او به آنچه گفت از ميان آن دو گروه جز احسان و توفيق نخواست.

قولی دگر آن است كه: چون وفاتش نزديك رسيد، مصيبت آن است كه بيامد و رسول را گفت: يا رسول اللّه؟ مرا از پيراهنهای خاص تو«۷» يكی ده مرا«۸» تا تبرّك را در پوشم تا مرا امانی باشد از دوزخ. چون او را گفتند: تو منافقی، و اينكه نه از اعتقاد می‌گويی، و اينكه به نفاق می‌گويی، سوگند خورد بر اينكه كه من از اينكه جز توفيق و احسان«۹» نمی‌خواهم، و اينكه قول علیّ بن الحسين مغربی است.

بعضی دگر گفتند: مراد به «مصيبت»، كشتن آن مرد بود كه عمر بن الخطّاب بكشت او را«۱۰»، آنگه اوليای خون او آمدند و طلب ديت كردند و سوگند خوردند كه ما را غرض در اينكه إطفاء نائره است، و ما طلب صلاح می‌كنيم و إلّا احسان و توفيق نمی‌خواهيم.

قولی ديگر آن است كه: آيت بر عموم است، و مراد مصيبتی معيّن نيست، يعنی هر گه كه ايشان را نكبتی رسد و نقمتی، اعتبار بر نگيرند و از سوگند دروغ خوردن باز نايستند، و آنچه بخلاف راستی به ظاهر وفاق و باطن نفاق كنند بر آن سوگند خورند كه ما به اينكه جز احسان و صلاح و صواب نخواستيم، حق تعالی تكذيب ايشان كرد به

---

(۱). مر: یکونون مصرّین، چاپ شعرانی (۳/ ۴۲۷): یکونون أمصرّین. [.....]

(۲). مت، تب آن که.

(۳). مت: عبد اللّه بن أبیّ سلول.

(۴). آج، لب او.

(۵). مر: در عذر و خشوع رفت.

(۶). تب، آج، لب: او.

(۷). مر: خود.

(۸). وز، آج، لب: یکی مراده، مر: به من ده.

(۹). وز، مت، تب، آج، لب، مر: احسان و توفیق.

(۱۰). وز، مت، تب، آج، لب، مر: او را بکشت.

صفحه : ۴

آنچه گفتند، گفت: أُولئِکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ ما فِی قُلُوبِهِم، ایشان آنانند که خدای تعالی داند آنچه در دلهای ایشان [است]«۱». و «اولئک» اشارت است به آن منافقان که ذکر ایشان در آیت اوّل رفت. حق تعالی گفت: یا محمّد؟ از ایشان اعراض کن و بگرد [و بر]«۲» ایشان اقبال مکن. وَ عِظهُم، و برای اعذار و انذار و حجّت ایشان را وعظ کن و پند ده به زبان، و عقوبت مکن ایشان را.

وَ قُل لَهُم فِی أَنفُسِهِم قَولًا بَلِیغاً، بعضی گفتند مراد آن است که: ایشان را به قتل بترسان اگر توبه نکنند. ضحّاک گفت: ایشان را بر ملاء وعظ کن و در سرّ قولی بلیغ گوی که ایشان را زجر کند«۳» در مستقبل از مثل اینکه بعضی دگر گفتند: اعرض«۴» عن قبول عذرهم، عذرشان مپذیر که دروغ می‌گویند، و پند ده ایشان را و بلیغ گوی، و معنی آن که: اگر آنچه در دل داری اظهار کنی، بفرمایم کشتن شما را«۵».

آنگه حق تعالی غرض و حکمت خود در بعثت انبیا بگفت که: وَ ما أَرسَلنا مِن رَسُولٍ، و اینکه «من» زیادت است، و لکن در او معنی هست و آن مبالغت است و تأکید در نفی، چنان که گویی: ما جاءنی من احد، تا مستغرق جنس باشد در نفی، یعنی هیچ پیغامبر را نفرستادیم«۶» إلّا برای آن تا طاعتش دارند و فرمانش برند. بِإِذنِ اللّهِ، أی بأمر اللّه، به فرمان خدای که طاعت ایشان بر خلقان واجب کرد، نظیره قوله تعالی: وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تَمُوتَ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ«۷» وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تُؤمِنَ«۸» وَ ما هُم بِضارِّینَ بِهِ مِن أَحَدٍ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ«۹» وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا، و اگر ایشان چون بر خویشتن ظلم کردند.

مفسّران گفتند: بتحاکمهم«۱۰» الی الطّاغوت، به آن که به حکومت بر طاغوت رفتند.

و ظلم ایشان را بر خود دو معنی بود: یکی از جهت لغت، و دگر«۱۱» از جهت

(۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز، مت، تب افزوده شد.

(۳). مرّ: کنند.

(۴). کذا: در اساس، وز، مت، تب، با توجّه به آج، لب و مر تصحیح شد.

(۵). مر: بفرمایم بستن شما را و بکشند.

(۶). مر الا لیطاع. [.....]

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۵.

(۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۰.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲.

(۱۰). اساس، وز، مت: یتحاکمهم، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب: و یکی.

صفحه : ۵

اصطلاح. امّا از جهت لغت معنی آن بود که ایشان چون نقصان حظّ خود کردند از ثواب به آنچه کردند [که اگر نکردندی ایشان را ثواب بودی، و «ظلم» در لغت نقصان باشد. در وجه دوم تا چون ایشان نفس خود را اضرار کردند و به آنچه کردند]«۱» استجلاب مضرّت عقاب کردند، پس بمنزله ظالم نفس خود بودند، اگر آنگه که اینکه کردند به تو آمدندی و عذر خواستندی و طلب مغفرت کردند [ی]«۲» از خدای و از دل استغفار و توبه کردندی«۳» و رسول- علیه السلام- برای ایشان استغفار کردی، ایشان خدای را توبه پذیرنده و بخشاینده یافتند«۴»، یعنی خدای تعالی چنین بودی تا اگر وجدان و ادراک«۵» بودی جز چنین نبودی، برای آن که ادراک تعلّق به مدرک که«۶» دارد علی ما هو به دارد، پس اینکه کنایت باشد از آن که خدای- جلّ و عزّ- جز چنین«۷» که گفت«۸» از توّابی و رحیمی نیست با تائبان و مستغفران چون از سر توبه و اخلاص استغفار کنند، و از حقّ آن که او استغفار کند آن است که اوّل در دل توبه کند از ندم و عزم که گفتیم، پس به زبان استغفار کند چه اگر به اصرار کند«۹» به دل و زبان استغفار کند، چنان بود که رسول- علیه السّلام- گفت:

المصرّ علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزیء بربّه

، گفت: آن که به زبان استغفار کند [۳۲۳- ر]

و به دل اصرار کند، او بر خدای فسوس«۱۰» می‌دارد.

حسن بصری گفت: آیت در حقّ دوازده مرد منافق آمد که با یکدیگر بر نفاقی اتّفاق کردند و خدای تعالی رسول را- علیه السّلام- خبر داد، گفت: در میان شما که حاضرانید«۱۱» دوازده مرد بر کاری نفاق اتّفاق کردند، و خدای تعالی مرا خبر داد«۱۲». اگر

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس، وز: ندارد، با توجّه به مت و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج، لب، مر از خدای.

(۴). تب، آج، لب، مر: یافتندی.

(۵). آج، لب، مر بر او روا.

(۶). آج، لب: مدرکه.

(۷). اساس نبودی برای آن که ادراک تعلّق به مدرک که دارد، که با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زائد و تکراری می‌نمود و حذف گردید.

(۸). کذا: در اساس، مت، دیگر نسخه بدلها: چنین که گفت.

(۹). آج، لب، مر: ندارد. [.....]

(۱۰). مر: افسوس.

(۱۱). آج، لب: حاضرانی/ حاضرانید.

(۱۲). مر و.

صفحه : ۶

برخیزند و استغفار کنند و عذر خواهند و توبه کنند، من برای ایشان شفاعت کنم.

برنخاستند«۱» تا رسول- علیه السّلام- هر دوازده«۲» را به نام و نسب«۳» برخواند و رسوا کرد، آنگه گفتند: یا رسول اللّه؟ برای ما استغفار کن، خدای تعالی آیت فرستاد که: اگر اوّل که آن کردی«۴» بیامده بودی«۵» و توبه کرده«۶»، من بیامرزیدمی شما را. اکنون پس از اینکه شما را بر من جاهی«۷» نیست، و بر رسول من جای نیست. رسول- علیه السّلام- بفرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کرد«۸» و دگر ایشان را پیش خود رها نکرد«۹». و در آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره از آن جا که خدای تعالی گفت به «لام» غرض که: غرض من در بعثت رسولان«۱۰» است«۱۱» تا همه خلایق طاعت او دارند، نه آن که بعضی طاعت«۱۲» دارند و بعضی عاصی شوند. و مذهب مجبّره آن است که: خدای تعالی از مطیعان طاعت می‌خواهد و از عاصیان معصیت، بل مطیعان به خواست او طاعت می‌دارند و عاصیان به ارادت او عصیان می‌کنند برای آن که بنزدیک ایشان ارادت موجب، مراد باشد.

و در خبر می‌آید«۱۳» از امیر المؤمنین- علیه السّلام- که او گفت: چون رسول را- علیه السّلام- دفن کردیم و سه روز بر آمد، اعرابی بیامد و به سر گور رسول آمد و به«۱۴» سر گور درافتاد و می‌گریست و از آن خاک تربت رسول بر سر می‌ریخت و می‌گفت:

یا رسول اللّه؟ آنچه گفتی بشنیدم و بگرویدم، و آنچه از خدایها گرفتی ما از تو بواجب‌ها نگرفتیم«۱۵» و از جمله آنچه خدای بر تو انزله کرد اینکه بود که: وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم جاؤُكَ فَاستَغفَرُوا اللّهَ وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِيماً.

---

(۱). مر و توقّف کردند. رسول- علیه السلام- چند بار گفت.

(۲). مر کس.

(۳). وز، تب، آج، لب: نسبت.

(۴). تب: کردید، مر: کردندی.

(۵). تب: بیامده بودید، مر: بیامدندی.

(۶). مر: توبه کردندی.

(۷). مت، آج، لب، مر: جای.

(۸). کذا: در اساس، وز، مت، تب و دیگر نسخه بدلها: بیرون کردند.

(۹). آج، لب: پیش خود راه نداد.

(۱۰). تب، آج، لب، مر آن.

(۱۱). مر که. [.....]

(۱۲). آج، لب، مر او.

(۱۳). مر: خبری آمد.

(۱۴). مر: بر.

(۱۵). آج، لب: باز نگرفتیم، مر: فرا نگرفتیم.

صفحه : ۷

و من بر خویشتن ظلم کردم و آمده‌ام تا تو برای من استغفار کنی یا رسول اللّه. از گور آواز آمد: قد غفر لک، بیامرزیدند تو را ای گوینده.

قوله: فَلا وَ رَبِّکَ- الایة از مفسّران بعضی گفتند: آیت در زبیر آمده و خصمی که او را بود. و در نام او خلاف کردند«۱». صالحی

گفت: ثعلبهٔ بن حاطب، و دیگران گفتند: حاطب بن أبی بلتعه«۲»، ایشان به حکومت پیش رسول آمدند در آبی که از رود می‌آمد، و زمین زبیر بالای زمین اینکه مرد بود. رسول- علیه السّلام- بر طریق مسامحه گفت: یا زبیر تو زرع خود را آب بده و آب به او رها کن. مرد را از آن خوش نیامد، گفت: أن کان إبن عمّتک قلت هذا، اینکه برای آن گفتی که او پسر عمّه تو است!

رنگ«۳» رسول بگردید، زبیر را گفت: ای زبیر؟ آنچه حقّ تو است از آب بخور تمام، و بستان و جای خود تا به دیوار پر آب بدار که اینکه حقّ تو است، چون حقّ خود تمام خورده باشی آنگه آب رها کن. و آنچه اوّل گفت، بر طریق مسامحه گفت تا جانب آن مرد را مراعات کند«۴» بر طریق شفاعت و مساهله زبیر با او. چون مرد آن اساءت ادب کرد، رسول- علیه السلام- گفت: چون مرد به اینکه ابلهی است که نمی‌داند که من جانب او بهتر مراعات«۵» می‌کنم«۶»، زبیر را گفت: اکنون برو حقّ خود تمام بخور از آب و آنگه رها کن، و اینکه حکمی شرعی بود بحق.

ایشان از پیش رسول بیامدند به مقداد بگذشتند. مقداد گفت: یا با بلتعه؟ حکم که را بود! مرد گفت: قضی لابن عمّته علی، برای پسر عمّه‌یش«۷» حکم کرد و لب بر پیخت«۸» به طریق استهزاء. جهودی نشسته بود آن بدید، گفت: عجبا لهؤلاء، عجب است کار اینان، می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که اینکه مرد رسول خداست، آنگه او را متّهم می‌دارند در حکمی که می‌کند به خدایی خدا، که ما در عهد موسی گناهی کردیم، آمدیم تا توبه کنیم، موسی ما را گفت: توبه شما آن است که خود را بباید

---

(۱). وز: خلاف کرد.

(۲). آج، لب، مر: حاطب بن ابی ربیعه.

(۳). وز، تب، آج، لب، مر روی.

(۴). مر: کرده باشد.

(۵). مر: رعایت.

(۶). آج، لب، مر که جانب زبیر را.

(۷). مت: عمّیش، تب، آج، مر: عمّه‌اش، لب: عمّش.

(۸). اساس، وز، مت، آج، لب، مر: آب بریخت، با توجّه به تب تصحیح شد.

صفحه : ۸

کشتن. ما تیغ برداشتیم و در یکدیگر نهادیم تا هفتاد هزار مرد کشته شد«۱» در طاعت خدای- عزّ و جلّ- تا از ما راضی شد. ثابت بن قیس بن شمّاس حاضر بود، گفت: و اللّه که اگر رسول- علیه السّلام- می«۲» فرماید که خود را بکش، من در کشتن خود هیچ توقّف نکنم، و خدای تعالی از من داند که راست می‌گویم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و آیت دیگر که از پس آن است الی قوله: إِلَّا قَلِیلٌ«۳»، یعنی ثابت بن قیس بن شمّاس.

مجاهد و شعبی گفتند: آیت در بشر منافق آمد و آن مرد جهود که به حکومت پیش رسول رفتند و عمر او را بکشت- و قصّه آن برفت.

قوله: فَلا وَ رَبِّکَ در «لا» چند قول گفتند: بعضی گفتند معنی آن است که:

لیس الأمر کما زعموا، اینکه کار نه چنان است که ایشان گفتند.

قولی دگر آن است که: «لا» ایذان و اخبار می‌کند به آن که از پس او نفی خواهد آمدن، و هو قوله: لا یُؤْمِنُونَ، چنان که ما گوییم: نه چنین نیست، آنگه گفت: وَ رَبِّکَ، قسم از سر گرفت، وَ لا ـ یُؤْمِنُونَ، به جواب قسم کرد و آن «لا» در پیش افگند تا تنبیه باشد بر اینکه نفی و مؤکّد اینکه بود.

قولی دگر آن است که: «لا» صله است، نحو قوله: لا أَقسِمُ بِیَومِ القِیامَةِ«۴»- و هذا أضعف الوجوه.

حق تعالی گفت: نه چنین نیست«۵» که ایشان گمان بردند به خدای تو که ایشان ایمان نیاورده باشند، و ایمان ایشان درست نباشد تا آنگه که تو را به حاکم کنند در آن خلافی [۳۲۳- پ]

که میان ایشان باشد، آنگه به آن حکم که تو کرده باشی راضی باشند، و در نفس خود از آن حرجی و ضیقی نیابند. و قوله: شَجَرَ، أی اختلف و تشاجر الرّجلان إذا اختلفا و تخاصما، و درخت را شجر برای اینکه خوانند لالتفاف اغصانه، و الشّجیر الخصیم، قال«۶»:

ألفیتنی هشّ الیدی ن بمری قدحی أو شجیری

لأنّه یشاجره فی القمار، و یقال: لعصیّ الهودج: شجار، و تشاجر الرّماح

---

(۱). وز، تب، آج، لب: شدند، مر: شدیم.

(۲). وز، تب، آج، لب، مر: مرا. [.....]

(۳). تب، آج، لب منهم.

(۴). سوره قیامت (۷۵) آیه ۱.

(۵). مر: چنین است.

(۶). تب شعر، چاپ شعرانی (۳/ ۴۳۱) المتنخل.

صفحه : ۹

اختلافها، قال«۱»:

نفسی فداءک و الرّماح شواجر و القوم فی ضنک اللّقاء قیام

ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنفُسِهِم، معنی آن است که تا رضای تو بر هوای خود اختیار نکنند و تسلیم نکنند و انقیاد ننمایند، اگر چه به زبان گویند مؤمنیم مؤمن نباشند، و ایمانی«۲» درست نبود ایشان را.

وَ لَو أَنّا کَتَبنا عَلَیهِم، و اگر ما برایشان نویسیم که خویشتن را بکشی«۳»، یعنی فریضه کنیم بر ایشان چنان که بر بنی اسرائیل کردیم. أَوِ اخرُجُوا مِن دِیارِکُم، یا هجرت کنی«۴» و خانه‌های خود رها کنی«۵». ما فَعَلُوهُ، نکنند، و «ها» راجع است با قتل لأنّه اشدّ، یا راجع است الی کلّ واحد منهما، یا راجع است الی امتثال المأمور به فیهما.

إِلّا قَلِیلٌ مِنهُم، رفع او بر فاعلیّت است و «إلّا» چون حشو است در لفظ و اگر چه از روی معنی فایده او برجاست، و آن استثناء است«۶»، و اگر گویند: از روی معنی فاعل است بر حقیقت هم روا بود، برای آن که معنی ما جاءنی الّا زید، آن است که جاءنی زید لا غیر، و کذا ما رأیت الّا زیدا، و ما مررت الّا بزید.

و اگر گویند: اینکه استثناء منقطع است به وجهی روا بود، برای آن که آنان که اینکه نکنند أعنی قتل نفس و سرای مسکون«۷» رها کردن مباین و مخالف باشند در دیانت و اعتقاد مؤمنان را، و اگر گویند: متّصل است، روا باشد برای آن که به ظاهر اهل یک ملّتند و کلمه اسلام می‌گویند. دگر آن که، خدای تعالی گفت: «منهم»، و گفتند: آیت در ثابت بن قیس بن شمّاس آمد، و مراد به «قلیل» اوست چنان که پیش از اینکه برفت. و إبن عامر خواند: الّا قلیلا، و در مصحف اهل شام چنین است، و نصب او بر استثنا بود برای آن که در استثنا غیر موجب هر دو وجه رواست«۸»، و اگر گویند: حمل بر استثنای منقطع کرده است بعید نباشد.

---

(۱). تب شعر.

(۲). آج، لب: ایمان.

(۳). تب: بکشید.

(۵- ۴). تب، مر: کنید.

(۶). اساس، مت و اگر گویند از روی معنی فایده او برجاست، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۷). مر: سکون.

(۸). تب: روا بود.

صفحه : ۱۰

حسن بصری و مقاتل گفتند: چون اینکه آیت آمد، عمّار یاسر و عبد اللّه مسعود و جماعتی گفتند- و اگر چه اندک بودند- که: به خدای«۱» اگر خدای و رسول ما را بفرمایند که خود را«۲» بکشیم و خانه‌ها رها کنیم و برویم.

اینکه حدیث به رسول- علیه السّلام- رسید، گفت:

انّ من امّتی رجالا الإیمان أثبت فی قلوبهم من الجبال الرّواسی

، از امّت من مردانی«۳» هستند که ایمان در دل«۴» ایشان از کوهها ثابت‌تر و محکمتر است.

إبن کثیر و نافع و إبن عامر و کسائی خواندند: «أن اقتلوا»، «او اخرجوا»، بالضّم فیهما «نون» و «واو» بضم، و عاصم و حمزه هر دو مکسور خواندند، و ابو عمرو«۵» «واو»«۶» مضموم خواند و «نون» مکسور. آنان که هر دو مضموم خواندند، اتباع کردند ضمّه را به ضمّه، و آنان که هر دو مکسور خواندند بر اصل تحریک التقاء ساکنین حمل کردند که آن کسره باشد. و ابو عمرو «نون» بر اصل التقاء ساکنین به کسر رها کرد و ضم در «واو» برای نسبت آورد که «واو» اخت ضمّه است.

وَ لَو أَنَّهُم فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ، حق تعالی گفت: اگر آنچه فرمودم از قتل نفس و رها کردن نشیمن سخت بود برایشان و اندکی مردم به جای آوردند، اکنون آنچه کم از آن است که ایشان را از آن«۷» وعظ کردند، اگر«۸» به جای آرند ایشان را بهتر باشد.

وَ أَشَدَّ تَثبِیتاً، در او دو قول گفتند: یکی آن که معنی«۹» آن است که ثابت‌تر و پای بر جایتر در باب اعتقاد [و بصیرت برای آن که اعتقاد]«۱۰» حق«۱۱»، از سر دلیل و حجّت اعتقادی«۱۲» علمی باشد مقتضی سکون نفس، به خلاف اعتقاد جهل و تقلید و تنحیت«۱۳» که نفس به آن مضطرب باشد. و قولی دگر آن که مراد به ثبات نفع ثواب

---

(۱). مر که.

(۲). مر بکشی که.

(۳). مر: مردمانی. [.....]

(۴). مر: دلهای.

(۵). مر: إبن عمرو.

(۶). مر را.

(۷). وز، تب، آج، لب، مر: را به آن.

(۸). مر ایشان.

(۹). مر: معنی‌اش.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). مر که.

(۱۲). تب، آج، لب: اعتقاد.

(۱۳). تب: به تنحیت.

صفحه : ۱۱

است، یعنی ثواب خدای تعالی و نفع آن بهتر باشد ایشان را از نفع دنیا، که اینکه منقطع بود و آن دایم. و قوله: و اذا لآتیناهم، بیان کردیم که: «اذا» جواب باشد و جزاء«۱» عطف است علی جواب «لو»، من قوله: «لکان خیرا لهم»، یعنی اگر آنچه گفتند و پند دادند ایشان را به آن بکردندی ایشان را به بودی، و پس ما ایشان را بدادمانی«۲» از نزدیک ما مزدی عظیم، یعنی ثواب خدای و بیرون از آن که تخصیص داد ثواب را به آن که از نزدیک اوست تا به شرف و کرامت مختص باشد، چون قدیم- جلّ جلاله- تولّای آن کند«۳» به خودی خود، گفت: عظیم است، و چگونه عظیم نباشد آن که تعظیم و تبجیل او با آن مقرون باشد؟ و به بقای او بماند«۴»، حیات بلا موت و عزّ بلا ذلّ.

وَ لَهَدَيناهُم صِراطاً مُستَقِيماً، یعنی الطافی کنیم با ایشان که به آن الطاف ثبات کنند و بر راه راست که ره اسلام است بباشند و بمانند، نحو قوله تعالی: اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِيمَ«۵»، و اینکه اولیتر است از آنچه ابو علی گفت که: مراد الأخذ بهم فی طریق الجنّة، برای آن که تکرار باشد. دگر آن که چون در اوّل آیت بگفت که: من ایشان را ثواب دهم و نعیم بهشت، در آخرت«۶» بر سبیل عطف چیزی گوید که کم از آن باشد از هدایت و ره بهشت لایق نباشد.

قوله: وَ مَن يُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ [۳۲۴- ر]

فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَيهِم، بعضی مفسّران گفتند: اینکه آیت در ثوبان آمد مولای رسول- علیه السّلام- و او پیغامبر را سخت دوست داشتی«۷». روزی در آمد گونه«۸» بگشته و اثر حزن و کأبت«۹» بر روی او ظاهر، رسول- علیه السّلام- او را گفت: تو را چه بوده است! گفت: یا رسول اللّه؟ مرا هیچ رنج نبود الّا یاسه«۱۰» دیدار تو، آنگه اندیشه کردم که فردای قیامت حال من از هر دو«۱۱» بیرون نبود: یا اهل بهشت باشم، [یا اهل دوزخ، و هرگز روی تو نبینم. و اگر از

---

(۱). مر اینکه جا.

(۲). آج، لب: بدادمی.

(۳). آج، لب: آن کرد.

(۴). آج، لب و. [.....]

(۵). سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۶.

(۶). تب، آج، لب: در آخر آیت، مر: لایق نباشد در آخر آیت.

(۷). وز، تب، آج، لب و از او صبر نداشتی، مر و بی او صبر نداشتی.

(۸). مر او.

(۹). مر: اندوه.

(۱۰). مر: الا نادیدن.

(۱۱). وز، تب، آج، لب، مر: از دو.

صفحه : ۱۲

اهل بهشت باشم]«۱» منزله و جای من آن جا نبود که جای تو باشد، تو را نبینم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و رسول- علیه

السّلام- گفت: به آن خدای که جان من به فرمان اوست که هیچ بنده‌ای مؤمن نباشد و ایمان او درست نبود تا مرا از جان خود و«۲» پدر و مادر و اهل و ولد خود دوست‌تر ندارد، و بعضی گفتند: جماعتی از صحابه بودند که اینکه گفتند، و خدای اینکه آیت برای ایشان«۳» فرستاد. و اگر بر عموم حمل کنند اولیتر باشد، برای آن که فایده‌یش«۴» بیشتر بود و برای آن که «من» اسمی است متضمّن معنی شرط را، و چون شرط حاصل آمد لا بدّ جزا باید تا با آن بود. حق تعالی گفت: هر که طاعت خدای دارد و طاعت رسول«۵»، ایشان فردا با آنان باشند که خدای را برایشان نعمت است، آنگه به «من» تبیین بیان کرد ایشان را، گفت: مِنَ النَّبِيِّينَ، از پیغامبران و صدّیقان و شهیدان و نیکان و رفاقت و صحبت ایشان نیک چیز است«۶» و نکو«۷»، بیان کردیم که: لفظ نبی از نباوت مشتق است و هی الرّفعهٔ، و اینکه اولیتر است از قول آن کس که او گفت: من النّبأ، و هو الخبر، برای آن که باتّفاق اینکه لفظ مدح است، و در خبر دادن هیچ مدح نیست. و دگر آن که فعیل از ثلاثی آید، از مزید نیاید، و فعل از آن «أنبأ» و «نبّأ» باشد. دگر آن که رسول- علیه السّلام- گفته است:

لا تنبزوا باسمی

، أی لا تهمزوا، نام من به همز«۸» مگوی«۹»، هم اینکه معنی خواسته است که اشارت کردیم با او تا از «نباوت» باشد، از «نبأ» نباشد.

و الصدّیق، الکثیر [الصدق]«۱۰»، و الّذی ذلک«۱۱» من عادته، کالسّکّیر و الخمّیر و الشّرّیب.

و در شهید دو قول گفتند: یکی آن که قام بشهادهٔ الحقّ، که او به شهادت و گواهی حق ایستاده باشد تا او را بکشتن«۱۲»، و دیگر آن است که فردای قیامت از جمله

---

(۱). اساس، وز، مت، تب، آج، لب: ندارد، با توجّه به مر و سیاق عبارت افزوده شد. اساس به جای اینکه عبارت در حاشیه، و وز در متن آورده است: که استیما معلما علیه فی الاصل.

(۲). مر از.

(۳). مت: برایشان.

(۴). تب، مر، لب: فایده‌اش.

(۵). تب: طاعت خدا و طاعت رسول دارد.

(۶). کذا: در اساس، وز، مت، تب، آج، لب، مر: خیر است.

(۷). وز، تب، آج، لب و. [.....]

(۸). آج، لب، مر: همزه.

(۹). تب، آج، لب، مر: مگویید.

(۱۰). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). مت: ذاک.

(۱۲). کذا: در اساس، وز، مت، تب، آج، لب: بکشند، مر: بکشتند.

صفحه : ۱۳

گواهان خدای باشد- جلّ جلاله- کما قال تعالی: وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ«۱»، اینکه دو قول از گواهی است. و بر اینکه قولها فعیل به معنی [فاعل باشد، و معنی دگر محتمل است، و آن آن است که: تشهده الملائکهٔ، فرشتگان به قتل او و وفات او حاضر باشند، و بر اینکه قول فعیل به معنی]«۲» مفعول باشد، و صلاح استقامت نفس باشد در حسن عمل، و مصلح مقوّم نفس خود یا کار دیگری باشد.

وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، نصب او گفتند بر تمییز است، و اولیتر آن بود که بر حال باشد. امّا آن که چرا لفظ واحد گفت، با آن که ذوا الحال«۳» جمع‌اند، چند قول گفتند: یکی آن که ذهب به مذهب الفعل، و الفعل لا یثنّی و لا یجمع. یکی آن که رجع بالوصف إلی کلّ واحد منهم. قولی دگر آن است که: عرب اینکه جنس را چون نصب کنند بر حال یا تمییز، آن جا هم واحد گویند«۴» هم جمع، قال اللّه تعالی: ثُمَّ یُخرِجُکُم طِفلًا«۵». و قالوا: للّه درّهم فارسا، و هؤلاء من احسن النّاس وجها أو«۶» سیرة و طریقة، و یقولون أیضا: فرسانا و وجوها. قولی«۷» دگر آن است که: لفظ واحد به جای جمع نهاد، نحو قوله: وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ«۸»، و: یَنظُرُونَ مِن طَرفٍ خَفِیٍّ«۹»، قال الشّاعر«۱۰»:

نصبن الهوی ثمّ ارتمین قلوبنا باعین اعداء و هنّ صدیق

اراد اصدقاء، و اصل کلمه من الرّفق باشد. و فعیل به معنی مفاعل باشد، کالأکیل و النّدیم و الجلیس و الصّدیق.

و در متناول«۱۱» آیت سه قول گفتند: یکی عکرمه گفت مراد به پیغامبران محمّد مصطفی است- صلّی اللّه علیه و آله- و به صدّیقان ابو بکر صدّیق«۱۲»، و به شهداء عمر و

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

(۲). اساس و مت: افتادگی دارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مت، آج، لب، مر: ذو الحال.

(۴). وز، تب، آج، لب، مر و.

(۵). سوره غافر (۴۰) آیه ۶۷.

(۶). وز: و.

(۷). مت، آج، لب، مر: و قولی.

(۸). سوره قمر (۵۴) آیه ۴۵.

(۹). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۵. [.....]

(۱۰). تب شعر.

(۱۱). تب: تأویل، آج: متأول.

(۱۲). آج، لب، مر: به صدّیقان علیّ بن ابی طالب و حمزه و جعفر.

صفحه : ۱۴

عثمان و علی«۱»، و به صالحان باقی صحابه.

وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، اینکه وصف و حال ایشان است در حسن صحبت، و بعضی دگر مفسّران گفتند: آیت بر عموم است، مراد جمله انبیا و صدّیقان و شهیدان و صالحانند.

و در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام- چنین آمد از محمّد بن علیّ الباقر که:

مراد به پیغامبران محمّد مصطفی است، و به صدّیقان علی ابو طالب«۲» است، و به شهیدان حسن و حسین، و به صالحان ده«۳» از فرزندان حسین از زین العابدین تا به حسن عسکری. وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، مهدی امّت است.

و در خبر است که: یک روز أبو ذرّ غفاری- رحمة اللّه علیه- از رسول حدیثی روایت می‌کرد، قومی را باور نمی‌بود، گفتند: أبو ذرّ دروغ می‌گوید، او دلتنگ شد.

رسول- علیه السّلام- در آمد، او شکایت کرد با رسول از ایشان و گفت: ای رسول اللّه؟ اینکه خبر نه تو گفتی«۴»! گفت: بلی، آنگه گفت:

ما أظلّت الخضراء و لا اقلّت الغبراء اصدق لهجهٔ من ابی ذرّ،

آسمان سایه بر کس نیفگند، و زمین کس را بر نگرفت راست گویتر از«۵» أبو ذرّ.

چون رسول- علیه السّلام- اینکه می گفت، امیر المؤمنین علی«۶» از در درآمد، گفت:

إلّا هذا الرّجل المقبل فانّه الصّدّیق الأکبر و الفاروق الأعظم،

جز اینکه مرد که روی به ما دارد که او صدّیق اکبر است و فاروق اعظم، و ذلک ممّا أورده الشّیخ ابو جعفر بن بابویه- رحمه اللّه- فی کتاب معانی الأخبار«۷».

ذلِکَ الفَضلُ مِنَ اللّهِ، اینکه از خدای فضلی و نعمتی است. «ذلک» اشارت به ثواب است، و گفته‌اند: اشارت به لطف و هدایت است که عند آن افعالی کنند از

---

(۱). آج، لب، مر: و به شهداء ائمّه معصومین علیهم السّلام، قریب بدین مضمون است چاپ شعرانی: (۳/ ۴۳۵) و به تصرّفی که در نسخه شده، اشاره شده است.

(۲). مر: علی بن ابی طالب.

(۳). ضبط همه نسخه بدلها مثل اساس است، ظاهرا هشت صحیح است.

(۴). اساس: گرفتی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس و مت: راست گوی ترا چون، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب، آج، لب، مر علیه السّلام.

(۷). اساس، مت: معنی الاخبار.

صفحه : ۱۵

طاعت خدای و رسول که مستحقّ اینکه شوند. و «فضل» اگر چه زیادت بود، در نعمت استعمال کنند [۳۲۴- پ]. و وجهی دگر آن که: ثواب اگر چه واجب است، سبب او که تکلیف است تفضّل است، و کذالک القول فی اللّطف. وَ کَفی بِاللّهِ عَلِیماً- و کفایت مقداری بود که مقاوم«۱» حاجت بود، و خدای تعالی بس است دانا، یعنی به احوال آنان که اینکه کنند یا نکنند و اینکه پایه یابند یا نیابند، و نصب او بر تمیز«۲» است«۳».

[سوره النساء (۴): آیات ۷۱ تا ۷۹]

[اشاره]

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذرَکُم فَانفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً (۷۱) وَ إِنَّ مِنکُم لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ فَإِن أَصابَتکُم مُصِیبَةٌ قالَ قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَهِیداً (۷۲) وَ لَئِن أَصابَکُم فَضلٌ مِنَ اللّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَن لَم تَکُن بَینَکُم وَ بَینَهُ مَوَدَّةٌ یا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً (۷۳) فَلیُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یَشرُونَ الحَیاةَ الدُّنیا بِالآخِرَةِ وَ مَن یُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیُقتَل أَو یَغلِب فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً (۷۴) وَ ما لَکُم لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ المُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخرِجنا مِن هذِهِ القَریَةِ الظّالِمِ أَهلُها وَ اجعَل لَنا مِن لَدُنکَ وَلِیًّا وَ اجعَل لَنا مِن لَدُنکَ نَصِیراً (۷۵)

الَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَولِیاءَ الشَّیطانِ إِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعِیفاً (۷۶) أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُم کُفُّوا أَیدِیَکُم وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ إِذا فَرِیقٌ مِنهُم یَخشَونَ النّاسَ کَخَشیَةِ اللّهِ أَو أَشَدَّ خَشیَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ کَتَبتَ عَلَینَا القِتالَ لَو لا أَخَّرتَنا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلِیلٌ وَ الآخِرَةُ خَیرٌ لِمَنِ اتَّقی وَ لا تُظلَمُونَ فَتِیلًا (۷۷) أَینَما تَکُونُوا یُدرِککُمُ المَوتُ وَ لَو کُنتُم فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ وَ إِن تُصِبهُم حَسَنَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِ اللّهِ وَ إِن تُصِبهُم سَیِّئَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِکَ قُل کُلٌّ مِن عِندِ اللّهِ فَما لِهؤُلاءِ القَومِ لا یَکادُونَ یَفقَهُونَ حَدِیثاً (۷۸) ما أَصابَکَ مِن حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَکَ مِن سَیِّئَةٍ فَمِن نَفسِکَ وَ أَرسَلناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً (۷۹)

[ترجمه]

ای آنان که گرویده‌اید بگیرید«۴» سلاحتان بروید«۵» گروه گروه، یا بروی«۶» جمله.

از شما کس هست که درنگ می‌کند اگر برسد شما را نکبتی، گوید: نعمت کرد خدای بر من چون نبودم به ایشان حاضر.

و اگر برسد شما را نعمتی از خدای گوید:

پنداری نبوده است میان شما و او دوستی، کاشک بودمی با ایشان تا بهره یافتمی بهره‌ای بزرگ.

بگو تا کارزار کنند در راه خدا آنان که بفروختند«۷» زندگانی نزدیکتر«۸» به سرای باز پسین. و هر که کارزار کند در راه خدای بکشند او را«۹» یا غلبه کند بدهیم او را مزدی بزرگ.

---

(۱). اینکه کلمه در اساس به صورت «مقادم» هم خوانده می‌شود.

(۲). وز، تب: تمییز.

(۳). وز قوله عزّ و جل، تب، مر قوله تعالی.

(۴). آج، لب: فرا گیرید. [.....]

(۵). اساس، وز: برو، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۶). وز: بر روی، تب: بروید.

(۷). آج، لب: می‌فروشند.

(۸). آج، لب را.

(۹). آج، لب: پس کشته شود.

صفحه : ۱۶

چیست«۱» شما را که کارزار نمی‌کنید در راه خدای و ضعیفان از مردان و زنان و کودکان، آنان که می‌گویند خدای«۲» ما«۳» ببر ما را از اینکه شهر بیدادگر اهلش، کن ما را از نزدیک تو«۴» دوستی و کن ما را از نزدیک تو«۵» یاری.

آنان که مؤمن باشند کارزار کنند در راه خدای، و آنان که کافر باشند کارزار کنند در راه دیو، کارزار کنید با دوستان دیو که کید دیو سست باشد.

نبیبی«۶» آنان را که گفتند ایشان را که باز گیرید دستهایتان و به پای دارید نماز و بدهید زکات، چون نوشتند برایشان کارزار ناگاه گروهی از ایشان می‌ترسند از مردمان چون ترس خدای یا سخت‌تر به ترس«۷»، گفتند خدای«۸» چرا نوشتی بر ما کارزار، چرا باز پس نداشتی«۹» ما را تو به وقتی نزدیک، بگو متاع دنیا اندک است و آخرت بهتر است آن را که پرهیزگار باشد و بیداد نکنند برایشان اندکی.

هر کجا باشید دریابد شما را مرگ و اگر چه باشید در کوشکهای بلند محکم و اگر برسد ایشان را نیکویی،

---

(۱). آج، لب: و چیست.

(۲). تب: می گویند پروردگار ما، آج، لب: می گویند ای پروردگار ما.

(۳). اساس را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۵-۴). تب: خود.

(۶). آج، لب: ای ننگرستی.

(۷). تب، آج، لب و.

(۸). آج، لب: ای پروردگار ما.

(۹). اساس: باز پس داشتی، با توجّه به وز و معنی عبارت تصحیح شد.

صفحه : ۱۷

گویند اینکه از نزدیک خداست، و اگر برسد ایشان را بدی گویند اینکه«۱» از نزدیک تو است، بگو همه از نزدیک خدای است، چیست اینکه قوم را که نزدیك نیست تا بدانند حدیثی«۲».

آنچه«۳» رسد به تو از نیکویی از خداست، و آنچه رسد به تو از بدی از تو است، و فرستادم تو را برای مردمان پیغامبر، و بس است خدا گواه.

قوله«۴»: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذرَکُم«۵»، خطاب است با مؤمنان و آنان که خدای و رسول را تصدیق کرده باشند، ایشان را می‌فرماید که: حذر خود برگیرید.

و در «حذر» دو قول گفته‌اند: از باقر- علیه السّلام- روایت کردند که: «حذر» سلاح باشد و سلاح را برای آن حذر خواند«۶» که آلت حذر است به او از دشمن حذر کنند. و قولی دگر آن است که: مراد به «حذر»، حذر است، و هما لغتان، کالمثل و المثل، و الشّبه و الشّبه، و الاذن و الأذن«۷»، و معنی آن است که: احذروا و کونوا علی حذر، حذر کنید و بر حذر باشید.

و اصل «نفر» رمیدن باشد از فزع، یقال: نفر من کذا. و النّفر جماعتی باشد«۸» که از ایشان بباید گریختن و«۹» بترسیدن، و نفیر عند قتال العدوّ از فزع باشد، و منافرت مفاخرت باشد لفزع کلّ واحد منهما إلی ما اثره«۱۰». و نفر الحاجّ آن باشد که از منا بروند، و روا بود که جمع نافر باشد، کرکب و شرب فی جمع راکب و شارب، و معنی در آیت رفتن است. و «ثبات» جمع ثبه باشد و هی جماعات فی تفرقه. و باقر-

---

(۱). آج، لب بدی. [.....]

(۲). آج، لب: که دریابند سخنی را.

(۳). اساس: و آنچه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها «آنچه» مرجّح می‌نماید.

(۴). تب، مر تعالی.

(۵). تب الایة.

(۶). تب، آج، لب: خوانند، مر: گویند.

(۷). اساس، مت: بالاذن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب، مر: باشند.

(۹). آج، لب، مر بباید. اینکه معنی برای «نفر» در فرهنگها و کتب تفسیر به نظر نرسید.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۴۳۸): مأثره.

صفحه : ۱۸

علیه السّلام- گفت: مراد به ثبات سرایاست، و قال ابو ذؤیب«۱»:

فلمّا اجتلاها بالایّام تحیّزت ثبات علیها ذلّها و اکتیابها

یصف عاسلا و تدخینه الی النّحل، و قال زهیر«۲»:

و قد اغدوا علی ثبهٔ کرام نشاوی واجبین«۳» لما یشاء

و یجمع أیضا جمع السّلامهٔ علی ثبین، و مثله کرین و قلین و عزین و سنین، و اگر چه اینکه نوع از جمع عقلا را باشد، و لکن به عوض نقصانی کردند که در او راه یافت برای آن که فقیل«۴» ثبیهٔ بوده است، و از اینکه اسماء از بهری «واو» ساقط است و از بهری «یاء».

عبد اللّه عبّاس و ضحّاک و مجاهد و قتاده و سدّی گفتند: معنی آن است که بروید«۵» جماعت از پس جماعت، یا هر جماعتی به جانبی. أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً، یا جمله به یک راه بروید«۶» به یک بار به حسب مصلحت. و نصب «ثبات» و «جمیعا» هر دو بر حال است از فاعل.

وَ إِنَّ مِنکُم لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ بیشتر مفسّران گفتند: آیت در منافقان آمد که ایشان مردم را دل شکسته بکردندی و از جهاد بازداشتندی، آنگه چون مسلمانان را نکبتی رسیدی از قتلی و جراحتی و هزیمتی، بر طریق شماتت گفتندی: قد انعم اللّه علینا«۷»، خدای بر ما نعمت کرد که ما با شما نبودیم، حق تعالی اینکه خبث نیّت و طویّت از ایشان باز گفت. و قوله: «لمن»، «لام» تأکید راست در مبتدا چون واقع باشد اینکه موقع، أعنی خبرش ظرف بر او متقدّم«۸»، و «من» نکره موصوفه است، و التّقدیر: و انّ منکم رجلا أو«۹» انسانا. و إبطاء، اطالهٔ المدّهٔ باشد و نقیض إسراع بود، و «بطیء» خلاف سریع باشد. و برای آن گفت منافقان را که از شمااند که به ظاهر حال و

(۲- ۱). تب شعر.

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، طبری (۸/ ۵۳۶) و تبیان (۳/ ۲۵۳): واجدین.

(۴). کذا: در اساس، وز، مت، تب، آج، لب، مر: فعیل، چاپ شعرانی (۳/ ۴۳۸): اصل ثبه.

(۶- ۵). آج، لب: بروی/ بروید.

(۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید: أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ [.....]

(۸). تب، آج، لب، مر: مقدّم.

(۹). وز: و.

صفحه : ۱۹

حکم شرع از ایشان‌اند و حکمشان حکم مسلمانان است در مناکحه و موارثه و مانند اینکه. و شهید اینکه جا به معنی حاضر است، فعیل به معنی فاعل«۱».

وَ لَئِن أَصابَکُم فَضلٌ مِنَ اللّهِ، و اگر فضلی رسد شما را از خدای چون ظفری و غنیمتی، تمنّا کنند«۲» که کاشک«۳» با ایشان

بودی«۴» تا از آن غنیمت نصیب یافتی«۵»، و خدای تعالی ایشان را به اینکه تمنّیا ذمّ کرد برای دو وجه: یکی«۶» رغبت ایشان در عاجل غنیمت و ایثار آن بر ثواب آخرت برای شکّ ایشان در ثواب و جزا، دگر حسد ایشان بر مؤمنان و آن که اینکه گفتار بر وجه حسد گفتند.

و قوله تعالی: کَأَن لَم تَکُن«۷» قال قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَهِیداً، کأن لم یکن بینکم و بینه مودّهٔ، بر اینکه قول محلّ او نصب باشد علی أنّه مفعول به لقال، و اینکه وجه اختیار ابو علی الفارسیّ است.

وجه سهام آن که: موضع او حال بود، چنان که گویی: مررت بزید کأن لم یکن بینی و بینه معرفهٔ فضلا علی المودّهٔ، أی مررت به و الحال هذه أی مشبّها«۹» بمن

---

(۱). مر باشد.

(۲). آج، لب، مر: تمنّا کنید.

(۳). تب، مر: کاشکی.

(۴). آج، لب، مر: بودمانی.

(۵). مر: یافتیمی.

(۶). مر آن که.

(۷). مت، تب، آج، لب، مر: یکن.

(۸). اساس لیقولن یا لیتنی کنت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۹). مر: مشتبها.

صفحه : ۲۰

لیس بیننا معرفهٔ. و زجّاج هر سه وجه روا داشت.

و در معنی آیت دو قول گفتند: یکی آن که اینکه منافقان که مردم را از جهاد باز می‌دارند از جمله سخنهای ایشان اینکه باشد که گویند مسلمانان را انگار که میان شما و او، یعنی محمّد- علیه السّلام- دوستی نیست یا نبوده است. و قول دوم [۳۲۵- پ] آن که: اینکه منافقان با شما معامله کسی می‌کنند که از میان ایشان و شما معرفتی و صداقتی نباشد.

علیّ بن الحسین المغربیّ گفت: خدای تعالی در اینکه آیت منافقان را به بد عهدی وصف کرد که ایشان نخواستند که در سرّاء و ضرّاء با مسلمانان باشند، بل خواستند که در حال غنیمت با شما باشند و در حال نکبت از شما دور باشند. و قوله:

فَأَفُوزَ فَوزاً، نصب او بر جواب تمنّاست به «فا». و کوفیان گفتند: نصب بر صرف«۱» است، برای آن که مصروف است از آن که معطوف تواند بودن، یعنی یا لیتنی کنت معهم ففزت، اگر چنین بودی عطف بودی چون مصروف است از اینکه وجه نصب علی الصّرف گفتند اینکه را، و بصریان گفتند: الجواب بالفاء فی الأشیاء السّتهٔ من الأمر و النّهی و النّفی و الاستفهام و العرض و التّمنّی باضمار «أن» منصوب باشد. و ابو جعفر و حفص و رویس و برجمی خواندند: کأن لم تکن، بالتّاء برای لفظ مودّت.

فَلیُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ، حق تعالی چون حکایت تثبیط منافقان بکرد از جهاد، در عقب او ذکر آنان کرد از مؤمنان که بخلاف اینکه بودند، گفت: فَلیُقاتِل، بگو آنان را که ایشان زندگانی دنیا بدل کرده‌اند به آخرت که سرای ثواب است تا قتال کنند در سبیل خدای تعالی، و اینکه امر غایب باشد به «لام»، و مراد سبیل خدای جهاد است بلا خلاف. و «شری» هم بیع باشد و هم خریدن، و مراد در آیت بیع است، یعنی آنان که دنیا بفروخته‌اند به آخرت، یعنی دنیا رها کرده‌اند و از دست بداده و آخرت بستده«۲»، و منه قوله تعالی: وَ شَرَوهُ بِثَمَنٍ بَخسٍ دَراهِمَ مَعدُودَةٍ«۳» [وَ]«۴» وَ مَن یُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ، هر که او در سبیل خدای جهاد کند بکشند او را یا او

بکشد و غالب شود بر خصم، و برای آن در برابر «یقتل»، «یقتل» نگفت، «یغلب» گفت که اینکه عامتر است، چه غلبه هم به قتل باشد هم به تاختن دشمن، چون دشمن را بشکند هم غالب باشد«۴».

فَسَوف نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً، ما او را مزدی بزرگ دهیم، [یعنی ثواب جهاد یا صبر بر شهادت.

آنگه حق تعالی هم بر طریق ترغیب به لفظ استفهام و معنی تقریع گفت: ما لَکُم، چه بوده است شما را که]«۵» کارزار نمی‌کنید در سبیل خدای و نصرت نمی‌کنید«۶» و نمی‌رهانید«۷» از مسلمانان مستضعفان را که در دست کفّار مکّه اسیر مانده‌اند و در رنج و عذاب ایشان افتاده‌اند.

در محل «مستضعفین» دو قول گفتند: یکی آن که جرّ است علی معنی قوله: «فی سبیل الله و فی المستضعفین»، یعنی فی حقّهم و نصرتهم و الذّب عنهم و تخلیصهم من ایدی الکفّار، علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه، و گفته‌اند: محلّ او نصب است و عامل در او معنی «تقاتلون»، برای آن که چون قتال کند با کسی برای کسی آن را که برای او قتال کند که مدفوع عنه باشد او را خلاص بود، کأنّه قال: ما لکم لا تخلّصون المستضعفین.

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که گفت تقدیر اینکه است که: و عن المستضعفین، أی ذبّا و دفعا عنهم، برای آن که چون رسول- علیه السّلام- از مکّه

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

(۲). اساس، وز، مت، تب، لب، مر: زید، با توجّه به آج و مآخذ اعلام تصحیح شد.

(۳). تب شعر.

(۴). مر: دشمن را بکشد هم غالب شد.

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج، لب، مر: نمی‌کنی/ نمی‌کنید.

(۷). آج، لب: نمی‌رهانی/ نمی‌رهانید.

صفحه : ۲۲

بیامد و جماعتی که ساز آمدن نداشتند آن جا بماندند، مشرکان ایشان را عذاب کردند و ایذا نمودند و عقوبت کردن گرفتند. آنگه بیان کرد به «من» تبیین که: اینکه ضعیفان هم مردانند هم زنانند هم کودکان«۱». و الولدان، جمع کثیر«۲» باشد ولد را، کخرب و خربان و ورل و ورلان، و آنچه غالب بود بر جمع اینکه باب فعال بود، کجبل و جبال و جمل و جمال. آنگه بگفت که ایشان در آن جا چه می‌گویند و چه«۳» دعا می‌کنند:

رَبَّنا، بار خدایا؟ ما را بیرون بر از اینکه شهر بیدادگر اهل«۴»، و ظالم در لفظ صفت «قریهٔ» است، و در معنی صفت «اهل»، برای آن که فعل اهل قریه است. و رفع «أهل» بر فاعلیّت است برای آن که اسم فاعل عمل فعل کند، و مراد به «قریهٔ» مکّه است بر قول عامّه مفسّران، و ایشان شهر بزرگ را قریه خوانند برای آن که مردم در او مجتمع باشند، و نیز در دعا می‌گویند: وَ اجعَل لَنا مِن لَدُنکَ وَلِیًّا، و ما را از نزدیک تو«۵» ولیّ کن، و «ولیّ» قیّم باشد به کاری که او به آن اولیتر باشد، و ما را از نزدیک تو«۶» یاری کن، تولّای کار ما تو کن و با کس مگذار، و نصرت ما را تو قوّت فرمای.

و ابو علی گفت: از جمله بازماندگان ضعیفان عیّاش بن ابی ربیعهٔ بود و أبو جند بن سهیل و سلمهٔ بن هشام و الولید و غیرهم، خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و رسول- علیه السّلام- مکّه بگشاد و عتّاب بن اسید را بر او امیر کرد، و او یار ایشان شد تا آنان که مظلوم بودند و ذلیل و ضعیف قاهر و غالب و قوی گشتند بر ظالمان.

آنگه حق تعالی وصف کرد هر دو فرقه را از مؤمنان و کافران و باز گفت«۷» نصرت ایشان معبود خود را، گفت: الَّذِينَ آمَنُوا، آنان که مؤمنانند در سبیل خدای جهاد کنند، و آن غزات کافران است.

و در «سبیل اللّه» دو قول گفتند: یکی جهاد و یکی ره«۸» بهشت، و المعنی فی

---

(۱). وز، تب، مر: کوکان‌اند.

(۲). مر: کثرت.

(۳). مر: چون.

(۴). مر: بیدادگرند اهل او.

(۶- ۵). مر: خود.

(۷). تب از. [.....]

(۸). مر: راه.

صفحه : ۲۳

طاعهٔ اللّه [۳۲۶- ر]

فانّها تؤدّی الی الجنّهٔ و الثّواب، و آنان که کافراند جهاد می‌کنند در ره«۱» طاغوت.

حسن و شعبی گفتند: شیطان است، و ابو العالیه گفت: کاهن است، و زجاج گفت: هر معبود«۲» که فرود خداست. آنگه امر کرد مؤمنان را به جهاد کافران، گفت:

فَقاتِلُوا أَولِياءَ الشَّيطانِ، قتال کنید با دوستان شیطان که کید شیطان ضعیف بوده است همیشه. و معنی «کان» آن است که: لم یزل ضعیفا.

و کید شیطان را وصف کرد به ضعف برای چند وجه را: یکی باضافه با نصرت خدای، و دوم برای ضعف دواعی اولیای او، چه حاصل نه‌اند بر بصیرتی از سر شبهت قتال کنند و مؤمنان از سر حجّت.

قوله: أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُم كُفُّوا أَيدِيَكُم، کلبی گفت: آیت در عبد الرّحمن عوف آمد و سعد أبو وقاص و قدامهٔ بن مظعون در مکّه از مشرکان رنج می‌دیدند، گفتند: یا رسول اللّه؟ دستور باش«۳» تا با اینان کارزار کنیم که از حدّ ببردند! رسول- علیه السّلام- گفت: مرا نفرموده‌اند به قتال اینان، صبر باید کردن تا وقت باشد.

چون رسول- علیه السّلام- هجرت کرد و به مدینه آمد و خدای تعالی غزات بدر فرمود، رسول گفت: جهاد باید کردن از آن«۴» را که در مکّه آرزوی کارزار بود به دروغ، چون بدانستند به درست«۵» که جهاد می‌باید کردن، خوش نیامد ایشان را و اظهار کراهت و ضعف و فشل کردند. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و در ایشان حق تعالی گفت: نبینی آنان را که ایشان را گفتند: كُفُّوا أَيدِيَكُم، دست فرود آرید و امتناع کنید، یعنی در مکّه از قتال مشرکان پیش«۶» نزول آیت جهاد، و بر نماز و زکات اقتصار کنی«۷».

و مجاهد گفت: آیت در جهودان آمد، خدای تعالی اینکه امّت را فرمود که آن

---

(۱). مر: راه.

(۲). آج، لب، مر: معبودی.

(۳). آج، لب: دستور باشد.

(۴). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: آنان.

(۵). اساس: بدر است، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مر از.

(۷). مر: کنید.

صفحه : ۲۴

مکنی«۱» که ایشان کردنـد. و قولی دگر گفتند: آیت به مدینه آمد برای آن که خدای تعالی در مکّه زکات نفرموده بود، و آنان که آن گفتنـد لفظ زکات بر صـدقه حمل کردنـد چنان که خـدای تعالی زکات را صـدقه خوانـد فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ«۲»فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتـالُ، چون کـارزار بر ایشـان نوشـتند. إِذا فَرِیقٌ اینکه را «إذا» مفاجـات خواننـد، نحو قول القائل: فتحت الباب فاذا زید بالباب، که نگاه کردی گروهی از ایشان چنان می‌ترسیدند از مشرکان که از خدای ترسند یا سخت‌تر، و گفتند: بار خدای ما؟ چرا کارزار بر ما نوشتی و ما را باز پس نـداشتی تا به وقتی نزدیک! و معنی «أو» گفتند: «واو» است، یعنی و أشّد«۳» خشیهٔ، و گفتند: «بل» است، یعنی بـل اشـدّ خشیّهٔ، و گفتنـد: برای ابهـام است بر مخـاطب، کقول القائل: اکلت الیوم تمرا أو زبـدا، و او شاک«۴» نباشد در آنچه خورده بود کقوله تعالی: وَ أَرسَلناهُ إِلی مِائَهِٔ أَلفٍ أَو یَزِیدُونَ«۵»، تا لازم نیاید که در کلام شکّی باشد یا «أو» برای شکّ بود. و بعضی گویند: آیت در منافقان آمد که ایشان را یقینی نبود. و بعضی دگر گفتند:

در جهودان، و بعضـی گفتنـد: در مؤمنـانی که سـست یقین و بصـیرت بودنـد. و معنی «لولا» هلا است، و مراد به «اجل قریب»، وقت مرگ است.

آنگه حق تعالی بیان کرد که: آنچه در آن رغبت می‌کننـد از متاع دنیا چیزی نیست و انـدک است بالإضافهٔ الی ما عند اللّه و الاخرهٔ، و آخرت بهتر است آنان را که پرهیزگار باشند.

و بر ایشان ظلم نکنند به مقدار فتیلی. و در او دو قول گفتند: یکی آن که «فتیل» آن باشد که چون دو انگشت به هم بمالد چو رشـته چرک حاصل شود، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. و بعضـی دگر گفتند: شبه رسنی باریک باشد در میان استخوان خرما. و «فتیل» فعیل باشد به معنی مفعول، و اینکه کنایت است از چیز اندک بر سبیل مبالغه.

---

(۱). تب: مکنید.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۶۰.

(۳). آج، لب، مر تثبیتا و اشدّ.

(۴). مر: شاکی.

(۵). سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۴۷.

صفحه : ۲۵

آنگه حق تعـالی رد کرد بر منافقـان و تحریض مؤمنان بر جهاد تا از مرگ نترسـند، و رغبت نکننـد در حیات دنیا، و گمان نبرنـد که برای آن که به کارزار نرونـد همیشه خواهند ماندن و مرگ به ایشان نخواهد رسیدن، گفت: أَینَما تَکُونُوا یُدرِککُمُ المَوتُ هر کجا باشی«۱» مرگ شـما را دریابـد. وَ لَو کُنتُم فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍٔ، و اگر همه در حصـنهای حصـین باشید، اینکه قول قتاده است. عکرمه گفت: فی قصور محصّـِنهٔ، من الشّید و هو الجص، ابو عبیده گفت: مزیّنهٔ، آراسـته. قتیبی گفت: مطوّلهٔ، بلند کرده، من شاد البناء اذا رفعه و شیّده برای مبالغه را. و مراد به «بروج» حصون و قلاع است، و گفتنـد: آیت ردّ است بر آنان که گفتند از منافقان مجاهدان و شهیـدان را: لَو کانُوا عِندَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا«۲» قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَـهِیداً«۳» وَ إِن تُصِبهُم حَسَنَهٌٔ، اینکه در جهودان و منافقان آمد«۴» که ایشان چون رسول- علیه السّلام- به مـدینه آمـد، هر گه ایشان را نکبتی رسـیدی و احتیاجی و نقصانی«۵» ریع و

میوه بودی، گفتند«۶»: هـذا بشوم هـذا الرّجـل، اینکه از شومی اینکه مرد است، و اگر ایشان را خصبی«۷» و راحتی و نفعی و زیـادتی بودی، گفتندی«۸»: هذِهِ مِن عِندِ اللّهِ، یعنی اینکه نعمت از نزدیک خداست«۹».
بعضـی دگر گفتنـد: مراد به «حسـنه» ظفر و غنیمت است، و مراد به «سـیّئه» قتل و هزیمت، یعنی که اگر نه سـبب آن بودی که تو که محمّدی ما را به کارزار بردی یا فرستادی، ما را اینکه نکبت نرسیدی، و قول اوّل درست‌تر است. حق تعالی [۳۲۶- پ]
گفت: جواب ده ایشان را و بگو که اینکه همه از رنـج و راحت و بیماری و تن درستی و تنگی و فراخی و خصب و جـدب و رخص و غلا- علی بعض الوجوه- از قبل خداست-

---

(۱). تب، مر: باشید. [.....]

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۶.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۷۲.

(۴). اساس و مت و مجاهدان و شهیدان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت زاید می‌نماید.

(۵). وز، تب، آج، لب: نقصان.

(۶). تب، مر: گفتندی.

(۷). اساس، مت: رخصتی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). وز: گفتند.

(۹). وز: حق است.

صفحه : ۲۶

جل جلاله- برای آن که او را که محمّد است در اینکه شرعی نیست و به دست او از اینکه چیزی نیست.
آنگه بر سبیل تقریع و انکار گفت: فَما لِهؤُلاءِ القَومِ، چه بوده است اینکه قوم را که نزدیک آن نیست که چیزی بداننـد؟ وصف کرد ایشان را بقلّة الفهم و التّفکّر. و «کاد» برای مقاربت باشد، قربی قریب، و خبر او فعل مضارع باشد بی «أن». و «فقه» در لغت علم باشد، من قولهم: فقهت الشّیء اذا علمته، و به عرف شرع مخصوص شد به علم شریعت، و آن را که اینکه نوع علم داند او را فقیه گویند، و اینکه از اسـماء مخصوصه باشـد. و بعضـی گفتنـد: مراد به «حـدیث» قرآن است که خدای تعالی قرآن را حدیث خواند فی قوله: نَزَّلَ أَحسَنَ الحَدِیثِ«۱»، و قول اوّل بهتر است برای تنکیر و اگر مراد قرآن بودی معرّف«۲» بودی به «لام» و اللّه أعلم بمراده.
و قوله: فَمـا لِهؤُلاـءِ، در مصـاحف «لام» جـدا می‌نویسـند، علّت معتمـد آن است که اتّباعا للمصـحف، متابعت مصـحف را که به خطّ صحابه چنین یافتند.
و فرّاء وجهی گفت برای کثرت استعمال «ما» ی استفهامی با اینکه «لام» جارّه که مالک و ماله و مالی و ما للقوم، پنداری گمان افتاد که «لام» از اصل کلمه است از معمول مجرورش جدا کردند و آن علّت ضعیف است.
آنگه حق تعالی آنچه حقیقت کار است بیان کرد، گفت: چرا با تو حواله می‌کننـد، می‌گوینـد: یا به شوم«۳» تو است یا به سوء تدبیر تـو، نمی‌داننـد کـه هر چـه حسن است از خصب و سـعت و نعمت و ظفر و غنیمت، هم«۴» از مـن است که خـداام، و هر چه قحـط و شـدّت و نکبت و آفت است به شوم«۵» کفر و معصیت ایشـان است، و خطاب با رسول است و مراد امّت، نحو قوله: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ«۶». قتاده گفت: خطاب با یکی است از جمله مخاطبان مبهم، کأنّه قال: ما اصابک ایّها الأنسان.
و در «حسنه» و «سیّئه» دو قول است- چنان که گفتیم: یکی خصب و

---

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳.

(۲). وز: معروف، مر: معرفه.

(۵- ۳). مر: به شومی.

(۴). مر: همه.

(۶). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱.

صفحه : ۲۷

خباب«۱» و نعمت و نقمت، و یکی ظفر و غنیمت چنان که روز بدر بود، یا قتل و هزیمت چنان که روز احد بود. و بر اینکه قول، فَمِن نَفسِکَ، بر حقیقت خود باشد برای آن که آنچه به ایشان رسید به احد از فعل ایشان بود، و بر قول اوّل که فعل خدای باشد اضافه به ایشان مجاز بود، یعنی به شوم کفر و معصیت او بر سبیل عقوبت.

و ابو العالیه گفت: مراد طاعت و معصیت است، یعنی طاعت به توفیق و اقدار و تمکین و الطاف و تسهیل«۲» اوست و معاصی به فعل«۳» بد تو بی اعانت و ارادت خدای.

و ابو القاسم بلخی گفت: مراد به «سیّئه» عقوبت است بر سبیل جزا علی المعاصی المتقدّمهٔ، و عقوبت را بر توسّع سیئه خواند، چنان که گفت: وَ جَزاءُ سَیِّئَهٍ سَیِّئَهٌ«۴» قُل کُلٌّ مِن عِندِ اللّهِ، برای آن که در آیت دوم تفصیل اینکه جمله بداد و بگفت: ما أَصابَکَ مِن حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَکَ مِن سَیِّئَهٍ فَمِن نَفسِکَ، و «من» فی قوله: مِن حَسَنَهٍ، و: مِن سَیِّئَهٍ، برای تبیین است، زیاده نیست. وَ أَرسَلناکَ لِلنّاسِ رَسُولًا، و ما تو را بفرستادیم برای مردمان به رسالت و پیغام. و نصب «رسولا» بر حال باشد از «کاف» که خطاب رسول«۵» است. وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً، و نصب او بر تمییز«۶» است، معنی آن است که: ما تو را به رسالت فرستادیم که اگر چه تو نیز بر اینان گواهی، [اگر گواهی تو نباشد، گواهی]«۷» من کفایت است، چه من عالمم به احوال ایشان و لکن برای بلاغ حجّت گفتم«۸»: وَ جِئنا بِکَ«۹»مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد أَطاعَ اللّهَ وَ مَن تَوَلّی فَما أَرسَلناکَ عَلَیهِم حَفِیظاً (۸۰) وَ یَقُولُونَ طاعَهٌ فَإِذا بَرَزُوا مِن عِندِکَ بَیَّتَ طائِفَهٌ مِنهُم غَیرَ الَّذِی تَقُولُ وَ اللّهُ یَکتُبُ ما یُبَیِّتُونَ فَأَعرِض عَنهُم وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلًا (۸۱) أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ وَ لَو کانَ مِن عِندِ غَیرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اختِلافاً کَثِیراً (۸۲) وَ إِذا جاءَهُم أَمرٌ مِنَ الأَمنِ أَوِ الخَوفِ أَذاعُوا بِهِ وَ لَو رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الأَمرِ مِنهُم لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ لَاتَّبَعتُمُ الشَّیطانَ إِلاّ قَلِیلًا (۸۳) فَقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ إِلاّ نَفسَکَ وَ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ عَسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأساً وَ أَشَدُّ تَنکِیلًا (۸۴)مَن یَشفَع شَفاعَهً حَسَنَهً یَکُن لَهُ نَصِیبٌ مِنها وَ مَن یَشفَع شَفاعَهً سَیِّئَهً یَکُن لَهُ کِفلٌ مِنها وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ مُقِیتاً (۸۵) وَ إِذا حُیِّیتُم بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحسَنَ مِنها أَو رُدُّوها إِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَسِیباً (۸۶) اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ لَیَجمَعَنَّکُم إِلی یَومِ القِیامَهِ لا رَیبَ فِیهِ وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِیثاً (۸۷) فَما لَکُم فِی المُنافِقِینَ فِئَتَینِ وَ اللّهُ أَرکَسَهُم بِما کَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَن تَهدُوا مَن أَضَلَّ اللّهُ وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا (۸۸) وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنهُم أَولِیاءَ حَتّی یُهاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوا فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم حَیثُ وَجَدتُمُوهُم وَ لا تَتَّخِذُوا مِنهُم وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۸۹)

إِلاَّ الَّذِینَ یَصِلُونَ إِلی قَومٍ بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاقٌ أَو جاؤُکُم حَصِرَت صُدُورُهُم أَن یُقاتِلُوکُم أَو یُقاتِلُوا قَومَهُم وَ لَو شاءَ اللّهُ لَسَلَّطَهُم عَلَیکُم فَلَقاتَلُوکُم فَإِنِ اعتَزَلُوکُم فَلَم یُقاتِلُوکُم وَ أَلقَوا إِلَیکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللّهُ لَکُم عَلَیهِم سَبِیلًا (۹۰) سَتَجِدُونَ آخَرِینَ یُرِیدُونَ أَن یَأمَنُوکُم وَ یَأمَنُوا قَومَهُم کُلَّما رُدُّوا إِلَی الفِتنَهِ أُرکِسُوا فِیها فَإِن لَم یَعتَزِلُوکُم وَ یُلقُوا إِلَیکُمُ السَّلَمَ وَ یَکُفُّوا أَیدِیَهُم فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم وَ أُولئِکُم جَعَلنا لَکُم عَلَیهِم سُلطاناً مُبِیناً (۹۱)

[ترجمه]

هر که فرمان برد رسول را فرمان خدای برده باشد، و هر که پشت بر کند«۱» ما نفرستادیم تو را بر ایشان نگاهبان.

و گویند فرمان تو طاعت است، پس چون بیرون روند«۲» از نزدیک تو می‌سگالند«۳» گروهی از ایشان جز آن که تو گویی، و خدای بنویسد آنچه ایشان می‌سگالند«۴»، بر گرد ایشان و توکّل کن بر خدای و بس است خدای و کیل.

اندیشه نمی‌کنند در اینکه قرآن! و اگر از نزدیک جز خدای بودی، یافتندی«۵» در او خلافی در بسیار.

و چون آید با ایشان کاری از ایمنی باشد یا ترس، آشکارا کنند، و اگر با رسول افگنند و با خداوندان کار از ایشان بدانند آنان که بیرون می‌آرند آن را از ایشان، و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و بخشایش او از پی دیو بودیتان مگر اندکی.

کارزار کن در ره خدای تکلیف نمی‌کنند مگر نفس تو، و بر انگیز مؤمنان را تا باشد که خدای باز دارد شرّ آنان که کافر شدند، و خدای سخت‌تر«۶» است به قوّت و سخت‌تر است به عقوبت«۷».

---

(۱). آج، لب: و آن کس که برگشت از فرمان.

(۲). اساس، مت: بیرون دید، تب، آج، لب: بیرون آیند، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۳). آج، لب: از نزد تو به شب کاری سازند. [.....]

(۴). آج، لب: آنچه به شب می‌سازند.

(۵). اساس، مت: نیافتندی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب کارزار.

(۷). آج، لب: به صولت.

صفحه : ۲۹

هر که شفاعتی کند نیکو، باشد او را بهری«۱» از آن، و هر که شفاعتی کند بد، باشد او را بهره از آن، و خدای بر همه چیزی تواناست.

و چون تحیّت کنند شما را به سلام«۲»، تحیّت کنید نیکوتر از آن یا رد کنید، هم آن«۳» که خدای بر همه چیزی حساب کننده است.

خدای، نیست بجز او«۴» خدای گرد آرد«۵» شما را به روز قیامت، شک نیست در او و کیست که راست‌تر گوید از خدای سخن.

چیست شما را که در منافقان دو گروهی«۶»، و خدای باز پس افگند ایشان را به آنچه کرده بودند می‌خواهید تا راه دهید آن را که گمراه کند خدای«۷»! و هر که گمراه کند خدای او را نیابی او را راهی.

تمنّا کردند که کافر شوید شما چنان که کافر شدند ایشان تا باشید راست، مگیرید از ایشان دوستان تا هجرت کنند در راه خدای«۸»، اگر برگردند بگیرید ایشان را و بکشید ایشان را هر کجا یابید ایشان را، و مگیرید از ایشان دوستی و نه یاری.

---

(۱). مت: بهره، آج، لب: بهره‌ای.

(۲). آج، لب: سلامی.

(۳). آج، لب: بدرستی که.

(۴). تب: خدای آن است که نیست خدایی جز او.

(۵). تب: کرد کند.

(۶). تب، آج، لب: دو گروهید.

(۷). تب او را.

(۸). تب پس.

صفحه : ۳۰

مگر آنان که پیوندند به قومی که از میان شما و ایشان عهدی باشد یا آیند به شما تنگ شده دلهای ایشان که تا کارزار کنند با شما یا کارزار کنند با قوم خود، و اگر خواهد خدای مسلّط کردی ایشان را تا با شما کارزار کردندی، اگر دور شوند«۱» و کارزار نکنند با شما و به شما افگنند صلح«۲»، نکرد خدای شما را بر ایشان راهی.

[۳۲۷- پ]«۳»

یابید«۴» گروهی دیگر را که می‌خواهند که ایمن باشند از شما و ایمن باشند از قوم خود، هر گه باز برند ایشان را با کفر سرنگون کنند ایشان را در آن، اگر دور نشوند از شما و نیفگنند به شما صلح و دست بنه دارند بگیرید ایشان را و بکشید هر کجا یابید ایشان را، ایشان‌اند که ما کردیم شما را بر ایشان حجّتی روشن.

قوله: مَن يُطِعِ الرَّسُول«۵»وَ مَن تَوَلّي، و هر که پشت بر فرمان او کند و اعراض و عدول کند، فَما أَرسَلناكَ عَلَيهِم حَفِيظاً ما تو را به محافظت او نفرستادیم، کار تو بیشتر از تبلیغ نیست، حافظ و رقیب و محاسب اعمال ایشان منم.

و در معنی او چند قول گفتند: یکی آن که تو نگاهبان ایشان نه ای تا برنگردند که اینکه نه تکلیف تو است، دگر آن که تو نگاهبان اعمال ایشان نه‌ای برای جزا که جزای آن به دست تو نیست. دگر آن که گفتند: تو مسلّط نه‌ای برایشان، چه کار تو جز تبلیغ رسالت نیست، و مثله قوله: لَستَ عَلَيهِم بِمُصَيطِرٍ«۲» وَ يَقُولُونَ طاعَةٌ، در رفع او دو وجه گفتند: یکی آن که خبر مبتداست محذوف، یعنی أمرك طاعۀ، و یک قول آن که: مبتداست و خبر محذوف، یعنی منّا طاعۀ لك، چنان که گفت: قُل لا تُقسِمُوا طاعَةٌ مَعرُوفَةٌ«۳»، و قوله: فَأَولي لَهُم، طاعَةٌ وَ قَولٌ مَعرُوفٌ«۴».

خلاف کردند در آن که آنان که اینکه گفتند که بودند! بعضی گفتند: منافقان

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۲.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۵۳.

(۴). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۹ و ۲۰.

صفحه : ۳۲

بودند، چون بنزدیک رسول آمدندی، گفتندی: فرمان تو ما را طاعت است، و ما منقاد فرمان توایم. چون از پیش او برفتندی و با خلوت افتادندی، کارهای دیگر به خلاف آن سگالیدن گرفتندی. بعضی دگر گفتندی: آنان بودند که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که: يَخشَونَ النّاسَ كَخَشيَةِ اللّهِ«۱»فَإِذا بَرَزُوا مِن عِندِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ، ابو عمرو و حمزه ادغام کردند «تا» را در «طا» لقرب المخرج، و کسائی در فعل روا نداشت، [در اسم روا داشت]«۲»، أعنی بیّت«۳» طائفۀ«۴» ادغام نکرد و روا داشت: بیّتت«۵» طائفۀ، و زجاج و مبرّد گفتند: اینکه را وجهی نیست، و فرقی نکردند و ادغام «تا» «در طا» برای قرب مخرج است، امّا روا نداشتند که «طا» در «تا» ادغام کنند برای آن که «طا» مطبق است و «تا» مهموس در او مدغم نشود.

و «تبییت»«۶» کاری سگالیدن باشد به شب، و شبیخون را و غارت شب را «تبییت» خوانند برای آن که به شب سگالیده باشد. و جبّائی گفت: کاری باشد که در خانه بسگالند، همانا از بیت اشتقاق کرد، و اهل لغت اینکه بگفتند«۷»، و اینکه اشتقاق دور است. رمّانی گفت: در او معنی اخفاء فی النّفس در است، برای آن بر خدای تعالی اجرا نکنند، قال عبید بن همام:

أتونی فلم ارض ما بیّتوا و کانوا أتونی بأمر نکر

لانکح أیّهم منذرا و هل ینکح العبد حرّ لحرّ

و قال النّمر بن تولب«۸»:

فها تبیّتک الملامهٔ فاهجعی

و أخفش گفت: آن بیت«۹» شعر است بر سبیل تشبیه که ایشان آن کار به شب

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۷۷.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مر: بیّت.

(۴). اساس، مت ابو عمرو و حمزه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۵). آج، لب، مر: بیّت.

(۶). آج: تبیّت. [.....]

(۷). تب، آج، لب: نگفتند.

(۸). تب شعر.

(۹). مر: گفت اشتقاق آن از بیت.

صفحه : ۳۳

سگالند، چنان که شاعر ابیات شعر به شب«۱» سگالد.

وَ اللّهُ یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ، و خدای آنچه ایشان می‌سگالند می‌نویسد. در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی در لوح محفوظ بنویسد تا ایشان را بر آن جزا دهد، و قولی دگر آن که: در نوشته قرآن بر تو انزله کند«۲» چنان باشد که او نوشته، و روا باشد که فرشتگان را فرماید تا برنامه اعمال ایشان نویسند، آنگه چون به امر او بود اضافه با خود کرد. و گفته‌اند: معنی «یکتب» یحفظ است، و خدای تعالی نگاه دارد آنچه ایشان می‌کنند، چنان که کسی چیزی به کتابت نگاه دارد.

آنگه رسول را- علیه السّلام- فرمود که: از ایشان اعراض کن و بگرد و توکّل بر خدای کن، یعنی به ایشان التفات مکن و بر ایشان اعتماد مکن«۳» با خدای تعالی افگن که خدای تعالی بس است و کیل [۳۲۸- ر]

که قیام کند به آنچه به او تفویض کنی.

قوله: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ، حق تعالی گفت: در اینکه قرآن تأمّل نمی‌کنند و آنگه«۴» اگر نه از نزدیک خدا بودی در او خلاف بسیار بودی، و در آیت چهار دلیل است بر چهار اصل از اصول مذهب ما: یکی بطلان تقلید و حثّ بر نظر و تأمّل و تدبّر، دگر دلیل است بر بطلان قول آن کس که گفت: معنی قرآن نشاید دانستن الّا به قول رسول، و اینکه مذهب مجبّران است و جماعتی حشویان، برای آن که خدای تعالی ما را حثّ کرد بر تدبّر و تأمّل او بدانیم که کلام خداست بانتفاء الاختلاف عنه، و اینکه آنگه باشد که ما از او به تأمّل چیزی بدانیم. دگر دلالت آن که او کلام خداست به نفی اختلاف و تناقض فرمود، نه از جهت قدم و حدوث، نه گفت اگر نه کلام خدای بودی محدث بودی. دلیل چهارم آن که اختلاف و تناقض و تفاوت نه از فعل خدای است، برای آن که اگر از فعل او بودی از عند او بودی، و خدای تعالی گفت:

آن از عند غير من باشد.

و معنى «تـدبّر» نظر در عواقب امور باشـد، و تدبير اصـلاح كار باشد براى عاقبتش، و اصل او از دبر است، و دبر الأمر، عاقبته، و تدابر كه تواضع است«۵» هم از اينكه

---

(۱). آج، لب: كه شاعران كار و انديشه شعر را به شب.

(۲). مر: انزال كند.

(۳). مر و گفتند ايشان را عقوبت مكن.

(۴). تب، آج: آنك/ آن كه.

(۵). آج، لب، مر: تقاطع.

صفحه : ۳۴

جاست كه هر كسـى از ايشان پشت بر صاحبش كنـد، و فرق«۱» ميان تـدبّر و تفكّر آن است كه «تـدبّر» تصـرّف دل باشد به نظر [در عواقب و تفكّر تصـرّف دل باشد به نظر]«۲» در دلائل. و حقيقت اختلاف آن باشـد كه ممتنع باشـند از آن كه يكى قايم بود مقام آن ديگر در آنچه راجع بود با ذاتشان چون سواد و بياض و سواد و حلاوت.

و در معنى اختلاـف اينكه جـا سه قـول گفتنـد: يكى آن كه ابـو علىّ گفت: على حـدّ واحـد است از فصـاحت و بلاـغت هيـچ در او ركيك و ضعيف و بد و مرذول نيست.

زجّاج گفت: يعنى در او اختلاف نيست در اخبار غايبات، و آنچه از احوال و اسـرار شـما خبر مى‌دهـد همه اخبارش وفق مخبر است.

قتاده و إبن زيد گفتند: در او تناقضى و تفاوتى نيست از جهت حقّى و باطلى.

و اختلاف سه گونه باشد: اختلاف تناقض باشد، و اختلاف تفاوت، و اختلاف تلاوت. و آن دو اختلاف باتّفاق در قرآن نيست.

و امّـا اختلاـف تلاـوت از اختلاـف قرّاء در او نه اختلاـفى است كه در او نقصـى آرد، بل همه بر منهاج حق و صواب است، چون هر يكى را وجهى و دليلى و بيّنتى از كلام عرب هست، پس بمثابه آن است لاختلاف«۳» فيه من هذه الجهة على هذا اللّسان. و اختلاف كه در تـازى آمـد شـد باشـد، هم موافق مـذهب متكلّمـان است براى آن كه ايشـان اكوان متضـادّ گوينـد به اختلاف جهات و تضادّ اختلاف باشد و زيادة عليه.

وَ إِذا جاءَهُم أَمرٌ مِنَ‌الأَمنِ أَوِ الخَوفِ أَذاعُوا بِهِ، اينكه هم وصف منافقان است كه رسول- عليه السّـلام- سـريّتى را به جايى فرستادى و ايشان را ظفرى يا كسـرى بودى، منافقان بشـتافتندى و آن خبر از صادر و وارد بپرسيدندى و با يكديگر بازگفتندى پيش از آن كه با رسول گفتندى، و بعضـى دگر گفتند: مراد«۴» آن ارجاف است كه ايشان در مـدينه افگندندى به نيك و بد بى‌بصـيرتى، چنان كه خداى تعالى گفت:

وَ المُرجِفُونَ‌فِى المَدِينَةِ ...«۵»، و آن كه چنين چيزى گويد ايمن نباشد از آن كه

---

(۱). وز، تب، آج، لب از.

(۲). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). تب، آج، لب: لا اختلاف.

(۴). مر از.

(۵). سوره احزاب (۳۳) آيه ۶۰.

صفحه : ۳۵

دروغ گويد، و گفته‌اند: مرا به امن و خوف ظفر و هزيمت است، و اگر حمل کنند بر عموم اوليتر باشد. أَذاعُوا بِهِ، آشکارا کنند و بپراگنند، و إذاعهٔ السّر افشاؤه باشد، قال«۱»:

اذاع به فی النّاس حتّی کأنّه بعلياء نار أوقدت بثقوب

و اصل او تفريق باشد. تبّع گفت- آنگه که به مدينه آمد و آب مدينه باز خورد«۲»:

و لقد شربت علی براجم شربهٔ کادت بباقيهٔ الحيوهٔ تذيع

أی تتفرّق«۳». براجم: ماء بالمدينهٔ، و گفته‌اند: او از اينکه [آب]«۴» باز خورد زره«۵» در آب بود در گلوی او گرفت، و ذاع الخبر اذا فشا، و رجل مذياع اذا کان لا يحفظ السرّ، و ذاع و شاع و فشا و علن و ظهر متقارب است.

آنگه گفت: وَ لَو رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الأَمرِ مِنهُم، و اگر با رسول افگندی تا او بگفتی و افشا کردی در قول آنان که گفتند مراد حديث سراياست، و گفته‌اند: إِلَی الرَّسُولِ، أی الی سنّته، يا طريقت و سنّت او رد کردندی. و امّا «اولی الأمر، باقر- عليه السّلام- گفت: أئمّه معصوم‌اند«۶»، و وجوهی بسيار از«۷» استدلال برفت بر اينکه.

إبن زيد و سدّی و جبّائی گفتند: امراء«۸»، سرايايند، حسن و قتاده و إبن جريج گفتند: علمااند و ملازمان رسول- عليه السّلام. و قول باقر- عليه السّلام- که گفت:

مراد معصومانند اوليتر است، برای آن که خدای تعالی گفت: اگر به ايشان رد کنند بدانند آنان که استنباط و استخراج آن می‌کنند، و هيچ کس نباشد که به قول او علم حاصل شود مگر معصومی که دروغ بر او روا نباشد.

دگر آن که قول ايشان که گفتند: امرا و علمااند، داخل است در قول ما که

---

(۱). تب شعر، مر الشّاعر. [.....]

(۲). تب شعر.

(۳). آج، لب، مر: تفرّق.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). اساس: به صورت «ذره» هم خوانده می‌شود، اج: ذروه، و در زير کلمه معنی کرده است «زالو».

(۶). مر: معصومين‌اند.

(۷). مر ادلّه.

(۸). مر: اولی الأمر.

صفحه : ۳۶

اينان هم امامند هم امرا هم علما، و قول ما داخل نيست در قول ايشان. پس اينکه متّفق عليه است، و آن قول مختلف فيه.

و قوله: يَستَنبِطُونَهُ أی يتجسّسونه، آنان که تجسّس می‌کنند فی قول إبن عبّاس و ابی العاليه، و زجّاج گفت: معنی استنباط استخراج باشد، و أنبط الماء اذا اخرجه، قال الشاعر«۱»:

ذا قال قولا أنبط الماء فی الثّری

و اینکه سوادیان عرب را برای آن نبیط خوانند که ایشان چشمه‌های آب بیرون آرند [۳۲۸- پ]، قال المعرّی«۲»:

اینکه امرؤ القیس و القوافی اذ مال من تحته الغبیط

استنبط العرب فی الموامی بعدک و استعرب النبیط

و در «منهم» دو قول گفتند که ضمیر با که راجع است: یکی آن که راجع است با «اولی الامر»، و دگر با فرقه منافقان که خبر می‌پرسیدند. وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُه، و اگر نه فضل و رحمت خدای بودی بر شما از تواتر و ترادف الطاف شما پسر و«۳» شیطان شدی. إِلّا قَلِیلًا، مگر اندکی.

خلاف کردند در رجوع اینکه استثناء که با که راجع است بر چهار قول: قولی آن است که راجع با ضمیر مخاطبان است، من قوله: لَاتَّبَعتُم، که در بر«۴» اوست، و اینکه اولیتر است برای آن که ظاهر کلام اینکه است، و تقدیر اینکه است که: الّا قلیلا منهم«۵».

و قول دگر ابو علی گفت: الّا قلیلا من الإتّباع، یعنی همه اتّباع شما شیطان را بودی مگر اتّباعی اندک که آن نه شیطان را بودی.

حسن بصری و قتاده و فرّاء گفتند: استثناست از مستنبطان، و تقدیر آن که:

لعلمه الّذین یستنبطونه منهم الّا قلیلا- چهارم عبد اللّه عبّاس و إبن زید و کسائی و فرّاء و مبرّد گفتند: أذاعوا به الّا قلیلا، استثنا از «إذاعة» کردند، و اینکه جمله اگر چه جایز است [در رجوع«۶»]«۷» إلی کلّ واحدة من هذه الجمل صلاحا خلاف نیست، و لکن

(۲- ۱). تب شعر.

(۳). مر: پیروی.

(۴). آج، لب: برابر.

(۵). وز، تب، آج، لب، مر: منکم.

(۶). آج، لب، مر استثناء.

(۷). اساس ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۷

خلاف در آن است که«۱» هل یرجع الی جمیعها قطعا، أو الی کلّ واحدة منها قطعا، أو الی ما یلیه قطعا! و کلام در اینکه مسأله جای دگر بیاید«۲» مستقصی- إن شاء اللّه- و جز به قرینه رد نتواند کردن«۳» إلی أحد المحتملین و قطع کردن که راجع است با یکی از اینکه. و بعضی اهل علم گفتند معنی آن است که: لولا فضل اللّه علیکم لاتّبعتم الشّیطان کلّکم، چنان که گویند: قلّ ما رأیت مثله، أی«۴» ما رأیت مثله، و قال: قلیل المثالب و القادحة«۵»، أی لا قادحة«۶» فیه و لا مثلبة- و اللّه اعلم بمراده.

قوله: فَقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ، آنگه رسول- علیه السّلام- را فرمود که: تو به کار خود مشغول باش و مبالات مکن به تخلّف منافقان و ارجاف مرجفان، تو در سبیل خدای جهاد کن«۷» که تکلیف ایشان بر تو نیست تا ضرر معصیت ایشان با تو آید، بل تکلیف ایشان بر ایشان است و وبال و ضرر فعل ایشان برایشان بود، تو را جز تکلیف خود نیست. آنگه گفت: وَ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ، مؤمنان را تحریض کن بر جهاد تا کسی گمان نبرد که به اینکه که خدای تعالی گفت: لا تُکَلَّفُ إِلّا نَفسَکَ، او را نیست که مردمان را جهاد فرماید. و «تحریض» و «تحضیض» و «حثّ» به یک معنی باشد، و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی به گناه کسی، دیگر را نگیرد.

و در آن که اینکه «فا» فی قوله: فَقاتِل، به چه تعلّق دارد دو قول گفته‌اند: یکی آن که جواب آن است که گفت: [وَ]«۸»آنها فی آنها فی، فَقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ]

أنت ایضا طمعا فی ذلک، و گفته‌اند تعلّق دارد بقوله: وَ ما لَکُم لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ«۱۰» فَقاتِل، چرا کارزار

---

(۱). مر و. [.....]

(۲). اساس، مت: باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). وز، تب: نتواند کردن، آج، لب، مر: نتوان کرد.

(۴). اساس، مت: الی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). آج، لب: و القارحه.

(۶). آج، لب: قارحه.

(۷). اساس، مت: کند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۷۴.

(۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۷۵.

صفحه : ۳۸

نمی‌کنی«۱» تو کارزار کن.

و قوله: عَسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأسَ الَّذِینَ کَفَرُوا، در «عسی» اینکه جا دو قول گفته‌اند: یکی آن که «عسی» اطماع است از خدای تعالی مکلّفان را و طمع افگند [ایشان را و قطع نکرد]«۲» ایشان را بر کفّ بأس کافران برای ضربی مصلحت، نه آن که شکّی باشد از خدای تعالی در اینکه. دگر آن که گفتند: «عسی» از خدای واجب باشد همه جایی.

اگر گویند بر اینکه قول که: «عسی» از خدای واجب باشد، انجاز اینکه وعده کجاست که ما نمی‌بینیم که بأس کافران ممنوع نیست! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که آیت خاص است در بدر کوچک، که چون رسول- علیه السّلام- تحریض کرد صحابه را بر قتال، تکاسل کردند و تثاقل نمودند. رسول- علیه السّلام- بر نشست با هفتاد سوار بیرون رفت. ابو سفیان بشنید که رسول بیرون آمد و بترسید و خدای تعالی ترس در دل او افگند، برگردید و با مکّه شد، فذلک قوله: عَسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأسَ الَّذِینَ کَفَرُوا. قولی دیگر آن است که: اینکه در حدیبیّه بود، آن جا که خدای تعالی گفت: وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم وَ أَیدِیَکُم عَنهُم«۳»- الآیهٔ.

قولی دیگر آن است که: آیت مخصوص است به آنان که خدای تعالی ترس رسول- علیه السّلام- در دل ایشان افگند تا با رسول- علیه السّلام- کارزار نیارستند کردن.

قولی دیگر آن است که: آیت مخصوص است به اهل ذمّه که قبول جزیه کردند و اختیار کارزار نکردند. قولی دیگر آن است که آیت عام است، جز آن که انجاز اینکه وعد هنوز نیست، آنگاه باشد که صاحب الزّمان- علیه السّلام- بیرون آید، و عیسی- علیه السّلام- از آسمان فرود آید، و خلاف بر خیزد، و دین یکی شود، و کفر مقموع و مقهور گردد، و دین خدای تعالی بر همه دینها ظاهر شود، چنان که گفت: لِیُظهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ«۴»وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأساً، و قوّت و شدّت خدای را- جلّ جلاله- سخت‌تر است. وَ أَشَدُّ تَنکِیلًا، أی عقوبهٔ. و «تنکیل» تفعیل باشد از نکال، و اصل او از نکول است و آن امتناع بود برای خوف. و «نکل» بند باشد برای آن که مانع باشد از رفتن، و نکال مانع و زاجر باشد از گناه، و اصل کلمه امتناع است، و نصب هر دو بر تمیز«۱» است.

مَن یَشفَع شَفاعَةً حَسَنَةً- الآیهٔ، در او چند قول گفتند: یکی آن که مراد به شفاعت نیک دعای خیر است، و مراد به شفاعت بد دعای بد است برای آن که مؤمنان یکدیگر را دعا«۲» کردندی و جهودان نفرین کردندی، حق تعالی گفت: هر که دعای نیک کند او را

از آن نصیب باشد، و هر که دعای بد کند او را از آن نصیب باشد.

در خبر می‌آید که: چون مؤمنی دیگری را دعا کند در غیبت او، فرشتگان گویند بدأ اللّه بک، خدای تعالی ابتدا [۳۲۹- ر] به تو کناد. و چون کسی کسی را نفرین کند بناحق، آن نفرین باز گردد به او، اگر او نیز مستحقّ آن نباشد با جهودان گردد.

حسن بصری و مجاهد و إبن زید گفتند: مراد به «شفاعت حسنه» وسیلت است، و آن که شفاعت کند برای کسی دیگری را تا او را از بند رها کند یا حقّی مستحق«۳» به او بخشد، یا در حقّ او مکرمتی کند و شفاعت بد آن است که در حقّ کسی تخلیط و نکادت و نمیمت کند و سبب سازد تا مضرّتی به او رسد. و امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- گفت:

الشّفیع جناح الطّالب

، شفاعت کننده بال طلب کننده است، و ازهری«۴» گفت معنی آن است که: هر که عمل بر عمل زیادت کند از خیر و شر و طاعت و معصیت.

و «شفع«۵»» در لغت زیاده باشد، و «شفع«۶»» جفت باشد و «وتر» تاق، و اصل کلمه اینکه است، و شفاعت و شفعه از اینکه جاست به معنی ضمّ، برای آن که شفیع

---

(۱). وز، تب: تمییز. [.....]

(۲). مر: دعای خیر.

(۳). مر: حقّ مستحقّی.

(۴). اساس، مت: و زهری، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶- ۵). آج، لب، مر: شفیع.

صفحه : ۴۰

جفت مشفوع فیه باشد، و «شفعه» برای آن گویند که شفیع می‌خواهد تا ضمّ کند آن ملك را با ملك خود، و بر اینکه تفسیر دادند قول رسول را- علیه السّلام: اشفعوا توجروا.

دوم آن مرد تنها شوید«۱» که در صف نماز تنها بود تا مزد بود شما را.

و حقیقت شفاعت بنزدیك ما در اسقاط مضارّ بود، و در مسأله منافع«۲» بر مجاز به کار دارنـد، دلیل بر اینکه آن است که: چون در حقّ رسول- علیه السّلام- از خدای تعالی زیاده منافع و درجات خواهیم، نگویند: ما شفیع رسولیم و برای او شفاعت می‌کنیم«۳»، و در باب شفاعت رتبه معتبر است از میان شافع و مشفوع إلیه، چنان که از میان آمر و مأمور و از میان شافع و مشفوع فیه رتبه نباشد، بخلاف آن که اصحاب وعید گفتند، برای آن که کلام بر دو ضرب است: یکی آن که در او اعتبار رتبه کنند، و یکی آن که نکنند. امّا آن نوع که در او اعتبار رتبه کنند از میان مخاطب و مخاطّب باشد دون ما یتعلق«۴» به الخطاب، کالأمر و النّهی و الدّعاء و المسألة، فکذلك الشّفاعة، و از اینکه جاست که روا باشد که یکی از ما شفیع خود باشد، و روا نبود که آمر خود باشد یا ناهی خود.

و قوله: یَکُن لَهُ کِفلٌ مِنها، حسن و قتاده گفتند: به معنی وزر بود، و اینکه قول باقر است- علیه السّلام. و سدّی و ربیع و إبن زید گفتند: «کفل» نصیب باشد، و منه قوله: یُؤتِکُم کِفلَینِ مِن رَحمَتِهِ«۵»وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ مُقِیتاً، و در مقیت پنج قول گفتند: سدّی و إبن زید گفتند: مقتدر باشد، عبد اللّه عبّاس گفت: حفیظ و نگاه‌دار بود، مجاهد گفت: گواه

---

(۱). وز، آج، لب: شوی، مر: دوم از مزد تنها شوی.

(۲). وز در زیر کلمه افزوده: یعنی سؤال نفع بود.

(۳). مت وی را.

(۴). مر: من یتعلّق.

(۵). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۸.

(۶). مر: اشتر.

(۷). مر: و برای اینکه کفلین گویند.

صفحه : ۴۱

باشد، بعضی دگر گفتند: حسیب باشد، پنجم گفتند: جزا دهنده باشد. و اصل «مقیت» از قوت باشد و گفته‌اند از قوّة، و قال الزّبیر بن عبد المطلب عمّ النّبی- علیه السّلام- فیه بمعنی القادر«۱»:

و ذی ضغن کففت النّفس عنه و کنت علی مسائته مقیتا

و قال کثیر«۲»:

و ما ذاک عنها عن نوال أناله و لا أنّنی منها مقیت علی ودّ

و إبن کثیر گفت: المقیت القادر علی کلّ شیء.

قوله: وَ إِذا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ- الایـۀ. اینکه آیت خطـاب است از خـدای تعـالی بـا جمله مؤمنان، حق تعالی می‌فرمایـد مردمان را که: چون کسی شما را تحیّتی کند از سلامی یا دعاء بخیر بالبقاء و البرکۀ و طول العمر، شما او را از آن نکوتر باز گویید.

[أو ردّوها]«۳»، یا مثل آن رد کنید با او، یعنی به جواب او کنید.

و «احسن» لا ینصـرف است برای وزن فعل و صفت. و «تحیّۀ» تفعله باشد من حیّاه إذا سلّم علیه و دعا له بطول الحیاۀ. و عطا و ابراهیم گفتند و سدّی و إبن جریج که: مراد آن است که چون کسی بر شما سلام کند، جوابش از آن نکوتر دهید که او گفته باشد.

در خبر است که: چون کسی از مسلمانان بر رسول- علیه السّلام- سلام کردی، گفتی: سلام علیک«۴»، گفتی:

و علیک السّلام و رحمۀ اللّه

، چون گفتی: السّلام علیکم و رحمۀ اللّه، [رسول گفتی:

۵» و علیک السّلام و رحمۀ اللّه]« و برکاته

هم چنین او زیاده گفتی در جواب که آن کس«۶» گفته بودی.

و در خبر می‌آید که چون بنده مؤمن برادرش را گوید:

سلام علیک،

او را ده حسنه بنویسند، چون گوید«۷»

السّلام علیک و رحمۀ اللّه

، بیست حسنتش بنویسند،

(۲- ۱). تب شعر.

(۳). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد.

(۴). مر او. [.....]

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). مر: در جواب آن کس که سلام.

(۷). مر: و چون بگوید.

صفحه : ۴۲

چون گوید:

السّلام علیک و رحمة اللّه و برکاته

، سی حسنتش بنویسند، و هم چنین جواب دهنده را. و عبد اللّه عبّاس گفت: هر کس که او برده کس سلام کند، یا بر کسی ده بار سلام کند، هم چنان بود که برده‌ای آزاد کرده.

و در خبر است که: از میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد، نود و نه آن را بود که سلام کند و یک حسنه آن را که جواب دهد. گفتند: برای آن چنین آمد که او ابتدا کرد و اختیار اینکه خیر کرد و رغبت نمود، و آن که جواب دهد لا بد«۱» او را جواب باید دادن و بمنزلت کسی است که نه به اختیار خود است.

و آورده‌اند که، زایری به نزدیک عبد اللّه جعفر آمد. عبد اللّه او را صلتی و عطایی نکو داد. آن مرد اندیشه کرد که من چه کنم تا مکافات او باز کنم! دست خود از مکافات او کوتاه دید، یک روز عبد اللّه [۳۲۹- پ]

جعفر در بازار می‌آمد، او روی بگردانید. عبد اللّه جعفر عجب داشت، با پیش روی او شد گفت: یا فلان؟ سلام علیک، او بجست و جواب داد. گفت: چرا روی بگردانیدی! گفت: برای آن«۲» تا تو سلام کنی مرا جواب باید دادن، آن ثواب بسیار تو را باشد و اندک مرا، که مرا قوّت مکافات تو نیست.

و سلام در شرع برای سلامت نهادند«۳»، برای اینکه گفت رسول- علیه السّلام:

افشوا السّلام تسلموا

، سلام فاش داری«۴» تا سلامت یابی«۵». و

قال- علیه السّلام: السّلام تحیّة لملّتنا و امان لذمّتنا،

و برای آن«۶» فرمود- علیه السّلام- که

السّلام للرّاکب علی الرّاجل، و للقائم علی القاعد،

گفت: سلام سوار را باید کردن بر پیاده و ایستاده را باید کردن بر نشسته، برای آن که سوار از پیاده ایمن باشد و ایستاده«۷» از سوار خائف. و هم چنین استاده و نشسته«۸». أو رُدُّوها، یا همان، یعنی مثل آن«۹» بر او رد کنی«۱۰» آنچه گفته باشد او را باز گویی«۱۱».

---

(۱). مر است که.

(۲). مر که.

(۳). وز: نهادندی.

(۴). مر: کنید.

(۵). مر: باشید.

(۶). وز، تب، آج، لب، مر: اینکه.

(۷). آج، لب، مر: و پیاده.

(۸). مر قوله.

(۹). اساس، مت نه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۰). کنی / کنید.

(۱۱). تب: باز گویید. [.....]

صفحه : ۴۳

و رسول- علیه السّلام- گفت: چون یکی از اهل ذمّه بر شما سلام کند، بگویید او را:

علیک

، یا :

و علیکم.

و جماعتی به اینکه«۱» تمسّک کردند در آن که سلام سنّت است و جواب فریضه، برای آن که حق تعالی گفت به لفظ امر: فَحَیُّوا بِأَحسَنَ مِنها أَو رُدُّوها، و ظاهر امر قرآن بر وجوب باشد.

إِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَسِیباً، که خدای تعالی بر همه چیزی حسیب است. گفتند: مراد محاسب و مجازی است، و گفته‌اند: حفیظ است و کفایت کننده، و گفته‌اند: کافی است و بسند کار«۲». من قولهم: حسبی کذا، أی کفانی، زجاج گفت معنی او«۳» آن است که: همه چیز«۴» اندازه«۵» دهد«۶»، و منه قوله:

عَطاءً حِساباً«۷»، أی کافیا.

قوله: اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَیَجمَعَنَّکُم، اینکه «لام» جواب قسمی مضمر است، و تقدیر آن است که: و اللّه انّ اللّه لیجمعنّکم، خدای شما را جمع کند و حشر کند برای روزی که در آن روز شکّی نیست، و آن روز قیامت است. و گفتند: اینکه روز را برای آن روز قیامت خواندند که مردم از گورها برخیزند، و گفته‌اند: برای آن که پیش خدای بایستند، چنان که گفت: یَومَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِینَ«۸» لا رَیبَ فِیهِ، شک نیست در او. گفته‌اند: ضمیر راجع است با روز، یعنی در روز شک نیست. [و گفته‌اند: راجع است با مصدر «لیجمعنّکم»، أی فی الجمع. و قوله: وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِیثاً، استفهامی است به معنی تقریر، و کیست که]«۹» از خدای راستگیرتر«۱۰» است به حدیث، و نصب او بر تمیز«۱۱» است، و معنی آن که: هیچ کس نیست از خدای

---

(۱). مر: به آن.

(۲). آج: پسندکار، مر: پسندیده کار.

(۳). مر: معنی حسیب.

(۴). مر: چیزی.

(۵). تب، آج، لب، مر: به اندازه.

(۶). مر: دهنده است.

(۷). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۶.

(۸). سوره مطفّفین (۸۴) آیه ۶.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). کذا: در اساس، وز، مت، تب، مر: راست‌گوتر، آج، لب: راست‌گوی‌تر.

(۱۱). تب: تمییز.

صفحه : ۴۴

تعالی راستگوی‌تر برای آن که کذب بر او روا نیست به هیچ وجه از وجوه«۱»، او عالم است به قبح آن و مستغنی است از آن، و دروغ آن کس گوید که به او«۲» جرّ منفعت کند یا دفع مضرّت، و اینکه بر خدای روا نیست.

قوله: فَما لَکُم فِی المُنافِقِینَ فِئَتَینِ، خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان صحابه رسول، گفت: چیست شما را که در منافقان دو گروه شدی«۳»! و نصب او بر حال است، چنان که گویی: مالك قائما ههنا. وَ اللّهُ أَرکَسَهُم، «واو» حال است، و ارکسهم و عکسهم«۴» و نکسهم، به معنی واحد، أی ردّهم الی أحکام اهل الشّرك فی اباحهٔ دمائهم، و خدای ایشان را با حکم اهل شرك برده است از آن که خونشان حلال است و مالشان، و سبی زنان و فرزندان‌شان. و الإرکاس الرّدّ. و در مصحف عبد اللّه مسعود و ابی بی «الف» نوشته‌اند: رکسهم، قال امیّهٔ بن الصّلت«۵»:

فارکسوا فی حمیم النّار انّهم کانوا عصاهٔ و قالوا الافك و الزّورا

و در آن که آیت در که انزله بود پنج قول گفتند: بعضی گفتند در منافقانی که روز أحد از رسول- علیه السّلام- باز ایستادند و با مدینه شدند، و چون ایشان را در آن باب ملامت کردند جواب اینکه دادند که: لَو نَعلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعناکُم«۶» فَما لَکُم فِی المُنافِقِینَ فِئَتَینِ.

مجاهد و ابو جعفر و فرّاء گفتند: آیت در قومی آمد که از مکّه به مدینه آمدند«۸» و اظهار اسلام کردند به نفاق، و مدّتی به مدینه بودند، خوش نیامد ایشان را آن جا، گفتند: برویم. آنگه گفتند: به چه علّت رویم! گفتند: به علّت تنزّه برویم از مدینه، به علّت تنزّه بیرون شدند و ره«۹» مکّه برگرفتند و نامه نوشتند به رسول- علیه السّلام-

---

(۱). اساس برای آن که کذب بر او روا نیست، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۲). مر: آن.

(۳). تب: شدید. [.....]

(۴). تب، آج، لب: رکسهم، مر: أنکسهم.

(۵). تب شعر.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷.

(۷). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). نسخه لت، تا بدین جا افتادگی داشت.

(۹). مر: راه.

صفحه : ۴۵

که: ما هم بر آن عهدیم [از اسلام]«۱» که با تو کردیم، جز«۲» هوای مدینه خوش نیست ما را، روزی چند به مکّه رویم و خویشان و دوستان را ببینیم و باز آییم. جماعتی گفتند: چه منع است ما را از آن که اینان که از ما مفارقت کردند و سرای هجرت ما رها کردند! برویم و ایشان را بکشیم و مال ایشان برداریم. گروهی دگر گفتند:

چگونه روا باشد مردمانی بر دین ما و ملّت ما، برای آن که از شهر ما برفتند! و اینکه مناظره میان ایشان به حضور رسول- علیه السّلام- می‌رفت، و رسول- علیه السّلام- هیچ نگفت«۳» تا خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رسول را خبر داد از نفاق ایشان. رسول- علیه السّلام- گفت:

انّها طیّبهٔ و انّها تنفی الخبث کما تنفی النّار خبث الفضّهٔ،

گفت: طيبه يعنى مدينه پاك است، پليدى را چنان بيندازد كه آتش پليدى سيم را [۳۳۰- ر].

عبد اللّه عبّاس و قتاده گفتند: آيت در دو مرد آمد از قريش كه در مكّه اظهار اسلام كردند و هجرت نكردند. جماعتى اصحاب رسول ايشان را در راهى ديدند، خواستند تا«۴» ايشان را بكشند، گفتند: خون ايشان حلال است، و گروهى گفتند:

حلال نيست، خلاف كردند. خداى تعالى [اينكه]«۵» آيت فرستاد.

سدّى گفت: جماعتى منافقان بودند، گفتند: ما مى‌رويم كه ما را بضاعتى هست جايى تا بياريم و بازارگانى كنيم، و غرض ايشان آن بود تا از رسول عليه السّلام- بگريزند، برفتند. صحابه رسول در ايشان خلاف كردند، خداى تعالى آيت فرستاد.

پنجم إبن زيد گفت: آيت در منافقان«۶» افك آمد كه دروغ بر عايشه نهادند.

عبد اللّه ابىّ سلول بود و اصحابش، خداى تعالى آيت در«۷» ايشان فرستاد. وَ اللّهُ أَرْكَسَهُم، در معنى او خلاف كردند. عبد اللّه عبّاس گفت: معنى اركاس رد باشد، و

---

(۱). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لت كه.

(۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: نمى گفت.

(۴). مر: كه.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج، مر، لت اهل.

(۷). لت شأن.

صفحه : ۴۶

به روايتى ديگر گفت: اركاس ايقاع باشد. قتاده گفت: اهلاك باشد، و سدّى گفت: به معنى اضلال باشد.

و«۱» قوله: أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّهُ، مى‌خواهى«۲» كه هدايت دهى«۳» آن را كه خداى اضلال كرده باشد! و در اينكه «اضلال» دو قول گفتند: يكى آن كه سمّاهم ضالّين و حكم بضلالهم، چنان كه كميت گفت«۴»:

فطايفة قد أكفرونى بحبّكم و طايفة قالوا مسىء و مذنب

و وجه ديگر آن كه: وجدهم اللّه ضالين، خداى ايشان را ضالّ يافته بود، چنان كه شاعر گفت«۵»:

هبونى امرءا منكم أضلّ بعيرة له ذمّة انّ الذّمام كبير

و وجهى دگر محتمل است، و آن آن است: خذلهم اللّه بكفرهم على سبيل العقوبة. مراد به اضلال خذلان باشد بر سبيل عقوبت. و وجهى دگر آن است كه:

اضلّه عن طريق الجنّة و الثّواب، خداى ايشان را از ره بهشت و ثواب اضلال كند، و اينكه هر چهار وجه محتمل است و كلام در «ضلال» باستقصاء برفته است فى قوله:

يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِى بِهِ كَثِيراً«۶».

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا، و هر كه خداى او را اضلال كند به اينكه معانى كه گفتيم تو او را راهى نيابى امّا به ره ثواب و امّا به تسميه و حكم هدى، و امّا به توفيق و لطف، و هيچ تمسّك نيست مجبّره را بقوله: أَرْكَسَهُم، براى آن كه گفت: بِما كَسَبُوا،

تصریح کرد به آن که اینکه معنی به ایشان به استحقاق رفت و به جزای کسب ایشان بر سبیل عقوبت. و «فئه» در لغت فرقه باشد من فأوت رأسه بالسّیف إذا شققته به، و الفأو شعب من شعاب الجبل.

قوله: وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ کَما کَفَرُوا، آنگه خدای تعالی از اینکه منافقان خبر داد که: ایشان تمنّا می‌کنند و می‌خواهند که شما هم چو«۷» ایشان کافر باشید. آنگه نهی

---

(۱). آج، لب: فی. [.....]

(۲). می‌خواهی/ می‌خواهید.

(۳). دهی/ دهید.

(۴، ۵). تب شعر.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۶.

(۷). مر: همه، آج، لب، مر، لت: هم چون.

صفحه : ۴۷

کرد ایشان را، أعنی مؤمنان را از ولایت و تولّای ایشان، گفت: از ایشان تبرّا کنی«۱» تا آنگه که هجرت کنند در راه خدای.

و هجرت بر سه وجه بود: یکی هجرت مؤمنان با رسول- علیه السّلام- از مکّه به مدینه، چنان که خدای تعالی گفت: لِلفُقَراءِ المُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخرِجُوا مِن دِیارِهِم وَ أَموالِهِم«۲»، و قوله: وَ مَن یَخرُج مِن بَیتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ«۳».

و دوم«۴» هجرت کافران و منافقان باشد از کفر و نفاق با ایمان چنان که در اینکه آیت هست، و از اینکه جاست در باب امامت نماز که: اگر جماعتی حاضر آیند و وقت نماز آن را تقدیم کنند به امامت نماز که قاریتر باشد قرآن به‌داند«۵»، اگر در قراءت راست باشند، آن کس که [فقیه‌تر باشد، اگر در فقه راست باشند، آن کس که]«۶» در هجرت مقدّمتر باشد در عهد رسول بر هجرت حمل کردند، و در عهد ما بر آن که پدرانش در اسلام پیشتر«۷» باشند.

و سه‌ام«۸» هجرت مؤمنان معاصی را من

قوله- صلّی اللّه علیه«۹»:«۱۰» المهاجر من هجر« ما نهاه اللّه عنه.

فان تولّوا، اگر برگردند و پشت بر اسلام و توحید کنند و هجرت نکنند. فَخُذُوهُم، بگیری«۱۱» ایشان را و بکشی«۱۲» هر کجا یابی«۱۳» در حلّ و حرم«۱۴»، از ایشان هرگز دوست و یار مگیری«۱۵» که ایشان دوستی را نشایند و یاری نکنند شما را. و قوله: فَتَکُونُونَ سَواءً، اگر چه به «فاء» است و عقیب تمنّاست برای آن مرفوع است منصوب نیست که جواب نیست، بل تقدیر اینکه است: ودّوا لو تکفرون فتکونون بر سبیل عطف، کأنّه قال: و ودّوا أیضا لو تکفرون«۱۶» سواء، و مثله قوله:

---

(۱). تب، مر: کنید.

(۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۸.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۰.

(۴). مر: دویم.

(۵). اساس، مت: قرآن به باشد، مر: و قرآن بهتر داند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). کلمه در اساس به صورت «بیشتر» هم خوانده می‌شود.

(۸). تب: سیوم، مر، لت: سیم.

(۹). مر و اله. [.....]

(۱۰). آج، لب، لت: هاجر.

(۱۱). تب، مر، لت: بگیرید.

(۱۲). تب، مر: بکشید.

(۱۳). تب، مر: یابید.

(۱۴). تب، آج، لب، مر، لت و.

(۱۵). تب، مر: مگیرید.

(۱۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: تکونون.

صفحه : ۴۸

وَدُّوا لَو تُدهِنُ فَیُدهِنُونَ«۱»، و قوله: وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو تَغفُلُونَ«۲» إِلَّا الَّذِینَ یَصِلُونَ إِلی قَومٍ، یعنی ینتسبون فی قول أبی عبیدهٔ، و گفت

فی الحدیث: من اتّصل فاغضّوه،

أی من دعا دعوی الجاهلیّهٔ، هر که دعوی جاهلیّت کند او را تمکین مکنی«۴» از آن گفتن، و آب دهنش در گلو گیرانی«۵»، لأنّ المعنی أغضّوه بریقه، و قال الاعشی«۶»:

اذا اتّصلت قالت بکر بن و وائل و بکر سبتها و الانوف رواغم

أی انتسبت. و بعضی دگر گفتند: یصلون من الوصول و مراد التجاست، یعنی چرا آنان که التجا کنند به قومی که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد. خلاف کردند در آن که مراد به اینکه قوم کیست، و اینکه قوم مستثنی از حکم آیت اوّل از سفکك الدّماء، و آن که هر کجا بینند ایشان را بکشند کهاند«۷»! بعضی گفتند: بنی مدلج‌اند، و آن آن بود که سراقهٔ بن مالك بن جعشم المدلجیّ بنزدیك رسول آمد از پس کارزار [۳۳۰- پ]

احد، و از رسول- علیه السّلام- عهدی بستند«۸» که رسول به غزای ایشان نرود و گفت: هر گه قریش ایمان آرد، ما نیز ایمان آریم برای آن که ایشان حلیف قریش بودند. رسول- علیه السّلام- بر اینکه قرار داد با او و عهد کرد، و اینکه قول عمر بن شیبه است. و باقر- علیه السّلام- گفت: مراد بنی اسلم‌اند که هلال«۹» بن عویمر الأسلمیّ و قیل: السّلمیّ- بیامد و با رسول- علیه السّلام- عهد کرد که او و قوم او به غزای رسول نیایند، و رسول- علیه السّلام- و قومش نیز به غزای ایشان نشوند، و او معاونت مشرکان نکند و یک جانب شود از ایشان. رسول- علیه السّلام- گفت: هر که در جوار و حمایت ایشان است در اینکه عهد است، تعرّضی«۱۰» مکنید«۱۱» او را.

---

(۱). سوره قلم (۶۸) آیه ۹.

(۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید چنین است: وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو تَغفُلُونَ را (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۲.

(۴). تب: مکنید.

(۵). تب: گیرانید.

(۶). تب شعر.

(۷). مر: کیستند. [.....]

(۸). تب، آج، لب، لت: بستد، مت: بستدند، مر: بستاند.

(۹). اساس، وز، تب، مت: بلال، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها و مراجع خبری تصحیح شد.

(۱۰). لب، مر، لت: تعرّض.

(۱۱). آج، لب: مکنی.

صفحه : ۴۹

أو جاؤُکُم، بعضی گفتند: «أو» به معنی «واو» است، چنان که چند جایگاه گفتیم که «أو» به معنی «واو» عطف آمد. بعضی گفتند: بنی مدلج‌اند، و بعضی گفتند: بنی أسلم. عمر بن شیبه گفت: بنی اشجع‌اند که ایشان به مدینه آمدند و پیشرو ایشان مسعود بن رخیله بود. رسول- علیه السّلام- بفرمود تا ایشان را میزبانی«۱» کردند به خرما، و ایشان را گفت: به چه کار آمده‌اید! گفتند: برای آن آمدیم که جای ما به تو نزدیک است، و ما حرب تو را«۲» کارهیم و کارزار بنی ضمره را که از میان ما و ایشان عهدی هست. آیت در حقّ ایشان آمد، و آنان که اینکه گفتند، «قد» تقدیر کردند، گفتند: معنی آن است که أو جاءوکم قد حصرت، برای آن که «قد» تقریب«۳» فعل ماضی کند به حال، چنان که گویند: جاء فلان ذهب عقله، و المعنی قد ذهب عقله، یعنی در آن حال و اینکه جمله حال باشد از آنان که «یصلون الی قوم» صفت ایشان است.

و قولی دگر آن است: أو الّذین جاءوکم، بر اینکه قول اینکه قوم دگر باشند، و بر هر دو قول حَصِرَت صُدُورُهُم، حال باشد، و یعقوب خواند: «حصرهً صدورهم»، نصب بر حال، و معنی آنست که: ضاقت صدورهم، به شما آیند و دلهای ایشان تنگ شده باشد از قتال شما یا قتال قوم خود- که از مسلمانان جماعتی بسیار خویش ایشان بودند- یا معاهد و حلیف- و خلاصه معنی آن است که: حق تعالی ذکر گروهی منافقان کرد«۴»، و آن که«۵» حکم ایشان حکم کافران است، و ایشان را هر کجا یابی«۶» بباید کشتن مگر گروهی که متّصل باشند به قومی که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد، امّا اتّصالی نسبی- چنان که گفتیم- یا اتّصالی عهدی از طریق همکاری، که ایشان را نباید کشتن و امّا گروهی که ایشان را ملال باشد از قتال شما و قتال متّصلان قوم خود نخواهند که با شما یا با ایشان قتال کنند، نه بر شما باشند نه با شما، و اینکه حکم منسوخ است باتّفاق.

---

(۱). لت: مهمانی.

(۲). وز، آج، لب: حرب تو.

(۳). اساس، مت: تقدیر، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب: منافق کرد.

(۵). آج، لب: آنکه.

(۶). تب، مر: یابید.

صفحه : ۵۰

خلاف در آن افتاد که به کدام آیت منسوخ است! آنگه گفت: وَ لَو شاءَ اللّه‌لَسَلَّطَهُم عَلَیکُم، چون ذکر حصر و دلتنگی کرد و آن را به خدای تعالی تعلّق است، گفت: اگر به بدل حصر و دلتنگی و دل شکستگی ایشان و ملال ایشان از قتال شما ایشان را دلیری دادی بر شما بر اینکه وجه مورد آیت مورد منّت بود، گفت:

اگر خدای خواستی ایشان را بر شما مسلّط کردی مشیّت قدرت، چنان که گفت:

وَ لَو شاءَ اللّه‌لَأَعنَتَکُم«۱» وَ لَو شاءَ اللّه‌لَذَهَبَ بِسَمعِهِم وَ أَبصارِهِم«۲»، چنان که یکی از ما گوید: اگر من خواهم چنین کنم و چنین

کنم، یعنی توانم کردن و در دست من است. حق تعالی هم بر اینکه وجه گفت: توانـد، و لکن نکند برای آن که حکمت مانع است از آن. اگر خدای خواستی مسلّط کردی ایشان را بر شما تا با شما کارزار کردندی، نه آن که دلشان تنگ کرد تا ملال آمد ایشان را از قتال شما و با شما قتال نکنند.

وَ أَلقَوا إِلَیکُمُ السَّلَمَ و القا کنند به شـما صـلح، یعنی با شـما صلح کنند و از ره کارزار شما دور شوند. و بعضی مفسّران گفتند چون بلخی و طبری و جبّائی که: مراد به «سلّم» اسلام است، یعنی اگر اسلام آورند، و معنی از روی لغت متقارب است برای آن که مسلم مستسلم باشد، و کذلک المسالم الّذی هو خلاف المحارب، قال الطّرمّاح«۳».

و ذاک انّ تمیما غادرت سلما للاسد کلّ حصان وعثة الکبد

فَما جَعَلَ اللّهُ لَکُم عَلَیهِم سَبِیلًا، خـدای تعالی شـما را بر ایشان راهی نکرد، یعنی دستی نـداد از روی شـرع، و رخصت نـداد در قتال ایشان مادام تا مسلم یا مسالم باشند. اگر مسلمان شوند برادران شمااند، و اگر در عهد و صلح شما آیند معاهد شما باشند، به هیچ دو وجه«۴» شما را نیست که با ایشان کارزار کنی«۵».

آنگه گفت: سَتَجِدُونَ آخَرِینَ گروهی دگر را یـابی«۶» شـما، یعنی گروهی دگر هسـتند که حکم ایشـان خلاـف حکم اینان است. خلاف کردند مفسّران در آن که

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۰.

(۳). تب شعر.

(۴). مر: به هیچ یک از اینکه دو وجه. [.....]

(۵). تب، مر: کنید.

(۶). تب: یابید.

صفحه : ۵۱

ایشان که بودند:

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که گفت: ایشان أسد و غطفان بودند، بیامدند و اظهار اسـلام کردند و منافق بودند، و چون قوم ایشـان ایشان را گفتنـدی: به کی«۱» اسلام آورده‌ای«۲»! گفتنـدی: بهـذا القرد و بهـذا العقرب، به اینکه کـپی و به اینکه گزدم«۳». و چون رسول را دیدنـدی و اصـحاب او را، گفتنـدی: مـا از شـماییم، حق تعـالی نفاق ایشان اظهار کرد، بگفت«۴»: غرض ایشان در اینکه گفتن آن است تا به اظهار کلمه اسلام از شما ایمن باشند، و به اظهار کلمه کفر از قوم خود ایمن باشند.

و جویبر گفت از ضحّاک از عبد اللّه عبّاس که: ایشان بنو عبد الدّار بودند، و سدّی گفت: در نعیم بن مسعود [۳۳۱- ر] الأشجعی آمد، که او هر وقت آمدی بنزدیک رسول و از او امانی بسته بود، و آنگه چیزهایی«۵» که رفتی نقل کردی با مشرکان، و غرض آن بود تا از هر دو گروه ایمن باشد. قتاده گفت: اینان می‌بودند از عرب به تهامه فرود آمدند، خواستند تا از هر دو قوم ایمن باشند.

و قوله: کُلَّما رُدُّوا إِلَی الفِتنَهِٔ أُرکِسُوا فِیها، ابو العالیه گفت که: هر گه که ایشان را امتحان و ابتلا کننـد به بلیّتی تا«۶» سر کفر شوند و اظهار کفر کنند. قتاده گفت: هر گه که بلایی رسد ایشان را به آن«۷» با سر طریقه اوّل شوند از کفر. عبد اللّه عبّاس گفت معنی آن است که: هر گه که ایشان را با کفر دعوت کنند با سر کفر شوند.

و اصل «فتنه» اختبار و امتحان باشد، و «إرکاس» نکس باشد و سرنگونسار گردانیدن«۸»، و اینکه عبارت برای تقبیح حال ایشان گفت، و برای آن با خدای تعالی حواله کرد بلفظ ما لم یسمّ فاعله، که از طریق خذلان و منع توفیق بود و ایشان را با

---

(۱). اساس، وز، تب، کلمه به صورت: «یکی» هم خوانده می‌شود، مت، آج: بکه.

(۲). تب، مر: آورده‌اید.

(۳). همه نسخه بدلها: کژدم.

(۴). تب، آج، لب: و گفت، مر، لت: و بگفت.

(۵). وز: خبرهایی.

(۶). تب، آج، لب، مر، لت: با.

(۷). کذا: در اساس، وز، مت، تب، آج، لب، مر، لت: ایشان را باز.

(۸). وز: سرنگوسار گردانید.

صفحه : ۵۲

خود گذاشتن. آنگه حق تعالی حکم ایشان بگفت فی قوله: فَإِن لَم یَعتَزِلُوکُم، گفت: اگر از شما جدا نشوند و با میان قوم خود که کافرانند نروند، یا دست به مصالحت و به مسالمت به شما ندهند، و معاهد شما نشوند و دست از قتال شما بنه دارند«۱»، بگیری«۲» ایشان را و بکشید«۳» هر کجا یابید«۴» که ایشان آنانند که ما شما را بر ایشان سلطانی مبین دادیم.

سدّی و عکرمه گفتند: یعنی حجّتی ظاهر، و دیگران گفتند: دستی قوی به خلاف حکم آنان که در آیت اوّل ذکر ایشان کرد که: فَما جَعَلَ اللّهُ لَکُم عَلَیهِم سَبِیلًا«۵».

قوله تعالی«۶»:

[سوره النساء (۴): آیات ۹۲ تا ۹۶]

[اشاره]

وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ أن یَقتُلَ مُؤمِناً إلّا خَطَأً وَ مَن قَتَلَ مُؤمِناً خَطَأً فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلی أَهلِهِ إِلّا أن یَصَّدَّقُوا فَإِن کانَ مِن قَومٍ عَدُوٍّ لَکُم وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ إِن کانَ مِن قَومٍ بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاقٌ فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلی أَهلِهِ وَ تَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ تَوبَةً مِنَ اللّهِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۹۲) وَ مَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً (۹۳) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبتُم فِی سَبِیلِ اللّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ لَستَ مُؤمِناً تَبتَغُونَ عَرَضَ الحَیاةِ الدُّنیا فَعِندَ اللّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنتُم مِن قَبلُ فَمَنَّ اللّهُ عَلَیکُم فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً (۹۴) لا یَستَوِی القاعِدُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ المُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِینَ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم عَلَی القاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسنی وَ فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِینَ عَلَی القاعِدِینَ أَجراً عَظِیماً (۹۵) دَرَجاتٍ مِنهُ وَ مَغفِرَةً وَ رَحمَةً وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۹۶)

[ترجمه]

نباشد«۷» مؤمنی«۸» که بکشد مؤمنی را مگر به خطا و هر که بکشد مومنی را به خطا بر اوست آزاد کردن گردنی مؤمن و دیتی

سپرده«۹» به خداوندش مگر که صدقه کنند اگر باشد از مردمانی که دشمن شما باشند و او مؤمن بود آزاد کردن گردنی مؤمن باید، و اگر باشد از گروهی میان شما و ایشان عهدی باشد دیتی سپرده باید به اهلش و آزاد کردن گردنی مؤمن، هر که نیابد روزه دو ماه پیوسته توبه از خدای، و بوده است«۱۰» خدای دانا و محکم کار.

و هر که بکشد مؤمنی«۱۱» را بقصد، جزای او دوزخ است

---

(۱). کذا: در اساس، وز، تب، مت، آج، لب، مر، لت: بندارند.

(۲). تب، مر: بگیرید.

(۳). لت: بکشی/ بکشید.

(۴). لت: یابی/ یابید. [.....]

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۹۰.

(۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۷). وز، آج، لب: و نباشد.

(۸). تب، مت، آج، لب، لت را.

(۹). آج، لب: و خونبهایی فرا سپرده.

(۱۰). اساس: بود است، وز، تب: بودست/ بوده است.

(۱۱). آج، لب: گرونده‌ای.

صفحه : ۵۳

همیشه«۱» آن جا باشد، و خشم گیرد خدای بر او و لعنت کند او را و بجارد«۲» برای او عذابی بزرگ.

«۳»«۴»

ای آنان که ایمان آورده‌اید چون بروید«۵» در ره خدای ساکنی کنید«۶» و مگویید آن را که بیفگند به شما اسلام نیستی مؤمن می‌جویی مال زندگانی نزدیکتر بنزدیک خدا غنیمتهاست بسیار هم چنین بودی شما از اینکه پیش منّت نهاد [خدای]«۷» بر شما، بر جای باشید که خدای بود به آنچه شما می‌کنید دانا.

راست نباشند نشستگان از مؤمنان نه خداوندان آفت نابینایی و جهاد کنندگان در راه خدای به مالشان و جانشان تفضیل داد خدای جهاد کنندگان را به مالشان و جانشان بر نشستگان پایه‌ای، و همه را وعده داد خدا نیکوتر و تفضیل داد [خدای]«۸» جهاد کنندگان را بر نشستگان مزدی«۹» بزرگ [۳۳۱- پ].

پایه‌هایی از او و آمرزشی و بخشایشی و بود خدای آمرزنده و بخشاینده.

قوله تعالی: وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ- الآیهٔ. مفسّران گفتند: آیت در عیّاش بن ابی

---

(۱). تب در.

(۲). تب: بجارده، لت: بیجارد.

(۳). اساس: فثبتوا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). اساس: فتثبتوا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). لت: بروی.

(۶). مت: بر جای باشید.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). مت: مژدی.

صفحه : ۵۴

ربیعة المخزومی«۱» آمد که بنزدیک رسول آمد به مکّه پیش از هجرت و ایمان آورد.

چون رسول«۲» با مدینه آمد، او در مکّه نتوانست بودن بیامد و با بعضی کوههای مدینه رفت و جای بساخت و آن جا مقام کرد. چون خبر اسلام او به مادرش رسید، جزعی عظیم کرد و سخت آمد او را و پسرانش را گفت- ابو جهل و حارث را- پسران هشام- و اینان«۳» برادران عیّاش بودند از مادر- که: به خدای که در زیر هیچ سقفی نشوم و هیچ طعامی و شرابی نخورم تا نبروی«۴» و او را پیش من نیاری«۵».

ایشان برخاستند- و حارث بن زید بن أنیسه با ایشان بود- و بیامدند به آن جا که عیّاش جای ساخته بود و او را گفتند: مادرت سوگند خورده است که در زیر هیچ سقفی نشود و طعام و شراب نخورد تا تو را نبیند، و با او عهد کردند و سوگند خوردند که او را نیازارند، و در باب دین بر او اکراه نکنند.

او چون حدیث مادر شنید و سوگند و عهد ایشان، به زیر آمد و دست در دست ایشان نهاد. ایشان او را بگرفتند و دستهایش ببستند، و هر برادری او را صد تازیانه بزدند و او را با مکّه آوردند پیش مادرش. مادر سوگند خورد که او را از بند رها نکند تا کافر نشود و از دین برنگردد. آنگه او را بیاوردند و در آفتاب افگندند. او چون کار بر او سخت شد، آنچه ایشان می‌خواستند از او بگفت. او را بگشادند. اینکه حارث بن زید که با ایشان همراه بود او را ملامت کرد و عیب کرد و گفت: یا عیّاش؟ اینکه چیست که کردی؟ نه بر دین پدرانت بماندی نه در اینکه دین که رفته بودی«۶». و اگر اینکه دین که بر او بودی هدی بود از هدی برگشتی، و اگر ضلالت بود تو چندگاه ضالّ بودی. مانند اینکه حدیثهای موحش گفت. عیّاش گفت: و اللّه که هر کجا خالی یابم تو را، از تو برنگردم«۷» تات«۸» نکشم. آنگه برخاست و با مدینه آمد و اسلام تازه کرد و در مدینه مقام ساخت. پس از آن به مدّتی اینکه حارث بن زید هم به مدینه آمد و اسلام

---

(۱). اساس، وز، مت: المخذومی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). وز، تب، آج، لب، لت علیه السّلام.

(۳). مر: ایشان.

(۴). تب: بنروید، آج، لب: بنروی، لت: نروی.

(۵). تب، مر: نیارید.

(۶). آج، لب بماندی، لت: گرفته بودی بماندی.

(۷). مر، لت: باز نگردم.

(۸). تب، مر: تا تو را، لت: تا آن که تو را.

صفحه : ۵۵

آورد، و در اینکه وقت عیّاش غایب بود و خبر نداشت از اسلام حارث. چون بازآمد، یک روز اینکه حارث را دید به قبا، حمله برد بر او و او را بکشت. مردم او را گفتند:

چرا کشتی اینکه را که اینکه مسلمان است! او گفت: من ندانستم و پشیمان شد، و بنزدیک رسول آمد و اینکه حال با رسول- علیه السّلام- بگفت و سوگند خورد که من از اسلام او خبر نداشتم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلَّا خَطَأً، گفت: نباشد هیچ مؤمن را که مؤمنی را بکشد، یعنی روا نباشد او را و حلال نبود و رخصت نیست او را که مؤمنی را بکشد [مگر]«۱» به خطا. [خطا]«۲» استثنای منقطع است بر«۳» قول بیشتر مفسّران به معنی «لکن»، چنان که شاعر گفت«۴»:

من البیض لم تظعن بعید او لم تطأ علی الإرض [الّا ریط برد مرجّل]«۵»

[و المعنی انّها لم تطأ علی الارض]«۶» وطئت علی برد مرجّل و هو غیر الارض یصفها بانّها ناعمهٔ، و اینکه را مثال بسیار است، قال اللّه تعالی: ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ«۷»، و تقدیر اینکه است که: هیچ مؤمن را نیست که مؤمن را بکشد بعمد و قصد، امّا اگر به خطأ کشد او را حکمش اینکه است که گفت در آیت. و قومی گفتند«۸»: استثنا متّصل است و معنی آن است که: اگر مؤمنی [مؤمنی]«۹» را بکشد بخطا از ایمان و حکم ایمان بیرون نباشد«۱۰»، و اگر بعمد باشد از حکم بدر بود«۱۱»، و اصحاب وعید باشد«۱۲» حکم آن کس که او بر سبیل خطا کسی را بکشد بگفت.

و «خَطَأً» در هر دو جایگاه نصب او بر تمییز«۱۳» است، برای آن که در اوّل تقدیر

(۹- ۱). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها بجز مت: ندارد، از مت افزوده شد.

(۳). اساس، مت سبیل، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۴). تب شعر. [.....]

(۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷.

(۸). مر که.

(۱۰). مر: بدر نیاید.

(۱۱). لب، لت، مر و اینکه تأویل معتزله.

(۱۲). تب، آج امّا، لب، مر، لت: آنکه.

(۱۳). امت، آج، لب، مر: تمیز.

صفحه : ۵۶

هم اینکه است: الّا ان یقتله (خطأ)«۱» آن کس که مؤمنی را به خطا بکشد، فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ، أی فعلیه تحریر رقبهٔ، بر اوست که برده مؤمن«۲» آزاد کند«۳».

بدان که قتل بر سه ضرب است: عمد محض است و خطای«۴» محض است و خطاء شبیه بالعمد، و مذهب ابو حنیفهٔ و شافعی هم اینکه است، و مالک [گفت]«۵» بر دو ضرب است: عمد و خطا، و آنچه ما شبیه«۶» عمد گفتیم او عمد گفت.

امّا قتل عمد را در وقود باشد و قصاص، الّا که اولیای مقتول عفو بکنند یا به دیت راضی شوند. و خطای شبیه«۷» عمد آن باشد که: قصد کند به تأدیب کسی که او را [در]«۸» شرع باشد که او را تأدیب کند«۹» کشته شود، یا کسی را فصد کند«۱۰»، یا دارو«۱۱» دهد و غرض منفعت و مصلحت آن کس باشد قتل حاصل شود اینکه خطایی باشد که با عمد ماند، اینکه جا قصاص واجب نبود، بل دیت باید دادن مغلّظ در خاصّ مال قاتل دون عاقله.

و امّا خطای محض آن بود که کسی تیری به صیدی اندازد بر کسی آید«۱۲» کشته شود آن کس«۱۳» بر او کفّارت باشد در خاصّ مال او و دیت بر عاقله باشد [۳۳۲- ر]، مخفّف- چنان که بیان کردیم«۱۴»- وقود نباشد به هیچ حال.
امّا قتل عمد هر عاقلی بالغ که او قصد کشتن غیری کند به هر آلت که باشد از آهن و جز آن از چوب و سنگ و زهر و گلو گرفتن و هر چه به غالب عادت عند آن قتل حاصل آید- اگر آزاد باشد و اگر بنده- و اگر کافر باشد یا مسلمان- مرد یا زن به هر وجه که باشد قصاص واجب بود بر او«۱۵» الّا که اولیای مقتول راضی شوند به دیت یا به

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز مت و.

(۲). مر: بنده مؤمن را.

(۳). مر و.

(۴). وز، تب، مر: خطاء.

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶- ۷). ملب: شبه.

(۸). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۹). مر: تأدیب باید کرد، چون او را تأدیب کند.

(۱۰). تب، لب، مر: قصد کند.

(۱۱). مر: دارویی.

(۱۲). تب، مر و.

(۱۳). مر را.

(۱۴). همه نسخه بدلها: چنان که بیان کنیم.

(۱۵). اساس، مت که، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۵۷

عفو، و بنزدیک شافعی هم چنین است، و مالک و إبن ابی لیلی و ابو یوسف و محمّد بن الحسن، و بنزدیک ابو حنیفه اگر نه به آهن کشته باشد قصاص واجب نبود، و شعبی و نخعی و حسن بصری هم چنین گفتند. و اگر کودکی یا دیوانه‌ای یا ناقص عقلی کسی را بکشد بعمد، حکم آن حکم خطا باشد، بر او قصاص نبود بل دیت باشد بر عاقله و قوله: تَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ، بنزدیک ما برده‌ای باید«۱» بالغ مؤمن، یعنی مظهر ایمان از کلمه شهادت و شعار اسلام، و با وجود بالغ طفل نشاید عندنا و عند الشّافعی، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و شعبی و حسن و ابراهیم و قتاده، و اگر بالغ نیابد روا باشد که کودکی آزاد کند مسلمان زاده، و اگر نیابد کودکی را از آن نوع که باشد، سواء اگر مقتول مرد باشد یا زن یا کودک یا دیوانه یا کافر یا بنده، و شافعی در همه موافقت کرد«۲»، و ابو حنیفه در بنده موافقت کرد بس، و مالک در بنده خلاف کرد.
و اگر جماعتی مشارکت کنند در قتل یک کس، بر هر یکی از ایشان کفّارتی باشد، و جمله فقها موافقت کردند مگر عثمان بتّی که او گفت: بر همه یک کفّارت باشد.
و کفّارت قتل عمد سه چیز باشد علی الجمع: برده«۳» مؤمن که آزاد کند، و شصت درویش را طعام، و دو ماه پیوسته روزه‌ها دارد«۴»، و جمله فقها خلاف کردند در اینکه. و کفّارت قتل خطا یا برده‌ای باشد، اگر نیابد روزه دارد دو ماه، و اگر نتواند شصت درویش را طعام دهد مانند کفّارت ظهار. و شافعی را دو قول است: یکی چنین که ما گفتیم، و دگر آن که روزه در ذمّه او می‌باشد

تا آن که توانا شود و بدارد.

و در کفّارت قتل«۵» عمد اصلا که خود بر او کفّارت باشد یا نه، شافعی و مالك و زهری موافقت کردند، و ابو حنیفه و اصحابش و سفیان ثوری گفتند: کفّارت نیست بر او به هیچ وجه. و اگر کسی خود را بکشد بر او دیت و کفّارت نباشد بنزدیک ما و

---

(۱). مر: باشد.

(۲). مر: کرده.

(۳). مر: بنده.

(۴). مت: دو ماه روزها پیوسته دارد، وز، تب، آج، لب، مر: پیوسته روزه دارد.

(۵). اساس و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۵۸

بیشتر فقها، و شافعی گفت: بر او کفّارت باشد، و از مالش برده‌ای«۱» بخرند و آزاد کنند برای او.

وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهلِهِ، و دیتی که به اهل مقتول بسپارد و ایشان اولیای خون باشند اولیتر کس به او و به میراث او«۲» اگر عمد باشد یا شبه«۳» عمد بر خاصّ مال او و اگر خطای محض باشد بر عاقله و ایشان عصبه او باشند از برادران پدری یا پدری و مادری دون مادری تنها، و اعمام و بنی اعمام پدر و پسران اعمام پدر و موالی اعنی من فوق«۴» قال ابو حنيفة، و در موالی من اسفل.

شافعی را دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم که بر ایشان چیزی نیست، و یکی آن که هست و مذهب شافعی هم اینکه است و جماعتی فقیهان، و ابو حنیفه گفت«۵»: پدر و فرزند هم عاقله باشند، و دیت قتل خطا ابتداء بر عاقله واجب باشد، و بعضی اصحابان ما گفتند: عاقله دیت بدهند به اولیای مقتول و از قاتل باز ستانند، و مذهب درست، اوّل است.

و شافعی را دو قول است: یکی چنین که«۶» ما گفتیم، و دگر آن که بر قاتل واجب می‌شود اوّلا آنگه عاقله از او تحمّل کند، و ابو حنیفه چنین گفت، پس شافعی به یک قول موافق ماست و به یک قول موافق ابو حنیفه و چون عاقله بسیار باشند«۷» و بیش از دیت باشند«۸» بر ایشان ببخشند به نصیب، و شافعی گفت: از توانگر بیش از نیم دینار نستانند«۹» و از متحمل«۱۰» دانگ و نیم«۱۱»، اگر چیزی بماند بر امام باشد.

و بیت المال ابتداء بالأقرب فالأقرب کنند چنان که استحقاق میراث ایشان باشد، و بنزدیک ما بر بیت المال«۱۲» چیزی نباشد إِلّا أن يَصَّدَّقُوا، و المعنى الّا أن

---

(۱). مر: بنده‌ای.

(۲). آج، لب و. [.....]

(۳). تب، آج، لب: شبیه.

(۴). لب، لت و به.

(۵). مر: و جماعتی فقها و ابو حنیفه گفتند.

(۶). مر: چنان که.

(۷). اساس، مت: باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). تب: باشد.

(۹). اساس، مت: نستاند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). تب، لب، مر، لت: متجمّل.

(۱۱). لت: دانگی نیم.

(۱۲). وز: ما بیت المال.

صفحه : ۵۹

یتصدّقوا، الّا که صدقه کنند اولیای مقتول و به ایشان بخشند و رها کنند به ایشان.

«تا» ی تفعّل را قلب کردند با «صاد»، و آنگه در «صاد» ادغام کردند، و کذلک فی «اطّیرنا«۱»» و «اثّاقلتم«۲»» و الأصل تطیّرنا و تثاقلتم. فَإِن كانَ مِن قَومٍ عَدُوٍّ لَكُم وَ هُوَ مُؤمِنٌ یعنی فان کان المقتول خطأ، اگر اینکه را که به خطا کشته باشند و از جمله کافران باشد، یعنی در میان ایشان باشد، و او که کشته است مؤمن باشد کشنده را کفّارت باشد و دیت نبود بر او.

آنگه«۳» خلاف کردند. بعضی گفتند که: اینکه مسلمانی باشد در میان کافران کسی او را بکشد بر او کفّارت باشد و دیت نباشد برای آن که ورثه او کافرانند و کافر از مسلمان میراث نگیرد، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و سدّی و قتاده و ابراهیم و إبن زید، بعضی دگر گفتند: کسی را خواست که از سرای حرب به سرای اسلام آید [و اسلام آرد]«۴» آنگه با سرای حرب رود چون لشکری از مسلمانان به غزای ایشان روند کافران بگریزند، او نبگریزد«۵» [۳۳۲- پ]

برای ایمانش، ایشان بیایند«۶» ندانند که او مسلمان است او را بکشند، و اینکه [از]«۷» جنس«۸» قتل خطا باشد و اینکه روایتی است از عبد اللّه عبّاس.

وَ إِن كانَ مِن قَومٍ بَينَكُم وَ بَينَهُم مِيثاقٌ و اگر اینکه کشته از قومی باشد که میان شما و ایشان عهدی باشد و ذمّتی، و نه از اهل حرب باشد، آنگه او را به خطا بکشند دیتی لازم آید که به قوم و اهل او دهند، از عاقله بستانند، و قاتل، کفّارت را برده«۹» مؤمن آزاد کند.

آنگه در اینکه کشته دوم خلاف کردند که شرط هست که او مؤمن باشد یا نه، بعضی گفتند که: اگر کافر باشد هم اینکه حکم دارد و ایمان شرط نیست، و اینکه قول

---

(۱). اشاره است به سوره نحل (۲۷) آیه ۴۷.

(۲). اشاره است به سوره توبه (۹) آیه ۳۸.

(۳). اساس، مت: برانک، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۵). تب، لت: بنگریزد.

(۶). آج، لب، مر و.

(۷). اساس، مت، مر: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). مر: اینکه چنین.

(۹). مر: بنده.

صفحه : ۶۰

عبد اللّه عبّاس است و زهری و شعبی و ابراهیم و نخعی و قتاده و إبن زید و اینکه مذهب شافعی است، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که او اگر چه از کافران معاهد باشد او مؤمن باشد، و اینکه مذهب ماست و قول جماعتی مفسّران چون حسن بصری و ابراهیم النّخعی، الّا آن که مذهب ما آن است که دیت به وارثان مسلمانش دهند و به کافران ندهند، و اگر هیچ وارث مؤمن ندارد«۱»

دیت«۲» بیت المال را باشد، و مراد به عهد ذمّه است، و خطا آن باشد که او قصد چیزی دگر کند آن بر نیاید چیزی دگر بر آید.
امّا دیت، بنزدیک ما شش جنس باشد: شتر و گاو و گوسفند و زر و سیم و حلّه، اگر مرد اهل شتر باشد صد شتر، و اگر اهل گاو باشد دویست گاو، و اگر اهل گوسپند باشد هزار گوسپند، و اگر اهل زر باشد هزار دینار، و اگر از اهل درم باشد ده هزار درم، و اگر از اهل حلّه باشد دویست حلّه، و اینکه قول ابو یوسف و محمّد الحسن«۳» است و احمد حنبل، الّا آن است که ایشان از گوسپند دو هزار گفتند، و ابو حنیفه گفت: اصل او سه است زر و درم و شتر، الّا آن است که گفت: مخیّر باشد و اعواز شرط نکرد.
و شافعی را دو قول است در قدیم گفت: صد شتر اگر نیابند«۴» یا هزار دینار یا دوازده هزار درم و بیشتر«۵» فاضلتر باشد، و قولی دگر آن است که در جدید گفت: صد شتر باید، اگر نیابد انتقال کند با بهایش چندان که برآید. و در روایت بعضی اصحاب ما از درم دوازده هزار آمده است. آنگه در تغلیظ و تخفیف آن خلاف کردند.
دیت عمد مغلّظ ستانند، اگر زر باشد هزار دینار سرخ، و اگر شتر باشد صد شتر تمام است، و شافعی گفت: در قتل عمد و شبیه [عمد]«۶» دیت بر سه ثلث باشد، سی«۷» حقّه و آن سه ساله باشد در چهارم شده که مستحقّ رکوب باشد سی جذعه و آن

---

(۱). اساس، مت و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.
(۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت او.
(۳). لب، مر، لت: محمّد بن الحسن.
(۴). مر: و اگر نباشد.
(۵). تب، آج، مر، لت: و شتر.
(۶). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۷). مر: سی و سه.

صفحه : ۶۱

پنج ساله باشد و چهل خلفه و آن آبستن باشد فی بطونها أولادها، و محمّد بن الحسن هم اینکه گفت، و ابو حنیفه و ابو یوسف و ثوری گفتند: از چهار ربع باشد ربعی و آن بیست و پنج بود. بنت مخاض، و آن یک ساله باشد، و بیست و پنج [بنت]«۱» لبون و آن دو ساله باشد، و بیست و پنج حقّه و بیست و پنج جذعه.
و دیت عمد بنزدیک ما حال باشد بنزدیک بیشتر اصحاب ما، و بعضی اصحاب«۲» گفتند: به یک سال از او بستانند، و شافعی چنان گفت که قول اوّل ماست که حال باشد، و ابو حنیفه گفت که: به سه سال«۳» بستانند.
امّا دیت عمد شبیه بالخطا مغلّظ باشد بر اثلاث سی و سه بنت لبون و سی و سه حقّه و سی و چهار خلفه که به حدّ آن باشد که فحل بر او گشنی کند، و در راویان بعضی اصحاب ما سی بنت مخاض و سی بنت لبون و چهل خلفة طروقة الفحل.
و شافعی فرقی نکرد میان عمد محض و شبیه الخطا در اینکه مسأله و اجل چنان گفت که ما در دیت خطا گوییم در سه سال، و ابو حنیفه بر ارباع گفت- چنان که بیان کردیم- در عمد مذهب او، و مالک گفت: قصاص واجب باشد در شبیه العمد، چنان که در عمد دیت نبود. شبرمه گفت: دیه شبیه العمد حال بود چنان که ما گفتیم در عمد محض.
و دیت قتل خطا مغلّظ بود در ماه حرام و در حرم، و شافعی هم چنین گفت جز [که]«۴» او یکی بفزود«۵» و آن قتل یکی از محرم است چون مادر و پدر و برادران و خواهران و فرزندان ایشان. و ابو حنیفه و مالک گفتند: در او تغلیظ نباشد به هیچ وجه، و در صحابه مذهب شافعی روایت کرده‌اند«۶» عمر و عثمان و عبد اللّه عبّاس، و در تابعین سعید بن المسیّب و سعید جبیر«۷» و عطا و طاووس و زهری، و مذهب ابو حنیفه روایت است«۸» از عبد اللّه مسعود، و در تابعین نخعی و شعبی.

امّا دیت قتل خطا صد شتر باشد اگر عاقله از اهل شتر بود ارباع باشد ربعی بنت

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب، مر، لت ما. [.....]

(۳). تب مال.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مر: بیفزود.

(۶). آج، لب، مر، لت از.

(۷). تب، مر: سعید بن جبیر.

(۸). وز: روا نیست.

صفحه : ۶۲

مخاض و ربعی بنت لبون و ربعی حقّه و ربعی جذعه، و اینکه روایت است از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام. و بعضی دگر گفتند: اخماس است، بیست بنت مخاض، و بیست بنت لبون، و بیست إبن لبون، و بیست حقّه، و بیست جذعه، و اینکه از عبد اللّه مسعود روایت است. و در اخبار ما هر دو آمده است، و اینکه روایات متکافی است، و اولیتر تخیّر«۱» باشد و به سه سال بستانند.

امّا دیه اهل ذمّه بهری گفتند که: چون دیت [۳۳۳- ر]

مسلمانان است، و اینکه روایت کرده‌اند از ابو بکر و عثمان و عبد اللّه مسعود و ابراهیم نخعی و مجاهد [و]«۲» زهری و شعبی، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اصحاب او.

و بعضی دگر گفتند: نیمه دیت مسلمان باشد، و اینکه روایت است از عمر خطّاب و عمر بن عبد العزیز و عمرو بن شعیب، و بعضی دگر گفتند: بر ثلث دیت مسلمان باشد، و اینکه قول سعید بن المسیّب است و مذهب شافعی و اسحاق و ابو ثور.

و احمد حنبل گفت: اگر قتل عمد باشد، مانند دیت مسلمان باشد، و اگر خطا بود نیمه دیت مسلمان، و معاهد و مستأمن و ذمّی یک معنی دارد، و بنزدیک ما هشصد«۳» درم باشد، و فرقی نبود میان اهل کتاب أعنی جهودان و ترسایان و میان گبرکان«۴» در اینکه باب بنزدیک ما که دیت هر یکی از ایشان هشصد«۵» درم باشد، و مذهب شافعی و مالک با مذهب [ما]«۶» موافق است در اینکه باب.

و عمر عبد العزیز«۷» گفت: دیت او نیمه دیت مسلمان باشد چنان که در اهل کتاب گفت، و ابو حنیفه گفت: دیت او چون دیت مسلمان باشد.

قوله: فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ، أی فعلیه صیام شهرین متتابعین، هر که نیابد. خلاف کردند در آن که چه نیابد. بعضی گفتند: برده‌ای«۸» که آزاد کند و بهای او، و اینکه قول مجاهد است و بیشتر مفسّران. و بعضی دگر گفتند: نیابد، یعنی

---

(۱). مر: نخییر.

(۲). اساس، وز، مت: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵- ۳). تب، مر، لت: هشتصد.

(۴). مر: گبران.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). مت، مر: عمر بن عبد العزیز.

(۸). مر: بنده‌ای.

صفحه : ۶۳

دیت و کفّارت روزه او را کفایت باشد و قایم بود مقام دیت و کفّارت، و اینکه قول مسروق است و قول اوّل درست‌تر است برای آن که دیت بر عاقله است و کفّارت بر او به اجماع و آنچه تکلیف دیگری باشد او را عوض نباید کردن.

و از شرط روزه آن است که: متتابع بود، پیاپی بلا فصل، و اگر یک ماه بدارد و از دوم چیزی بدارد و اگر خود یک روز باشد پس بگشاید مخطی باشد جز آن که بنا شاید کردن«۱» و با سر نباید گرفتن، و اگر یک ماه بدارد و از ماه دوم«۲» هیچ نداشته باشد«۳» بگشاید«۴» باید گرفتن به همه حال.

و قوله: تَوبَةً مِنَ اللّهِ، نصب او بر مفعول له باشد، یعنی عودی و رجعتی است از خدای تعالی بر شما به رحمت تا تخفیف باشد آن را که برده«۵» ندارد. و در کفّارت بر او بسته نشود، و کسی را نبود که اعتراض کند بر وجوب دیت بر عاقله و گوید اینکه ظلم است یا تکلیف مالا یطاق، برای آن که اینکه آن گاه بودی که اینکه در حقّ عاقله بر سبیل عقوبت بودی، اینکه بر وجه عبادت است و خدای تعالی عاقله را بر اینکه ضمان ثواب کرده است اینکه به مثابت زکات و صدقه و خمس است نه آن است«۶» به جنایتی که دیگری کرد او را می‌فرماید گرفتن.

وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً، و خدای تعالی همیشه عالم و حکیم بوده است، عالم به احوال مکلّفان و مصالح ایشان، و حکم«۷» در اوامر و نواهی که ایشان را کند.

وَ مَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً- الایة. مفسّران گفتند: آیت در مقیس بن صبابة الکنانیّ آمد، و آن آن بود که او برادرش را- هشام بن صبابه را- کشته یافت در بنی النّجّار، و برادرش مسلمان بود، بنزدیک رسول آمد، و رسول را- علیه السّلام- بگفت. رسول- علیه السّلام- مردی را از بنی فهر با او بفرستاد به بنی النّجّار، و گفت ایشان را بگو«۸» که: رسول خدای سلام می‌کند شما را و می‌گوید اگر قاتل برادر اینکه مرد

----

(۱). تب: بنا نشاید کردن. [.....]

(۲). مر: دویم.

(۳). تب و.

(۴). تب، آج، لب، لت با سر.

(۵). مر: بنده.

(۶). همه نسخه بدلها که.

(۷). آج، لب، مر: حکیم.

(۸). مر: بگوی.

صفحه : ۶۴

را می‌دانی«۱» با او دهیدش تا بکشد او را، و اگر نمی‌دانی«۲» که او را که کشته است دیت او به برادرش دهی«۳».

اینکه مرد فهری بیامد و اینکه پیغام بداد، ایشان گفتند: سمعا و طاعة للّه و لرسوله، به خدای که ما قاتل او را نمی‌دانیم و لکن دیتش بدهیم، و آنگاه صد شتر بیاوردند و به مقیس دادند، و ایشان هر دو روی با مدینه نهادند و مسافت نزدیک بود، شیطان وسواس آورد مقیس را که [تو]«۴» اینکه دیت بستانی مردم تو را عیب کنند. رای آن است که اینکه مرد را بباید کشتن تا در برابر خون برادرت

باشد و شتر براندن و به رفتن«۵». آنگه رها کرد تا فهر«۶» غافل شد، سنگی برداشت بزرگ و بر سر او زد«۷» و او را بکشت، و شتری را بر نشست و باقی شتر براند و روی به مکّه نهاد و مرتد شد، و اینکه بیتها بگفت«۸»:

قتلت به فهرا و حمّلت عقله سراهٔ بنی النّجّار ارباب فارع

و ادرکت ثأری و اضطجعت مرسّدا و کنت الی الأوثان اوّل راجع

خدای تعالی در حقّ او اینکه آیت فرستاد و بیان کرد که: هر کس که مؤمنی را بکشد بقصد، جزا و پاداشت او دوزخ باشد که در آن جا خالد بدارد او را، و خشم خدای بر او بود، و لعنت کند«۹» او را و او را عذابی عظیم دهد.

و اهل وعید از معتزله و خوارج تمسّک کردند به اینکه آیت در آن که کشنده مؤمن ابد در«۱۰» دوزخ بماند و از ایمان به درآید به اینکه کشتن، و بنزدیک ما و جمله مرجیان از اسم ایمان و حکم اهل ایمان بیرون نیاید، و به اینکه فعل مؤبّد در دوزخ بنماند. و دلیل بر آن که قاتل به قتل از حکم ایمان به در نیاید آن است که: حق تعالی چون ذکر قتل

---

(۱). تب، مر: می‌دانید.

(۲). تب، مر: نمی‌دانید.

(۳). تب، مر: دهید.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، لب، لت: شتر براندند و برفتند، مر: شتر راندند و برفتند.

(۶). مر: فهری.

(۷). اساس، مت: آورد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۸). تب شعر.

(۹). مر خدا.

(۱۰). لت: مؤمن اندر.

صفحه : ۶۵

عمد کرد ایشان را به نام ایمان خواند فی قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ القِصاص«۱» فَمَن عُفِیَ لَهُ مِن أَخِیهِ شَیءٌ«۴» ذلِکَ تَخفِیفٌ[۳۳۳- پ]

مِن رَبِّکُم وَ رَحمَهٌ«۷»، و اینکه از صفت مؤمنان است برای آن که خدای تعالی با کافران تخفیف و رحمت نکند، آنگه آن را که اعتداء کند، پس از اینکه گفت: او را عذابی الیم باشد، و ذکر کفر و تخلید نکرد. و عذاب متناول باشد قصاص را و حکم او حکم عقاب نیست، دلیل بر اینکه قوله: قاتِلُوهُم یُعَذِّبهُمُ اللّهُ بِأَیدِیکُم«۸». دلیل«۹» دیگر قوله تعالی: وَ إِن طائِفَتانِ مِنَ المُؤمِنِینَ اقتَتَلُوا فَأَصلِحُوا بَینَهُما«۱۰»- الآیهٔ، ذکر ایشان به نام ایمان کرد در حال اقتتال با یکدیگر، و اقتتال به عمد باشد به خطا نباشد. و از جهت اخبار آنچه اخبار متواتر است بر آن که رسول- علیه السّلام- بیعت مردمان که ستدی«۱۱» بر آن ستدی«۱۲» که شرک نیارند و خون به ناحق نکنند و آنچه«۱۳» شرایط اسلام است از اجتناب کبایر، آنگه گفتی:

فمن فعل من ذلک شیئا فاقیم علیه الحدّ فهو کفّارهٔ له و من ستر علیه فامره الی اللّه عزّ و جلّ ان شاء غفر له و ان شاء عذّبه

، گفتی: هر که از اینکه کبایر ارتکاب چیزی کند و حدّ بر او برانند آن کفّارت باشد او را، و هر که را پرده به او فرو گذارند«۱۴»

کار او با خداست، اگر خواهد بیامرزد او را و اگر خواهد عذابش کند.

---

(۱). اساس: القتال، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید تصحیح شد. (۷- ۴- ۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۸.

(۳). اساس، مت: باشد، مر: نمی‌باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب، آج، لب، مر، لت را.

(۶). اساس، مت و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۸). سوره توبه (۹) آیه ۱۴.

(۹). لت: دلیلی.

(۱۰). سوره حجرات (۴۹) آیه ۹.

(۱۱). مر: بستدی.

(۱۲). مر: بر آن شرط بستدی.

(۱۳). تب: و آن که. [.....]

(۱۴). لت: فرو گزارند.

صفحه : ۶۶

و اگر قاتل کافر بودی، اینکه حدیث را وجهی نبودی که حکم کافر خلاف اینکه باشد.

و نیز اجماع امّت است که: در عهد رسول- علیه السّلام- بسیار قتل افتاد به عهد«۱»، رسول- علیه السّلام- ولیّ خون را گفت:

أ تعفوا

«۲»، عفو کنی«۳» اینکه مرد را! چون شفیعی«۴»، گفت: نه، گفت: دیت بستانی«۵»! گفت: نه، گفت: قصاص کنی، و مرد را نفرمود که ایمان با سر گیر که کافر شدی، و نیز شفاعت نکردی در حقّ کافر«۶» مرتد، و نیز آن که او را عفو کردند یا دیت از او قبول کردند، حکم اهل ردّت بر ایشان نراند«۷» از تحریم زن و فساد عقد، و اگر چیزی بودی از اینکه معنی واجب بودی که بیان کردی.

دگر آن که گفت:

«۸» من اصل الاسلام الکفّ عمّن قال لا اله الّا اللّه لا یکفّره« بذنب،

از اصل مسلمانی آن است که زبان از گوینده لا اله الّا اللّه نگاه داری و او را به هیچ گناه که کند کافر نخوانی.

دلیلی دیگر آن است که: کفر به اتّفاق جحود است، و قاتل منکر نیست خدای تعالی [را]«۹»- جلّ جلاله- و جاحد نیست، و اگر آن که کفر نیارد روا باشد که او را کافر خوانند آن کس که ایمان ندارد روا باشد که او را مؤمن خوانند.

اگر گویند: نه خدای تعالی واجب کرد قاتل مؤمن را خلود در دوزخ! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که بیان کردیم پیش از اینکه که عموم را صیغتی مختص نیست، بل الفاظ عموم که گویند اصحاب عموم مشترک است میان عموم و خصوص.

دگر آن که بیان کردیم که آیت در حقّ شخصی معیّن آمد به روایت جماعتی مفسّران- چنان که قصّه‌اش برفت.

---

(۱). کذا: در اساس، وز، مت، دیگر نسخه بدلها: به عهد.

(۲). مر: العفو.

(۳). کنی/ کنید.

(۴). آج، لب: شفیع.

(۵). اساس، مت: بستان، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۶). لت، مر: كافرى.

(۷). اساس: براند، با توجّه به تب، مر و لت تصحيح شد.

(۸). تب، مر: تكفره.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۶۷

دگر آن كه چون ابطال عموم كرديم تخصيص توان كردن آيت: به من«۱» قتل مؤمنا متعمّدا لايمانه و«۲» مستحلّا بقتله، چون براى ايمانش كشد«۳» يا مستحلّ قتل او باشد كافر شود«۴» مستحقّ عقاب ابد بود.

دگر آن كه گفت: فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ، يعنى مستحقّ دوزخ شود، چنان كه يكى از ما گويد: من فعل كذا فجزاءه كذا، از كجا كه آن جزا لا محال واقع باشد به ايشان، و جزا«۵» نشايد كه بعد الاستحقاق [آن جزا به ايش]«۶» ان رسد، و از اينكه جاست كه مزدورى كه براى كسى كارى كند و مستحقّ اجرتى شود، آن زر و سيم كه در كيسه مستأجر باشد نگويند جزاى اوست، بل مزد او بر ذمّه مستأجر باشد دراهمى نامعيّن تا از آن جا دهد كه او خواهد، و از اينكه جا گويند: جزا قاتل العمد القود، و اگر چه نكرده باشند«۷»، و جزاء الزّانى المحصن الرّجم، و اگر چه در وجود نيامده باشد، و جزاء الكافر الخلود فى النّار، و محال است كه خلود در دوزخ در وجود آيد. الّا شيئا بعد شىء، براى آن كه آنچه در وجود آيد متناهى باشد، و مالا يتناهى در وجود محال است. به اينكه جمله معلوم شد كه آنچه اصحاب وعيد گفتند كه: جزاء موجود باشد و نا موجود را جزاء نگويند صحيح نيست.

امّا قوله: وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ مانع نيست از اينكه براى آن كه اينكه هم بر سبيل استحقاق است، و روا باشد كه بعد الاستحقاق عفو دريابد [او را]«۸». و اصحاب وعيد را چاره از آن كه آيت را تخصيص كنند بر اصل خود به نفى توبه، چون ايشان را باشد كه اخراج تايب كنند از حكم آيت، و آيت را تخصيص كنند و تقييد به نفى توبه، ما را باشد كه اخراج كنيم آن را كه عفو متناول باشد او را. و اگر«۹» ايشان را گوييم: از كجا خلود را بر تأييد تفسير دادى«۱۰»! و خلود در كلام عرب عبارت باشد از

---

(۱). تب: من، مر: فمن.

(۲). مر، لت: او.

(۳). مر: كشند.

(۴). آج، لب و. [.....]

(۵). آج، مر: چرا.

(۶). اساس، وز، مت: افتادگى دارد، آج، لب، مر، لت: عفو خداوند به ايشان، با توجّه به تب افزوده شد.

(۷). لب، مر، لت: جزاء القاتل. تب، مر: باشد.

(۸). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). وز، تب، آج، لب، مر، لت: دگر.

(۱۰). تب، مر: داديد.

صفحه : ۶۸

طول مدّت بيانش قولهم: «خلّدت فلانا السّجن»، و همه عاقلان دانند نه سجن مخلّد باشد و نه مسجون، و قوله: أخلد الى الإرض و اتّبع هويه«۱»، و فلان مخلّد إذا كان بطى الشّيب. و قوله: يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ«۲»، و هيچ عاقل در دنيا تأبيد گمان نبرد. اگر گويند:

غَضِبَ اللّهُ عَلَيهِ وَ لَعَنَهُ و«۳» دليل آن كند كه خارج است از ايمان، گوييم: عطف است بر جزا، و جزا- چنان كه بيان كرديم- اسمى باشد واقع بر مستحق دون حاصل، و تقدير آن است«۴»: و جزاءه ان يغضب اللّه عليه و ان يلعنه. و دليل بر آن كه چنين است مضافا الى ما تقدّم من الادلّة و الامثلة و مؤكّدا له. قوله تعالى: إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسعَونَ فِى الأَرضِ فَساداً أَن يُقَتَّلُوا أَو يُصَلَّبُوا«۵»- الاية. و از هزار محارب يكى را با او اينكه معامله نرود«۶» معلوم شد كه مراد [۳۳۴- ر] استحقاق است نه وصول و حصول، و قال: وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثلُها«۷»، و اگر حاصل«۸» و اصل بودى، اينكه سخن عقيب او معنى نداشتى كه گفت:

فَمَن عَفا وَ أَصلَحَ فَأَجرُهُ عَلَى اللّهِ«۹».

دگر آن كه علاء بن المسيّب روايت كرد عن عاصم بن أبى النّجود و عن إبن عبّاس فى هذه الاية فى قوله: فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ كه او گفت: جزايش دوزخ باشد، ان شاء عذّبه و ان شاء غفر له، اگر خداى خواهد عذابش كند و اگر خواهد عفوش كند.

و امّا قول آن كس كه گفت: قاتل عمد را توبه نباشد، قول او خارج اجماع است و مخالف كتاب و سنّت، براى آن كه خداى تعالى گفت: وَ تُوبُوا إِلَى اللّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا المُؤمِنُونَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ«۱۰»، و قوله: فَمَن تابَ مِن بَعدِ ظُلمِهِ«۱۱»، و قوله:

إِلّا مَن تابَ وَ آمَنَ«۱۲»، و مانند اينكه از آيات، و تخصيص نكرد گناهى را دون گناهى.

---

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: هواه، ضبط مختار متن بر اساس قرآن مجيد است، سوره اعراف (۷) آيه ۱۷۶.

(۲). سوره همزه (۱۰۴) آيه ۳.

(۳). وز، تب، آج، لب، مر: ندارد.

(۴). مر كه.

(۵). سوره مائده (۵) آيه ۳۳.

(۶). تب: با خطى ديگر افزوده «پس»، آج، لب پس.

(۷). سوره شورى (۴۲) آيه ۴۰.

(۸). چاپ شعرانى (۳/ ۴۷۲) و. [.....]

(۹). سوره شورى (۴۲) آيه ۴.

(۱۰). سوره نور (۲۴) آيه ۳۱.

(۱۱). سوره مائده (۵) آيه ۳۹.

(۱۲). سوره مريم (۱۹) آيه ۶۰.

صفحه : ۶۹

دگر آن كه به اجماع از كفر توبه باشد«۱»، قتل دون كفر باشد، چون از آنچه بيشتر از قتل است توبه باشد اولیتر كه از آنچه دون كفر است توبه باشد، و اخبارى كه در اينكه باب آورده‌اند كه خداى تعالى توبه او نپذيرد اخبار آحاد باشد و قبول نكنند براى آن كه خلاف ادلّه عقل است و قرآن و اجماع، و آنچه اصحاب وعيد گفتند كه: آيت در اهل صلات«۲» است وجهى ندارد، براى آن كه آيت اوّل كه در قتل خطاست مختص است به اهل صلات«۳» وجهى ندارد، براى آن كه ديت قتل خطا لازم بود هم مؤمن را و هم معاهد را و كفّارت لازم باشد مؤمن را و كافر را و معاهد را براى آن كه بنزديک ما كفّار به شرايع متعبّداند، و اگر تسليم كنيم كه آيت اوّل مختص است به اهل ايمان و صلات«۴» واجب نباشد كه آيت دوم حمل كنند بر آيت اوّل بى‌دليلى جامع ميان ايشان، بل ممتنع نبود كه مراد به آيت اوّل مؤمنان باشند و به آيت دوم كافران.

و امّا احکامی که به قتل عمد تعلّق دارد و«۵» در آیت اوّل بگفتیم که ذکر اقسام قتل کردیم، و اختلاف فقها در آن، و قتل عمد اگر به آهن باشد و اگر جز به آهن قصاص جز به آهن نشاید کردن

لقوله- علیه السّلام: لا قود الّا بحدیدهٔ،

و شافعی گفت: به آن قصاص کنند«۶» که او را«۷» کشته باشد و قصد عمد باشد«۸» و عمد الی کذا اذا قصد الیه، و تعمّد تکلّف العمد باشد و جزا پاداشت باشد، مقابله فعل بود به خیر و شرّ، و مراد آن است که: جزای فعل او عذاب دوزخ باشد.

و «خالدا»، نصب بر حال است و «فیها» ضمیر دوزخ است، و غضب ارادت عقاب باشد از خدای به مستحقّش. و «لغت» طرد و ابعاد و راندن و دور کردن از رحمت باشد و اعداد و استعداد بجاردن«۹» باشد.

قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُم، کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که: آیت در مردی آمد از بنی مرّه بن عفو و سعد بن ذبیان«۱۰»، نام«۱۱» مرداس بن

---

(۱). مر و.

(۲). مر: صلوات.

(۴- ۳). تب، مر: صلاهٔ.

(۵). آج، لب، مر، لت: ندارد.

(۶). لت: ندارد.

(۷). تب به آن.

(۸). مر، لت: و عمد قصد باشد.

(۹). لت: بجاردن.

(۱۰). آج، لب، لت: بنی مرّهٔ بن عوف بن سعد دینار.

(۱۱). مر، لت او. [.....]

صفحه : ۷۰

نهیک، و او از اهل فدک بود و مسلمان بود و از قوم او جز او مسلمان نبود«۱». رسول- علیه السّلام- سریّتی را فرستاد به غزای ایشان. چون خبر یافتند بگریختند، و اینکه مرد مقام کرد برای آن که مسلمان بود. چون لشکر نزدیک در آمدند، اندیشه کرد که نباید که [نه]«۲» لشکر پیغامبر باشند«۳»؟ گوسپند را با شکسته کوهی«۴» راند و او بر سر آن کوه شد، چون لشکر فرود آمدند و تکبیر کردن گرفتند، او بدانست که لشکر مسلمانانند.

فرود آمد و تکبیر کرد و برایشان سلام کرد و گفت: لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه.

اسامهٔ بن زید بن حارثه«۵» آهنگ او کرد، او را بکشت و گوسپندش«۶» براند، آنگه بنزدیک رسول آمدند و او را خبر دادند. رسول- علیه السّلام- دل تنگ شد و خشم گرفت بر اسامهٔ و گفت: من دانم که او را برای طمع گوسپندان کشتی، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد«۷». رسول- علیه السّلام- آیت بر او خواند، او گفت: یا رسول اللّه؟ استغفار کن برای من. رسول- علیه السّلام- گفت: پس با

«لا اله الّا اللّه»

چه کنم؟ تا چند بار اسامهٔ از رسول- علیه السلام- استغفار خواست، او گفت:

فکیف بلا اله الّا اللّه،

یعنی چگونه استغفار کنم برای کسی که او گوینده «لا اله الّا اللّه» را بکشت به طمع حطام دنیا، تا اسامه گفت: من خواستمی تا«۸» آن روز ایمان آورده بودمی از آن وهن که بر من افتاد آن روز، آنگه پس از آن رسول استغفار کرد برای او و او را گفت: برده‌ای«۹» آزاد کن.

عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس که: آیت در مردی آمد از بنی سلیم گوسپند«۱۰» داشت به«۱۱» جماعتی از صحابه رسول- علیه السّلام- بگذشت و بر ایشان سلام کرد.

ایشان گفتند: اینکه مرد اینکه سلام برای آن کرد تا گوسپند«۱۲» را حمایت کند و الّا مسلمان نیست، آنگه او را بکشتند و گوسفندانش برگرفتند، خدای تعالی آیت فرستاد.

---

(۱). آج، لب: نبودند.

(۲). اساس، مت، مر: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). وز، لب: باشد.

(۴). لت: کویی.

(۵). آج، لب، لت: حارث.

(۶). آج، لب، مر: گوسفندش.

(۷). آج، لب، لت: بفرستاد.

(۸). مر: خواستمی که کاشک.

(۹). مر: بنده.

(۱۲- ۱۰). مت، آج، لب: گوسفند.

(۱۱). مر: بر.

صفحه : ۷۱

حسن بصری گفت: جماعتی مسلمانان بر جماعتی مشرکان غزا کردند و ایشان را«۱» هزیمت کردند، در جمله مردی را بگرفتند. او گفت: من مسلمانم، و اظهار شهادتین کرد، از او قبول نکردند و برای متاعش و سلاحش او را بکشتند و متاعش برداشتند. رسول- علیه السّلام- کشنده او را گفت: مردی را که می‌گفت من مسلمانم چرا کشتی! گفت: ای رسول اللّه؟ او از خوف می‌گفت. رسول- علیه السّلام- گفت:

چرا دلش بنشکافتی تا بدانی که دروغ تو می‌گویی یا او، ما را الّا با زبان کار«۲» نیست. بس«۳» برنیامد [۳۳۴- پ]

که آن کشنده«۴» آن مرد بمرد. او را بیاوردند و در پهلوی گور او دفن کردند، زمین او را برانداخت. دگر باره دفن کردند، زمینش بر انداخت، و سه‌ام«۵» بار هم چنین. چون بدیدند که زمین او را قبول نمی‌کند، پای او«۶» گرفتند«۷» و او را در شعبی از شعاب کوه بینداختند و خدای تعالی در حقّ ایشان اینکه آیت فرستاد.

قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، خدای تعالی خطاب می‌کند با جمله مؤمنان و می‌فرماید ایشان را: چون در زمین روند و سیاحت کنند اگر مجاهد باشند و اگر مسافر، و مراد به «سبیل اللّه» جهاد است، «و الضّرب» السّیر فی الارض امّا من ضرب الارض بالرّجل او ضرب الرّاحلة الارض برجلها، و اینکه کنایت باشد از سیر شدید.

فَتَبَیَّنُوا«۸»، کوفیان خوانند: «فتثبّتوا» بثامن الثّبوت، مگر عاصم هم اینکه جا و هم در سورة الحجرات، و باقی قرّاء و عاصم خوانند من التّبیین«۹» «فتبیّنوا».

و تثبّت سکون و آهستگی باشد و ترک استعجال، و فلان متثبّت اذا کان ساکنا ثابت القول و القدم فی الامور، و آن که از تبیّن خواند من قولهم: تبیّنت کذا، أی علمته و

---

(۱). مر به.

(۲). مر: کاری.

(۳). تب، آج، لب، مر: بسی. [.....]

(۴). تب، آج، لب، مر: که کشنده.

(۵). تب، لت: سیم، مر: سیوم.

(۶). آج، لب، لت را.

(۷). مر: پاش گرفتند و بیرون کشیدند.

(۸). اساس، مت: فثبتوا، با توجّه به وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۹). مر، لت: من التّبیّن.

صفحه : ۷۲

بیّنته لغیری، أی أعلمته بالبیان.

حق تعالی گفت: در کارها تعجیل مکنی«۱» و ثبات و سکون«۲» به جای آری«۳» و نیک بدانی«۴» و اندیشه کنی«۵»، وَ لا تَقُولُوا لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ اهل مدینه و إبن عامر و حمزه و خلف خوانند بی «الف» من السّلم و هو الصّلح أو من الإسلام، و مگوی«۶» آنان را که القای کلمه اسلام کنند بر شما یا القای کلمه صلح کنند بر شما که مسلمان نه‌ای«۷» برای طمع دنیا، و باقی قرّاء خوانند: لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ یعنی آنان که بر شما سلام کنند. و سلام تحیّت اهل اسلام است، عامه«۸» مسلمانی باشد. مگوی«۹» او را که تو مؤمن نه‌ای برای متاع دنیا [و مال و متاع دنیا]«۱۰» را عرض خواند تشبیها بالعرض الّذی هو خلاف الجوهر و لا یکون له لبث کلبث الأجسام.

ثبات و بقا ندارد و گذرنده باشد، برای آنش عرض خواند که مشبّه است بعرض لا یبقی.

آنگه گفت: اگر شما چنین کارها به طمع حطام دنیا می‌کنی«۱۱» و طمع غنیمت، بنزدیک خدای تعالی غنیمتها بسیار است، یعنی ثواب بهشت آن کس را که تحرّج کند از مثل اینکه کارها. آنگه گفت: اینکه همه تعجّب نیست از ایشان، شما نیز هم چون ایشان بودی«۱۲» پیش از اینکه، یعنی کافر بودی«۱۳» به اظهار کلمه اسلام ایمن شدی«۱۴». اینکه قول إبن زید است.

بعضی دگر گفتند: کَذلِکَ کُنتُم مِن قَبلُ شما نیز هم چنین بودی«۱۵» که اینکه مقتول، ایمان از قوم کفّار پوشیده می‌داشتی«۱۶» ترس«۱۷» ایشان را.

---

(۱). مر: نکنید.

(۲). مر: سکونی.

(۳). تب، مر: آرید.

(۴). تب، مر: بدانید.

(۵). تب، مر: کنید.

(۶). تب، مر: مگویید.

(۷). تب، مر: نماید.

(۸). کذا: در اساس، وز، لب، دیگر نسخه بدلها: علامت. [.....]

(۹). تب: مگویید.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب، مر: می‌کنید.

(۱۳- ۱۲). تب، مر: بودید.

(۱۴). تب، مر: شدید.

(۱۵). تب، مر: بودید.

(۱۶). تب، مر: می‌داشتید.

(۱۷). مر از.

صفحه : ۷۳

فَمَنَّ اللّه عَلَیکُم، خدای بر شما منّت نهاد به تقویت شما تا ممکّن شدی«۱» و اسلام ظاهر بکردی«۲» اینکه قول سعید جبیر است. مغربی گفت: کَذلِکَ کُنتُم مِن قَبلُ، شما پیش از اینکه هم چون او بودی«۳» آحاد و أذلّاء، یک یک بی یار و ناصر، هر کس شما را دیدی بر شما ظفر یافتی، فمنّ اللّه علیکم بأن کثّرکم و اظهرکم علی المشرکین. سدّی گفت: تاب اللّه علیکم، خدای تعالی توبه شما را بپذیرفت.

فَتَبَیَّنُوا، نیک بدانی«۴» تا تثبّت کنی«۵» و تأنّی به جای آری«۶». و در آیت دلیل نیست بر آن که ایمان قول به زبان باشد، برای آن که حکم اسلام از تبقیه و حقن الدّماء و الأموال به اسلام باشد و بر ایمان ثواب باشد، و ایمان به دل باشد و اسلام به جوارح. و نیز در آیت تمسّک نیست مجبّره را برای آن که خدای«۷» گفت: فَمَنَّ اللّه عَلَیکُم، برای آن که اینکه منّت بر قول بیشتر مفسّران بر اعزاز و اظهار و اکثار است، و بر قول إبن زید که گفت: منّت به اسلام است، مراد آن است که به الطاف و توفیق و اقدار«۸» و تمکین و ازاحت علّت و نصب ادلّه و اسبابی که در تکلیف تعلّق دارد به خدای تعالی تا بنده ایمان آرد و بر ایمان ثبات کند.

إِنَّ اللّه کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً، که خدای تعالی به هر چه شما می‌کنی«۹» از خیر و شر عالم است بر او هیچ پوشیده نیست. و ابو جعفر من طریق النّهروانیّ خوانده است: «مؤمنا»«۱۰» به فتح «میم» دوم علی انّه مفعول، و ابو القاسم بلخی اینکه قراءت روایت کرد از باقر- علیه السّلام- و معنی آن باشد که: آن کس که به امان به شما آید و از شما زنهار جوید مگوی«۱۱» او را که تو ایمن نه‌ای و ما تو را ایمن نخواهیم کردن، بر اینکه قراءت اصل کلمه امان باشد«۱۲» بر قراءت عامّه از ایمان باشد.

---

(۱). مر: متمکّن شدید.

(۲). تب، مر: بگردید.

(۳). تب، مر: بودید.

(۴). تب، مر: بدانید.

(۵). تب، مر: کنید.

(۶). تب، مر: به جای آرید. [.....]

(۷). آج، لب تعالی.

(۸). وز: اقرار.

(۹). تب، مر: می کنید.

(۱۰). تب: لست مؤمنا.

(۱۱). تب، مر: مگویید.

(۱۲). تب و.

صفحه : ۷۴

قوله: لا یَستَوِی القاعِدُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ، کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که سبب نزول آیت آن بود که: چون خدای تعالی ذکر مجاهدان کرد و بیان درجات ایشان و ترغیب کرد ایشان را در جهاد، عبد اللّه امّ مکتوم و عبد اللّه جحش بنزدیک رسول آمدند، و ایشان نابینا بودند، گفتند: یا رسول اللّه؟ خدای تعالی بندگان را جهاد فرمود و ترغیب کرد، و احوال ما از بی‌دیدگی«۱» اینکه است که تو می‌دانی و ما را آرزوی جهاد است، ما را رخصتی هست که جهاد نکنیم«۲»! اینکه آیت فرود آمد و استثنا کرد خداوندان ضرر را، یعنی عمی. و ضرر در آیت گفتند: عماست، و أعمی را از اینکه جا ضریر گویند، و اینکه«۳» فعیل است به معنی مفعول.

حمّاد روایت کرد از ثابت از عبد الرّحمن أبی لیلی که اینکه آیت اوّل چنین آمد که: لا یستوی القاعدون من المؤمنین و المجاهدون. عبد اللّه بن امّ مکتوم دعا کرد و گفت: اللّهمّ [۳۳۵- ر]

انزل عذری، بار خدایا عذر من فرو فرست، خدای تعالی بفرستاد: غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ، و بفرمود که به جای خود بنه، و«۴» پس از آن به غزا رفتی و گفتی: مرا راست بدارید«۵» در بر اینکه«۶» دشمن و رایت به من دهی«۷» که من بنگریزم و نتوانم گریختن.

زید بن ثابت گفت: غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ، أی الزّمانة، آن که زمن نباشد و مقعد نبود. علیّ بن ابی طلحه گفت عن إبن عبّاس که: مراد به «ضرر» عذر است، هر عذر که باشد.

اهل مدینه و إبن کثیر خواندند: «غیر» منصوب بر استثناء، و باقی قرّاء خواندند:

«غیر» بر رفع بر صفت «قاعدون». حق تعالی گفت: راست نباشد«۸» مؤمنانی که فرو نشینند از جهاد بی عذری و منعی طلب رفاهیت و آسایش را«۹»، مؤمنانی که ایشان به جان و مال جهاد کنند در سبیل خدای، ایشان در منازل و درجات راست نباشد«۱۰» با

---

(۱). اساس، مت، وز: بی دید که، ضبط کلمه با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلهاست.

(۲). تب: جهاد کنیم.

(۳). تب: و آن.

(۴). لت: او.

(۵). آج، لب، لت: بداری.

(۶). تب، آج، لب، مر، لت: در برابر.

(۷). تب، مر: دهید.

(۸). لب، مر: نباشند. [.....]

(۹). تب و، مر، لت با.

(۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: نباشند.

صفحه : ۷۵

اینان، بل آنان«۱» را که مجاهد باشند فضل ایشان«۲» بر آنان که نشسته باشند، و اینکه تفضیلی است که خدای تعالی داد ایشان را

بقوله: فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِينَ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم عَلَى القاعِدِينَ دَرَجَةً.

آنگه گفت: ایشان«۳» بی نصیب نه‌اند، هر کسی پایه خود دارد. وَ كُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسنى، خدای تعالی همه را وعده ثواب داده است. و «حسنی» تأنیث أحسن باشد که افعل تفضیل بود و کنایت است از ثواب، بیانش: لِلَّذِينَ أَحسَنُوا الحُسنى وَ زِيادَةٌ«۴».

وَ فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِينَ عَلَى القاعِدِينَ أَجراً عَظِيماً، دَرَجاتٍ مِنهُ و خدای تفضیل داد جهاد کنندگان را بر نشستگان به ثوابی و مزدی«۵» عظیم درجه‌هایی«۶» و پایه‌هایی«۷» از او رحمت و آمرزش«۸».

اگر گویند در آیت اوّل«۹» گفت: تفضیل یک درجه است، و در آخر آیت گفت:

به درجات است، و اینکه متناقض باشد، گوییم از اینکه دو جواب است:

یکی آن که: خدای تعالی در آیت اوّل«۱۰» وعده داد به فضل مجاهدان را بر نشستگانی که خداوند ضرر باشند به یک درجه، و در آخر آیت بر نشستگانی که نه خداوندان ضرر باشند به درجات، و بر اینکه وجه تناقض زایل بود.

جواب دوم آن که: مراد به درجه در اوّل آیت علوّ منزلت است و ارتفاع قدر بر سبیل مدح، چنان که گویند: فلان أعلى درجة عند الأمير من فلان. و مراد به «درجات» درجات بهشت است که درجات بهشت متفاضل باشد بعضی را بر بعضی بر قدر استحقاق، و بر اینکه وجه همه تنافی زایل باشد.

---

(۱). تب، آج، لب: اینان.

(۲). تب راست، مر، لت: فضل بود.

(۳). وز، تب نیز.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶.

(۵). مت: مژدی.

(۶). اساس، تب: درجهای/ درجه‌هایی، مر: درجاتها.

(۷). اساس، وز، تب: پایهای/ پایه‌هایی.

(۸). وز، تب: آمرزش و رحمت، لت: و آمرزش و رحمت.

(۹). وز، تب: در اوّل آیت.

(۱۰). وز، تب، آج، لب: در اوّل آیت.

صفحه : ۷۶

قوله تعالی:

[سوره النساء (۴): آیات ۹۷ تا ۱۰۴]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّاهُمُ المَلائِكَةُ ظالِمِي أَنفُسِهِم قالُوا فِيمَ كُنتُم قالُوا كُنّا مُستَضعَفِينَ فِي الأَرضِ قالُوا أَ لَم تَكُن أَرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولئِكَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِيراً (۹۷) إِلاَّ المُستَضعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ لا يَستَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهتَدُونَ سَبِيلاً (۹۸) فَأُولئِكَ عَسَى اللّهُ أَن يَعفُوَ عَنهُم وَ كانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً (۹۹) وَ مَن يُهاجِر فِي سَبِيلِ اللّهِ يَجِد فِي الأَرضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَن يَخرُج مِن بَيتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدرِكهُ المَوتُ فَقَد وَقَعَ أَجرُهُ عَلَى اللّهِ وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۰۰) وَ إِذا ضَرَبتُم فِي

الأرض فَلَیسَ عَلَیکم جُناحٌ أن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إن خِفتُم أن یَفتِنَکمُ الَّذِینَ کفَرُوا إنَّ الکافِرینَ کانُوا لَکم عَدُوًّا مُبیناً (۱۰۱)
وَ إذا کنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَک وَ لیَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم فَإذا سَجَدُوا فَلیَکونُوا مِن وَرائِکم وَ لتَأتِ طائِفَةٌ أُخری
لَم یُصَلُّوا فَلیُصَلُّوا مَعَک وَ لیَأخُذُوا حِذرَهُم وَ أَسلِحَتَهُم وَدَّ الَّذِینَ کفَرُوا لَو تَغفُلُونَ عَن أَسلِحَتِکم وَ أَمتِعَتِکم فَیَمِیلُونَ عَلَیکم مَیلَةً واحِدَةً
وَ لا جُناحَ عَلَیکم إن کانَ بِکم أذیً مِن مَطَرٍ أَو کنتُم مَرضی أن تَضَعُوا أَسلِحَتَکم وَ خُذُوا حِذرَکم إنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً
(۱۰۲) فَإذا قَضَیتُمُ الصَّلاةَ فَاذکرُوا اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِکم فَإذَا اطمَأنَنتُم فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ إنَّ الصَّلاةَ کانَت عَلَی المُؤمِنِینَ کتاباً
مَوقُوتاً (۱۰۳) وَ لا تَهِنُوا فِی ابتِغاءِ القَومِ إن تَکونُوا تَألَمُونَ فَإنَّهُم یَألَمُونَ کما تَألَمُونَ وَ تَرجُونَ مِنَ اللّهِ ما لا یَرجُونَ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً
حَکیماً (۱۰۴)

[ترجمه]

آنان که جان برداشت ایشان را فرشتگان بیداد کننده بر خود، گفتند در چه بودید«۱». شما! گفتند: بودیم ضعیفان در زمین.

گفتند: نیند«۲» زمین خدای فراخ تا هجرت کردیتان«۳» در اینکه جا ایشان را جایشان دوزخ باشد و بد جاست«۴».

مگر ضعیفان را از مردان و زنان و کودکان، نتوانند حیلتی و ندانند راهی«۵».

ایشان باشند که خدای عفو کند از ایشان، و هست خدا عفو کننده و آمرزنده«۶».

و هر که هجرت کند در راه خدا یابد در زمین راهی و نشستگاهی«۷» بسیار و فراخی، و هر که بیرون آید از خانه‌اش هجرت کننده به خدا و پیغامبر، پس دریابد او را مرگ«۸»، حاصل باشد مزدش بر خدا و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده [بوده است]«۹».

چون بروید در زمین نیست بر شما بزه اگر قصر کنید«۱۰» از نماز اگر ترسید که رنج دارند«۱۱» شما را

---

(۱). لت: بودی.

(۲). تب: نبود. [.....]

(۳). آج، لب: هجرت کنید.

(۴). آج، لب: و بدا جای بازگشتن آن.

(۵). آج، لب: چاره‌ای.

(۶). لت بوده است.

(۷). اساس، مت: لس کاهی (!)، آج، لب: جای هجرت کردن، لت: کشتی گاهی، متن با توجّه به ضبط تب انتخاب شد.

(۸). تب که.

(۹). اساس، وز، مت: ندارد، آج، لب هست، با توجه به تب، لت افزوده شد.

(۱۰). اساس، مت: کنند، لت: کنی، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب: که فتنه دارند.

صفحه : ۷۷

کافران که کافران بودند شما را دشمنی روشن.

و چون باشی«۱» در ایشان و نماز کنی«۲» برای ایشان بگو تا بایستند گروهی از ایشان با تو و برگیرند سلاحهاشان چون سجده کننده باشند از پس شما، و بگو تا بیایند گروهی دگر که نماز نکرده باشند و نماز کنند با تو و برگیرند آلت حذرشان و سلاحهاشان و خواهند کافران که غافلان شوید«۳» از سلاحتان و متاعهایتان بچسبند«۴» بر شما یک چسبیدن«۵»، و بزه نیست بر شما اگر باشد شما

را رنجی از باران، یا باشید«۶» بیماران که فرو نهید سلاحهایتان و بگیرید«۷» حذرتان«۸»، خدای بجارد«۹» برای کافران عذابی خوار کننده.

چون«۱۰» بگذارید«۱۱» نماز«۱۲» ذکر خدای کنید«۱۳» ایستاده و نشسته و بر پهلوهاتان«۱۴» چون ساکن شوید«۱۵»، به پای دارید«۱۶» نماز که«۱۷» نماز بوده است بر مؤمنان نوشته به وقت.

---

(۱). تب: باشید.

(۲). تب: کنید.

(۳). لت: شوی/ شوید.

(۴). آج، لب: حمله کنند.

(۵). آج، لب: حمله کردنی. [.....]

(۶). لت: باشی/ باشید.

(۷). لت: بگیری/ بگیرید.

(۸). آج، لب: پرهیز.

(۹). آج، لب: بساخت، لت: بچارد.

(۱۰). آج، لب: پس چون.

(۱۱). لت: بگذاری/ بگذارید.

(۱۲). تب، آج، لب را.

(۱۳). لت: کنی/ کنید.

(۱۴). آج، لب: بر پهلوها خفته پس.

(۱۵). لت: شوی/ شوید.

(۱۶). لت: داری/ دارید.

(۱۷). تب، آج، لب: نماز را که.

صفحه : ۷۸

سستی مکنید«۱» در طلب«۲» کافران که اگر شما الم و درد می‌یابید«۳»، ایشان نیز درد می‌یابند [چنان که شما می‌یابید]«۴» و امید می‌دارید«۵» شما از خدای آنچه ایشان امید ندارند«۶»، و خدای دانا و محکم کار بوده است.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ، مفسّران گفتند: آیت در جماعتی آمد از اهل مکّه«۷» به زبان ایمان آوردند و در دل نفاق داشتند، از جمله ایشان قیس بن الفاکه بود و قیس بن الولید بن المغیره، و هجرت نکردند با رسول- علیه السّلام. چون مشرکان به بدر حاضر آمدند، ایشان با مشرکان حاضر آمدند، چون قلّت لشکر مسلمانان دیدند گفتند: غرّ هؤلاء دینهم«۸»، دین ایشان اینان را بفریفته است. ایشان در غزات بدر کشته شدند، فرشتگان بر روی و پشت ایشان می‌زدند و می گفتند: ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ«۹».

ابو الجارود روایت کرد از باقر- علیه السّلام- که اینان پنج کس بودند: حارث بن زمعة بن الأسود، و ابو العاص بن منبّه بن الحجّاج، و علیّ بن امیّة بن خلف، و قیس بن الولید بن المغیره، و قیس بن الفاکه بن المغیره، هر پنج در بدر کشته شدند. حق تعالی گفت: آنان که«۱۰» فرشتگان جانهای ایشان برداشتند، و ایشان ظالم نفس خود بودند. و نصب او بر حال است از مفعول به، یعنی در آن حال که ایشان چنین بودند. و «توفّی» و «استیفاء» تمام بستدن باشد. و «توفیة» تمام به دادن باشد، و مراد قبض روح است، و قبض و

استیفاء و توفّی در یک طریق باشد جز که توفّی بلیغتر است از قبض. و مرده را متوفی برای آن گویند که مقبوض الرّوح باشد، قال اللّه تعالی«۱۱»:

یَتَوَفَّی الأَنفُسَ حِینَ مَوتِها«۱۲» ...، و مراد به ظلم نفس کفر است، و اصل او نقصان

---

(۱). لت: مکنی مکنید.

(۲). تب قوم، آج، لب گروه. [.....]

(۳). لت: می‌یابی می‌یابید.

(۴). اساس، مت، ندارد، با توجّه به وز افزوده شد.

(۵). لت: داری/ دارید.

(۶). وز، تب، آج، لب، لت: نمی‌دارند.

(۷). تب، لت که.

(۸). سوره انفال (۸) آیه ۴۹.

(۹). سوره حج (۲۲) آیه ۲۲.

(۱۰). آج، لب: گفت که.

(۱۱). تب، لت اللّه.

(۱۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲.

صفحه : ۷۹

حظّ نفس باشد، یقال: ظلمته حقّه اذا بخسته حقّه، و شاید که مراد ادخال الضّرر علیها بالعقاب باشد. و گفته‌اند«۱»: مراد به ملائکه ملک الموت است، و گفته‌اند: مراد اعوان«۲» اویند، و گفته‌اند: مراد فرشتگانند که روز بدر خدای تعالی ایشان را به یاری رسول- علیه السّلام- فرستاد فی قوله: یُمدِدکُم رَبُّکُم بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ«۳».

قالُوا فِیمَ کُنتُم، گفتند ایشان را، یعنی فرشتگان گفتند اینکه کافران را: فِیمَ کُنتُم، در چه بودی«۴» شما«۵»! سؤال توبیخ و تعنیف است، و بیان کردیم که حرف جرّ چون در «ما» ی [۳۳۶- ر]

استفهامی شود «الف» از او بیفگنند و به فتحه اکتفا کنند، چنان که «فیم» و «لم» و «بم» و «علام» و «حتّام».

قالُوا کُنّا مُستَضعَفِینَ فِی الأَرضِ، جواب دادند که: ما در زمین مکّه ضعیفان بودیم، و مستضعف آن باشد که او را ضعیف دارند، یعنی ضعف ما پوشیده نبود بر مردمان که مشرکان ما را ضعیف کردند. فرشتگان«۶» ایشان را جواب دادند«۷»: أَ لَم تَکُن أَرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها، نه زمین خدای فراخ بود؟ گفتند: زمین مدینه خواست، و قوله: فَتُهاجِرُوا، در محلّ نصب است برای آن که جواب استفهام است به «فا» و علامت نصبش سقوط «نون» است، چنان که گفت: فَهَل لَنا مِن شُفَعاءَ فَیَشفَعُوا لَنا«۸»، نه زمین فراخ بود تا هجرت کردیتان در زمین. آنگه حق تعالی بیان کرد که: اینان دروغ [می]«۹» گویند و اینکه تعلّل باطل است، و آنچه گفتند بنفاق گفتند و انّما مأوای و مرجع ایشان دوزخ است. و «مأوی» مفعل باشد من أوی الیه إذا ذهب الیه.

وَ ساءَت مَصِیراً، یعنی و ساءت النّار مصیرا، و «مصیر» مرجع باشد، یقال:

---

(۱). لت که.

(۲). همه نسخه بدلها بجز مت: اعوانان.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۵.

(۴). تب، مر: بودید. [.....]

(۵). آج، لب را.

(۶). تب: فریشتگان.

(۷). اساس، مت: دادیم، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۵۳.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۸۰

صار الیه اذا رجع الیه، و نصب او بر تمیز است.

آنگه استثنا کرد از ایشان گروهی مستضعفان بر حقیقت را که ایشان را راهی و حیلتی نباشد و از مردانی پیر و درویش و زنان و کودکان که اینان چاره هجرت و برگ و ساز و قوّت آن ندارند که بیرون آیند و راه بدانند«۱»، ایشان که چنین باشند همانا خدای تعالی ایشان را عفو بکند چون عذر ایشان داند. و «عسی» برای مقاربه عفو و ترجّی ایشان گفت تا مکلّف قاطع نباشد بر آن، بل متردّد بود از میان خوف و رجاء، که خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده است.

حسن بصری روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت: هر که دین خود بگریزاند از«۲» زمینی به زمینی، و اگر چه از روی مثل بدستی باشد بهشت واجب شود او را،«۳» در بهشت رفیق ابراهیم خلیل باشد و رفیق من که محمّدم.

وَ مَنْ یُهاجِرْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ، و هر که او هجرت کند در راه خدای، یعنی [در]«۴» طاعت خدا«۵» و رضای او، یَجِدْ فِی الْأَرْضِ مُراغَماً کَثِیراً وَ سَعَةً، در زمین مرا غمی بسیار یابد و فراخی. مجاهد گفت: مراغم مترحزح باشد، یعنی مبعد و دوری از مکاره. عبد اللّه عبّاس و ضحّاک گفتند: مراغم متحوّل باشد از زمینی به زمینی، و ابو عبیده گفت: مراغم مهاجر باشد، و گفتند: مذهب و مضطرب، و قال النّابغة الجعدی«۶»:

کطود یلاذ بارکانه عزیز المراغم و المذهب

و قال اخر«۷»:

الی بلد غیر دانی المحلّ عزیز المراغم و المهرب

وَ سَعَةً، گفتند«۸»: مراد فراخی شهرهاست، و گفتند: مراد فراخی روزی است، و معنی آیت بر نهاد اینکه بیتهاست که شاعر گفت:

---

(۱). تب، آج، لب، مر، لت: ندانند.

(۲). وز: بگریز اندازد.

(۷- ۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت و.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب: خدای.

(۶). تب شعر.

(۸). اساس، مت: گفت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۸۱

و فی الارض عن ذی الجور منأی و مذهب و کلّ بلاد أوطئت«۱» کبلادی
و دیگری گفت«۲»:

و فی النّاس ان رثّت حبالک و اصل و فی الارض عن دار القلی متحوّل

اذا انت لم تنصف اخاک وجدته علی شرف الهجران ان کان یعقل

و یرکب حدّ السّیف من ان تضیمه اذا لم یکن عن شفرهٔ السّیف مزحل

و کنت إذا ما صاحب رام ظنّتی و بدّل سوء بالّذی کنت افعل

قلبت له ظهر المجنّ فلم أدم علی ذاک الا ریث ما أتحوّل

اذا انصرفت نفسی عن الشیء لم تکد الیه بوجه اخر الدّهر تقبل
تقول العرب: راغمت فلانـا اذا هاجرته و ترکته و ان کان بالرّغم منه و المذلـهٔ، و اصـله من الرّغام و هو التّراب، و منه قولهم: علی رغم أنفه و قولهم و ان رغم أنفه، أی ترب. اصل کلمه اینکه است که گفتیم.
مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که پیش از اینکه است:
إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِم- الایـهٔ، جماعتی مسـلمانان، منهم ضـمرهٔ بن العیص بیمـار بود، گفت: من از جمله آنان نهام«۳» که خدای استثنا کرد مرا، بل من راه دانم و ساز دارم، حرام است بر من اگر من یک شب در مکّه قرار کنم«۴».
بفرمود تـا برای او چهار پای«۵» و جای خوار«۶» بساختنـد و او را از مکّه بیرون آوردنـد. در راه به تنعیم رسـید فرمان یافت، خـدای تعالی در او اینکه آیت فرستاد.
عمر بن شبّه«۷» گفت: اینکه مرد ابو امیّهٔ بن ضـمرهٔ بن جنـدب الخزاعی بود، زبیر بن بکّار گفت: خالـد بن حزام بود. عکرمه گفت: جماعتی از مکّه به در آمدنـد تا به مدینه آیند، مشـرکان از قفای ایشان بیامدند و ایشان را بفریفتند و باز پس بردند، خدای تعالی در ایشان اینکه آیت بفرستاد.

---

(۱). اساس، وز، تب، مت، آج، لب: اوطنت.
(۲). تب شعر. [.....]
(۳). مر: نبودم، لت: نه‌یم.
(۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت: مقام کنم.
(۵). مر: چارپای.
(۶). تب، مت، آج: خواب، لب: خاب.

(۷). مر: عمر بن شیبه.

صفحه : ۸۲

وَ مِنَ النّاسِ مَن یَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ فَإِذا أُوذِیَ فِی اللّهِ جَعَلَ فِتنَهَٔ النّاسِ کَعَذابِ اللّهِ«۱»، مسلمانان از مدینه اینکه آیت به ایشان نوشتند، ایشان بخواندند و توبه کردند و هجرت کردند، خدای تعالی در ایشان اینکه آیت بفرستاد. ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هاجَرُوا مِن بَعدِ ما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ«۲». آنگه حق تعالی در حقّ آنان که هجرت کردند و در راه وفات رسید ایشان را اینکه آیت بفرستاد و گفت«۳»: هر که او از خانه خود بیرون آید، مُهاجِراً هجرت کننده- و نصب او بر حال است- به خدای و پیغامبر، آنگه مرگ در یابد او را، فَقَد وَقَعَ أَجرُهُ عَلَی اللّهِ.

و سبب آن بود که چون اینکه مرد بیمار از مکّه بیرون آمد آن جا که حال بر او سخت شد [۳۳۶- پ]

و دانست که بخواهد مردن، دست راست می‌برآورد«۴» و بر دست چپ می‌زد و می‌گفت: اللهم هذه لک و هذه لرسولک، بار خدایا اینکه بیعت تو راست و اینکه بیعت رسولت راست«۵»، ابایعک علی ما بایع علیه رسولک، بیعت می‌کنم تو را بر آنچه رسول خدای تو را بیعت کرد. اینکه بگفت و گذشته شد«۶». مسلمانان گفتند: اگر به مدینه رسیدی ثواب و مزد مهاجران یافتی، امّا چون نرسید ندانیم که او را مزد مهاجران باشد یا نه؟ و مشرکان گفتند: اینکه مرد نه به خانه خود بماند و نه به مقصود رسید- بر طریق شماتت«۷». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: فَقَد وَقَعَ أَجرُهُ عَلَی اللّهِ- أی وجب، مزد او بر خدای واجب شد و نزدیک«۸» خدای واقع شد و به موقع افتاد. وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً، و خدای تعالی آمرزنده است، آن را که او در حال شرک کرد، و بخشاینده است بر او در آنچه در حال اسلام کرد.

وَ إِذا ضَرَبتُم فِی الأَرضِ، و چون در زمین سفر کنی و بروی«۹». فَلَیسَ عَلَیکُم

---

(۱). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۰.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۰.

(۳). مر وَ مَن یَخرُج مِن بَیتِهِ مُهاجِراً.را (۴). اساس، مت: می‌بردارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس، مت: رسولست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مر: درگذشت.

(۷). مر اینکه می‌گفتند.

(۸). تب، لت: بنزدیک.

(۹). تب، مر: سفر کنید و بروید. [.....]

صفحه : ۸۳

جُناحٌ بر شما بزه‌ای و حرجی نیست که قصر کنی«۱» به نماز اگر ترسی«۲» از فتنه کافران.

بدان که ظاهر آیت چنین می‌نماید که قصر در نماز روا نبود الّا با خوف، و خلاف نیست که اگر خوف باشد و اگر نباشد«۳» در نماز سفر قصر باید کردن، و خوف شرط نیست در قصر نماز برای اینکه معنی اصحاب شافعی گفتند که: اینکه جا کلام تمام است که گفت: «من الصّلوهٔ». و قوله: إِن خِفتُم، ابتدای کلام دگر است، و «واو» مقدّر است، و تقدیر آن است که: و ان خفتم ان یفتنکم الّذین کفروا. و آنچه او را حمل کرد بر اینکه آن است که ما گفتیم، و جماعتی بسیار از فقها گفتند که:

اگر چه ظاهر قرآن چنان است که قصر با خوف باشد اینکه حکم منسوخ است به اجماع و بنزدیک او نسخ الکتاب بالسّنّهٔ روا نباشد آن را بنابر اینکه کرد،«۴» بر مذهب ما و دیگر فقها آن است که: نسخ القران بالسّنّهٔ المعلومهٔ المقطوع علیها روا باشد، برای آن که

حکم سنّت معلومه از اخبار متواتر و اجماع امّت حکم قرآن است، چنان که نسخ قرآن روا باشد بعضی بر«۵» بعضی نسخ قرآن بسنّهٔ مقطوع علیها روا باشد، و فرقی نبود.

فامّا نسخ قرآن بالسنّهٔ غیر المقطوع علیها، بنای آن بر عمل به اخبار آحاد باشد آن کس که عمل گوید به اخبار آحاد بنزدیک او روا باشد و بنزدیک ما روا نباشد، برای آن که بنزدیک ما عمل به اختبار آحاد روا نباشد. و آن تقدیر که ایشان کردند آیت را، تقدیری فاسد است برای آن که اگر «ان خفتم» به شرطی مستأنف کند آن را جزایی باید، و در«۶» آیت جزای آن شرط که ایشان تقدیر کردند نیست. دگر آن که «واو» ی تقدیر کردند که در کلام نیست، و نه دلیلی هست بر حذف آن.

و نیز ظاهر آیت آن است که: مرد مسافر مخیّر است در قصر نماز، و بنزدیک ما و بیشتر فقها آن است که مسافر مخیّر نیست بین القصر و الاتمام، بل چون سفر به شرایط خود بود واجب است او را که قصر کند.

---

(۱). تب، مر: کنید.

(۲). تب: ترسید.

(۳). آج، لب: باشد یا نباشد.

(۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت و.

(۵). مر، لت: به.

(۶). مر آخر.

صفحه : ۸۴

و مذهب شافعی آن است که: مسافر مخیّر است اگر خواهد قصر کند و اگر خواهد اتمام، و اتمام اولیتر باشد و القصر رخصهٔ.

عبد اللّه عبّاس گفت: اوّل نماز که در او قصر فرمودند نماز دیگر بود به عسفان در غزات ذی أنمار، و اینهم از جمله آن است که منسوخ است به اختبار متواتر و اجماع اهل البیت اعنی التخییر بین القصر و الاتمام، و بنزدیک ما فرض مسافر قصر [است]«۱»، چنان که فرض حاضر اتمام است، و خوف شرط نیست، بل خوف سببی است برأسه موجب قصر.

و از شرایط [سفر]«۲» تا در او قصر باید کردن آن است که سفر مباح باشد یا طاعت، معصیت نبود، و هشت فرسنگ باشد یا بیشتر.

و ابو حنیفه گفت: سه مرحله باید [بیست]«۳» و چهار فرسنگ، و شافعی گفت:

شانزده فرسنگ، چهل [و]«۴» هشت میل، و گروهی دگر از فقها گفتند: در اندک و بسیار سفر قصر واجب بود، و قصر در نماز چهارگانه واجب باشد از نماز پیشین و دگر، و نماز خفتن که چهار دو شود. فامّا نماز شدم و نماز بامداد«۵» بر حال خود بود در سفر و حضر، و بنزدیک ما سنّت هفده رکعت بیوفتد در سفر و هفده بماند. آن هفده که بیوفتد شانزده رکعت سنت پیشین است و دو رکعت نشسته از پس نماز خفتن که آن را وتیره گویند، و آن به یک رکعت شمارند.

و از شرط مسافر تا قصر کند آن است که: نیّت سفر از شب کرده باشد، چه اگر به روز اتّفاق افتد ناگاه که بیرون رود آن روز نماز تمام کند، و تا از شهر بیرون نرود و چندان بنشود که دیوارهای شهر از چشم او غایت شود یا بانگ نماز شهر نشنود او را قصر نشاید کردن. و چون به شهری یا منزلی فرود آید و ده روز نیّت مقام کند، حکم او حکم حاضران است. و اگر عزم مقام کمتر از ده روز باشد، نماز به قصر کند که حکم او حکم مسافران است. و اگر نداند که چه مقدار مقام خواهد بودن، گوید:

امروز بروم و فردا بروم و منتظر صحبت باشد و هر ساعت مجوّز بود که صحبت در افتد،

(۴- ۳- ۲- ۱). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). اساس: بام دارد/ بامداد.

صفحه : ۸۵

او نماز به قصر کند تا سی روز [بگذرد]«۱». اگر سی روز بگذرد، سی [و]«۲» یکم روز نماز تمام کند، و اگر همه [۳۳۷- ر] یک نماز باشد.

و آن کس که یک نماز تمام بکند در منزل، پس از آن عزم مقام ده روز بگرداند او را نماز تمام باید کردن.

و چند کس را از جمله مسافران قصر نشاید کردن: مکاری و ملاح و شبان و بودی که به طلب باران«۳» گردد، [و]«۴» آن که در عمارت خود می‌گردد از شهری به شهری، و آن که در تجارت می‌گردد از بازاری به بازاری. و آن را که سفر بیش از حضر باشد. و حدّش آن بود که در شهری ده روز مقام نکند، و آن که سفر او معصیت باشد، و آن کس که سفر او به صید لهو و بطر باشد. فامّا آن کس که صید او برای تجارت باشد، او نماز تمام کند و روزه بگشاید. و آن کس که سفر او به صید باشد برای قوت عیال، او را نماز قصر باید کردن و روزه بگشادن.

و در چهار جایگاه اتمام مستحب است: در مکّه و مدینه و مشهد امیر المؤمنین علی- علیه السلام- و مشهد حسین علی- علیهما السلام.

و قولی دگر در آیت آن است که: مراد به قصر نماز، قصر ارکان نماز است در حال خوف، و بنزدیک ما نماز خوف به قصر باید کردن چون نماز سفر، و بیانش بیاید. و نماز شدّت خوف به ایماء باشد. روی به تکبیر احرام به قبله کند، و آنگه چنان که می‌آید روی می‌گرداند و رکوع و سجود به اشارت کند، و سجودش از رکوع خافضتر باشد، اگر چنین نتواند کردن«۵»، به بدل هر رکعتی چهار تسبیح کند: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر.

و بعضی مفسّران گفتند دو گونه است: یکی قصر نماز مسافر بی خوف که او را هر چهار رکعت دو شود، و یکی قصر نماز خوف است که آن قصر قصر باشد، اعنی

---

(۱). اساس، مت، مر، لت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴- ۲). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج، لب: بازان و مرغان شکاری، مر: یاران.

(۵). اساس، مت: نتوان کردن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۸۶

قصر نماز مسافر دو یکی«۱»، چنان که آنچه حاضر را چهار باشد، مسافر خایف را یکی باشد، و اینکه مذهب عبد اللّه عبّاس است به روایتی.

و فتنه کافران در آیت دل مشغولی دادن ایشان باشد مؤمنان را به ترسانیدن و کید کردن و حرب کردن با ایشان، و اصله فی الامتحان.

إبن جریح و قتاده گفتند: در قراءت ابیّ چنین است: اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوۀ ان یفتنکم الّذین کفروا- و «ان خفتم» در جامع او نیست، علی معنی لئلا یفتنکم الّذین کفروا، کما قال تعالی: یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أن تَضِلُّوا«۲»، و المعنی لئلا تضلّوا، و قوله: وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ أن تَمِیدَ بِکُم«۳»، و المعنی: لئلا تمید بکم- و معنی آن که بر شما حرجی نیست که قصر کنی«۴» از نماز تا به فتنه نیفگنند شما را کافران، و بر اینکه قراءت چون در آیت خوف نبود بر مذهب ما و مذهب فقها راست باشد.

و راوی خبر گوید که من گفتم عمر خطّاب را که: ما را چه عذر است که قصر می‌کنیم، و خدای تعالی به خوف مشروط بکرد و ما

ایمنیم! گفت: اینکه که تو را مشکل است، مرا نیز«۵» مشکل بود، از رسول- علیه السلام- پرسیدم، گفت:

صدقهٔ تصدّق اللّه بها علیکم فاقبلوا صدقته

، گفت: صدقه«۶» است که خدای تعالی به شما داد، صدقه او قبول کنی«۷».

و قومی گفتند که: قصر روا نباشد الّا با خوف، و اینکه از عایشه روایت کردند و سعد ابو وقّاص«۸»، و اینکه خلاف منقرض«۹» است و در«۱۰» فقهاء مذهب هیچ کس نیست. و قوله: إِنَّ الکافِرِینَ کانُوا لَکُم عَدُوًّا مُبِیناً، برای آن«۱۱» به لفظ واحد گفت «عدوّا» با آن که کافران جمع‌اند، که فعول و فعیل را لفظ واحد و جمع یکی باشد، یقال: رجل

---

(۱). وز: مسافر یکی شود، تب، آج، لب، لت: مسافر دو یکی شود، مت: مسافر یکی دو، مر: مسافر که دو یکی شود.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. [.....]

(۳). سوره نمل (۱۶) آیه ۱۵، لقمان (۳۱) آیه ۱۰.

(۷- ۴). تب، مر: کنید.

(۵). مر: هم.

(۶). تب، مر: صدقه‌ای، لت: صدقه/ صدقه‌ای.

(۸). مر: سعد بن وقاص.

(۹). وز: متعرّض.

(۱۰). مر: و از.

(۱۱). وز: برای استحقاق، تب، آج، لب، مر، لت: برای آن که.

صفحه : ۸۷

عدو و قوم عدو، و کذلک: کفور و شکور، و کذلک جریح و قتیل.

قوله: وَ إِذا کُنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ، قوله: فِیهِم، أی فی الضاربین فی الارض. حق تعالی گفت: یا محمّد؟ اگر تو در میان اینکه مسافران و مجاهدان باشی که ایشان از دشمن ترسند، و خواهی تا نماز جماعت کنی برای ایشان بر اینکه ترتیب باید کردن: نماز کنی به«۱» ایشان قصر مسافر دون قصر خائف که او را شدّت خوف نباشد، اغنی از نقصان ارکان نماز و اقتصار در رکوع و سجود بر ایماء، بل دو رکعت نماز کنی برای ایشان- چنان که شرح دهیم- و اینکه به دو شرط باشد:

یکی آن که: در مسلمانان کثرتی باشد که چون دو فرقه بباشند هر یکی از ایشان در برابر دشمن مقاومت توانند کردن.

دگر آن که: دشمن در خلاف جهت قبله باشد، چون اینکه دو شرط باشد رسول- صلی اللّه علیه و علی آله- یا امام که نایب رسول باشد، یا کسی که نایب امام باشد در جهاد در نماز ایستد و تکبیر احرام بکند«۲»، و گروهی بیایند و در قفای او بایستند و نماز ببندند با او، و گروهی دیگر در برابر دشمن با سلاح مقاومت می‌کنند با ایشان، و امام با اینان«۳» یک رکعت نماز بکند و به دوم برخیزد و «الحمد» بخواند و سورتی دراز، و اینکه قوم که در قفای او باشند آن رکعت مخفّف کنند و بنشینند و سلام باز دهند و بروند و به جای آن فرقت«۴» بایستند در برابر دشمن، و ایشان بیایند و به قفای امام آیند و تکبیر ببندند و آن یک رکعت با امام بکنند. چون امام به تشهّد بنشیند، تشهّد«۵» مطوّل کند تا ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر ضمّ کنند با آن رکعت و بنشینند تشهد خفیف خوانند، و امام با ایشان سلام باز دهد، فرقه اوّل را تکبیر باشد و دوم«۶» را تسلیم.

و اگر نماز«۷» شام بود هم اینکه ترتیب باشد جز که«۸» اگر امام خواهد [۳۳۷- پ]

به فرقه اول یک رکعت کند و به فرقه دوم«۹» دو رکعت، و اگر خواهد به فرقه اول دو رکعت

---

(۱). مر: نماز کن یا .

(۲). مر: بگوید.

(۳). لب، مر: با ایشان.

(۴). مر: آن گروهی دیگر.

(۵). مر را.

(۹- ۶). مر: دویم. [.....]

(۷). آج، لب نماز.

(۸). مر: جز آن که.

صفحه : ۸۸

کنـد و به فرقه دوم یک رکعت، و همچنین فرقه اول را تکبیر باشـد و فرقه دوم را تسـلیم، فهـذا معنی قوله: فَلتَقُم طائِفَـةٌ مِنهُم مَعَکَ وَ لیَأخُـذُوا أَسلِحَتَهُم فَإِذا سَـجَدُوا فَلیَکُونُوا مِن وَرائِکُم وَ لتَأت ِطائِفَـهٌ أُخری لَم یُصَـلُّوا فَلیُصَـلُّوا مَعَکَ، و اینکه کیفیّت«۱» بعینها مذهب شافعی است و مذهب احمد حنبل و مذهب مالک در اوّل، آنگه«۲» باز آمد از اینکه و خلاف کرد در یک فصل، و آن آن است که گفت: چون امام سـلام باز دهد، ایشان که در پی اویند سـلامها باز ندهند، بل برخیزند و رکعتی دگر کنند و آنگه سلام باز دهند. و إبـن ابی لیلی هـم چنیـن گفت، جز که در یـک فصـل خلاـف کرد و آن آن است که گفت: امـام به اوّل تکـبیر احرام به هر دو فرقه ببندد، و آنگه«۳» فرقتی بروند و یک فرقت با او ایستند«۴» و باقی چنان که گفتیم.

و مـذهب ابـو حنیفه آن است که«۵»: دو فرقه شونـد- چنـان که مـا گفتیم- و امـام تکبیر احرام کنـد و به یـک فرقه یک رکعت نماز بکند، چون به رکعت دوم«۶» برخیزد اینکه گروه که به اول یک رکعت کرده باشـند در نماز بروند و به برابر دشـمن روند«۷» و آن طایفه بیایند و تکبیر نماز ببندند و با امام اینکه یک رکعت«۸» بکنند و امام سلام دهد«۹» و ایشان ندهند، بل در نماز بروند و به برابر دشـمن شوند، و آن«۱۰» طـایفه اوّل باز آینـد و آن رکعت دوم«۱۱» که بر ایشان مانـده باشـد بکنند و برابر دشـمن روند، و آنگه آن طایفه بیایند- أعنی طایفه دوم- و نماز خود تمام بکنند، و هر دو فرقه را نماز تمام باشد. مخالفت او با ما چند جای است:

یکی آن که گفت: در نماز آیند و شوند، و نمازشان تباه نشود به سبب خوف، و دوم«۱۲» آن که گفت: با امام سلام بدهند«۱۳». و اصـحاب شافعی حکایت مذهب«۱۴» إبن ابی لیلی کننـد«۱۵»، و اخبار بسـیار آمده از طرف«۱۶» مـا و مخالفـان بر اینکه ترتیب که ما گفتیم

---

(۱). مر: اینکه طریق.

(۳- ۲). مر: آنگاه.

(۴). وز، تب، آج، لب، لت: بایستند.

(۵). مر به. (۱۲- ۱۱- ۶). مر: دویم.

(۷). لت: شوند.

(۸). آج، لب نماز.

(۹). مر: باز دهد.

(۱۰). مر: آنگاه آن.

(۱۳). تب، آج، لب: ندهند.

(۱۴). آج، لب ابو حنيفه بر مذهب.

(۱۵). آج، لب، لت: و اصحاب ابو حنيفه از اصحاب شافعى حكايت إبن ليلى كنند. [.....]

(۱۶). تب: طريق، اج، لب، مر، لت: طرق.

صفحه : ۸۹

كه: رسول- عليه السلام- صلات خوف چنين كرد، و در چندين جايگاه به عسفان و ذات النّخل و ذات الرّقاع و جز آن.

و امّا نماز شام: اگر چه امام«۱» مخيّر است بنزديك ما فاضلتر آن است كه به فرقه اوّل يك ركعت كند و [به]«۲» دوم دو ركعت، و مذهب شافعى هم اينكه است، و اصحاب او از او«۳» دو قول گفتند و اختيار مذهب آن«۴» كردند كه به فرقه اوّل دو ركعت كند و به دوم يك ركعت، و نماز خوف در سفر و حضر جايز باشد، و مذهب ابو حنيفه و شافعى هم چنين است.

و مذهب مالك آن است كه: در حضر روا نبود، دليل ما عموم آيت است و عموم اخبار، و تخصيص نيست حال سفر را از حال حضر، اگر امام قوم را به چهار فرقه بكند در حضر، و به هر فرقتى ركعتى بكند نماز امام و مأموم باطل باشد.

و ابو حنيفه گفت: نماز امام درست باشد و نماز مأموم باطل، و شافعى را دو قول است: يكى آن كه نماز هر دو درست باشد، و يكى چون قول ابو حنيفه.

قوله: وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُم، سلاح بر گرفتن واجب است بنزديك ما بر اينكه گروه كه نماز مى‌كنند، و اينكه مذهب داود است از فقها؛ و يك قول شافعى، و قول دوم«۵» شافعى را آن است كه: مستحب است، و اينكه مذهب ابو حنيفه است.

نماز شدّت خوف بنزديك ما چنان است كه گفتيم: به ايماء و [به]«۶» تكبير احرام روى به قبله كند و چنان كه آيد مى‌گردد«۷»، از آمدن و شدن و تيغ زدن و نيزه زدن، و پشت بر قبله و روى به قبله و به هر وجه كه باشد.

و مذهب شافعى هم اينكه است، الّا آن كه او گفت: اگر نيزه زند و شمشير زند نمازش تباه شود بگذرد در نماز و پس نماز با سر گيرد، و ابو العبّاس سريج گفت: نماز

---

(۱). اساس، مت: نماز، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۲). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس، مت: او را، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۴). مر: او.

(۵). مر: دويم.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج، لب و.

صفحه : ۹۰

با سر نگيرد. مثل آن كه ما گفتيم [و ابو حنيفه هم چنين گفت كه ما گفتيم]«۱» جز آن كه او گفت: اگر رود نمازش تباه شود، و اگر به طعن و ضرب محتاج باشد هم نماز درست نبود، مثل قول الشافعى نماز را تأخير كند و آنگاه قضا كند.

چون سوارى بيند و گمان برد كه دشمن است نماز خوف بكند، آنگه پيدا شود كه دشمن نيست، مثلا شتر«۲» باشد يا گاو و يا قومى دگر كه [نه]«۳» كافران و دشمنان باشند نمازش درست بود و با سر نبايد گرفتن. و شافعى را دو قول است: يكى چنان كه ما گفتيم، و يكى آن كه با سر بايد گرفتن، و اينكه مذهب ابو حنيفه است.

نماز آدینه بر هیأت نماز خوف روا باشد در شهر و صحرا چون شرایط وجوبش حاصل بود«۴». ابو حنیفه گفت: نماز آدینه روا نباشد الّا در شهر یا در صحرا در مصلی که نماز عید کنند، و شافعی گفت: در صحرا به هیچ حال روا نباشد، و جز در شهر روا نبود.

و نماز خوف در سفر و حضر دو رکعت باشد جمله نمازها الا نماز شام«۵» که سه رکعت بود، و اینکه مذهب عبد اللّه عبّاس و حسن بصری و طاووس، و بعضی اصحاب ما گفتند: نماز خوف در سفر دو شود، امّا در حضر بر حال خود باشد چهار چهار، و اینکه مذهب جمله فقهاست، و قول اول در مذهب درست‌تر است، و مذهب جمله فقها و مذهب ما آن است که: صلات خوف منسوخ نیست، و ابو یوسف و مزنی گفتند: منسوخ است، و ابو یوسف از آن باز آمد و به قول فقها گفت، و«۶» مزنی تنها بر خلاف ماند و آن خلاف منقرض است امروز.

قوله: وَ إِذا كُنتَ فِيهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ، کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که او گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السلام- در بعضی غزوات نماز پیشین بکرد بر هیأت آن که هر وقت کردی بجماعت، و جمله صحابه و لشکر با او نماز بکردند [-۳۳۸]، و دشمن در برابر. چون رسول- علیه السلام- از نماز

(۲- ۱). وز: مثل اشتر.

(۳). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها- و.

(۵). مر: مغرب.

(۶). مر: امّا.

صفحه : ۹۱

فارغ شد، مشرکان تأسّف خوردند و گفتند: چرا ما بر ایشان حمله نبردیم، چون ایشان در نماز بودند، و ایشان را به تیغ و نیزه فرو نگرفتیم«۱»! رها کنی«۲» که ایشان«۳» را نمازی دیگر هست که آن نماز دوست‌تر دارند از پدران و فرزندان خود، چون در آن نماز شوند ما مراد خود بیابیم.

چون رسول- علیه السلام- خواست که نماز دیگر کند، جبرئیل آمد و او را از کید مشرکان خبر داد، و نماز خوفش بیاموخت- چنان که شرح دادیم- و گفت: اینکه نماز خوف است چون حال بر اینکه جمله باشد نماز چنین کند و اینکه آیت آورد. وَ إِذا كُنتَ فِيهِم، خطاب است با رسول- علیه السلام- یعنی چون تو در میان ایشان باشی«۴» و با ایشان حاضر باشی و خواهی تا نماز کنی، فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَكَ، «لام» امر است، و امر غایب به «لا» م بود، یعنی باید تا گروهی با تو بایستند«۵». وَ ليَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم، و بگو تا سلاح بر گیرند، و اینکه گروه نماز کنان را می‌گوید، و اینکه دلیل است بر صحّت مذهب ما در آن که گفتیم که: سلاح بر گرفتن اینکه گروه را واجب است، برای آن که خدای تعالی امر کرد به اخذ سلاح اینکه قوم را، و امر قرآن را ظاهر بر وجوب بود تا دلیلی برخاستن که واجب نیست، و آن سلاح که برگیرند تیغ باشد و کارد و خنجر- فی قول اکثر المفسرین- و در اخبار ما هم چنین آمد.

و عبد اللّه عبّاس گفت: اینکه گروه که مأمورانند به اخذ سلاح، آنانند که در برابر دشمن‌اند، و قول اوّل درست‌تر است که ظاهر دلیل آن می‌کند در سیاقت کلام.

فَإِذا سَجَدُوا، چون سجده کنند، یعنی آن گروه که با تو در نمازند و از سجده فارغ شوند، فَليَكُونُوا مِن وَرائِكُم، باز پس شما شوند، یعنی با برابر دشمن با جای آن گروه دیگر، و اینکه دلیل است بر قاعده‌ای از قواعد ما در اینکه مسأله، و آن آن است که ما گفتیم اینکه نماز بر اینکه وجه به دو شرط واجب باشد: یکی آن که دشمن در خلاف جهت قبله باشد، از اینکه کار«۶» حق تعالی گفت ایشان را که: با جایگاه مقاومان دشمن

---

(۱). تب، آج، لب، مر، لت باز گفتند. [.....]

(۲). تب، مر: کنید.

(۳). تب، آج، لب، مر، لت: اینان.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مت: باشی که بر متن مرجّح می‌نماید.

(۵). وز، لت یا بگو تا گروهی با تو بایستند.

(۶). مر: جهت.

صفحه : ۹۲

می‌شوند که: فَلْيَكُونُوا مِن وَرائِكُم. و شرط دیگر آن که: در مسلمانان کثرتی باشد- چنان که گفتیم.

وَ لتَأت طائِفَةٌ أُخرى لَم يُصَلُّوا، و بفرما تا بیایند آن گروهی دیگر که نماز نکرده باشند. فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ، و بگو تا با تو نماز کنند، و اینکه نیز دلیل صحت قول ماست در مسأله علی ابی حنیفهٔ و غیره ممن خالفنا، که حق تعالی گروه اول را یک رکعت فرمود با رسول، و رکعت دوم«۱» طایفه دیگر«۲» را، و آنگه گفت«۳»: اینان نیز که بیایند باید تا سلاح دارند«۴» برای آن که طمع دشمن در آنان بیشتر باشد که نماز کنند، پس ایشان را به سلاح گرفتن احتیاط بهتر باید کردن. دگر آن که آنان که برابر دشمن باشند ایشان را حاجت نیست که امر کنند به اخذ سلاح، برای آن که در قضیّه عقل خود واجب است بر ایشان و بیش از امر وجوب اینکه دانند بر خود چه از باب دفع ضرر است.

آنگه گفت: وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَو تَغفُلُونَ عَن أَسلِحَتِكُم وَ أَمتِعَتِكُم، و کافران خواهد و تمنّا کنند که شما غافل شوی«۵» از سلاح و متاعتان تا ایشان بر شما حمله آرند به یک بار یک حمله. تقول العرب: ملنا علیهم، أی حملنا علیهم، و از اینکه جاست کقول عبّاس بن عبادهٔ بن فضلهٔ الانصاری شب عقبه دوم«۶» رسول را- علیه السلام: و اللّه لو شئت لتمیلنّ غدا علی اهل منی بأسیافنا، به خدای که اگر خواهی ما فردا بر اهل منا به شمشیر حمله کنیم. رسول- علیه السلام- گفت: مر نفرموده‌اند هنوز، پس از حقّ شما آن است که غافل نباشید«۷» و تمکین نکنی«۸» دشمن را از خود که غدر کرده باشی«۹».

آنگه گفت بر سبیل رخصت چون امر واجب کرده بود به اخذ سلاح: وَ لا جُناحَ عَلَيكُم، بر شما حرجی و بزه‌ای نیست اگر شما را از باران رنجی باشد یا بیمار و مجروح باشی«۱۰». أَن تَضَعُوا أَسلِحَتَكُم، که سلاح بنهی«۱۱» و آنچه آلت حذر و احتیاط

(۶- ۲- ۱). مر: دویم.

(۳). آج، لب که.

(۴). آج، لب: باید که برابر دشمن با سلاح آیند، مر: بردارند.

(۵). تب، مر: شوید.

(۷). آج، لب، لت: نباشی/ نباشید.

(۸). تب: نکنید.

(۹). تب: باشید، مر: غره شده باشید.

(۱۰). تب، مر: باشید.

(۱۱). مر: بنهید. [.....]

صفحه : ۹۳

است به جای آری«۱». و الحذر و الحذر لغتان بمعنی ککبد و کبد، و کرش و کرش و فخذ و فخذ، و گفتند: آیت برای آن آمد که بعضی صحابه رنجور و بیمار بودند و سلاح برایشان گردان بود. گفتند: روا باشد اگر ما سلاح بنهیم! خدای تعالی رخصت داد.

إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً، که خدای تعالی برای کافران عذابی بجاره«۲» است ذلیل و مهین کننده و مخلّد مؤبّد، و اینکه «لام» ها که در آیت است، «لام» امر است و عمل او جزم باشد، و اصل او کسر است چون ابتدا کنند به او، چنان که گویی: لیقم«۳» زید، چون حرفی به او پیوندد از «واو» یا «فا» ساکن کنند، چنان که: فلتقم، و لیأخذوا«۴»، اگر «ثم» باشد، هر دو روا باشد، هم حرکت «لام» و هم سکون فی قوله: ثُمَّ لیَقضُوا تَفَثَهُم«۵»، و حق تعالی در اینکه خبر از طایفه‌ای که داد یک بار بر لفظ آرند«۶» و یک بار بر معنی، بر لفظ گفت: «فلتقم»، و «و لتأت طائفة»، و باقی به لفظ جمع فرمود من قوله: وَ لیَأخُذُوا حِذرَهُم وَ أَسلِحَتَهُم، و قوله: لَم یُصَلُّوا فَلیُصَلُّوا، و نگفت: و لتأخذ حذرها و أسلحتها، و کذا الباقی، و مثله قوله: وَ إِن طائِفَتانِ مِنَ المُؤمِنِینَ اقتَتَلُوا فَأَصلِحُوا بَینَهُما فَإِن بَغَت إِحداهُما عَلَی الأُخری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبغِی حَتّی تَفِیءَ إِلی أَمرِ اللّهِ«۷»هر هو هر هو ...، در اینکه آیت بیشتر با لفظ داد، و در آیت ما بیشتر با معنی، و مثله: فَرِیقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَةُ«۹»نَحنُ جَمِیعٌ مُنتَصِرٌ«۱۰»، علی اللّفظ [۳۳۸- پ] دون المعنی. و در قرآن از اینکه بسیار است، و در آیت دلیل است بر نبوّت رسول- صلی اللّه علیه و آله- برای آن که اینکه آیت فر وقعتی«۱۱» آمد که رسول- علیه السلام- به عسفان بود و مشرکان به ضجنان. رسول- علیه السلام- نماز پیشین بکرد، و از میان مسلمانان و کافران مسافتی بود، ایشان سگالش آن کردند که به سر مسلمانان فرود آیند، خدای تعالی از کیدشان«۱۲» رسول را

(۷- ۱). تب، مر: آرید.

(۲). لب، لت: بچارده.

(۳). اساس، وز، مت: یقم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب و.

(۵). سوره حج (۲۲) آیه ۲۹.

(۶). مر، لت: راند.

(۸). سوره حجرات (۴۹) آیه ۹.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۳۰.

(۱۰). سوره قمر (۵۴) آیه ۴۴.

(۱۱). وز، مر: وقتی.

(۱۲). وز، آج، لب، مر، لت: ایشان.

صفحه : ۹۴

خبر داد بی آن که کسی از ایشان به لشکرگاه رسول آمد«۱»، و گفتند: سبب اسلام خالد ولید اینکه بود. و قوله: وَ لا جُناحَ عَلَیکُم إِن کانَ بِکُم أَذیً مِن مَطَرٍ، بعضی گفتند: در عبد الرحمن عوف آمد که او را بیمار بود و سلاح نمی‌توانست برگرفتن. و کلبی گفت عن ابی صالح عن عبد اللّه بن عبّاس که: آیت در رسول- علیه السلام- آمد، و آن آن بود که رسول- علیه السلام- به غزاء محارب و بنی أنمار شد به منزلی فرو آمد«۲» و مسلمانان فرود آمدند، و از مشرکان هیچ کس پدید نبود. رسول- علیه السلام- برخاست و به قضای حاجتی برفت، و باران می‌آمد. چون رسول- علیه السلام- فارغ شد و خواست تا با لشگرگاه آید، رود در آمده بود و حایل شده. رسول- علیه السلام- از آن جانب بماند تنها و سلاح نداشت، برفت و در زیر درختی بنشست. از سر کوه حویرث بن الحارث المحاربی ثم الحضرمی نگاه کرد. رسول [را]«۳»- علیه السلام- از دور بدید، اصحابش را گفت: هذا محمّد قد انقطع من أصحابه،

آن محمّد است که تنها آن جا نشسته است از اصحاب خود تنها شده«۴»، قتلنی اللّه ان لم اقتله، خدای مرا بکشاد و اگر او را بنکشم«۵». بیامد شمشیر به دست گرفته و بر کشیده. که رسول خبر داشت- به سر او رسیده بود«۶» با تیغ، گفت«۷»: من یمنعک منّی، تو را از من که حمایت کند! رسول- علیه السلام- گفت: اللّه«۸»، خدای تعالی مرا از تو حمایت کند، آنگاه گفت: [اللهم]«۹» اکفنی حویرث بن الحارث بماء شئت، بار خدایا شرّ اینکه مرد کفایت کن مرا به هر چه خواهی. آنگه تیغ برآورد تا بر رسول زند، فرشته‌ای بیامد و پری بر میان کتف او زد و او به رو«۱۰» در آمد و تیغ از دستش بیفتاد. رسول- علیه السلام تیغ بر گرفت و بر سر او بایستاد و گفت:

الان من یمنعک منّی

اکنون تو را که از من

---

(۱). اساس، مت: آمدند، مر: آید، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مت، آج، لب، مر، لت: فرود آمد.

(۳). اساس، وز، مت: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۴). مر: جدا شده.

(۵). اساس، وز، مت، آج: بنه کشم/ بنکشم.

(۶). مر: که تا رسول خبر دارد شد آن بر رسول رسیده بود.

(۷). مر، لت یا محمّد.

(۸). مر عزّ و جلّ.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). مر، لت: روی.

صفحه : ۹۵

حمایت کند«۱»! گفت: لا احد یمنعنی منک، کس نیست که مرا از تو حمایت کند.

رسول- علیه السلام- گفت: گواهی ده که خدا«۲» یکی است و محمّد رسول اوست تا تیغ با تو دهم تا بروی، گفت: اینکه نگویم، و لکن با تو عهد کنم که هرگز با تو و قوم تو کارزار نکنم و کس را بر تو یاری نکنم.

رسول- علیه السلام- تیغ به او داد، او تیغ بستند و گفت: و اللّه لانت خیر منّی، به خدای که تو از من بهتری. رسول- علیه السلام- گفت:

انا احق بذلک منک

به هر حال من سزاوارترم به آن که از تو به باشم«۳». حویرث با اصحابش شد، او را گفتند: ویلک، تیغ برکشیده به سر محمّد شدی، چرا تیغ نزدی و جهانی را از دست او نرهانیدی، و چرا بیوفتادی«۴» بی آن که تو را بیفگند! گفت: آن جا که من تیغ برآوردم، پنداشتی کسی بیامد و چیزی«۵» بر پشت من زد و مرا بیفگند و تیغ از دست من بیوفتاد«۶»، و محمّد تیغ برگرفت و اگر خواستی که مرا بکشد توانستی و لکن نکرد، و او از من جوانمردتر بود، مرا گفت: اسلام آر«۷». قبول نکردم، و لکن عهد کردم که نیز با او قتال نکنم و کس را بر او یاری نکنم، و رود ساکن شد«۸» رسول- علیه السلام- با لشگرگاه آمد و از اینکه حال صحابه او خبر داد و آیت برایشان خواند.

و اصل «جناح» من جنح اذا مال باشد، برای آن که صاحب جناح مایل است از صواب و راستی. پس گفتند: سبب نزول آیت اینکه

بود- و اللّه اعلم.

فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ- الایهٔ. حق تعالی گفت: چون حال اینکه حال باشد، و شما را با دشمن مصاف باشد و نماز خوف کرده باشی«۹» و پرداخته، در عقب آن ذکر خدای [کنی]«۱۰» از حمد و ثنای او و دعای خود و برادران خود به فتح و ظفر و نصرت و نفرین بر دشمنان خدای، تا باشد که ظفر یابی«۱۱»، چنان که گفت«۱۲»:

---

(۱). مر، لت حویرث.

(۲). آج، لب، مر، لت: خدای.

(۳). مر چون.

(۴). آج، لب، مر، لت: بیفتادی.

(۵). مر گران.

(۶). آج، لب، مر، لت: بیفتاد.

(۷). مر، لت: آور. [.....]

(۸). لب و.

(۹). تب، مر: باشید.

(۱۰). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب، مر: یابید.

(۱۲). آج، لب فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ.ماشدهیا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُم فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللّه كَثِيراً لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و بیشتر مفسّران. و در اخبار ما آمد که: مستحب است که عقب نماز سفر و نماز خوف که با قصر می‌باید کردن، سی بار بگوید: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر ، تا جبران نقصان نماز باشد. و قوله: قِياماً وَ قُعُوداً، جمع قایم و قاعد باشد، و نصب او بر حال باشد. وَ عَلى جُنُوبِكُم، جار و مجرورهم در محل نصب است بر حال، و التقدیر: مضطجعین علی جنوبکم، در اینکه احوال که باشی«۱» اگر ایستاده باشی«۲» و اگر نشسته، و اگر بر پهلو خفته. آنگه چون ذکر نماز سفر و نماز خوف و حالات اعذار بگفت، باز نمود که: چون خوف زایل«۳» و سفر کناره شود، فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُم، چون ساکن شوی«۴» و جای به شما آرام گیرد، فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ نماز را اقامت کنی«۵» بتمام و کمال و حدود و ارکان و شرایط خود، چنان که نماز حضر و امن بود، بی قصری و ایمایی«۶» به رکوع و سجود و قراءت. إِنَّ الصَّلاةَ كانَت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً، عبد اللّه عبّاس و عطیّهٔ العوفی و إبن زید و سدّی و مجاهد گفتند: فریضهٔ مفروضهٔ، نماز بر مؤمنان فریضه [۳۳۹- ر]

مفروض است و هو المرویّ عن ابی جعفر و ابی عبد اللّه- علیهما السلام. و دیگران گفتند: فرضا واجبا، و معنی متقارب است، و بعضی دگر گفتند: فرضا منجّما، فریضه منجّم است نجم نجم، به وقت خود بباید گزاردن«۷». اینکه قول عبد اللّه مسعود است و زید بن أسلم و قتاده. و «موقوت»، مفعول باشد از وقت، یعنی فریضه است موقّت.

---

(۱). سوره انفال (۸) آیه ۴۵.

(۲). تب، مر: باشید.

(۳). وز، تب، آج، لب شود.

(۴). اساس، مت: شدی، تب، مر: شوید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب، مر: کنید.

(۶). آج، لب، مر: ایمای.

(۷). اساس، مت، لب: گذاردن.

صفحه : ۹۷

قوله: وَ لا تَهِنُوا فِی ابتِغاءِ القَومِ، حق تعالی در اینکه آیت قوم را تحریض کرد بر قتال کفّار و نهی کرد ایشان را از آن که سستی و ناتوانی و کسل«۱» نمایند، گفت:

وَ لا تَهِنُوا، من الوهن و هو الضّعف، یقال: و هن، یهن و هنا إذا ضعف، فِی ابتِغاءِ القَومِ، در طلب اینکه قوم یعنی ابو سفیان و لشکرش- چنان که قصّه آن در سوره آل عمران گذشت«۲». آنگه گفت: إِن تَکُونُوا تَألَمُونَ فَإِنَّهُم یَألَمُونَ کَما تَألَمُونَ، اگر از جراحت و قتل الم«۳» می‌یابی«۴». ایشا [ان]«۵» هم چو«۶» شما آدمیانند از گوشت و خون آفریده، هم چنان الم یابند که شما می‌یابی«۷»، و اینکه بر طریق مثل است چنان که شاعر گفت:

القوم امثالکم لهم شعر فی الرأس لا ینشرون ان قتلوا

و مثله بالفارسیّة«۸»:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و از«۹» عنبر سرشته نبود

آنگه گفت: شما را در اینکه باب برایشان مزیّتی هست که شما از خدای امید ثواب می‌داری«۱۰» و ایشان را اینکه امید نیست. پس شمار«۱۱» به مصابرت کردن بر کارزار و احتساب کردن و مزد بدو رسیدن اولیتری«۱۲»، و گفتند مراد آن است که: آن وعده نصرت و ظفر که شما را هست از خدای تعالی کافران را نیست، پس شما از خدای فتح و ظفر امید می‌دارید«۱۳» که ایشان نمی‌دارند و بعضی دگر گفتند: مراد به رجاء خوف است، یعنی از خدای می‌ترسی«۱۴» بر مخالفت فرمان او و به آنچه ایشان نمی‌ترسند.

فرّاء گفت: «رجاء» به معنی خوف آن جا باشد که جحد«۱۵» باشد، چنان که:

---

(۱). مر: کسلانی.

(۲). وز، تب، آج، لب، لت: برفت، مر: بگذشت. [.....]

(۳- ۷). آج، لب: المی.

(۴). تب، مر: می‌یابید.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). تب: هم چون.

(۸). تب بیت.

(۹). وز، تب، آج، لب، مر: وز.

(۱۰). تب، مر: می‌دارید.

(۱۱). آج، لب، مر را.

(۱۲). تب، مر: اولیترید.

(۱۳). آج، لب، لت: می‌داری/ می‌دارید.

(۱۴). تب، مر: می‌ترسید.

(۱۵). آج، لب، مر، لت: حجّت.

صفحه : ۹۸

قُل لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرجُونَ أَیّامَ اللّهِ«۱»، و نحو قوله: ما لَکُم لا تَرجُونَ لِلّهِ وَقاراً«۲»، أی لا تخافون له عظمة«۳»، و اینکه لغت اهل حجاز است، و قال الشاعر«۴»:

لا ترتجی حین تلاقی الزایدا أ سبعة لاقت معا ام واحدا

و قال الهذلی«۵»:

اذا لسعته النحل لم یرج لسعها و خالفها فی بیت نوب عوامل«۶»

و مراد آن است که: «رجاء» به معنی خوف آن جا استعمال کنند که در فحوای کلام دلیلی باشد بر او یا در کلام قرینه‌ای بود، و کسائی گفت: اینکه لغت الّا به تهامه نشنیدم، و در جای مبالات استعمال می‌کنند، چنان که شاعر گفت«۷»:

لعمرک ما ارجو اذا کنت مسلما علی ای جنب کان للّه مصرعی

ای ما أبالی، و اگر بر خوف تفسیر دهند در بیت هم روا باشد.

قوله تعالی:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۶]

[اشاره]

إِنّا أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحکُمَ بَینَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ خَصِیماً (۱۰۵) وَ استَغفِرِ اللّهَ إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۰۶) وَ لا تُجادِل عَنِ الَّذِینَ یَختانُونَ أَنفُسَهُم إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ خَوّاناً أَثِیماً (۱۰۷) یَستَخفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لا یَستَخفُونَ مِنَ اللّهِ وَ هُوَ مَعَهُم إِذ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرضی مِنَ القَولِ وَ کانَ اللّهُ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطاً (۱۰۸) ها أَنتُم هؤُلاءِ جادَلتُم عَنهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا فَمَن یُجادِلُ اللّهَ عَنهُم یَومَ القِیامَةِ أَم مَن یَکُونُ عَلَیهِم وَکِیلاً (۱۰۹)

وَ مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ یَستَغفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۱۰) وَ مَن یَکسِب إِثماً فَإِنَّما یَکسِبُهُ عَلی نَفسِهِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱۱) وَ مَن یَکسِب خَطِیئَةً أَو إِثماً ثُمَّ یَرمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احتَمَلَ بُهتاناً وَ إِثماً مُبِیناً (۱۱۲) وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ وَ رَحمَتُهُ لَهَمَّت طائِفَةٌ مِنهُم أَن یُضِلُّوکَ وَ ما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنفُسَهُم وَ ما یَضُرُّونَکَ مِن شَیءٍ وَ أَنزَلَ اللّهُ عَلَیکَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ وَ کانَ فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ عَظِیماً (۱۱۳) لا خَیرَ فِی کَثِیرٍ مِن نَجواهُم إِلاّ مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَو مَعرُوفٍ أَو إِصلاحٍ بَینَ النّاسِ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً (۱۱۴)

وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الهُدی وَ یَتَّبِع غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً (۱۱۵) إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ وَ مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً (۱۱۶)

[ترجمه]

ما فرستادیم به تو کتاب«۸» بدرستی تا حکم کنید«۹» میان مردمان به آنچه با تو نمود خدای، و مباش خیانت کنندگان را خصم.

و آمرزش خواه از خدای که خدای همیشه آمرزنده و بخشاینده است.

جدال مکن از آنان که خیانت کنند با خود«۱۰»، خدای دوست ندارد آن را که خیانت کننده و بزهکار باشد.

پنهان می‌دارند از مردمان و پنهان نمی‌دارند از

---

(۱). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۱۴.

(۲). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳. [.....]

(۳). اساس، مت: عظمته، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷- ۴). تب شعر.

(۶). لب: عواسل.

(۸). وز، آج، لب: قرآن را.

(۹- ۵). تب، آج، لب: حکم کنی/ حکم کنید.

(۱۰). مت، آج، لب که.

صفحه : ۹۹

خدای و او با ایشان است چون می‌سگالند به شب آنچه نپسندد از گفتار، و بوده است خدای به آنچه می‌کنند دانا.

شما آنانید«۱» که خصومت کردید از«۲» ایشان در زندگانی دنیا«۳» که خصومت کند از«۴» ایشان روز قیامت«۵»! یا که«۶» باشد بر ایشان وکیل«۷»!

و هر که کند بدی یا بیداد کند بر خود آنگه آمرزش خواهد از خدای، یابد خدای را آمرزنده و بخشاینده.

[۳۳۹- پ]

و هر که بیندوزد گناهی بدرستی که بیندوزد آن را بر خود، و بوده است خدای دانا و محکم کار.

و هر که بیندوزد گناهی یا بزه‌ای پس بیندازد به آن بی‌گناهی را، برگرفته باشد دروغی و بزه‌ای روشن.

اگر نه نعمت خدای بودی بر تو و بخشایش او، و همّت کردند«۸» گروهی از ایشان که گمراه بکنند ترا و گمراه نکنند مگر با خود، و زیان نمی‌کنند تو را چیزی، و فرستاد خدای بر تو کتاب و شریعت و بیاموخت تو را آنچه تو ندانستی، و بود فضل خدای بر تو بزرگ.

---

(۱). لت: آنانی/ آنانید.

(۲). آج، لب برای.

(۳). وز، لت: نزدیکتر.

(۴). آج، لب: پس کیست که خصومت کند با خدای از برای.

(۵). آج، لب: در روز رستاخیز.

(۶). آج، لب: یا کیست که.

(۷). آج، لب: نگهبان.

(۸). آج، لب: هر آینه قصد کردند. [.....]

صفحه : ۱۰۰

خیر نیست در بسیاری از سرّ ایشان الّا آن که فرماید صدقه‌ای یا برّی یا صلاح جستنی میان مردمان، و هر که کند آن، طلب خشنودی خدای را، بدهیم او را مزدی بزرگ.

و هر که فرمان نبرد پیغامبر را از پس آن که روشن شد او را حق، و پسروی کند جز راه مؤمنان را، با او گذاریم آنچه کرده باشد، و بسوزانیم او را دوزخ«۱»، و بد جایگاه است آن.

خدای نیامرزد آن که به او شرک آرند، و بیامرزد آنچه فرود آن باشد آن را که خواهد«۲»، هر که شرک آرد به خدای گمراه شود گمراهی دور«۳».

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که گفت: اینکه آیت در مردی انصاری آمد نام او طعیمهٔ«۴» بن ابیرق که او درعی بدزدیده بود از همسایه‌ای که او را قتادهٔ بن النعمان گفتند، و آن درع در انبانی بود که در آن انبان پاره‌ای آرد بود، و انبان را سوراخی بود، و«۵» آن انبان برگرفت و از خانه انصاری به خانه مردی جهود برد که او را زید بن السّمیر«۶» گفتند، و همه راه که او می‌رفت«۷» آرد می‌ریخت. بامداد که ایشان طلب درع کردند بر جای نبود، برخاستند و بر اثر آن آرد که«۸» ریخته بود می‌شدند تا به خانه زید بن السّمیر. او را بگرفتند و گفتند: اینکه درع تو دزدیدی. گفت: درع طعیمهٔ بن ابیرق پیش من بودیعت نهاد، و جماعتی جهودان گواهی دادند بر آن آمدند و او را گفتند: اینکه درع حواله بر تو می‌کنند، او سوگند خورد که از آن خبر ندارد«۹». قوم او برخاستند و به شکایت بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول اللّه؟ بنی«۱۰» قتاده را

---

(۱). آج، لب: و در آوریم او را به دوزخ.

(۲). آج، لب، لت و.

(۳). تب، مر، لت قوله تعالی: إِنّا أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ الایهٔ.

(۴). اساس و همه نسخه بدلها: طعمه، با توجّه به همین کلمه در سطرهای بعدی تصحیح شد.

(۵). وز، مر، لت: او.

(۶). مر، لت: زید بن السّمین.

(۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: او می‌برد.

(۸). آج، لب می.

(۹). آج، لب، لت: ندارم.

(۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: بینی.

صفحه : ۱۰۱

که درعی از خانه او جهودی دزدیده بود«۱» و در خانه او بازیافته‌اند او را دست بداشته است«۲» و در مردی از آن ما آویخته، طعیمهٔ«۳» بن ابیرق را خواستند. رسول- علیه السّلام- ایشان را بخواند و همه را حاضر کرد و آن مجارّه برفت. رسول«۴»- علیه السّلام- از حسن ظن به مرد مسلمان و از اتّهام او جهود را گمان برد که خود«۵» دزدیده است و مسلمان مبرّاست، خواست تا با جهودان«۶» خصومت کند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رسول را آن حال معلوم کرد.

و روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس آن است که طعیمهٔ«۷» بن ابیرق درعی از کسی بدزدید، و آن درع در انبانی بود که در آن جا پاره‌ای سپوست«۸» بود، آن انبان پاره‌ای سوراخ«۹» کرد تا در راه [آن]«۱۰» سپوست«۱۱» می‌ریخت، آنگه انبان بیاورد و بر در سرای زید بن السّمیر«۱۲» الیهودیّ بنهاد و درع به در«۱۳» گرفت و به خانه خود برد. چون بامداد بود، خداوند درع طلب درع کرد، درع

نیافت. از سرای بیرون آمد، سبوس«۱۴» ریخته بود، بر اثر آن برفت و پی به در سرای زید بن السّمیر«۱۵» برد و او را بگرفت و پیش رسول آورد.

رسول- علیه السّلام- همّت آن کرد که آن جهود را دست ببرد، خدای تعالی آیت فرستاد.

ضحّاک گفت: آیت در مردی انصاری آمد که درعی به ودیعت به او«۱۶» دادند.

چون بازخواستند انکار کرد و گفت: خبر ندارم. مرد در او آویخت و او را پیش رسول آورد. قوم او بیامدند و گفتند: اینکه مردی صالح [است]«۱۷» و اینکه خیانت [۳۴۰- ر]

به او لایق نباشد و خداوند درع بر او دروغ [می]«۱۸» گوید. رسول- علیه السّلام- گواهی

____

(۱). همه نسخه بدلها بجز مت: جهودی بدزدیده است.

(۲). تب: بداشته‌اند.

(۷- ۳). اساس، وز، مت، تب: طعمه، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب را. [.....]

(۵). تب، آج، لب، مر: جهود.

(۶). آج، لب، مر، لت: جهود.

(۱۱- ۸). آج، لب، مر: سبوس، لت: سبوست.

(۹). وز، مر: سولاخ/ سوراخ. (۱۸- ۱۷- ۱۰). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). لت: زید بن السّمیت.

(۱۳). مر: بر.

(۱۴). تب: سبوست.

(۱۵). لت: زید بن السّمین.

(۱۶). مر: با او.

صفحه : ۱۰۲

ایشان«۱» بشنید و آن مرد را که صاحب درع بود ملامت کرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و خیانت او معلوم کرد. چون او به وحی رسوا گشت«۲» مرتد گشت و با مکّه شد، خدای تعالی اینکه آیات در حقّ او بفرستاد الی قوله: إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ«۳».

مقاتل گفت: زید بن السّمیر«۴» درعی بنزدیک طعیمة بن ابیرق«۵» به ودیعت نهاد.

چون بازخواست، جحود کرد و در سرای ببست و درع بر بام برد و در سرای همسایه انداخت، آنگه در بگشاد و گفت: سرای من بجوی، بجستند چیزی نبود آن جایگاه«۶».

بر بام رفتند. او گفت: نگاه می‌کنم، در سرای اینکه همسایه درعی می‌بینم، ندانم تا شما را هست یا نی«۷»! چو«۸» بدیدند درع ایشان بود، و نام اینکه همسایه ابو هلال بود.

مردمان اینکه مرد که درع پیش او بود«۹» جمع شدند و بنزدیک رسول آمدند و از اینکه صاحب درع شکایت کردند که او صاحب ما را متّهم کرد. رسول خواست تا به گواهی ایشان و تزکیه ایشان آن مرد را ملامت کند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

مجاهد و قتاده و إبن زید و عکرمه گفتند: آیت در بنو ابیرق آمد، و ایشان سه برادر بودند بشر و بشیر و مبشّر، و کنیت اینکه بشر ابو

طعیمه«۱۰» بود، نقبی در سرای عمّ قتادهٔ بن نعمان زدند و تیغی و زرهی و پاره‌ای طعام بدزدیدند. او اینکه شکایت با پسر برادرش کرد قتاده، و اینکه قتاده مردی بدری بود، او بنزدیک رسول آمد و اینکه قصّه باز گفت، و مردی با ایشان در سرای بود نام او لبید بن سهل مردی درویش بود، و لکن مردی مؤمن [و]«۱۱» شجاع بود. بنو ابیرق، قتاده را گفتند: اینکه کار ما نباشد، اینکه کار لبید است. چون لبید اینکه حدیث بشنید، تیغ بر گرفت و بیرون آمد و گفت پسران ابیرق

---

(۱). آج، لب: او.

(۲). مر: شد.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۶.

(۴). مر: زید بن السّمین. [.....]

(۵). آج، مر، لت: طعمهٔ بن ابیرق.

(۶). لت: آن جا آنگاه.

(۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: نه.

(۸). آج، لب، مر، لت: چون.

(۹). آج، لب، لت: مردمان اینکه درع که بدیدند پیش او.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: ابو طعمه، با توجّه به موارد مشابه در سطور گذشته تصحیح شد.

(۱۱). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۰۳

را«۱»: تهمت دزدی بر من می‌نهی«۲»، و شما به آن اولیتری«۳» که شما منافقانی«۴» و هجو رسول می‌گویی«۵» و بر قریش می‌بندی«۶»؟ اگر اینکه کار روشن بنکنی«۷»، اینکه تیغ در شما نهم«۸» و همه را به تیغ بیارم«۹». ایشان او را دلخوش کردند و خاموش کردند، و چون بشنیدند که قتاده اینکه حدیث با رسول«۱۰» گفته است، بیامدند و ایشان را خویشی بود نام او أسیر بن عروهٔ، مردی زبان‌آور بود، اینکه حال با او بگفتند. او برخاست با جماعتی پیش رسول آمد، و گفت: ای رسول اللّه؟ اینکه شرط باشد که قتاده بیاید و جماعتی را از اهل البیتی معروف به دزدی متّهم کند؟ و اینکه حدیث در ایشان نگنجد.
رسول- علیه السّلام- قتاده را ملامت کرد به گفتار و گواهی ایشان. قتاده دلتنگ از پیش رسول«۱۱» برگشت و عمّ را گفت: اینکه چه کار است که مرا آورده‌ای«۱۲» که رسول- علیه السّلام- امروز مرا ملامتی می‌کرد«۱۳» که من تمنّای مرگ کردم در اینکه«۱۴» حال. عمّ گفت: خدای می‌داند که من مظلومم و لکن چه توانم کردن، اللّه«۱۵» المستعان، جز آن که از خدای یاری می‌خواهم، خدای تعالی اینکه آیات فرستاد إلی قوله: وَ مَن یَکسِب خَطِیئَهً أَو إِثماً ثُمَّ یَرمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احتَمَلَ بُهتاناً وَ إِثماً مُبِیناً«۱۶»، الی قوله: وَ کانَ فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ عَظِیماً«۱۷».
اینکه خبر به بنی ابیرق رسید، مرتد شدند و به مکّه گریختند و آن جا مقام ساختند با قریش، چون رسول- علیه السّلام- مکّه بگشاد به شام گریختند، خدای تعالی در ایشان اینکه آیت فرستاد: وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ«۱۸»، الی آخر الایهٔ«۱۹».

---

(۱). مر که.

(۲). تب، مر: می‌نهید، آج، لب: تهمت دزدی می کنی مرا.

(۳). تب، مر: اولیترید.

(۴). تب، مر: منافقانید.

(۵). تب، مر: می گویید.

(۶). تب، مر: می‌بندید.

(۷). تب: بنکید، مر: نکنید. [.....]

(۸). آج، لب: بنهم.

(۹). تب: بیازم.

(۱۰). وز، آج، لب، مر، لت علیه السّلام.

(۱۱). تب، آج، لب، لت علیه السّلام.

(۱۲). مر: آوردی.

(۱۳). وز، تب، آج، لب، لت، مر: ملامتی کرد.

(۱۴). وز، تب، آج، لب، لت: در آن.

(۱۵). تب: و اللّه.

(۱۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۲.

(۱۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳.

(۱۸). مت، مر، لت الهدی، سوره نساء (۴) آیه ۱۱۵.

(۱۹). وز، تب، آج، لب الایات.

صفحه : ۱۰۴

و چون به مکّه آمدند، به سرای زنی فرود آمدند انصاری، نام او سلامهٔ«۱» بنت«۲» سعد بن شهید، و اینکه زن شوهری داشت از بنی عبد الدّار، حسّان بن ثابت اینکه زن را هجا کرد به سبب آن که ایشان را جای کرده بود، به اینکه بیتها«۳»:

و قد انزلته بنت سعد و أصبحت ینازعها جلد استه و تنازعه

ظننتم بان یخفی الّذی قد صنعتم«۴» و فینا نبیّ عنده الوحی واضعه

چون شعر به اینکه زن رسید، رحل ایشان برگرفت و بیرون انداخت و گفت: شاید«۵» تا برای شما زبان شاعران در من دراز شود«۶».

قوله: إِنّا أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ قدیم- جلّ جلاله- به اینکه آیت خطاب کرد با رسولش و گفت: ما فرستادیم اینکه کتاب قرآن را بر تو به درستی و راستی تا تو حکم کنی میان مردمان به آنچه خدای تعالی تو را باز نموده است و اعلام کرده. آنگه گفت: وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ خَصِیماً، خصومت مکن برای خیانت کنندگان، یعنی طعیمهٔ«۷» بن ابیرق یا آن کس که هست«۸» به اختلاف روایات. وَ استَغفِرِ اللّهَ، و از خدای آمرزش خواه که خدای تعالی غفور و رحیم است. و اینکه آیت دلیل نیست بر آن که رسول- علیه السّلام- چیزی کرد او را نبود که کند نه صغیره و نه کبیره. برای آن که به ادلّه عقل که احتمال تأویل نکند درست شده است که او معصوم است، صغیره و کبیره بر او روا نیست، و نهی خدای تعالی او را بقوله:

وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ خَصِیماً، دلیل نکند که او آن خصومت کرده است، برای آن که بسیار نهی باشد که کنند کسانی را که ایشان منهیّ عنه نکرده باشند، و مانند اینکه در عرف و در قرآن بسیار است، قال اللّه تعالی: لَئِن أَشرَکتَ لَیَحبَطَنَّ عَمَلُکَ«۹»، و یکی از ما فرزندش را گوید: لا تفعل کذا و کذا، و اگر چه او هرگز آن فعل نکرده

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر طبری (۹/ ۱۸۰) و تفسیر قرطبی (۵/ ۳۷۶): سلافهٔ.

(۲). اساس، مت: إبن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). تب شعر.

(۴). تب، آج، لب: صنعتما.

(۵). آج: نشاید.

(۶). مر، لت: دراز نشود، آج، لب: دراز گردد.

(۷). مر، لت: طعمه.

(۸). مر: آن کسان که گذشت.

(۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

صفحه : ۱۰۵

باشد. و قوله: وَ استَغفِرِ اللّه [۳۴۰- پ]، دلیل نباشد بر آن که آن استغفار برای گناهی بود، چه استغفار طاعتی است مستقل، و فایده او تحصیل ثواب باشد بنزدیک ما دون اسقاط عقاب، چه اسقاط عقاب خدای تعالی کند [عند]«۱» توبه و استغفار به تفضّل.

قوله: وَ لا تُجادِل عَنِ الَّذِینَ یَختانُونَ أَنفُسَهُم، آنگه گفت: مجادله و خصومت مکن از آنان که با خود خیانت کنند، أی دفعا و ذبّا و نیابهٔ عنهم، و قوله یَختانُونَ أَنفُسَهُم، در [او]«۲» دو قول است:

یکی آن که معنی آن است که: عصیان کنند، و هر کس که معصیت کند و داند که او را بر آن معصیت عقوبت خواهد بودن بمنزلت آن باشد که با خود خیانت کرده، برای آن که ضرر آن فعل به عاقبت به او باز گردد.

و قول دیگر آن است که: با مؤمنان و با یکدیگر و با آنان که حکم ایشان حکم شما باشد خیانت مکنید، و آنان را که از یک دین و ملّت و اعتقاد بودند و یا از یک نسب و یک شهر، ایشان را نفس یکدیگر خواند کما قال تعالی: وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَکُم«۳»، أی بعضکم بعضا.

إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ خَوّاناً أَثِیماً، که خدای دوست ندارد آن«۴» را که خیانت کننده باشد به دزدی و سرقت و أثیم باشد و بزهکار، به آن که حواله بر دیگری کند. و مراد به آیت هم بنو ابیرق‌اند که ذکر ایشان برفت.

یَستَخفُونَ مِنَ النّاسِ، آنگه بیان کرد که: اینکه قوم خیانت خود از مردمان پوشیده می‌دارند و از خدای پنهان نمی‌کنند، و مردمان را بر ایشان دستی نباشد مگر آن که باز گویند و خدای تعالی که قادر است از ایشان بر تعجیل عقوبت و خزی و نکال دنیا و آخرت از او باز نمی‌پوشند، و او اولیتر که از او باز پوشیدندی. و معنی آن است که: نکردندی، چه صورت نبندد از او پنهان کردن برای آن که او عالم الذّات است، بر او پوشیده نشود.

وَ هُوَ مَعَهُم، و او با ایشان است، «واو» حال راست. إِذ یُبَیِّتُونَ، چون می‌سگالند

---

(۲). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳- ۱). سوره نساء (۴) آیه ۲۹.

(۴). اساس، مت: آنان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۰۶

به شب سخنهایی که خدای تعالی نپسندد، یعنی انداخت سرقت و دروغ بر دیگری نهادن. و تبییت کاری سگالیدن باشد به شب، و

بعضی اهل لغت گفتند: تبییت به لغت طیّ تبدیل باشد، و قال شاعرهم:

و بیّت قولی عند الملیک قاتلك اللّه عبدا کنودا

وَ کانَ اللّهُ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطاً، و خدای به آنچه ایشان می‌کنند داناست، و مورد آیت مورد وعید و تهدید است.

قوله«۱»: ها أَنتُم، «ها» تنبیه راست، خطاب می‌کند با قوم طعیمهٔ بن ابیرق که آمدند و جدل«۲» قول و خصومت می‌کردند برای او، یعنی شما آنانی«۳» که جدل می‌کردی«۴» از ایشان، یعنی از بنو ابیرق در دنیا. و «هؤلاء»، اینکه جا به معنی الّذین است علی قول الزّجاج، یعنی ها انتم الّذین، چنان که هذا بمعنی الّذی آمد فی قول الشّاعر«۵»:

جوت و هذا تحملین طلیق

ای و الّذی تحملین. و مغربی گفت: «هؤلاء» کنایت است از دزدان و «أنتم»، آنانند که مجادلت و خصومت کردند برای ایشان، برای آن تکرار «ها» ی تنبیه کرد. و اشتقاق جدل، من جدلت الحبل إذا احکمت قتله، و رجل مجدول شدید الخلق. و الأجدل الصّقر لأنّه من أشدّ الطّیور، و معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: ای بنی ابیرق؟ هب که شما با مردمان اینکه جا در دنیا مجادله کنی«۶» برای ایشان و ذبّ کنی«۷» از ایشان، کیست که فردای قیامت برای ایشان با خدای مجادله خواهد کردن! و کیست که و کیل و نایب ایشان خواهد بودن در خصومت! چون اینکه جمله تشنیع و تهدید بکرد ایشان را، پس ازین همه امید داد و گفت: هر که بدیی«۸» کند یا بر خود ظلم کند.

(۶- ۱). آج، لب: و قوله.

(۲). اساس، مت: جعل، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). تب، آج، لب: آنانید.

(۴). تب، آج، لب: می‌کردید. [.....]

(۵). تب شعر.

(۷). تب، مر: کنید.

(۸). وز، لب، مر، لت: بدی.

صفحه : ۱۰۷

بعضی مفسّران گفتند: یَعمَل سُوءاً، بالسّرقهٔ بدیی کند«۱»، یعنی دزدی درع. و ظلم بر خود آن است که با غیری حواله کند. ثُمَّ یَستَغفِرِ اللّهَ پس آمرزش خواهد از خدای، خدای را غفور [و]«۲» رحیم یابد آمرزنده و پوشنده گناه و بخشاینده بر گناهکاران، [و]«۳» آیت اگر چه وارد است بر سببی و در حقّ گروهی، خلاف نیست از میان مفسّران که بر عموم حمل می‌باید کردن، برای آن که حکم همه کس و حکم همه گناهها«۴» اینکه است که هر کس که از آن توبه کند و آمرزش خواهد، خدای تعالی بیامرزد او را. و در آیت دلیل است بر صحّت قول ما که گفتیم عند توبه [بر خدای تعالی واجب نیست که بنده را بیامرزد، و نه نیز توبه اسقاط عقاب کند بر احباط یا موازنه، بل اسقاط عقاب عند توبه]«۵» خدای کند به تفضّل، برای آن که لفظ غفران و رحمت آورد، و آن کس که کاری واجب کند نگویند رحمت می‌کند و نه، می‌آمرزد«۶».

قوله: وَ مَن یَکسِب إِثماً- الآیهٔ، گفت: هر که«۷» او گناهی کند بر خویشتن«۸» و بال [و]«۹» و زر آن خیانت و گناه بر او باشد. گفتند: مراد دزدی است، و گفتند:

مراد سوگند به دروغ است، و خدای به آن دیگری را نگیرد، و خدای تعالی عالم است به آن که سرقت کرد، و حکیم است در امر کردن به دست بریدن دزد.

قوله: وَ مَن یَکسِب خَطِیئَةً«۱۰»، هر که او گناهی کسب کند، و اصل «کسب» اگر چه در جرّ منفعت به کار دارند«۱۱»، بر مجاز در گناه استعمال کرد، یعنی سرقت درع«۱۲» آن زره دزدیدن. ثُمَّ یَرمِ بِهِ بَرِیئاً، آنگه گناه«۱۳» بر بی‌گناهی نهد از زید بن السّمیر الیهودیّ یا جز او- چنان که برفت. فَقَدِ احتَمَلَ بُهتاناً، او بهتانی بر گرفته باشد، و «بهتان» دروغی بود که چون بگویند خداوندش مبهوت و متحیّر شود، و لفظ او

(۹- ۱). مر: بد می‌کنند، آج، لب: بدیی کنند. (۵- ۳- ۲). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مر: همه گناهی.

(۶). مر: می.

(۷). مر: هر کس.

(۸). مر، لت کندو.

(۱۰). لت گفت.

(۱۱). مر، لت در لغت.

(۱۲). وز: دروغ.

(۱۳). مر را.

صفحه : ۱۰۸

مصدر است چون سبحان و قربان، یقال بهت [۳۴۱- ر]

فلان فلانا فهو باهت بهتان نهنده را، و المفعول مبهوت آن را که بهتان بر او نهاده باشد«۱». وَ إِثماً مُبِیناً، و بزه‌ای ظاهر. و قوله: ثُمَّ یَرمِ بِهِ، کنایت به لفظ واحد آورد و اگر چه خطیئة و اثم برفت، برای آن که ذهب الی جنس الفعل علی قول الفرّاء، و فعل همه یک جنس باشد. و گفته‌اند: ردّ کنایت کرد الی کلّ واحد منهما، و گفته‌اند: ردّ الکنایة الی اقرب المذکورین و هو الاثم، کما قال«۲» تعالی: وَ الَّذِینَ یَکنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا یُنفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللّهِ«۳».

وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ وَ رَحمَتُهُ، آنگه خطاب کرد با رسول- علیه السّلام- بر سبیل منّت، او را گفت: وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ، اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی بر تو، فضل خدای به نبوّت و رحمت به انزال وحی«۴»، گروهی همّت کرده بودند که تو را از ره صواب ببرند، قیل: یضلّوک، بمعنی یزلّوک«۵» عن الصّواب. و گفتند معنی آن است که: تو را هلاک کنند به تلبیس کار خیانت و سرقت. وَ ما یُضِلُّونَ، و اینکه اضلال و ازلال به معنی و اهلاک«۶» جز خویشتن را نمی‌کنند برای آن که وبال«۷» راجع نیست جز با ایشان، و عقاب آن واقع نیست جز بر ایشان.

وَ ما یَضُرُّونَکَ مِن شَیءٍ، و به تو هیچ زیان نکنند برای آن که خدای تعالی تو را فرو نگذارد از توفیق و تسدید خویش به انزال وحی و بیان آنچه بر تو تلبیس کردند از کار محق و مبطل و سارق و بریء. وَ أَنزَلَ اللّهُ عَلَیکَ الکِتابَ، و خدای تعالی کتاب بر تو فرستاد یعنی قرآن، وَ الحِکمَةَ، یعنی نبوّت. وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ، و بیاموخت تو را آنچه ندانستی از حلال و حرام و احکام شرع از امور غایبات و حدیث امم سالفه. و حمل او بر عموم کردن اولیتر است از هر چه آن رسول را- علیه السّلام- به وحی معلوم کرده‌اند. وَ کانَ فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ عَظِیماً: و فضل و نعمت خدای بر تو

---

(۱). تب، آج، لب، مر: باشند. [.....]

(۲). مر، لت اللّه.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۳۴.

(۴). مر که.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/ ۹): یضلّوک.

(۶). کذا: در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: و ازلال و اهلاک.

(۷). آج، لب ایشان، مر: لت آن.

صفحه : ۱۰۹

عظیم بوده است قدیما در شکر او فزای.

و قوله: لا خَیرَ فِی کَثِیرٍ مِن نَجواهُم- الایهٔ، کلبی گفت از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که: آیت هم در بنی ابیرق آمد. حق تعالی گفت: خیری نیست در سرّ ایشان و مناجات ایشان. و «نجوی» حدیثی باشد که دو کس یا سه کس یا تنی چند به او مخصوص باشند اگر سرّ بود [و]«۱» اگر جهر، و اشتقاقه من نجوت الشّیء إذا خلّصته، و نجوت الجلد عن البعیر إذا ألقیته عنه، قال الشّاعر«۲»:

فقلت انجوا عنها نجا الجلد انّه سیرضیکما منها سنام و غاربه

و نجوت فلانا اذا استنکهته، قال الشّاعر«۳»:

نجوت مجالدا فوجدت منه کریح الکلب مات حدیث عهد

و نجوت الوتر و استنجیته إذا خلصته، قال الشّاعر«۴»:

لسهٔ الأعسر یستنجی الوتر

و اصل هم از نجوت است و هی المرتفع من الإرض، قال الشّاعر«۵»:

فمن بنجوته کمن بعقوته و المستکن کمن یمشی بقرواح«۶»

و النّجو اسم للحدث«۷» لأنّه انّما یکون خلف نجوات الإرض، و اینکه از اسماء منقوله باشد کالغایط.

إلّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَهٍٔ، در محلّ «من» سه قول گفتند: یکی جرّ، عطفا علی قوله: فِی کَثِیرٍ، و التّقدیر الّا فی من امر بصدقهٔ، و بر اینکه قول روا باشد که نجوی اسم جماعت متناجیان باشد کقوله: وَ إِذ هُم نَجوی«۸»مَن أَمَرَ بِصَدَقَهٍٔ، جنس مناجات نباشد و بر استثناء متّصل بر قول آن که نجوی را بر متناجیان حمل کنند«۱». برای آن که مَن أَمَرَ بِصَدَقَهٍٔ، جنس متناجیان است، کأنّه قال: لا خیر فیهم الّا من امر، أی الّا انسانا أمر بصدقهٔ.

و قول سهام آن که: محلّ او رفع باشد، مثل قول الشّاعر«۲»:

و بلدهٔ لیس بها أنیس الّا الیعافیر و الّا العیس

و اینکه وجه ضعیف است برای آن که آیت با بیت نماند، که «یعافیر» و «عیس» که مرفوع است در بیت برای آن است که بدل «أنیس» است، و در آیت حمل کردن بر بدل ممکن نیست، چه اگر بر بدل حمل کنند مجرور باشد مرفوع نباشد، که مبدّل منه

مجرور است، و حکم اینکه آیت حکم بیت نابغه نباشد که گفت«۳»:

ما بالرّبع من أحد الّا أواری

چه در آن بیت سه وجه رواست: رفع و نصب و جرّ، نصب بر استثناء، و جرّ بر بدل لفظ، و رفع بر بدل از معنی که تقدیر اینکه است: و ما بالرّبع«۴» أحد الّا أواری

حق تعالی گفت: خیری نیست در ایشان در آن حال که با یکدیگر راز می گویند، یا خیری نیست در راز گفتن ایشان با یکدیگر، الّا کسی که از ایشان صدقه‌ای فرماید یا امر معروفی کند یا سخنی گوید که از میان مردمان صلاحی پیدا شود.

وَ مَن یَفعَل ذلِکَ ابتِغاءَ مَرضات اللّهِ، و هر که آن کند، و اشارت «ذلك» به اینکه جمله است از صدقه و امر معروف و اصلاح از میان مردمان. آنگه قید زد«۵» که:

باید که کننده را در اینکه کردن، غرض جانب خدای باشد و طلب رضای خدای. و «ابتغاء» منصوب است بر مفعول له، و «من» مجازات راست، و «فا» به جواب شرط باز آمد [۳۴۱- پ]. و «سوف» حرفی باشد که فعل را از حال ببرد و به استقبال

---

(۱). وز، تب، مر: حمل کند.

(۲). تب شعر.

(۳). تب شعر.

(۴). اساس: بالرّفع، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت تصحیح شد.

(۵). مر: کرد.

صفحه : ۱۱۱

تخصیص کند. نُؤتِیهِ، أی نعطیه. أَجراً عَظِیماً، أی ثوابا جزیلا، و هر که اینکه کند که«۱» اشارت کرده شد«۲»، یاد و ذکر آن در آیت برفت، از اینکه سه کار ما او را مزد عظیم و ثوابی بسیار دهیم.

وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ، و هر که مشاقّه کند با رسول، یعنی از او ببرد و در فرمان او عصیان کند. و مشاقّه و شقاق مفاعله باشد من الشّق، از شکافتن و شقّ الشّیء نصفه، فعل به معنی مفعول، و اینکه از مفاعله باشد که میان دو کس نبود کقوله: عافاه اللّه«۳» و عاقبته و طارقت النّعل«۴»، برای آن که اینکه شقاق از ایشان بود، از رسول- علیه السّلام- نبود. و مشاقّهٔ مباینت بود علی سبیل العداوهٔ.

مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الهُدی، پس از آن که حق ظاهر شد او را و مسلمانی روشن شد پیش او. وَ یَتَّبِع غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ، و متابعت کند جز راه مؤمنان را، یعنی بر راهی باشد که مؤمنان بر آن راه نباشند. نُوَلِّهِ ما تَوَلّی، با او گذاریم آن را که به او تولّی کرده باشد، یعنی او را با معبود خودش گذاریم و با متبوع خود رها کنیم او را.

وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ، و او را به دوزخ باز تفسانیم«۵»، یعنی به دوزخ بسوزیم او را و آن بد جای«۶» است.

مفسّران گفتند: آیت در طعیمهٔ«۷» بن ابیرق آمد و آن خاینان که خیانت کردند.

چون خدای تعالی اینکه آیات بفرستاد و دزدی بر طعیمه«۸» درست شد و قطع واجب شد بر او، برخاست و مرتد شد و بگریخت و به مکّه رفت. خدای تعالی در حقّ او اینکه آیت فرستاد چون به مکّه شد، هم بر سر سرقت و دزدی بود. شبی نقبی در سرای یکی از بنی سلیم زد در مکّه نام او حجّاج بن علاط. دیوار فرو نشست و او در نقب بماند، نتوانست بیرون آمدن تا روز شد، او را بگرفتند و خواستند تا بکشند، دگر باره گفتند:

---

(۱). آج، لب به.

(۲). اساس، مت: باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس، مت: عافا اللّه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس، مت: الفعل، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). مر: باز رسانیم.

(۶). تب: جایی.

(۷). اساس، مت، تب، مر، لت: طعمه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس، مت، تب، مر، لت: طعمه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۱۱۲

مردی است به پناه ما آمده، رها کردند او را و از مکّه‌یش«۱» بیرون کردند، با جماعتی از«۲» بازرگانان از بنی قضاعه به شام شد. چون ایشان به منزلی«۳» فرود آمدند، متاعی از آن ایشان بدزدید، او را بگرفتند و سنگسار کردند و آنگه سنگ بسیار بر او ریختند و گور او آن است«۴». و بعضی دگر گفتند: در کشتی نشست، و از مردمان کشتی گلیمی بدزدید. و چیزی از زر، با آن او را بگرفتند و در دریا انداختند، و گفتند: در بنی سلیم فرود آمد و با ایشان بت می‌پرستید تا به مردن.

ضحّاک گفت از عبد اللّه عبّاس که: آیت در حقّ قومی از قریش آمد که از مکّه به مدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا مقصودی که ایشان را بود تحصیل کردند، آنگه بر گشتند و با مکّه شدند و مرتد گشتند. و جماعتی متکلّمان در اصول الفقه و فقها به اینکه آیت استدلال کردند بر صحّت اجماع و آن که اجماع حجّت است، به آن که گفتند: خدای تعالی وعید کرد بر اتّباع غیر سبیل مؤمنان، چنان که بر مشاقّه رسول وعید کرد باید تا اتّباع سبیل مؤمنان واجب باشد چنان که اتّباع رسول و ترک مشاقّه او، و اینکه درست نیست از چند وجه:

یکی آن که: بر قول جمله مفسّران، در حقّ گروهی مخصوص معیّن آمده است، از آن تجاوز کردن بی دلیلی معنی ندارد. و اگر متناول باشد جز ایشان را، باید تا در آن حکم باشد که در حقّ ایشان بود از عبادت اصنام که مراد در آیت در باب ایشان بقوله: وَ یَتَّبِع غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ، عبادت اصنام است، و در آن جا دلیل باشد بر صحّت اجماع.

دگر آن که: مسلّم نیست که مراد به «من» و به «مؤمنان» عموم است، و نه آن که مراد به «سبیل» جمله راههاست، و چون عام نباشد ما را باشد که تخصیص کنیم به مخالفت ایمان که کفر باشد، و مؤمنان را تخصیص کنیم به بعضی و هم المعصومون- علیهم السّلام- و اگر حمل کنند بر عموم، حمل باید کردن بر اهل همه

---

(۱). تب: مکّه‌اش.

(۲). تب: ندارد.

(۳). اساس، مت: منزل، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مر: گور او راست کردند بارسی.

صفحه : ۱۱۳

اعصار دون اهل هر عصری علی حدّه، برای آن که عموم اقتضای اینکه کند چون ایشان تخصیص کنند به اهل هر عصری، ما را بود که تخصیص کنیم به وجهی دیگر.

دگر آن که: در آیت«۱» بیان تحریم سبیلی است که نه سبیل مؤمنان باشد، از کجا که اتّباع سبیل مؤمنان واجب بود که نه هر چه«۲»

حرام نباشد باید تا واجب بود، بل روا باشد که مندوب بود یا مباح تا اتباع سبیل مؤمنان موقوف بود بر دلیل.
دگر آن که: اتّباع سبیل ایشان به شرط ایمان واجب باشد، و ما را دلیلی دگر باید جز آیت بر آن که ایشان مؤمننـد. دلیلی که ما را ایمن کنـد از آن که ایشان«۳» صـفت مؤمنی بشوند، دگر«۴» وعیـد متنـاول است آن را که مشاقّه رسول کنـد و اتّباع راهی که نه راه مؤمنان باشد علی الجمع، از کجا که بر انفراد متناول وعید باشد، و خدای تعالی بر جمع گفت.
قوله: إِنَّ اللَّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ- الایهٔ. بیشتر مفسّران برآنند که آیت در شأن طعیمهٔ«۵» بن ابیرق آمـد آنگه که برگشت و به مکّه رفت و مرتد شد و با سر بت پرستیدن شد، خدای تعالی گفت او را و آنان را که از جنس او باشـند از انواع مشرکان از آنان که بت پرستند، یا با خدای تعالی شریکی کنند از ثنویان و جهودان و ترسایان که گفتند«۶»: عُزَیرٌ ابنُ اللَّهِ، و المَسِیحُ ابنُ اللَّهِ«۷» إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ«۸» فَقَد ضَلَّ ضَلالًا بَعِیداً، او از راه رفته باشد رفتنی دور، برای آن که از شرک عظیمتر گناهی نیست، و الضّلال الذّهاب عن قصد السّبیل.
آنگه گفت«۷»:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۷ تا ۱۳۰]

[اشاره]

إِن یَدعُونَ مِن دُونِهِ إِلاّ إِناثاً وَ إِن یَدعُونَ إِلاّ شَیطاناً مَرِیداً (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِکَ نَصِیباً مَفرُوضاً (۱۱۸) وَ لَأُضِلَّنَّهُم وَ لَأُمَنِّیَنَّهُم وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الأَنعامِ وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلقَ اللَّهِ وَ مَن یَتَّخِذِ الشَّیطانَ وَلِیًّا مِن دُونِ اللَّهِ فَقَد خَسِرَ خُسراناً مُبِیناً (۱۱۹) یَعِدُهُم وَ یُمَنِّیهِم وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیطانُ إِلاّ غُرُوراً (۱۲۰) أُولئِکَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ لا یَجِدُونَ عَنها مَحِیصاً (۱۲۱)
وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلاً (۱۲۲) لَیسَ بِأَمانِیِّکُم وَ لا أَمانِیِّ أَهلِ الکِتابِ مَن یَعمَل سُوءاً یُجزَ بِهِ وَ لا یَجِد لَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۱۲۳) وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّهَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً (۱۲۴) وَ مَن أَحسَنُ دِیناً مِمَّن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّهَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبراهِیمَ خَلِیلاً (۱۲۵) وَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیءٍ مُحِیطاً (۱۲۶)
وَ یَستَفتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللَّهُ یُفتِیکُم فِیهِنَّ وَ ما یُتلی عَلَیکُم فِی الکِتابِ فِی یَتامَی النِّساءِ اللاّتِی لا تُؤتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ وَ المُستَضعَفِینَ مِنَ الوِلدانِ وَ أَن تَقُومُوا لِلیَتامی بِالقِسطِ وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِهِ عَلِیماً (۱۲۷) وَ إِنِ امرَأَهٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً فَلا جُناحَ عَلَیهِما أَن یُصلِحا بَینَهُما صُلحاً وَ الصُّلحُ خَیرٌ وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ وَ إِن تُحسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً (۱۲۸) وَ لَن تَستَطِیعُوا أَن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِیلُوا کُلَّ المَیلِ فَتَذَرُوها کَالمُعَلَّقَهِ وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۲۹) وَ إِن یَتَفَرَّقا یُغنِ اللَّهُ کُلاًّ مِن سَعَتِهِ وَ کانَ اللَّهُ واسِعاً حَکِیماً (۱۳۰)

[ترجمه]

نمی‌خوانند از فرود او مگر مادگانی«۸» را و نمی‌خوانند مگر دیوی سخت پلید را.
براناد او را خدای، و گفت بگیرم از بندگان تو بهره‌ای انداخته.

---

(۱). تب: نیاورده. [.....]

(۲). تب، مر: ولی.

(۳). تب: و هر.

(۴). مر: بیرون.

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). اساس، مت: برای، مر: بنزدیک، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). وز، آج، لب، مر قوله تعالی، تب قال اللّه تبارک و تعالی.

(۸). آج، لب: مادینه‌ها.

صفحه : ۱۱۵

و گمراه بکنم ایشان را و آرزو دهمشان«۱»، بفرمایمشان تا ببرند گوشهای چار پایان، و بفرمایمشان تا بگردانند آفریده خدای، و هر که گیرد دیو را به دوست از فرود خدای زیانکار بود زیانکاریی روشن.

وعده می‌دهد ایشان را و آرزو می‌دهد و وعده ندهد«۲» ایشان را دیو مگر فریفتن.

ایشان را جای‌شان«۳» دوزخ است و نیابند«۴» از آن گشتنگاهی«۵».

و آنان که ایمان آرند و کار نیک کنند ببریم«۶» ایشان را به بهشتها«۷» که می‌رود از زیر آن جویها همیشه باشند در آن جا همیشه وعده«۸» خدای بدرستی، و کیست راستگیرتر«۹» از خدای به گفتار.

نیست به آرزوی شما و نه به آرزوی جهودان و ترسایان، هر که بدی کند«۱۰» پاداش کنند«۱۱» او را به آن«۱۲»، نیابد او را جز خدای یاری و نه یاوری.

و هر که کند از نیکیها از نری یا ماده و او مؤمن باشد، ایشان در شوند«۱۳» در بهشت و بیداد نکنند برایشان اندکی.

---

(۱). تب، آج، لب و.

(۲). تب: وعده نمی‌دهد.

(۳). تب: ایسانند که جایشان.

(۴). تب: نمی‌یابند.

(۵). تب: گریزگاهی.

(۶). لت: در بریم.

(۷). تب، آج، لب، لت: بهشتهایی. [.....]

(۸). تب، آج، لب: وعده داد.

(۹). آج، لب، راست‌تر.

(۱۰). تب: هر که بکند بدی.

(۱۱). وز، تب، لت: پاداشت کنند.

(۱۲). تب، آج، لب، لت و.

(۱۳). تب: در می‌آیند.

صفحه : ۱۱۶

[۳۴۲- پ]

و کیست نکوتر به دین از آن که بسپارد رویش خدای را«۱» و او نکوکار بود و پسر وی کند دین ابراهیم را در مسلمانی و گرفت خدای ابراهیم را دوست.

و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است«۲» و بوده است خدای به همه چیزی دانا.

و فتوا پرسند«۳» از تو در زنان، بگو که خدای فتوا می‌کند شما را در ایشان و آنچه می‌خوانند بر شما در قرآن در یتیمان زنان آن که ندهید ایشان را آنچه نوشته‌اند ایشان را و رغبت کنید«۴» از آن که به زنی کنید«۵» ایشان را و ضعیفان از کودکان و آن که برخیزید برای یتیمان براستان، و آنچه کنید از نیکی خدای تعالی به آن دانا بوده است.

و اگر زنی ترسد از شوهر ناساختی یا برگردیدی«۶» نیست بزه بر شما که«۷» صلح دهید«۸» میان ایشان«۹» صلح، و صلح بهتر است و بحاضر کردند«۱۰» تنها را بخیلی، و اگر نیکویی کنید و بترسید خدای بوده است به آنچه شما می‌کنید دانا.

و نتوانید که

---

(۱). تب: رویش برای خدای، آج، لب: روی خود را برای خدا.

(۲). اساس، مت: زمینهاست، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و معنی کلام تصحیح شد.

(۳). وز، تب: می‌پرسند.

(۵- ۴). در اساس کنند، ولی درست «کنید» می‌باشد.

(۶). تب، لت: برگردیدنی، آج، لب: روی بگردانیدنی پس.

(۷). تب، آج، لب، لت: بر ایشان که.

(۸). تب: صلح دهند، آج، لب: صلح کنند.

(۹). آج، لب: یکدیگر. [.....]

(۱۰). وز: و لجامه کردند، مت: محاضر کردند، آج، لب: و حاضر کرده شده است.

صفحه : ۱۱۷

راستی کنید میان زنان و اگر چه حریص باشید مچسپی«۱» همه چسپیدن که پس رها کنید او را چون آویخته، و اگر نیکی کنید و بترسید خدای بوده است آمرزنده و بخشاینده.

و اگر جدا شوند بگزیراند خدای همه را از رحمتش، و بوده است خدای فراخ عطا«۲» محکم کار.

قوله: إِن«۳» ادعُونِی أَستَجِب لَکُم إِنَّ الَّذِینَ یَستَکبِرُونَ عَن عِبادَتِی«۲».

وَ إِن یَدعُونَ إِلّا شَیطاناً مَرِیداً، و جز دیو را نمی‌پرستند. گفتند: مراد آن است که هر بتی را دیوی در شکم شدی و آواز دادی به چیزی که ایشان را اغراء و اغواء کردندی«۳»، چنان که در خبر آورده‌اند که: سبب اسلام حمزه آن است که«۴» یک روز جماعت مشرکان مجتمع شده بودند و بتان را سجده [۳۴۳- ر]

می‌کردند«۵». در بدایت اسلام در مکّه دیوی بیامد و در شکم آن بت مهتر شد، و از شکم او آواز داد به اینکه بیتها:

قاتل اللّه رأی کعب بن فهر ما اضلّ العقول و الاحلام

جاءنا تائهٔ یعیب علینا دین آبائنا الحماهٔ الکرام

چون مشرکان اینکه بشنیدند، به یک باره آواز برآوردند و نشاط کردن گرفتند و گفتند: محمّد کجاست تا بشنود که اینکه خدایان

ما چه می‌گویند! [و کس فرستادند و رسول را خبر دادند از اینکه حال، و گفتند: تو را حاضر باید آمدن تا بشنوی کاین خدایان ما چه می‌گویند]«۶»، و موعدی«۷» کردند با رسول- علیه السّلام- که حاضر آید و بشنود که چه می‌گویند. رسول- علیه السّلام- دل تنگ شد، و دانست که اینکه کار شیطان است. او در اینکه اندیشه بود که جنّی مؤمن بیامد و گفت: یا رسول اللّه؟ نگر تا دل تنگ نکنی که آن شیطان که از شکم آن بت آواز داد مسعر نام بود، من او را بکشم«۸» و تو فردا آن جا حاضر شو به آن مجمع تا من بیایم و جواب آن باز دهم. رسول

---

(۱). تب شعر.

(۲). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۰.

(۳). لت: کردی.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مت: آن بود.

(۵). آج، لب و.

(۶). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج، لب: موعد.

(۸). آج، لب، مر، لت: بکشتم. [.....]

صفحه : ۱۱۹

- علیه السّلام- دل خوش شد، و بر دگر روز مشرکان بیامدند و بتان را بیاراستند و قربانها کردند، و رسول را- علیه السّلام- حاضر کردند. راست که رسول- علیه السّلام- در آن مجمع شد، بتان به روی در آمدند. مشرکان برخاستند و آن کار پوشیده کردند و بتان را راست کردند و بنهادند و به مسمارها بدوختند و ایشان را ثنا گفتند و سجده کردند و گفتند: ای معبودان ما؟ آنچه دی گفتی«۱» که محمّد حاضر نبود، امروز بگویی«۲» تا او بشنود. چون اینکه بگفتند، از شکم آن بت مهین آواز برآمد«۳»:

أنا الّذی سمّانی المطهّرا انا قتلت ذا الفجور مسعرا

إذا طغی لمّا طغی و استکبرا و انکر الحقّ و رام المنکرا

بشتمه نبیّنا المطهّرا قد انزل اللّه علیه السّورا

من بعد موسی فاتّبعنا الأثرا

مشرکان چون اینکه بشنیدند، گفتند: ده«۴» محمّد تا امروز ما را می‌فریفت«۵»، امروز خدایان ما را می‌فریبد. و برخاستند و آن بت را بر زمین زدند و بشکستند و در رسول افتادند و او را بزدند. رسول- علیه السّلام- برخاست و به خانه عمّه«۶» شد خواهر حمزه عبد المطّلب، آن جا تبش آمد«۷» و بخفت، و خواهر حمزه از آن رنج می‌گریست، و حمزه به صید بود، در آمد کمانی در دست گرفته، خواهر را گریان یافت، گفت: چرا می‌گریی! گفت: نگرید کسی که در قبیله خود مذلّت و مهانت بیند و باز نتواند داشتن؟ گفت: امروز چنین حالی رفت. حمزه از آن جا بیامد و آن کمان به دست گرفته به آن مجمع آمد، و ایشان بر جای بودند«۸» هنوز [گفت]«۹»: پسر برادر مرا که زد!

کس نیارست گفتن که من، مگر ابو جهل که به دلیری دنیا«۱۰» و اعتقاد گفت: منش زدم.

---

(۱). تب، لت: گفتید، مر: بگفتی.

(۲). تب، لت: بگویید.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مت: آوز آمد، تب شعر.

(۴). کذا: در اساس، وز، مت، مر، لت، تب: ذه، آج: زه، لب: رد، چاپ شعرانی (۴/ ۱۷): وه.

(۵). لت بعد.

(۶). تب: عمّه خود، آج، لب، مر، لت: دختر عم خود.

(۷). مر: آن جا بنشست و او را تب آمد.

(۸). وز: ندارد.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). تب، آج، لب، لت: دلیری دین.

صفحه : ۱۲۰

او هنوز اینکه«۱» در دهن داشت که حمزه موی او بگرفت و از آن کمان چنـدان بر سر او زد تا کمان بشکست و سر او چنـد جای بشکست، و آنگه باز آمد و آن پاره کمان شکسته خون آلود به دست، و گفت: یا محمّد یابن أخ؟ برخیز که من طائله تو باز خواستم. رسول- علیه السّلام- سر به او بر«۲» نداشت و با او ننگرید، و گفت: یا عمّ؟ تو از ایشانی، و مرا به آنچه تو کردی هیچ راحت نیست، و من از تو خشنود نشوم الّا به آن که ایمان آوری.

حمزه اندیشه کرد، گفت: اگر اینکه کار کاری سرسری و باطل بودی، محمّد را در اینکه وقت اینکه یاد نبودی، که من امروز برای او کاری کردم که در همه عرب کس را آن قوّت آن نباشد، و کینه‌ای خواستم که«۳» جز من نخواستی، لا بدّ اینکه دین حق است، گفت: یا محمّد؟ دست بیرون کن تا اسلام آرم و اسلام آورد، و رسول- علیه السّلام- گفت: من از تو خشنود شدم. آنگه گفت اسلام عزیز شد«۴» به اسلام حمزه، عزیز شدنی که نیز ذلیل نشود.

قولی اینکه است که: وَ إِن یَدعُونَ إِلّا شَیطاناً، مراد اینکه است که شرح دادیم. و قولی دیگر آن است که: آن بتان را که می‌پرستند«۵»، به اغراء و اغواء شیطان می‌پرستند«۶».

و قوله: مَرِیداً، أی خارجا من الطّاعة، و اینکه فعیل باشد به معنی فاعل، چون قدیر و علیم، و مرد یمرد مرودا و مردا و مرادة و تمرّد و تمرّدا، و حصن ممرّد أی مملّس، و شجرة مرداء لا ورق علیها، و منه الأمرد للصّبی الّذی لم ینبت الشّعر.

لَعَنَهُ اللّهُ خدای او را از رحمت دور کند«۷»، و روا بود که خبر باشد نه دعا، و در جای صفت شیطان بود، و «قد» در او مقدّر باشد، یعنی شیطانا مریدا قد لعنه اللّه، أی شیطانا مریدا ملعونا من قبل اللّه.

---

(۱). لت سخن.

(۲). مر: بر او سر بر.

(۳). اساس، مت: و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس، مت: باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). مر: می‌پرستیدند.

(۶). وز: می‌پرستید، مر: می‌پرستیدند.

(۷). مر، لت: کناد.

صفحه : ۱۲۱

وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِکَ نَصِیباً مَفرُوضاً، و گفت، یعنی شیطان: هاگیرم«۱» از بندگان نصیبی مقدّر مقطوع، و اصل «فرض» قطع باشد، و فرضة النّهر ثلمة فیه، و فرضة القوس حزّ علیها«۲». و فریضه فعیله باشد به معنی مفعول، و قوله: وَ قَد فَرَضتُم لَهُنَّ فَرِیضَةً«۳»، أی قطعتم لهنّ قطعة من المال، و امّا قول الشّاعر«۴»:

اذا اکلت سمکا و فرضا ذهبت طولا و ذهبت عرضا

أی تمرا، لأنّه یؤخذ فی فریضة الزّکوة، و در معنی او چند قول گفتند:

ضحّاک گفت: قسما معلوما، و گرفتن شیطان نصیبی از بندگان به اغرا و اغواء و دعوت به اضلال باشد هر که او را اجابت کند در قسمت او باشد«۵». در بعضی از تفاسیر آمد که: از هر هزار که نصیب«۶» شیطان است، یکی نصیب [۳۴۳- پ]

خدای باشد برای آن که اغلب خلقان فرمان شیطان برند، و اندکی فرمان خدا برند.

آنگه گفت: وَ لَأُضِلَّنَّهُم، گمراه کنم ایشان را، یعنی بندگان خدای را، و آن به دعوت«۷» به اضلال و تزیین او باشد ضلال را«۸» بر چشم ایشان. وَ لَأُمَنِّیَنَّهُم، و ایشان را آرزو دهم و غرور و امید تا امید ایشان دراز شود و هیچ عاقبت نه اندیشند. وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الأَنعامِ، و بفرمایم ایشان را تا گوشهای چهارپایان ببرند، یعنی از برای علامت بحیرة و سائبة. و «بتک»، قطع باشد.

سدّی گفت: مراد به «بتک» شقّ است اینکه جا، و گفته‌اند: برای علامت کنند تا دانند که آن نصب«۹» أوثان است، و نیز بفرمایم ایشان را تا خلق خدای را بگردانند.

عبد اللّه عبّاس گفت و ربیع انس«۱۰» و عکرمه، یعنی تا آدمی را و چهار پای را خصی می‌کنند. و روایتی دیگر از عبد اللّه عبّاس آن است، و اینکه قول مجاهد و ابراهیم و«۱۱» روایت صادق و باقر- علیهما السّلام- که مراد آن است که: دین خدای می‌گردانند

---

(۱). آج: باز گیرم.

(۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: حزّة فیها.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۷.

(۴). تب شعر.

(۵). تب، آج، لب، مر، لت و.

(۶). لب: نصیبی.

(۷). کذا: در اساس، مت، تب، وز و دیگر نسخه بدلها: و ان یدعوه.

(۸). مر: باضلال، و شیرین گردانید ضلال را.

(۹). تب، مت، لب، مر، لت: نصیب.

(۱۰). آج، لب، لت: و ربیع و انس.

(۱۱). مر: وهم. [.....]

صفحه : ۱۲۲

به تغییر و تبدیل و تحریف، بیانش: فِطرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها لا تَبدِیلَ لِخَلقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ«۱» ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ«۲».

و بعضی دگر گفتند: تغییر خلق و شم است، و اینکه قول حسن بصری است و ضحّاک و ابراهیم، و در خبر آمده است:
«۳» لعن اللّه الواشمات [و المؤتشمات]» و المفلّجات و المغیّرات،
و اشمات آنان باشند که نگار کنند بر دست و [بر]«۴» پای و اندام زنان به در زن و نیل«۵»، و مؤتشمات آنان که اینکه فعل به خویشتن کنند و مفلّجات آنان که گوشه‌های دندان بشکنند تا گشاده دندان شوند، که عرب پیوستگی دندان به فال ندارند«۶».
زجّاج گفت مراد بقوله: فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلقَ اللّهِ، آن است که ایشان احکام و اعراض خدای تعالی در خلق او می‌بگردانند، خدای تعالی چهار پای به آن آفرید تا به او منتفع شوند«۷»، ایشان بر خویشتن حرام گیرند«۸» به بحیره و سائبه، و ماه و آفتاب به آن آفرید تا مسخّر فرمان او باشند در منافع ما، ایشان آن را عبادت کردند. و قول آن کس که حمل بر دین و تغییر او کرد اولیتر است، برای آن که فایده را عامتر است.
آنگه گفت: هر کس که او شیطان را به ولی و یار و دوست گیرد فرود خدای تعالی، فَقَد خَسِرَ خُسراناً مُبِيناً، او زیانی کرده باشد به خویشتن ظاهر از حرمان ثواب و استحقاق که فرمان خدای رها کند و فرمان شیطان کند.
آنگه گفت: شیطان ایشان را به اغراء و اغواء و وسوسه و القای خواطر محال و دروغ وعده‌ها«۹» دهد. وَ يُمَنِّيهِم، و ایشان را آرزو دهد و حمل کند بر امانی. آنگه گفت: هر وعده که«۱۰» شیطان دهد، جز غرور و باطل و محال و فریفتن نباشد.

(۲- ۱). سوره روم (۳۰) آیه ۳۰.

(۴- ۳). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، لب: به نیل و سوزن.

(۶). مر: به فال نیک نداند.

(۷). اساس، مت: شدند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز مت: کردند.

(۹). اساس و همه نسخه بدلها: وعدها/ وعده‌ها.

(۱۰). مر: وعده‌ای که.

صفحه : ۱۲۳

أُولئِكَ مَأواهُم جَهَنَّمُ، ایشان را جای و مآل و مرجع دوزخ باشد. وَ لا يَجِدُونَ عَنها مَحِيصاً، و از آن محیصی و معدلی نیابند، یقال: حاص عن کذا یحیص حیصا إذا عدل عنه، [و]«۱» محیص جای‌ها گردیدن باشد، و منه قولهم: وقعوا فی حیص بیص إذا وقعوا فی أمر لا یدرون أ یتقدّمون فیه ام یتأخّرون، و اصل کلمه، حیص، بوص بوده است من باص یبوص إذا تقدّم فی الأمر، و لکن برای ازدواج کلمتین را«۲» «واو» را « یا »«۳» کردند.
وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ- الایة. حق تعالی چون ذکر کافران و شیطان و دیو فرمانان بگفت و طرفی«۴» حکم ایشان و عقاب ایشان بگفت، آنچه عکس و خلاف آن است بگفت از ذکر مؤمنان و ثواب ایشان، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، سَنُدخِلُهُم، ما ایشان را به بهشتها بریم که در زیر درختان او گفتند«۵» در زیر قصور آن«۶» جویها روان«۷» باشد. خالِدِينَ فِيها، نصب«۸» بر حال باشد.
أَبَداً، روا بود که نصب بر حال بود، أی متأبّدین، و روا بود که بر ظرف باشد، أی زمانا دائما لا انقطاع له. وَعدَ اللّهِ حَقًّا، التّقدیر وعد اللّه وعدا حقّا«۹»، و لکن چون فعل بیفگند مصدر را با اسم فاعل اضافه کرد، و شاید که «حقّا»، نصب بر حال بود از وعد. أی وعد اللّه ما وعده حقّا.

آنگه گفت: وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلًا، و كيست آن كه از خداى راستگيرتر«۱۰» است به قول؟ صورت، صورت استفهام دارد و مراد تقدير و جحد است، يعنى لا احد اصدق من اللّه قولا، و نصب او بر تمييز«۱۱» است.

---

(۱). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مر، لت: ندارد.

(۳). مر، لت: «واو» را با « يا ».

(۴). مر از.

(۵). كذا: در اساس و مت، وز، تب: بهشتها بريم كه در زير آن گفتند در زير درختان آن و گفتند، آج، لب: بهشتها بريم در زير درختان و گفتند، مر: بهشتها بريم كه چون در زير درختان آن، و گفتند، لت: بهشتها بريم كه در زير آن درختان و جويهاى روان، و گفتند.

(۶). وز و. [.....]

(۷). وز: روا.

(۸). آج، لب آن، مر او.

(۹). اساس، مت آنگه گفت، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها زايد مى‌نمايد.

(۱۰). تب: راستى گرتر، آج، لب، مر، لت: راستگوتر.

(۱۱). آج، لب، مر، لت: تميز.

صفحه : ۱۲۴

قوله: لَيسَ بِأَمانِيِّكُم وَ لا أَمانِيِّ أَهلِ الكِتابِ- الايه، ضحّاك و قتاده گفتند سبب نزول آيت آن بود كه: جهودان با مسلمانان مخاصمت كردند و گفتند: ما از شما بهتريم كه دين ما قديمتر از دين شماست، و پيغمبر ما پيش از پيغامبر شماست، و كتاب ما پيش از كتاب شماست. مسلمانان گفتند: ما از شما بهتريم كه پيغامبر ما بهترين پيغامبران است، و خاتم انبياست، و شرع ما ناسخ شرايع است، [۳۴۴- ر]

و كتاب ما ناسخ كتابهاست. خداى تعالى اينكه آيت فرستاد.

مجاهد گفت سبب نزول آيت آن بود كه مشركان گفتند كه: بعث و نشور و حساب و كتاب و ثواب و عقاب نخواهد بودن، و ما را بر اعمال ما جزاى نخواهد بودن، و جهودان گفتند: لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَيّاماً مَعدُودَةً، دوزخ به ما نرسد الّا روزكى چند، خداى تعالى اينكه آيت فرستاد و باز نمود كه: اينكه كار نه به آرزوى شماست و نه به آرزوى اهل كتاب، و بر اينكه قول خطاب با مشركان و كافران باشد، و بر قول اوّل خطاب با مسلمانان، و اينكه قول اولیتر است براى آن كه مورد آيت مورد تهديد و وعيد و ملامت است، و اينكه به كافران لايقتر بود. و آياتى كه پيش از اينكه رفته است، همه تهديد و وعيد كافران است. اينكه آيت اوليتر آن بود كه منسوق بود بر او. و اسم «ليس» محذوف است، و تقدير آن است كه: ليس الأمر بامانيكم، و جار و مجرور در جاى خبر «ليس» است، و محلّ او نصب است، أى ليس الأمر واقعا كائنا بأمانيّكم و لا أمانيّ أهل الكتاب. و أمانيّ جمع «امنيّة» باشد، و امنيّة آرزو و تمنّا باشد و لكن چگونه باشد؟ مَن يَعمَل سُوءاً يُجزَ بِهِ، هر كه بدى بكند و گناهى پاداشتش كنند.

در خبر است از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس كه او گفت: چون اينكه آيت آمد، مسلمانان پيش رسول آمدند، گفتند: يا رسول اللّه؟ كارى عظيم است اينكه، و كيست آن كه گناه نكند، و هر كه گناه كند او را جزا خواهند دادن، و جز تو كه«۱» گناه نكند كس نيست اينكه جا. رسول- عليه السّلام- گفت: بعضى جزا آن است كه در دنيا باشد كه بنده را به يك حسنه ده وعده دادند و به يك

سیّئه یکی، چون یک حسنه بکند و

---

(۱). مر: که هست که.

صفحه : ۱۲۵

یک سیّئه او را نه بماند.

آنگه گفت:

ویل لمن غلب آحاده اعشاره

، وای آن کس که آحاد او اعشار او را غلبه کند، یعنی سیّئاتش حسناتش را.

و در خبر است که بعضی صحابه رسول را گفتند: یا رسول اللّه؟ ما را کجا صلاح باشد پس از اینکه آیت که خدای تعالی گفت: مَن یَعمَل سُوءاً یُجزَ بِهِ! رسول- علیه السّلام- گفت:

یا هذا أ لست تمرض أ لست تحزن

، نه بیمار نباشی«۱» نه تو را اندوه«۲» رسد! گفت: بلی. گفت: آن کفّارت گناه بود.

و در خبر است که چون اینکه آیت آمد، ابو بکر الصّدّیق گفت: هذه قاصمة، اینکه آیت پشت شکننده است، و به یک روایت گفت: انّی وجدت انقصاما«۳» فی ظهری حتّی لا أتمطّی بها. رسول- علیه السّلام گفت:

انّما هی المصیبات فی الدّنیا.

و بیان اینکه حدیث

قوله- علیه السّلام. لا یصیب المؤمن وصب و لا نصب و لا سقم و لا أذی حتّی الهمّ یهمّه الّا کفّر اللّه بها من خطایاه

، گفت: مؤمن را هیچ دردی و رنجی و ماندگی و بیماری نرسد تا آن غم که او را غمگین کند الّا خدای تعالی آن به کفّارت گناهش کند.

و در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت چون اینکه آیت فرود آمد و صحابه جزع کردند:

ابشروا و قاربوا و سدّدوا انّه لا یصیب احدا منکم مصیبة فی الدّنیا الّا کفّر اللّه بها خطیئة حتّی الشّوکة یشاک احدکم بها

، گفت: بشارت باد شما را نزدیک باشی«۴» با مردم و بر صلاح باشی«۵» که هیچ کس نباشد که او را مصیبتی رسد و الّا خدای به کفارت گناهش کند تا آن مقدار که اگر خاری در پایش شود کفّارت گناهش باشد.

حسن بصری گفت در اینکه آیت: مراد به آیت کافر است، امّا مؤمن«۶» را خدای تعالی جزا که دهد بر نکوتر عملش دهد و از سیّآتش تجاوز کند، آنگه اینکه آیت بر خواند: لِیُکَفِّرَ اللّهُ عَنهُم أَسوَأَ الَّذِی عَمِلُوا وَ یَجزِیَهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ الَّذِی کانُوا یَعمَلُونَ

---

(۱). تب، مت، آج، لب، لت: بیمار بباشی، مر: نه تو بیمار شوی.

(۲). مر: اندوهی.

(۳). آج، لب، مر، لت: انقضاما.

(۴، ۵). مر، لت: باشید.

(۶). مت: مؤمنان.

صفحه : ۱۲۶

«۱»، و اینکه [آیت]«۲» برخواند«۳»: وَ هَل نُجازِی إِلَّا الکَفُورَ«۴»، آنگه گفت:

سیاق آیت دلیل آن می‌کند که آیت خطاب با کافران است و مراد از آیت کفّارند فی قوله: وَ لا یَجِد لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً، و آنکه او را ولی و نصیر نباشد«۵» کافر بود، و اینکه معتمد نیست برای آن که «من دون اللّه» گفت، و کافر را و جز کافر را بدون خدای ولی و نصیر نباشد.

و اینکه قول که حسن بصری گفت از تخصیص آیت به کافران موافق مذهب ماست، برای آن که کافران باشند که مقطوع علی عقابهم«۶» باشند امّا فسّاق مؤمنان عفو در حقّ ایشان مجوّز است.

و عبد اللّه عبّاس و سعید جبیر گفتند«۷»: مراد به «سوء» شرک است، امّا تعلّق معتزله به اینکه آیت که: مَن یَعمَل سُوءاً یُجزَ بِهِ، هر که کاری کند بد«۸» او را جزا کنند درست نباشد، برای آن که بیان کردیم که: عموم را صیغتی مخصوص نیست که در خصوص مستعمل نباشد، و چون ایشان اخراج کنند از آیت تائب را و صاحب صغیره را، شاید که ما اخراج کنیم از عموم آیت آن را که عفو متناول باشد او را.

قوله: وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ آنگه حق تعالی بر عادت آن که هر کجا وعیدی گوید، به عقب آن و عدی گوید«۹»، گفت: وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ، هر که او از اعمال صالحات چیزی کند. و «من» تبیین راست. مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی، «من» روا باشد که تبیین را بود، و روا باشد که زیاده بود و بدل «من» باشد، و تقدیر [۳۴۴- پ]

چنین [باشد]«۱۰» که«۱۱»: و من یعمل من الصّالحات ذکرا کان او انثی و هو مؤمن، «واو» حال راست، و برای آن ایمان به

---

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۵.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مر: و دیگر اینکه آیت که. [.....]

(۴). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۷.

(۵). آج، لب او.

(۶). مر: اعقابهم.

(۷). اساس، مت: گفت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب، مر، لت: هر که کاری بد کند.

(۹). آج، لب: باشد.

(۱۰). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). اساس، مت: کند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۲۷

شرط کرد تا بدانند که عمل صالح بی‌ایمان نافع نبود. فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ، ایشان در بهشت شوند، و إبن کثیر و ابو عمرو و ابو جعفر خواندند: «یدخلون»، علی ما لم یسمّ فاعله، ایشان را به بهشت برند. وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً، و بر ایشان به اندکی ظلم نکنند، یعنی به اندك و بسیار و مراد مبالغت است، یعنی به هیچ وجه. و «نقیر» آن گو باشد که بر پشت استخان«۱» خرما بود، و اینکه عبارت بود از اندك چیز- چنان که بیان کردیم.

مسروق گفت: چون اینکه آیت فرو آمد، اهل کتاب مسلمانان را گفتند: ما با شما راستیم که خدای گفت: کار نه به آرزوی ما و شماست، هر که او گناهی کند از ما و شما پاداشت یابد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ- الآیة، تا فرق پیدا شود میان مسلمانان و اهل کتاب.

وَ مَن أَحسَنُ دِيناً مِمَّن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ، گفت: کیست که دینش نکوتر است؟ صورت استفهام است و مراد تقریر«۲»، و نصب او بر تمییز است، و اینکه تمییزی باشد بعد تمام الاسم، و اگر چه تمام اسم در کلام نیست، و تقدیر اینکه است«۳»: و من احسن النّاس دینا ممّن اسلم وجهه للّه، آن کس که روی خود تسلیم کند به خدای، یعنی اسلام آرد و تن بدهد و گردن بنهد خدای را، و اوامر او را منقاد شود و از نواهی او منتهی شود. و «وجه» برای«۴» شرفش را تخصیص کرد و آن که هر کس که روی ابتذال کند به دگر اعضاء بخل نکند. و گفته‌اند: مراد به «وجه» ذات و نفس است، کما قال تعالی: کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ«۵»، یعنی تن بدهد، وَ هُوَ مُحسِنٌ «واو» حال راست، و او محسن و نیکوکار باشد، و «محسن» فاعل احسان بود، و «إحسان» نفعی باشد نکو که به غیری رسانند.

وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبراهِيمَ حَنِيفاً، و متابعت کند دین ابراهیم را. «حنیفا»، أی

---

(۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: استخوان.

(۲). اساس، مت: لت: تقدیر، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مر که.

(۴). مر آن که.

(۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸.

صفحه : ۱۲۸

مستقیما، بر ره راست ایستاده. و نصب او بر حال است، و اختلاف احوال در «حنیف» گفته شد.

آنگه چون ذکر ابراهیم رفت، خدای تعالی خواست تا پایه او به خلقان نماید و بگوید که او مرا خلیل است. و «خلیل» را دو معنی بود: یکی دوست من الخلّة، و یکی محتاج من الخلّة. و «خلّة» به ضمّ «خا» مودّت باشد، و [به]«۱» فتح «خا» حاجت باشد. و چون از محبّت گیرند، فعیل به معنی مفاعل باشد، و از هر دو جانب باشد. امّا دوستی او خدای را ارادت طاعت او باشد و انقیاد فرمان او و نصرت اولیای او، و دوستی خدای او را ارادت خیر و ثواب او و اعلاء کلمه او و بیان ارتفاع منزلت او بنزدیک او بر خلقان و ظفر او بر دشمنان، چنان که با نمرود کرد چون او را خواست تا بسوزد. و چون از حاجت گیرند، فعیل به معنی فاعل باشد، و در معنی احتیاج زهیر گفت«۲»:

و ان اتاه خلیل یوم مسئلة یقول لا غائب مالی و لا حرم

و یروی مسغبة، أی فقیر محتاج، و قال آخر«۳»:

و انّی و ان لم تسعفانی لحاجة«۴» الی ال لیلی مرّة لخلیل

أی لمحتاج.

امّا اشتقاق کلمه علی الوجهین، آن که از فقر و حاجت گفت«۵»، اشتقاق او از خلل باشد که درویش محتاج مختلّ حال بود، و خلل فرجه باشد، چنان که شاعر گفت«۶»:

و نظرن من خلل السّتور بأعین مرضی یخالطها السّقام صحاح

و الخلّ الطّریق فی الرّمل، و الخل ما یؤتدم به سرکه باشد، و الخلّ خلل الشّیء بالخلال، و الخلّ الرّجل المهزول، قال: انّ جسمی بعد خالی لخلّ و آن که از مودّت و محبّت گوید، گفت: اشتقاق او از خلال«۷» است، و آن که دوستی او در خلال و

---

(۱). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۶- ۳- ۲). تب شعر.

(۴). تب: بحاجهٔ، نیز چنین است تبیان ۳/ ۳۴۰.

(۵). تب، لت گفت.

(۷). اساس، مت: اخلال، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۲۹

میانه دل او باشد، و مرجع هر دو با یک اصل است.

و اهل اشارت گفتند: خدای تعالی ابراهیم را برای آن خلیل خود گفت که او را امتحان کرد به تن و جان و مال و فرزند«۱». مال به مهمان داد، و فرزند به قربان داد، و تن به نیران داد، و جان به خدای رحمان داد، خدای تعالی او را خلیل خود گرفت.

و ابو القاسم بلخیّ گفت: معنی خلیل در حقّ ابراهیم- علیه السّلام- فقیر و محتاج است، و اینکه نیک نیست برای آن که همه بندگان و پرستاران محتاج اویند، ابراهیم را اختصاصی نباشد، اینکه اسم بر او اسم مدح است، و او«۲» به اینکه مختصّ است، أعنی به خلّت، چنان که موسی- علیه السّلام- به تکلیم و محمّد- صلّی اللّه علیه و علی آله- به محبّت.

و قوله: وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبراهِیمَ، گفتند در ده چیز گفت: پنج در سر، و پنج در تن.

امّا آنچه در سر است: مضمضه است، و استنشاق، و مسواک کردن، و قصّ الشّارب، و فرق سر باز کردن تا موی بشولیده«۳» نباشد آن را که موی دراز بود.

و پنج‌گانه تن«۴»: استنجاست، و ختنه کردن، و حلق عانه، و موی بغل پاک کردن، و ناخن گرفتن، و اینکه جمله سنّت است، مگر استنجا و ختان بعد البلوغ، و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد.

قوله: وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ- الایهٔ. وجه اتّصال آیت به آیت پیشین آن است که: چون گفت من ابراهیم را خلیل خود گرفتم، در اینکه آیت باز نمود که: هر چه در آسمان و زمین است مراست، تا کسی گمان نبرد که اینکه از سر حاجت بود، گفت: هر چه در آسمان و زمین هست همه ملک و ملک من است، و به همه چیزی محیطم، یعنی عالمم، عواقب امور بر من مشتبه نبود.

قوله: وَ یَستَفتُونَکَ فِی النِّساءِ- الایهٔ. کلبی گفت از ابو صالح [۳۴۵- ر]

از عبد اللّه عبّاس که او گفت: آیت در دختران امّ کجّه آمد و میراث ایشان از پدرشان، و اینکه قصّه در اوّل سوره برفت.

---

(۱). اساس، مت و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۲). آج، لب: و اینکه.

(۳). مر: ژولیده.

(۴). اساس، مت: پنج در تن، مر: و آن پنج که در تن است، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۰

مفسّران گفتند: عرب را در جاهلیّت عادت بود که چون دخترکی یتیم بودی که ولایت او به یکی از ایشان تعلّق داشتی و او را مالی بودی، اگر جمالی بودی اینکه ولی او را به زنی کردی و مال او برگرفتی، و اگر جمالش نبودی و نکاحش مرغوب نبودی او را منع کردی از آن که شوهر کند تا به مردن«۱»، و آنگه مالش برداشتی. خدای تعالی در اینکه آیت ازین نهی کرد، حق تعالی گفت: یا

محمّد؟ از تو فتوا می‌پرسند در زنان، بگو که: خدای تعالی شما را فتوا می‌کند در حقّ زنان. و «سین» طلب راست در استفتاء، و مستفتی طالب فتوا باشد، و مفتی فتوا دهنده باشد، کالمستفید و المفید و المتعلّم و العالم.

قوله: وَ ما يُتلى عَلَيكُم، خلاف کردند در موضع «ما» از اعراب. زجّاج و فرّاء گفتند: محلّ او رفع است بر ابتدا، و تقدیر آن است«۲»: و ما یتلی علیکم أیضا یفتیکم اللّه فیه، و «ما» موصوله باشد بمعنی الّذی. و فراء گفت: روا باشد که محلّ او جرّ بود عطفا علی قوله: «فیهنّ» و زجّاج گفت: اینکه روا نباشد برای آن که عطف مظهر بر مضمر نکنند بی اعادت حرف جرّ. فرّاء گفت: اعاده جرّ کنیم تا روا باشد، أی فیهنّ و فیما یتلی علیکم و در تأویل اینکه خلاف کردند.

سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس که: مراد به ما یتلی علیکم، آن است که در اوّل سورت گفت از آیات مواریث که در جاهلیّت عادت چنان بود که زن را و طفل را میراث ندادندی، خدای تعالی اینکه حکم باطل کرد به بیان احکام مواریث.

و بعضی دگر گفتند مراد بقوله: وَ ما يُتلى عَلَيكُم فِي الكِتابِ، آیات است«۳» که در آخر سورت گفت من قوله: يَستَفتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفتِيكُم فِي الكَلالَةِ«۴»، و اینکه قول سعید جبیر«۵» است.

حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد«۶»: آنچه شما در آن فتوا می‌پرسی«۷» در باب زنان که شما را در جاهلیّت سنّت و عادت آن بوده است که زنان را و اطفال را میراث

---

(۱). مر: بمردی.

(۲). مر که.

(۳). تب: آیاتی است، آج، لب، مر، لت: آن است.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۵). مر: سعید بن جبیر.

(۶). مر، لت که. [.....]

(۷). لت: می‌پرسید.

صفحه : ۱۳۱

ندهی«۱» و تعلّل کنی«۲» به آن که میراث به آن کس رسد که تیغ زند و حمایت کند زنان را و اطفال را و اموال«۳» نگاه دارد، خدای تعالی فتوا خلاف اینکه می‌کند و می‌گوید:

ایشان را نیز حقّی و نصیبی هست که مفروض است ایشان را، به حسب مصلحت شرع به ایشان رسد و نیز اطفال را، و اینکه فتوا که اینکه جا کرد مجمل است حواله کرد بقوله: وَ ما يُتلى عَلَيكُم، در تفصیل آن و مراد اوّل و آخر اینکه سورت آیاتی که در او ذکر مواریث است و بیان مقدار أنصباء«۴» ایشان، «و ما یتلی علیکم» مبتدای است محذوف الخبر، یعنی و ما یتلی علیکم فی الکتاب مشروح مفصّل مفتی به. فِي يَتامَى النِّساءِ اللّاتِي لا تُؤتُونَهُنَّ أی لا تعطونهنّ، ما كُتِبَ لَهُنَّ أی ما فرض لهنّ و اوجب در باب آن دخترکانی یتیم که در حجر شما باشند و شما آن نصیب که ایشان را مقدّر و مفروض کرده‌اند نمی‌دهی«۵». وَ تَرغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ و رغبت می‌کنی«۶» از نکاح ایشان برای طمع در مال ایشان. و آیت محتمل است هر دو معنی را و مفسّران هر دو قول گفته‌اند، و اینکه احتمال در آیت برای آن است که آن حرف که با رغبت مستعمل بود من لفظهٔ «فی» أو «عن» در آیت مذکور نیست، و بیان کردیم که رغب فیه ضدّ رغب عنه باشد. رغب فیه آن باشد که خواهد و رغب عنه آن باشد که نخواهد.

و قوله: وَ المُستَضعَفِينَ مِنَ الوِلدانِ، بلا خلاف محلّ او جرّ است عطفا علی قوله: فیهن و التقدیر: فیهن و فی المستضعفین من الولدان، أی من الصّبیان جمع ولد، و اگر گویند: عطف مظهر بر مضمر نباشد اولیتر بود. وَ أَن تَقُومُوا، محلّ «أن» مع الفعل جرّ است عطفا علی

«فیهن» و «فی الیتامی»، و«۷» فی ان تقوموا للیتامی بالقسط، و در آن که در حقّ یتیمان قیام کنی«۸» به قسط و عدل و راستی، نظیره قوله: وَ إِن خِفتُم أَلّا تُقسِطُوا فِی الیَتامی«۹»- الایهٔ. حق تعالی در اوّل و آخر اینکه آیت تحریض کرد«۱۰» مکلّفان را بر مراعات حقوق یتیمان و آن حقّ ایشان باز نگیرند، آنگهی گفت:

---

(۱). مر، لت: ندهید.

(۲). مر، لت: کنید.

(۳). مر را.

(۴). آج: نصباء.

(۵). مر: نمی‌دهید.

(۶). مر: می‌کنید.

(۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/ ۲۶): و التّقدیر: ۸. تب: کنید.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۳.

(۱۰). لب، مر: تحریص کرد.

صفحه : ۱۳۲

وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِهِ عَلِیماً، بر سبیل ترغیب تحریض«۱» بر خیرات و طاعات که آنچه شما کنید از خیرات، خدای تعالی به آن عالم است و همیشه عالم بوده است، سهو بر او روا نیست. از جزای آن ساهی نبود بر وفق عمل و قدر استحقاق جزای آن بدهد.

قوله: وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً، مفسّران گفتند: آیت در عمره، و قیل: خویله بنت محمّد بن مسلمه آمد. که او به حکم أسعد [إبن الرّبیع بود.

چون پیر«۲» شد اسعد]«۳» زنی جوان بکرد بر سر او، او برخاست و به شکایت پیش رسول آمد و اینکه حال باز گفت، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه قول کلبی است.

سعید بن جبیر گفت: آیت در حقّ مردی و زنی آمد که او از«۴» مرد فرزندان داشت و با او پیر شده بود، مرد را«۵» رغبت نبود«۶» در او، خواست تا او را طلاق دهد و زنی دیگر کند، زن گفت: مرا طلاق مده، رها کن تا بنشینم، و اگر تو خواهی تا زنی کنی«۷» حکم تو راست، و من با فرزندان تو بنشینم و ایشان را مراعات می‌کنم، و نوبت من هر چه خواهی می‌کن، اگر خواهی در ماه یک دو بار پیش من آیی«۸»، و اگر نخواهی بر تو حجری«۹» نیست. و هم اینکه حال افتاد سوده بنت زمعهٔ الأسود را [۳۴۵- پ]

با رسول- علیه السّلام- که رسول خواست تا او را دست بدارد، او گفت: یا رسول اللّه؟ مرا دست بمدار و رها کن تا حرمت تو بر سر من می‌باشد، و نوبت من توراست، هر چه خواهی به آن می‌کن، حق تعالی گفت: اگر زنی ترسد یا گمان برد- و بیان کردیم که خوف از باب ظنّ باشد. نُشُوزاً، و «نشوز»، آرام ناگرفتن و ناخواست و ترفّع و استعلا باشد، و بنزدیک ما از جهت مرد باشد، آنچه از جهت زن بود آن را خلع خوانند.

(۴- ۱). لب، مر: تحریص.

(۳). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مر آن. [.....]

(۵). اساس، مت: مر او را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مر: نمی‌بود.

(۷). مر تو دانی.

(۸). وز، تب، آج، لب: آی.

(۹). آج در حاشیه افزوده: حرجی.

صفحه : ۱۳۳

أو إِعراضاً، یا عدول و برگردیدنی«۱»، فَلا جُناحَ عَلَیهِما، بزه‌ای نیست بر ایشان، یعنی به«۲» زن و شوهر. أن یُصلِحا«۳» وَ الصُّلحُ خَیرٌ، صلح بهتر باشد برای آن که صلاح جوانب به او متعلّق بود«۵»، و تراضی میان ایشان حاصل بود. وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ و حاضر کرده‌اند بخل و حرص به نفسها، یعنی نفسهای آدمیان مطبوع و مجبول است بر حرص و بخل.

بعضی مفسّران گفتند: مراد نفس زن است که بخیلی کند به حق و نوبت خود ایثار کردن بر غیری، و بعضی دگر گفتند: مراد نفس مرد است، و بعضی دگر گفتند: مراد نفس مرد است که چون خواهد که زن را رها کند حقّ او بنگذارد«۶». و بعضی گفتند: مراد هر دوانـد از زن و شوهر که هر یکی از ایشان بخل کننـد به حقّ خود، و اینکه اولیتر است برای آن که اینکه عامتر است و فایـده«۷» را شاملتر. و اهل کوفه خواندند: أن یُصلِحا، به ضمّ« یا » و کسر «لام» من الاصلاح، و باقی قرّاء خواندند: یصّالحا علی تقدیر: یتصالحا.

و امّا «شحّ» بخلی باشد با حرص، و در مال و جز مال استعمال کنند، یقال:

انّی أشحّ بک عن کذا، قال الشّاعر«۸»:

---

(۱). اساس، مت: یا عدول کنی و برگردی، وز: یا عدول و برگردیدی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مر باشد.

(۲). تب، مر، لت: بر.

(۳). تب: یصالحا.

(۴). تب: زنی.

(۵). تب: باشد.

(۶). لب، لت: نبگذارد.

(۷). تب: فایده‌ای.

(۸). تب شعر.

صفحه : ۱۳۴

لقد کنت فی قوم علیک أشحّة بفقدک الّا من اذا طاح طائح

یودّون لو خاطوا علیک جلودهم و هل یدفع الموت النّفوس الشّحائح

قوله: وَ إِنِ امرَأَةٌ، مرفوع است به فعلی مضـمر، و التّقدیر: و ان خافت امرأة، خافت اوّل حذف کردند لدلالة الثّانی علیه، و برای آن که داننـد که «إن» حرف شـرط است، و شـرط در اسـماء نشـود، جز در افعـال صورت نبنـدد، و مثله قولهم: لو ذات سوار لطمتنی، أی لو لطمتنی ذات سوار لطمتنی، و قال الشّاعر:

فمتی واغل ینبهم یحیّوه و یعطف علیه کأس السّاقی

أی فمتی یحیّوا واغل ینبهم یحیّوه«۱».

وَ إِن تُحسِنُوا وَ تَتَّقُوا، و اگر احسان کنی«۲» به آن که با زن بسازی«۳» و بر او دیگری ایثار نکنی«۴»، یا زن احسان کند و صبر بر آن که مرد زن دیگر کند و بسازد. وَ تَتَّقُوا، و از خدای بترسی«۵». فَإِنَ‌اللّه‌ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً، خدای تعالی به آنچه شما می‌کنید داناست«۶».

وَ لَن تَستَطِیعُوا أَن تَعدِلُوا بَینَ‌النِّساءِ، حق تعالی نفی قدرت یکی از ما کرد بر آن که تسویه کند از میان زنان در باب میل طباع برای آن که اینکه به ما تعلّق ندارد و در مقدور ما نیست، و اگر چه ما را بر آن حرص باشد. و اینکه من أدلّ الدّلیل«۷» است بر آن که فعل ما آن باشد که وجودش موقوف باشد بر قصد و داعی«۸» ما، و انتفایش موقوف باشد بر کراهت و صوارف ما جز آنچه فعل ما نباشد، اگر چه ما را قصد و داعی«۹» باشد و حرص و ارادت، حاصل نیاید.

آنگه حق تعالی گفت: اینکه کار به شما نیست، و مراد نه تسویت است در نفقه و کسوت و مراعات به مقاربت که اینکه در مقدور ماست، و اگر بر اینکه وجه حمل کنند

---

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا عبارت به اینکه صورت صحیح است: «فمتی ینبهم واغل ینبهم». [.....]

(۹- ۲). تب، مر: کنید.

(۳). تب، مر: بسازید.

(۴). تب، مر: نکنید.

(۵). تب: خدای تعالی بترسید.

(۶). آج، لب، لت چنان که شاعر گفت بالفارسیه: سرّ تو که داری فلک می‌داند || او موی به موی رگ به رگ می‌داند گیرم که به زرق خلق را بفریبی || با او چه کنی که یک به یک می‌داند

(۷). تب: ادلّ دلیل.

(۸). مر: دواعی.

صفحه : ۱۳۵

نفی استطاعت را تأویل باید کردن«۱»، لا یخف«۲» علیکم بل یثقل، بر شما آسان نیاید، بل گران آید، که باشد که هوای کسی به یک زن باشد آنچه در حقّ او خرج کند به طوع و رغبت باشد و طیبهٔ النّفس، و آنچه در حقّ دیگری کند چون غرامتی شناسد.

آنگه حق تعالی در آنچه به ما تعلّق دارد، نهی کرد ما را گفت: اکنون به یک بارگی میل مکنی«۳» بر یکی و دیگری را محروم رها کنی«۴». کَالمُعَلَّقَهِٔ، چنان که آویخته«۵» بین الأمرین، نه بیوه باشد نه شوهردار بین الباب و الدّار، نه اینکه باشد نه آن باشد.

در خبر است که رسول- علیه السّلام- در نفقه و کسوت و مراعات و آمد شد تسویه کردی میان زنان، آنگه گفتی: بار خدایا؟ هذه قسمتی فیما املک فلا تلمنی فیما لا املک،

بار خدایا؟ اینکه قسمت من است در آنچه من بر به آن«۶» قادرم، مرا ملامت مکن در آنچه من بر آن قادرنه‌ام. وَ إِن تُصلِحُوا، و اگر اصلاح کنید در باب تسویه قسمت، وَ تَتَّقُوا، و از خدای بترسید در آن که ظلم کنید و حیف و از حقّ یکی باز گیرید و در دیگر«۷» افزایی«۸».

و در خبر است که امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- دو زن داشت، روزی که نوبت یکی بودی در سرای آن دیگری وضوی نماز نکردی.

و در خبر است از باقر- علیه السّلام- از پدرانش که رسول را- علیه السّلام- در آن وقت که [۳۴۶- ر] بیمار بود در حجره زنان می گردانیدند به نوبت، تا چون«۹» دل خوش کردند به حجره عایشه بخفت«۱۰».

و معاذ جبل دو زن داشت، هر دو به یک روز بمردند به طاعون، قرعه بر افگند«۱۱» تا ابتدا به تجهیز و دفن کدام کند.

---

(۱). مر که.

(۲). لت: یخفف.

(۳). تب، مر: مکنید.

(۴). تب: مکنید، مر: کنید.

(۵). مر، لت: آویخته‌ای.

(۶). تب، آج، لب، مر، لت: بر آن.

(۷). مر، لت: دیگری. [.....]

(۸). تب، مر: افزایید.

(۹). آج، لب: ندارد، مر: تا همه.

(۱۰). مر: دل خوش گردند. چون نوبت به عایشه رسید زنان همه متّفق شدند که در همان خانه باشد. پس به حجره عایشه بخفت.

(۱۱). مر: برافگندند.

صفحه : ۱۳۶

و بنزدیک ما هر که چهار زن آزاد دارد، نشاید که او بنزدیک یکی از ایشان دو شب مقام کند الّا به رضای دیگران. و چون سه زن دارد، دو شب بر دو کس باشد«۱» و دو شب بر یکی«۲». و اگر دو زن دارد، شبی بر یکی باشد و سه شب بر یکی، برای آن که او را چهار زن حلال است، چون نکرده است از اوست«۳». و چون زنی آزاد و زنی برده به عقد نکاح دارد، دو شب بر زن آزاد باشد و یک شب بر زن برده.

و امّا آن را که به ملک یمین دارد، او را با زن آزاد قسمت نباشد، و چون بر زنی بکر عقد بندد، شاید که او را در قسمت زیادت کند در اوّل حال به سه شب تا هفت شب. و چون به قسمت بر زنان رود«۴»، خلوت کردن لازم نباشد او را، بل«۵» به اختیار او بود، و مکروه است که عزل کند از زن آزاد مگر به دستوری«۶» او، و با کنیزکی که به ملک یمین دارد او را بود«۷» که عزل کند، رضا و اذن او«۸» معتبر نیست.

و حکم اهل کتاب از جهودان و ترسایان که مرد مسلمان ایشان را به زنی دارد، حکم پرستار باشد که معقود علیها باشد، و بنزدیک شافعی فرق نباشد میان زن آزاد مسلمان و میان اهل ذمّه در اینکه باب، أعنی قسمهٔ اللّیالی.

فَإِنَّ اللّٰهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً، خدای تعالی غفور و رحیم بوده است، آمرزنده گناه و بخشاینده خلقان است.

وَ إِن یَتَفَرَّقا- الایهٔ، و اگر چنان که«۹» بنسازند«۱۰» زن و شوهر با یکدیگر، مرد تسویه نکند یا راغب نباشد در او، و«۱۱» زن دل خوش نکند، آنگه جدا شوند از یکدیگر به طلاق، خدای تعالی هر دو را مستغنی بکند از یکدیگر به فضل و رحمت خویشتن«۱۲»، و هیچ دو را ضایع نگذارد و روزی باز نگیرد. وَ کانَ اللّٰهُ واسِعاً حَکِیماً، و خدای تعالی فراخ عطا بوده است و حکیم، دهنده است، و آنچه دهد به حکمت دهد چندان که

---

(۱). مر: دو شب پیش دو زن باشد.

(۲). مر: و یک شب بر یکی.

(۳). مر دو شب.

(۴). مر: برود.

(۵). اساس: اوایل، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مر: مگر به رضا دادن.

(۷). مر: رسد.

(۸). مر، لت: رضا دادن او.

(۹). آج، لب، مر: چنانچه.

(۱۰). مت، آج، لب: نبسازند. [.....]

(۱۱). مر: یا .

(۱۲). آج، لب، لت: خویش.

صفحه : ۱۳۷

صلاح داند به آن کس که صلاح داند.

و عبد اللّه عبّاس و مجاهد و دیگر مفسّران گفتند: مراد به «سعت» روزی است، و در آیت دلیل است بر آن که روزی به خدای تعالی تعلّق دارد«۱»، و اگر چه بعضی اسباب او متعلّق است به مخلوقان از آن که بر دست ایشان یا به سعی ایشان رسد«۲».

قوله- عزّ و علا«۳»:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۱ تا ۱۴۷]

[اشاره]

وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ لَقَد وَصَّینَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ إِیّاکُم أَن اتَّقُوا اللّهَ وَ إِن تَکفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ غَنِیًّا حَمِیداً (۱۳۱) وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلاً (۱۳۲) إِن یَشَأ یُذهِبکُم أَیُّهَا النّاسُ وَ یَأتِ بِآخَرِینَ وَ کانَ اللّهُ عَلی ذلِکَ قَدِیراً (۱۳۳) مَن کانَ یُرِیدُ ثَوابَ الدُّنیا فَعِندَ اللّهِ ثَوابُ الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً بَصِیراً (۱۳۴) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالقِسطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَو عَلی أَنفُسِکُم أَوِ الوالِدَینِ وَ الأَقرَبِینَ إِن یَکُن غَنِیًّا أَو فَقِیراً فَاللّهُ أَولی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الهَوی أَن تَعدِلُوا وَ إِن تَلوُوا أَو تُعرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً (۱۳۵)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَ الکِتابِ الَّذِی أَنزَلَ مِن قَبلُ وَ مَن یَکفُر بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الیَومِ الآخِرِ فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً (۱۳۶) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازدادُوا کُفراً لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم وَ لا لِیَهدِیَهُم سَبِیلاً (۱۳۷) بَشِّرِ المُنافِقِینَ بِأَنَّ لَهُم عَذاباً أَلِیماً (۱۳۸) الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ أَ یَبتَغُونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً (۱۳۹) وَ قَد نَزَّلَ عَلَیکُم فِی الکِتابِ أَن إِذا سَمِعتُم آیاتِ اللّهِ یُکفَرُ بِها وَ یُستَهزَأُ بِها فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ إِنَّکُم إِذاً مِثلُهُم إِنَّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقِینَ وَ الکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً (۱۴۰)

الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُم فَإِن کانَ لَکُم فَتحٌ مِنَ اللّهِ قالُوا أَ لَم نَکُن مَعَکُم وَ إِن کانَ لِلکافِرِینَ نَصِیبٌ قالُوا أَ لَم نَستَحوِذ عَلَیکُم وَ نَمنَعکُم مِنَ المُؤمِنِینَ فَاللّهُ یَحکُمُ بَینَکُم یَومَ القِیامَةِ وَ لَن یَجعَلَ اللّهُ لِلکافِرِینَ عَلَی المُؤمِنِینَ سَبِیلاً (۱۴۱) إِنَّ المُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَ خادِعُهُم وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاةِ قامُوا کُسالی یُراؤُنَ النّاسَ وَ لا یَذکُرُونَ اللّهَ إِلاّ قَلِیلاً (۱۴۲) مُذَبذَبِینَ بَینَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی

هؤُلاءِ وَ مَن یُضلِلِ اللّه فَلَن تَجِدَ لَه سَبِیلًا (۱۴۳) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ أَ تُرِیدُونَ أَن تَجعَلُوا لِلّهِ عَلَیکُم سُلطاناً مُبِیناً (۱۴۴) إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ وَ لَن تَجِدَ لَهُم نَصِیراً (۱۴۵)

إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصلَحُوا وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخلَصُوا دِینَهُم لِلّهِ فَأُولئِکَ مَعَ المُؤمِنِینَ وَ سَوفَ یُؤتِ اللّه المُؤمِنِینَ أَجراً عَظِیماً (۱۴۶) ما یَفعَلُ اللّه بِعَذابِکُم إِن شَکَرتُم وَ آمَنتُم وَ کانَ اللّه شاکِراً عَلِیماً (۱۴۷)

[ترجمه]

و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و اندرز کردیم آنان را که دادیم ایشان را کتاب از پیش شما و شما را نیز که بترسید از خدای و اگر کفر آرید خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و بوده است خدای توانگر و پسندیده.

و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و بس است خدای و کیل«۴».

اگر خواهد ببرد شما را ای مردمان و بیارد دیگرانی را، و همیشه بوده است خدای بر آن قادر.

هر که خواهد جزای دنیا بنزدیک خداست جزای دنیا و آخرت، و بوده است خدای شنوا و بینا.

ای آنان که ایمان آرید«۵» باشید ایستادگان به راستان«۶» گواهان خدای را و اگر بر شما باشد یا بر پدر و

---

(۱). اساس، مت: داند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶- ۲). مر: برسد.

(۳). مر: قوله تعالی.

(۴). آج، لب: خدای کاردان و نگهبان.

(۵). وز، لت: دارید.

صفحه : ۱۳۸

مادر و نزدیکان«۱» اگر باشد توانگر یا درویش خدای سزاوارتر است به ایشان پسروی مکنید هوا را از آن که داد کنید و اگر بر پیچید یا برگردید خدای بوده است به آنچه شما می‌کنید دانا.

[۳۴۶- پ]

ای آنان که ایمان دارید، ایمان آرید به خدای و پیغامبر«۲» و آن کتاب که فرستاد بر پیغمبرش و آن کتاب که فرستاد از پیش و هر که کافر شود به خدای و فرشتگان او و کتابهایش و پیغامبرانش و روز بازپسین گمراه شود گمراهی دور.

آنان که ایمان آوردند«۳» پس کافر شدند پس ایمان آوردند پس کافر شدند پس بیفزودند کفر، نیامرزد خدای ایشان را و ننماید ایشان را راهی.

بشارت ده منافقان را به آن که ایشان را عذابی بود سخت.

آنان که گیرند کافران را دوستان جز مؤمنان می‌جویند بنزدیک ایشان عزیزی! عزیزی خدای راست جمله.

و فرستاد بر شما در کتاب آنچه«۴» چون شنوید«۵» آیتهای خدای که کافر می‌شوند به آن و فسوس می‌دارند به آن منشینید با ایشان تا شوند در حدیثی جز آن که شما آنگه چون ایشان باشید، خدای گرد آرنده

---

(۱). وز و.

(۲). لت: پیغامبرش، آج، لب: پیغمبر او.

(۳). مت: آورند.

(۴). تب، لت: آن که.

(۵). تب: بشنوید.

صفحه : ۱۳۹

منافقان است و کافران در دوزخ همه«۱».

آنان که انتظار کنند. به شما اگر باشد شما را گشایشی از خدای، گویند: نه ما با شما بودیم، و اگر باشد کافران را بهره، گویند: نه ما غالب شدیم بر شما و بازداشتیم شما را از مؤمنان، خدای حکم کند میان شما روز قیامت، و نکند خدای کافران را بر مؤمنان راهی.

منافقان می‌فریبند خدای را و او فریبنده است ایشان را و چون برخیزند به نماز برخیزند کاهل، ریا کنند با مردمان و ذکر خدای نکنند مگر اندکی.

آویخته‌اند میان آن نه به اینان«۲» نه به ایشان«۳»، و هر که گمراه کند خدای او را، نیابی او را راهی.

ای آنان که ایمان آوردید مگیرید کافران را دوستان بدون مؤمنان، می‌خواهی«۴» که کنی«۵» خدای را بر شما حجّتی روشن.

منافقان«۶» در پایه«۷» زیرین باشند از دوزخ نیابی«۸» ایشان را یاری.

[۳۴۷- ر]

مگر آنان که توبه

---

(۱). وز، تب، آج، لت: جمله.

(۲). تب اند. [.....]

(۳). تب: آنان.

(۴). تب: می‌خواهید.

(۵). تب: که گردانید.

(۶). تب: بدرستی که منافقان، آج، لب: بدرستی که دو رویان.

(۷). آج، لب: طبقه.

(۸). تب هرگز.

صفحه : ۱۴۰

کنند و نیکی کنند و پناه با خدای«۱» دهی و خالص کنند عبادتشان«۲» [را برای]«۳» خدای ایشان با مؤمنان آیند«۴»، و بدهد خدای مؤمنان را مزدی بزرگ.

چه کند خدای به عذاب شما اگر شاکر باشید و مؤمن، و بوده است خدای هو سپاس«۵» و دانا«۶».

قوله: وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرضِ- الایة. وجه اتّصال آیت به آیت متقدّم از«۷» آن است که خدای تعالی چون بگفت که: اگر ایشان از یکدیگر جدا شوند به طلاق، یعنی زن و شوهر، خدای تعالی مستغنی بکند هر یکی را از ایشان از روزی، چه روزی ایشان به خدای تعلّق دارد نه به ایشان. در اینکه آیت باز نمود که:

هر چه در آسمان و زمین او راست بر او متعذّر نباشد مستغنی بکردن هر یکی را از ایشان از صاحبش به فضل و سعت و رحمت، و حق تعالی گفت: خدای راست هر چه در آسمان و زمین است به ملک و ملک، برای آن که آفریده اوست و پرورده اوست«۸» و در

قبضه قدرت اوست، تا چنان که خواهد می‌گرداند و می‌دارد و می‌فزاید و می‌کاهد.

آنگه گفت: ما وصیّت و اندرز کردیم اهل کتاب را از جهودان و ترسایان، و معنی وصیّت از خدای تعالی امر باشد، جز که وصیّت از امر بلیغتر باشد و امری بود که بر سبیل شفقت کسی کند آنان را که پیوستگان و دوستان او باشند به مصلحت و خیر و نفع ایشان. وَ إِيّاكُم، و نیز شما را وصیّت کرد. أَنِ اتَّقُوا اللّه، که از خدای بترسید، یعنی از عقاب او بترسید و از معاصی او بپرهیزید. و اگر چنان که«۹» کافر شوی«۱۰» و مخالفت فرمان او کنی«۱۱» و به او و اوامر او نگروی«۱۲»، هیچ زیان نیست خدای

---

(۱). تب: و پناه دهند با خدای.

(۲). آج، لب: و ویژه کردند کیش خود را.

(۳). اساس، مت، وز: ندارد، از تب افزوده شد.

(۴). تب، آج، لب، لت: اند.

(۵). کلمه در نسخه اساس، وز، مت، به صورت: «هر سپاس» هم خوانده می‌شود، تب: شکر پذیرنده.

(۶). آج، لب: خدای تعالی پاداش دهنده شاکران دانا و اقوال ایشان.

(۷). وز، تب، آج، لب: ندارد.

(۸). مر: آن که همه آفریده و پرورده اوست. [.....]

(۹). تب، مر: چنانچه.

(۱۰). تب، مر، لت: کافر شوید.

(۱۱). تب، مر، لت: کنید.

(۱۲). تب، مر، لت: نگروید.

صفحه : ۱۴۱

را- عزّ و جلّ- بل زیان آن راجع است با شما، چه آن که ملك آسمان و زمین او را باشد، او را از طاعت مطیعان سود نباشد و از معصیت عاصیان زیان نباشد، و او همیشه غنی و بی‌نیاز بوده است.

و معنی «غنی» راجع با نفی حاجت است، و«۱» در حقّ ما و در حقّ خدای تعالی صفتی نباشد، بل مرجع او با نفی حاجت بود، و فلان غنیّ عن کذا إذا کان غیر محتاج إلیه.

و «حمید» فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی محمود یعنی مستحقّ حمد و شکر به نعمتهایی که کند بر بندگانش، و روا باشد که به معنی فاعل بود، و معنی آن باشد که بندگان خود را بستاید و حمد کند بر ادای طاعت او و اجتناب مناهی او.

آنگه گفت: خدای راست آنچه در آسمان«۲» و زمین. وَ كَفى بِاللّهِ وَكِيلًا، و تکفّل کننده به اندر بایست خلق و آنچه ایشان به آن محتاج باشند خدای تعالی بس است و او را درین معنی یاری نباید و انبازی.

اگر گویند: چرا تکرار کرد اینکه الفاظ در دو آیت عقیب«۳» یکدیگر! گوییم:

برای آن که خبر مختلف است أعنی مخبر عنه، در آیت اوّل اشارت فرمود به آن که آفریدگار خلق است از آنچه در میان آسمان و زمین است و متصرّف در آن بر وجهی که کس او را از آن منع نتواند، و امر و نهی و تکلیف او را رسد به قرینه قوله: وَ لَقَد وَصَّينَا الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِن قَبلِكُم وَ إِيّاكُم، و دوم بر وجه آن گفت که به آن که جمله او راست، او از آن بی نیاز است به قرینه قوله: وَ كانَ اللّهُ غَنِيًّا حَمِيداً، و سوم«۴»: بر وجه حفظ و رعایت خلق فرمود به قرینه قوله: وَ كَفى بِاللّهِ وَكِيلًا. چون موارد و اغراض مختلف بود، روا باشد که لفظ را تکرار کند لاختلاف المعانی- و اللّه أعلم.

قوله: إِن يَشَأْ يُذهِبكُم أَيُّهَا النّاسُ وَ يَأتِ بِآخَرِين، آنگه حق تعالی خواست که از عزّت«۵» و شوکت آنان که از فرمان او متعدّی بودند کند کند«۶» گفت همانا شما را

---

(۱). آج، لب: ندارد.

(۲). وز، لب، آج، تب، مر، لت: آسمانها.

(۳). آج، لب، لت: عقب.

(۴). تب: سیوم، آج، لب: سوم، لت: سیم.

(۵). لب: عرب، لت: غرب.

(۶). تب: حکایت کند، آج، لب، لت: گذر کند، مر: ذکر کند.

صفحه : ۱۴۲

اینکه همه قوّت و منعت نیست که غالب باشی«۱» بر قضایا و احکام من، چه اگر من خواهم که شما را ببرم و به بدل شما دیگران را بیارم توانم کردن و قادرم بر آن و بر همه چیزی، که نه اوّل خلق شما بودی«۲» یا پیش شما دیگران نبوده‌اند از شما بقوّت قوی‌تر و به قدمت پیشتر و به ساز و عدّت بیشتر چنان که در قصّه امم سالفه فرمود چند جای، منها فی قصّهٔ قارون: أَ وَ لَم يَعلَم أَنَّ اللّهَ قَد أَهلَكَ مِن قَبلِهِ مِنَ القُرُونِ مَن هُوَ أَشَدُّ مِنهُ قُوَّةً وَ أَكثَرُ جَمعاً وَ لا يُسئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ المُجرِمُونَ«۳». و عاد را و ثمود و قوم نمرود را و قوم فرعون را همه از شما به عدد بیش بودند و به عدّة«۴» پیش بودند و اهل هر قرنی از پس قرنی. چون قومی را فرود برد و قرنی را بر آرد، اینان پندارند که پیش از ایشان«۵» جهان نبوده است و اوّل کس ایشان‌اند که در جهان آمده‌اند و یا همیشه خواهند ماندن، و دست عزل روزگار به ولایت«۶» ایشان نخواهد رسیدن. ندانند که اینکه جهان«۷» بازمانده بسیار کسان است«۸» و میراث بسیار مردگان است.

در خبر می‌آید که در عهد رسول- علیه السّلام- دو مرد در شقصی«۹» خلاف می‌کردند، به حکومت پیش رسول آمدند و هر یکی از ایشان در آن پاره زمین دعوی کرد و منازعت و مشاحّت از حدّ ببردند. جبرئیل- علیه السّلام- حاضر بود به اداء بعضی وحی رسول را- علیه السّلام- گفت: یا رسول اللّه؟ اینکه پاره زمین را که ایشان در آن خلاف می‌کنند من چهار هزار مالک را یاد دارم.

و در خبر است که یک روز بهلول مجنون بنزدیک هارون الرّشید رسید در بعضی مواقف حج، و هارون در هودجی بود و حجّاب او مردم را می‌زدند [۳۴۷- پ]

و می‌راندند. بهلول به بالایی برآمد و گفت:

حدّثنی ابی عن فلان عن فلان انّه قال: رأیت رسول اللّه- صلی اللّه علیه و سلّم- فی هذا المکان علی حمار له و لم یکن هناک ضرب و لا طرد،

گفت: رسول خدای«۱۰» را دیدم درین جای بر خری نشسته،

---

(۱). تب: باشید.

(۲). تب: بودید.

(۳). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۸.

(۴). مر: قوّت. [.....]

(۵). مر: پیش از اینکه.

(۶). مر: به رايت.

(۷). لب: كه ايشان.

(۸). كسانند.

(۹). آج در حاشيه با خطى شبيه به متن افزوده: الشقص القطعة من الارض، صحاح.

(۱۰). رسول اللّه.

صفحه : ۱۴۳

ضربى و طردى نبود و كس را نمى‌زدند و نمى‌راندند. هارون پرسيد كه اينكه كيست كه اينكه مى‌گويد! گفتند: بهلول است. گفت: او را پيش من آريد«۱». هودج بداشتند«۲»، او را پيش هارون بردند. گفت: چه گفتى! اينكه خبر باز گفت. هارون گفت: راست مى‌گويى، مرا وعظى كن اى بهلول و مختصر گو«۳»، گفت: انّ الّذى فى يدك كان فى يد غيرك ثمّ انتقل اليك و عن قريب سينتقل عنك الى غيرك، آنچه در دست تو است از اينكه ملك و پادشاهى در دست ديگران بود از ايشان به تو نقل افتاد، عن قريب از تو به ديگرى نقل افتد. هارون بگريست و گفت: برويد هزار دينار به او دهيد«۴».

گفت: نخواهم. گفت: بر درويشان قسمت كن. گفت: اوليتر آن باشد كه تو با خداوند آن«۵» رسانى و بگذشت. و إبن العميد در آخر عمر به اينكه دو بيت مولع شد:

دخل الدّنيا أناس قبلنا رحلوا عنها و خلّوها لنا

و دخلناها كما قد دخلوا و نخلّيها لقوم بعدنا

و ديگرى گفت«۶»:

فانّك لا تدرى متى انت ميّت و قبرك لا تدرى باىّ مكان

و حسبك قول النّاس فيما رأيته لقد كان هذا مرّة لفلان

و متنبّى گويد«۷»:

سبقنا الى الدّنيا فلو عاش اهلها منعنا بها من جيئة«۸» و ذهوب

تملّكها الاتى تملّك سالب و فارقها الماضى فراق سليب

جرير بن عبد اللّه گفت: نعمان بن المنذر الأكبر يك روز به تماشا با عدىّ بن زيد العبادىّ بيرون رفت، به گورستان حيرة رسيدند. عدىّ بن زيد گفت: ابيت اللّعن ايّها الملك دانى تا اينكه گورها از روى اعتبار چه مى‌گويند! گفت: نه. گفت مى‌گويند:

---

(۱). آج، لب: آرى.

(۲). مر و.

(۳). مر: گوى.

(۴). آج، لب: دهی.

(۵). در اساس و همه نسخه بدلها بر طبق رسم الخط گذشته به صورت «خداوندان» بدون مدّ ضبط شده است، امّا آنچه در متن آورده‌ایم با سبک و سیاق عبارت سازگارتر یافتیم.

(۷- ۶). مر: و قال آخر.

(۸). آج، لب، مر، لت: جيئة.

صفحه : ۱۴۴

ایّها الرّکب«۱» المخبّون علی الارض مجدّون

کما انتم کنّا و کما نحن تکونون

از آن جا برگشت و آن تماشا بر او منغّص«۲» شد. روزی چند بر آمد دگر باره با عدیّ بن زید به تماشا می‌رفت به گورستانی دگر بگذشتند. عدیّ بن زید گفت: ایّها الملك؟ دانی تا اینکه گورها به زبان اعتبار چه می‌گویند! گفت: نه. گفت می‌گوید«۳»:

من رانا فلیحدّث نفسه أنّه موف علی قرن الزّوال

و صروف الدّهر لا تبقی لها و لما تأتی به صمّ الجبال

ربّ رکب قدانا خوا حولنا یشربون الخمر بالماء الزّلال

و الأباریق علیها فدم و عتاق الخیل تردی فی الجلال

عمّروا دهرا بعیش حسن آمنی دهرهم غیر عجال

ثمّ اضحوا لعب الدّهر بهم و کذاك الدّهر حالا بعد حال

یروی: کذاك الدّهر یلهو بالرّجال«۴». از آن جا برگشت و تماشا رها کرد و با خانه شد، و عدیّ بن زید را گفت: امشب سحرگاه با پیش من آی. عدیّ بن زید سحرگاه برفت. او را دید جامه ملوك بکنده و پلاس پوشیده آنگاه برخواست«۵» و ملك رها کرد و با رهبان در عبادت گرفت«۶»، و فرزندان او«۷» عابد شدند و دختر او هند بنت النّعمان بر ظهر کوفه دیری کرد. آن را دیر هند گویند. هشام بن الکلبیّ گوید: چون خالد بن الولید عین التّمر بگشاد، احوال دختران نعمان بن منذر پرسید. گفتند: یکی فرمان یافت و یکی در بعضی«۸» دیرها مانده است.

بیامد و بر او سلام کرد و گفت: احوال شما چون بود چون اینکه جا رسید«۹»! گفت:

____

(۱). تب: الراکبون، مر: الراکب. [.....]

(۲). مر: منقض.

(۳). تب شعر.

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: الدّهر بالرجال، چاپ شعرانی (۴/ ۳۶): الدهر یلهو بالرجال.

(۵). وز، لت: خاست.

(۶). مر: در عبادت ایستاد.

(۷). مر هم.

(۸). لب، مر: بعض.

(۹). لب: رسیدی.

صفحه : ۱۴۵

قصّه آن دراز است، و جمله او آن که روزی«۱» آفتاب برآمد«۲» و هر چه پیرامن خورنق و سدیر«۳» همه به حکم ما بود [و زیر دستان ما بودند و آفتاب فرو شد و آن]«۴» زیر دستان ما را بر [ما]«۵» رحمت آمد و روزگار، خود چنین است. هیچ سرای نباشد که پر از خرّمی شود الّا«۶» پر از آب چشم شود، آنگه گفت«۷»:

فبینا«۸» نسوس النّاس و الأمر امرنا إذا نحن فیهم سوقة نتنصّف

فأف لدنیا لا یدوم نعیمها تقلّب تارات بنا و تصرّف

قوله: مَن کانَ یُرِیدُ ثَوابَ الدُّنیا«۹»، مفسّران گفتند: خدای تعالی به اینکه آیت و آن که پیش از اینکه است، آنان را خواست که در آن درع خیانت کردند و مرتد شدند.

آنگه گفت: هر کس که او به عوض ثواب آخرت منافع دنیا خواهد از او دریغ نیست بنزدیک خدای هر دو هست. هم ثواب دنیا و هم ثواب آخرت، و ثواب دنیا در آیت مجاز است مراد منافع دنیاست و برای آن ثوابش خواند که منافقان آن را در برابر ثواب آخرت نهادند. و اگر بر اصل لغت حمل کنند در هر دو حقیقت باشد، چه ثواب جزا بود در لغت من ثاب اذا رجع، نبینی که خدای تعالی در حقّ کافران گفت: هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ ما کانُوا یَفعَلُونَ«۱۰»، أی هل جوزی جز که به عرف شرع و وضع لغت چو منسوخی شده است، درست آن است که اوّل مجاز باشد«۱۱» و دوم حقیقت. آنگاه برای ازدواج لفظ اطلاق کرد، آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت: خدای تعالی شنوا و بیناست به اقوال و افعال ایشان.

قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالقِسطِ شُهَداءَ«۱۲»، آنگه حق تعالی امر کرد مؤمنان را و اگر چه جز ایشان داخلند«۱۳» تحت خطاب به دلیلی دیگر و گفت ای مؤمنان نیک قیام کنی«۱۴» به قسط یعنی به عدل [۳۴۸- ر]

و قسط«۱۵» عدل باشد و قسط

---

(۱). مر که.

(۲). مر: بر می‌آید.

(۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت بود.

(۵). اساس پندارد، از وز افزوده شد.

(۶). مر که.

(۷- ۴). تب شعر. [.....]

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به ضبط لسان العرب (۹/ ۳۳۲) تصحیح شد.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۴.

(۱۰). سوره مطفّفین (۸۳) آیه ۳۶.

(۱۱). آج، لب، مر، لت: است.

(۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۵.

(۱۳). مر در.

(۱۴). تب، مر، لت: کنید.

(۱۵). مر و اقساط.

صفحه : ۱۴۶

نصیب باشد و قسوط بیداد باشد و اقساط عدل باشد. شُهَداءَ لِلّهِ، گواهان خدای باشی که گواهی به حق و عدل و انصاف دهی و برای خدای دهی، چنان که گفت: وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ«۱»، و اگر چه آن گواهی بر خود باشد، چنان که گفت- علیه السّلام: قل الحقّ و ان کان علیک، حق بگو و اگر چه بر تو باشد. أَوِ الوالِدَینِ، یعنی و اگر گواهی باشد که تو را زیان دارد و مادر و پدرت را. اگر گویند: کسی بر خویشتن گواهی چگونه دهد گوئیم معنی گواهی بر خود اقرار باشد، یقال: شهد علی نفسه بکذا إذا اقرّ به علیها، و نظیره قوله: شاهِدِینَ عَلی أَنفُسِهِم بِالکُفرِ«۲»، و قوله: أَوِ الوالِدَینِ، یعنی گواهی برای مادر و پدر و بنزدیک ما گواهی مرد برای مادر و پدر روا باشد و بر ایشان روا نباشد و گواهی مادر و پدر برای فرزند«۳» و برادر روا باشد چون دگری به«۴» ایشان باشد از اهل شهادت و اگر چه ظاهر آیت چنان می‌نماید که گواهی بر پدر و مادر روا باشد و انّما معنی آن باشد که: و اگر هم«۵» بر پدر و مادر باشد حق بباید گفتن و مبالات نکردن و جانب خدای نگاهداشتن، و اینکه بر سبیل مبالغت و توسّع باشد نه آن که بر حقیقت اگر بر پدر و مادر گواهی دهد مسموع باشد، چنان که یکی از ما گوید: ما ابالی بقول الحقّ و ان کان مع الأمیر أو«۶» السّلطان، و غرض از ذکر امیر و سلطان مبالغه باشد نه حقیقت.

و قوله: إِن یَکُن غَنِیًّا أَو فَقِیراً فَاللّهُ أَولی بِهِما، بعضی مفسّران گفتند: آیت در رسول«۷» آمد که توانگری و درویشی به حکومت پیش او رفتند، او میل با«۸» درویش کرد از آن جا که گمان برد که درویش بر توانگر ظلم نکند قریبتر آن باشد که توانگر بر درویش ظلم کند خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه درست نیست برای آن که اینکه حدیث لایق عصمت رسول- علیه السّلام- نیست، و آن که او میل کند علی الخصمین به گمان بی علمی و بیّنتی و درست آن است که آیت بر سیاقت عام است در خطاب جمله مکلّفان، و معنی آن باشد که گفتیم علی کلّ حال و فی حقّ کلّ

---

(۱). سوره طلاق (۶۵) آیه ۲.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۷.

(۳). مر: فرزندان.

(۴). مر، لت: با ایشان.

(۵). همه نسخه بدلها: همه.

(۶). مت: و السّلطان. [.....]

(۷). وز، تب، آج، لب، مر علیه السّلام.

(۸). مر: به.

صفحه : ۱۴۷

أحـد سواء، كان غنيّا أو فقيرا، به آن ننگرد كه مرد توانگر باشـد بر او گواهی ندهـد به حق یا درویش باشـد برای او ندهد گواهی به حق، برای آن كه ولیّ هر دو خـداست و خـدای به هر دو اولیتر است. و قوله: فَاللّهُ أَولی بِهِمـا، و نگفت به، برای آن كه ولایت او بر هر دو هست از توانگر و درویش.

و بعضی دگر گفتند: برای آن كه جمله فقرا و اغنیا را خواست نه توانگری را بعینه [یا درویشی را بعینه]«۱»، و بعضی دگر گفتند: او به معنی واو است در اینكه آیت و بعضـی دگر گفتنـد: چون هر دو در آیت مذكورانـد، روا باشد تثنیه كنایت كردن، چنان كه: وَ لَهُ أَخٌ أَو أُختٌ فَلِكُلِّ [واحِدٍ]«۲» فَلا تَتَّبِعُوا الهَوی أَن تَعدِلُوا، در او چند وجه گفتند، یكی آن كه: فَلا تَتَّبِعُوا الهَوی فی ان تعدلوا، متابعت [هوی]«۴» نكنی«۵» در آن كه عدل كنی«۶» یعنی در باب عدل و ترك عدل متابعت هوای خود مكنی بل متابعت رضای خدا كنی.

قولی دگر آن است: هربا من ان تعـدلوا در باب آن كه از عدل بگریزی«۷» او لئلّا تعدلوا، كما قال تعالی: یُبَیِّنُ اللّهُ لَكُم أَن تَضِلُّوا«۸»، و المعنی لئلّا تضلّوا.

وجه سهام«۹» آن است: فَلاـ تَتَّبِعُوا الهَوی لتعـدلوا، متـابعت هوا مكنی تا عـدل كرده باشـی«۱۰»، و «لاـم» و «ان» متعاقب باشـند، یقال: جئتك ان تكرمنی و لتكرمنی، و معنی آن كه«۱۱» به ترك هوا به عدل رسی، و اینكه قول زجّاج و فرّاء است.

و قوله: وَ إِن تَلوُوا أَو تُعرِضُوا، و اگر مطل كنی«۱۲» و در پیچی«۱۳» یا اعراض كنی«۱۴» و عدول. در او چند قول گفتند: یكی آن كه مراد به آیت حكّام و قضاتند، یعنی شما كه قاضیانی میل مكنی علی احد الخصمین و اعراض مكنی از خصم دیگر، و اینكه

---

(۱). اساس ندارد با توجّه به وز، تب، مر، لت و سیاق عبارت افزوده شد.

(۲). اساس ندارد با توجه به قرآن مجید افزوده شد.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۲.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب، مر: مكنید.

(۶). تب، مر: كنید.

(۷). تب، مر: بگریزند.

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۹). تب، مر: سیوم.

(۱۰). تب، مر: باشید.

(۱۱). آج، لب، مر، لت به.

(۱۴- ۱۲). تب، مر، لت: كنید. [.....]

(۱۳). تب، مر، لت: در پیچید.

صفحه : ۱۴۸

قول سدّی [است]«۱» و عبـد اللّه عبّاس چه از حقّ حاكم آن است كه هر دو خصم را به یك جای بنشانـد و هر دو را یكسان نگرد و سخن هر دو بر یك حد شنود و میل نكند علی احد الجانبین تا چنان نباشد كه یكی از محدّثان گفت:

هبنا خصوما ترفّعنا إلی حكم الیس فی الشّرط ان لا یظلم الحكم

اللّفظ و اللحظ و التّقريب مشترك و البشر و البرّ و الاكرام مقتسم«۲»

و انت توسعه لطفا و توسعنى عنفا كانّك فى التّحقيق تختصم«۳»

و روایت دیگر از عبد اللّه عبّاس و مجاهد آن است که: خطاب با گواهان است، یعنی در گواهی«۴» دادن تحریف و تغییر نکنید«۵» که گواهی«۶» به خلاف راستی دهید«۷» یا اعراض کنی«۸»، خود گواهی«۹» ندهی«۱۰» اصلا و کتمان کنی«۱۱»، و اینکه قول باقر است- علیه السّلام- و «لی» در پیختن«۱۲» باشد ولیّ الغریم مطله و لوی لسانه بكذا اذا تكلّم بكلام يلغز فيه. چون بر طریق لغز و تعمیه گوید و سخن موهم گوید و لوى بحقّه و الوى إذا ذهب به، و قال اعشى فى المطل«۱۳».

يلويننى دينى النّهار و أقتضى دينى اذا وقذ النّعاس الرقّد«۱۴»

و إبن عامر و حمزه خوانند: وَ إِن تَلوُوا، به ضمّ لام به یک واو من ولى كذا اذا تولّاه و أقبل عليه، و معنى آن باشد که اگر اقبال کنید«۱۵» و گواهی بدهی«۱۶» و اگر اعراض کنی«۱۷» و گواهی ندهی«۱۸» خدای تعالی داناست به آنچه کنی هر یک را جزا دهد بر وفق عملش. و صاحب کتاب الحجّة گفت: اینکه قراءت اولیتر است، برای

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۲). وز: متنسم.

(۳). مت: يختصم.

(۹- ۴). لت: گوای.

(۵). وز، تب، لت: مکنید، آج، لب: مکنی.

(۷- ۶). آج، لب، مر: دهی.

(۸). تب، لت: اعراض کنید، مر: اعراض کنید یا .

(۱۰). اساس، مت: نگواهی ندهی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). وز، مر، لت: کتمان کنید.

(۱۲). مر: در پیچیدن.

(۱۳). تب شعر.

(۱۴). اساس: الرقد، با توجّه به نسخه مر و لت و منابع لغت تصحیح شد.

(۱۵). مت: اقبال نکنید، آج، لب، مر: اقبال کنی. [.....]

(۱۶). تب، لت: گواهی بدهید.

(۱۷). تب، لت: اعراض کنید.

(۱۸). اساس، وز: بدهی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۴۹

آن که در آن قراءت تکرار باشد برای آن که «لی» و «اعراض» به معنی [۳۴۸- پ]

واحد بود، الا ترى الى قوله تعالى: لَوَّوا رُؤُسَهُم وَ رَأَيتَهُم يَصُدُّون، و معنی «لی» اینکه جا اعراض است، جز که حملش کنند بر جواز

تکرار لاختلاف اللّفظين، کما قال: و هند اتی«۱» من دونه النّأی و البعد، و آن وجوه که از پیش گفتیم معتمد است- و اللّه ولیّ التّوفیق.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ- الایة، حق تعالی گفت: ای آنان که ایمان آورده‌اید«۲»؟ ایمان آرید«۳». در آن که مؤمن را امر به ایمان کرد چند قول گفتند:

یکی آن که: یا ایّها الّذین أظهروا الایمان بالسنتکم امنوا بقلوبکم، ای آنان که اظهار ایمان کرده‌اید به زبانتان اعتقاد ایمان کنی به دلهایتان. بر اینکه قول لفظ اوّل مجاز باشد و لفظ دوم حقیقت، و خطاب در آیت خاص با منافقان باشد، و اینکه قول«۴» معتمد است و بیشتر مفسّران بر این‌اند.

قولی دیگر آن است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خطاب است با مؤمنان و لفظ حقیقت است «امنوا» أی استقیموا علی الایمان، بر ایمان استقامت کنی و بمانی، و اینکه لفظ دوم که صیغه امر دارد مجاز بود، و معنی آن است که استدامت کنی«۵» بر ایمان به تجدید او حالا بعد حال، برای آن که ایمان از باب معارف و علوم باشد و آن لا یبقی بود تجدید باید کردن حالا بعد حال و اینکه قول زجّاج است و جبّائی و بلخی، و اینکه نیز وجهی قریب است.

وجه سام«۶» محمّد بن جریر گفت: خطاب اهل کتاب است، یعنی ای آنان که به خدای و به موسی ایمان داری«۷» به محمّد ایمان آری«۸». و اینکه وجه هم محتمل است، الّا آن که ایمان در هر دو جایگاه، آن که خبر است و آن که امر است مجاز

---

(۱). اساس، مت: ای، وز: الی، با توجّه به سیاق عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج: ایمان آورده‌ای.

(۳). آج: ایمان آری.

(۴). لت: قولی.

(۵). تب، مر، لت: کنید.

(۶). تب، آج، لب، مر: سیوم، لت: سیم.

(۷). تب، مر، لت: دارید، اساس و، که با توجّه به آیه و اتّفاق نسخه بدلها زائد تشخیص داده شد.

(۸). تب، مر، لت: آرید.

صفحه : ۱۵۰

باشد برای آن که ایمان عبارتی است از مجموع علومی که تا مجتمع نشود ایمانش نخوانند«۱» و اینکه جاری مجری عقل باشد در اینکه باب، پس ایمان به خدای و پیغمبران پیشین ایمان نباشد بی‌ایمان به رسول ما، و [ایمان به رسول ما]«۲» ایمان نباشد بی‌ایمان به خدای و پیغامبران، و هر یکی از آن اعتقاد باشد و علم و معرفت باشد و ایمان نباشد الّا آن که مجموع شود.

وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ، و آن کتاب که به رسول خود فرو فرستاد و آن قرآن است. وَ الْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ، و آن کتاب که پیش از آن فرو فرستاد«۳»، یعنی توریت و انجیل و کتب اوایل، و جمله قرّاء بر فعل مستقیم خواندند نزّل و انزل چنان که فعل مسند باشد با قدیم- جلّ جلاله.

و إبن کثیر و ابو عمرو و کسایی «نزّل» و «انزل» خواندند بر فعل ما لم یسمّ فاعله و بر قول آن کس که گفت آیت خطاب با اهل کتاب است، فایده امر به ایمان به کتب مقدّم«۴» آن باشد که ایشان اگر چه به توریت و انجیل ایمان داشتند به آیاتی که در آن ذکر رسول بود- علیه السّلام- و نعت و صفت و نبوّت او کافر بودند و جحود می‌کردند، ایمان به آن آیات خواست، و اینکه هم مجاز باشد اعنی ایمان«۵» به بعضی توریت و انجیل و کفر به بعضی از آن وجه که بیان کردیم.

و قولی دگر آن است که آیت خطاب است با جهودان که به توریت ایمان داشتند و به انجیل و قرآن ایمان نداشتند، خدای تعالی ایشان را امر کرد به آن که به قرآن ایمان آرند، و هو الکتاب الّذی انزل علی محمّد و به انجیل ایمان آرند، و هو الکتاب الّذی انزل من قبل، آنگه تهدید کرد کافران را که به خدای تعالی و«۶» کتابهای او و پیغمبران او و فرشتگان او ایمان ندارند و باز نمود که هر که به اینها کافر باشد او ذاهب باشد از ره راست و ره نجات ذهابی دور، و اینکه آیت اگر چه متوجّه

---

(۱). اساس: نخواند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس: و آن قرآن است و الکتاب، که با توجّه به فحوای عبارت و اتّفاق نسخه بدلها زائد تشخیص داده شد. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها بجز مت: متقدّم.

(۵). تب، آج، لب، مر، لت ایشان.

(۶). آج، لب، لت به.

صفحه : ۱۵۱

است به آنان که به بعضی از اینکه چیزها ایمان دارند غرض از او آن است تا معلوم شود که ایمان به جمله بی‌ایمان به محمّد نافع نباشد و ایمان نباشد.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا- الایة، خلاف کردند [در آن که]«۱» مراد به اینکه آیت کیست، قتاده گفت: مراد آنانند که ایمان آوردند به موسی- علیه السّلام- آنگه کافر شدند به عبادت عجل، آنگه ایمان آوردند به انجیل«۲» عیسی، آنگه کافر شدند به او و در کفر بیفزودند حین«۳» قالوا هو إبن اللّه«۴».

زجّاج و فرّاء گفتند: به موسی ایمان آوردند آنگه به عزیر کافر شدند، یعنی بقولهم: عزیر إبن اللّه، آنگه ایمان آوردند به عیسی، آنگه کافر شدند به محمّد- علیه السّلام- و بر کفر بیفزودند به اصرارشان بر کفر به رسول علیه السّلام ما.

مجاهد و إبن زید گفتند: مراد منافقانند که اظهار ایمان کردند و باز اظهار کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند و باز کافر شدند و بر آن اصرار کردند، و اینکه قول به صواب نزدیکتر است، و لفظ ایمان در اینکه آیت بر مجاز باشد برای آن که بنزدیک ما از مؤمن مخلص ارتداد نباشد برای وجوهی که پیش از اینکه بیان کردیم.

و قوله: لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ«۵»، اینکه «لام» برای تأکید نفی آرند، تقول: ما کنت لا فعل کذا، یعنی من از آنان نیم بهیچ وجه که اینکه کار کنم خدای تعالی ایشان را بهیچ وجه نیامرزد برای آن که اینکه ایمان که ازیشان حکایت کرد نه ایمانی است که بر آن استحقاق ثوابی باشد.

قولی دگر آن است که: به کفری که پس از ایمان آوردند بر وجه ارتداد، جز که اینکه قول را تفسیر اینکه«۶» باشد [۳۴۹- ر] که اینکه ارتداد دلیل آن بود که آنچه پیش ازین بود ایمان نبود بر حقیقت، صورت ایمان داشت.

بلخی و زجّاج گفتند: برای آن نیامرزد ایشان را که توبه نکردند و بر کفر اصرار

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). تب، آج، لب و.

(۳). اساس: چنین، با توجّه به فحوای عبارت و همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اشاره است به سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۷.

(۶). همه نسخه بدلها بجز مت: آن.

صفحه : ۱۵۲

کردند و اینکه قول در اینکه جا نیک نیست، برای آن که ما«۱» نفی توبه و اصرار بر کفر اینکه همه تکرار و اختلاف احوال در کفر و ایمان به کار نمی‌باید چه آن کس که او یک بار کفر آرد و اصرار کند و توبه نکند به اجماع خدای تعالی او را نیامرزد.

وَ لا لِیَهدِیَهُم سَبِیلًا، و او را راهی ننمایـد، یعنی ره بهشت و صواب و لایق به حال ایشان اینکه است برای آن که به قرینه نفی غفران، نفی هدایت«۲» را بر اینکه تفسیر بایـد دادن. و روا باشد که مراد آن بود که ایشان را خذلان کند و لطف نکند به ایشان در مستقبل عقوبهٔ لهم علی ما مضی من کفرهم و اصرارهم علیه، و نشاید که مراد نفی بیان باشد که آنگه تکلیف مالا یطاق بود.

اکنون بدان که: مرتد بنزدیک ما بر دو ضـرب است، یکی آن است که او را اسـتتابه نکنند و توبه بر او عرض نکنند و او را بکشند و آن، آن کس باشد که [بر فطرت اسلام زاده باشد و در میان مسلمانان او را تربیت بوده باشد چون مرتد شود او را بباید کشتن و توبه عرض نبایـد کردن بر او و ضـرب دوم آن باشـد که تـوبه بر او عرض کننـد اگر قبـول نکنـد آنگه بکشـند او را، آن، آن کس باشـد که]«۳» از دار الحرب به دار الاسـلام آمـده باشـد چون مرتـد شود توبه بر او عرض کننـد، اگر بپذیرد رها کنند«۴» او را. و اگر قبـول نکند بکشندش و اینکه مذهب عطاست.

و حسن بصـری گفت: استتابه نکنند مرتد را به هیچ حال، و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک و عامّه فقها آن است: که او را استتابه کننـد به هر حال سواء اگر از سـرای حرب آمـده باشـد یا بر فطرت اسـلام زاده باشد بر عکس مذهب حسن بصـری. و اگر مرتد زن باشد بنزدیک ما او را نکشـند، بل محبوس کنند او را یا «۵» بمیرد یا به«۶» اسـلام آید، و اینکه مذهب ابو حنیفه و اصحاب اوست. و اگر به دار الحرب گریزد او را به بردگی بیارنـد و حکمش حکم بردگـان باشـد، و اینکه قول قتـاده است و روایتی از امیر المؤمنین- علیه السّلام.

---

(۱). مر: با.

(۲). کذا: در اساس، وز، مت: بدایت، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد از وز افزوده شد.

(۴). اساس: و رها کنند، با توجه به وز و فحوای عبارت زائد می‌نماید.

(۵). مت، آج، لب، مر، لت: تا. [.....]

(۶). وز، تب، مت، آج، لب، مر: با.

صفحه : ۱۵۳

و مـذهب شـافعی آن است که: حکم او درین باب حکم مرد است بعـد اسـتتابه چون قبول نکنـد«۱» بکشـند او را و اینکه قول حسن بصری است و زهری و در فقها مذهب مالک است و أوزاعی و لیث و احمد حنبل و اسحاق.

امّا زندیق که به ظاهر اسلام گوید، و در باطن کفر دارد چون مقر آید به زندقه و آنگه گوید توبه کردم از زندقه بنزدیک ما توبه او قبـول نکننـد، و اینکه مـذهب مالـک است. و شـافعی گفت: تـوبه‌اش قبـول کننـد، و ابو حنیفه را در او دو قول است: یکی مثـل قول مالک، و یکی: مثل قول شافعی آن کس را که اسـتتابه باید کردن چون به توبه خوانند او را«۲» قبول کند و با اسلام آید و توبه کند و قتل ازو برخیزد بنزدیک ما و بنزدیک جمله فقها، و از شافعی قولی حکایت کردند که او گفت: قتل از او برنخیزد آن را که استتابه باید کردن استتابه او را واجب است بنزدیک ما و بنزدیک ابو حنیفه آن است که: استتابه سنّت است او را.

و شافعی را در او دو قول است: یکی چون قول ما، و دیگر مثل قول ابی حنیفه آن جا که استتابه بایـد کردن در اخبار حدّی محدود نیامـد. و شافعی [گفت]«۳» او را سه بـار به اسـلام بایـد خوانـدن، اگر اجابت کنـد و الّا قتل کننـد اینکه یک قول است از او، و اینکه مـذهب ابو حنیفه و احمـد و اسحاق است، و قولی دگر شـافعی را آن است که: او را یـک بار استتابه کننـد اگر قبول کنـد«۴» و الّا بکشند او را.

هر کس که او نماز رها کند و اعتقاد کند که نباید کردن و مرتد بود بباید کشتن او را، و اگر بکسل و توانی رها کند او فاسق باشد او را وعظ کننـد و زجر و نماز فرماینـد، اگر نکنـد تعزیر کنند او را و مذهب ابو حنیفه و مالک آن است که حبس کنند تا [او را]«۵» نماز کند، و مذهب شافعی آن است که استتابه کنند او را، اگر توبه کند و با سر نماز شود رها کنند او را و الّا بکشند چنان که مرتد را.

مرتد چون بر فطرت اسلام زاده باشد و از آن جا مرتد شود به ارتداد«۶» ملکش از

---

(۱). اساس: نکنند، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۲). تب، آج، لب و.

(۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۴). مر فبحا.

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). اساس و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و فحوای کلام زائد به نظر می‌رسد.

صفحه : ۱۵۴

جمله مالش زایل شود و هر تصرّف که در مال کند بعد ارتداد باطل باشد، و اگر به خلاف اینکه باشد و از فطرت اسلام نباشد ملک او زایل نشود و تصرّفش باطل نشود.

و اصحاب شافعی خلاف کردنـد. بعضـی گفتنـد: ملک زایل نشود و تصـرّفش صـحیح باشـد، و بعضـی گفتنـد: ملکش زایل شود و تصرّف باطل باشد. و قولی دیگر آن است«۱» مراعی باشد، اگر باز آید و با سر مسلمانی شود دانیم که ملکش زایل نیست، و اگر باز نیایـد بـدانیم که ملکش زایـل است، و بهماننـد قول دوم است مـذهب ابو یوسف و محمّـد و مـذهب ابو حنیفه آن است که: مـالش میراث باشد مسـلمانان را، آن که«۲» در حال اسـلام کسب کرده باشـد، و آن که در حال ارتـداد باشـد غنیمت بود. و شافعی گفت: جمله مالش فیء باشد.

مرتد چون از سرای اسلام به سرای حرب شود«۳»، او به آن جا جاری مجری مرگ نباشد مالش میراث نشود و مدبّرش آزاد نشود، و مذهب ابو حنیفه و شافعی آن است که: جاری مجری مرگش باشد، مالش میراث شود و مدبّرش آزاد شود.

قوله تعالی: بَشِّرِ الْمُنافِقِینَ بشارت ده مر منافقان را به آن که ایشان را عـذابی سـخت خواهـد بودن. و «بشارت» در لغت چیزی باشـد که اثر آن [۳۴۹- پ]

بر بشره پیدا شود از سرور یا حزن، جز که به عرف محقّق شده است به خبری«۴» که متضمّن باشد خیر و نفع را و در شرّ و عذاب بر سبیل مجاز باشـد. زجّاج گفت: معنی آن است که ایشان را به بدل بشارت خبر ده که عذابی سـخت خواهد بودن ایشان را. چنان که عرب گوید: تحیّتک الضّرب و عتابک السّیف. قال الشّاعر:

و خیل قد دلفت لها بخیل تحیّهٔ بینهم ضرب وجیع«۵»

آنگه وصف کرد منافقان را، گفت: آنانند که یتّخذون الکافرین اولیاء، کافران را به دوست گیرند دون مؤمنان را«۶». بنمود که میل ایشان به کافران است و با مؤمنان رای ندارند.

أ یَبتَغُونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ، اینکه منافقان طلب عزّت و منعت از کافران می‌کنند و

---

(۱). تب، آج، لب که.

(۲). مر: آنچه.

(۳). آج، مر، لت: شدن.

(۴). مت، لب: بچیزی.

(۵). تبیان (۳/ ۳۶۱): و جمیع، مر و حرح.

(۶). کذا، در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها «را» ندارد.

صفحه : ۱۵۵

نمی‌دانند که عزّت و غلبه و منعت جمله خدای راست. و اصل کلمه از شدّت و صلابت است، و أرض عزاز، أی صلبهٔ و تعزّز، أی تشدّد، و عزّ علیّ کذا، أی صعب، و منه قولهم: من عزّ بزّ، ای من غلب سلب. و آنچه نایافت باشد هم برای اینکه عزیز خوانند«۱» آن را برای آن که بر طالبش دشخوار«۲» و سخت باشد.

فی کهوَ قَد نَزَّلَ عَلَیکُم فِی الکِتابِ، و بر شما که مسلمانانی«۳» فرو فرستاده‌اند در کتاب که قرآن است.فی که أن إذا سَمِعتُم آیاتِ اللّهِ، آن که چون بشنوی آیات خدای تعالی که به آن کفر می‌آرند و استهزاء می‌کنند،فی که فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم، با ایشان منشینید«۴» در چنین حال تا آنگه که آن حدیث رها کنند و در حدیثی دیگر شوند، جز آن. و آنچه خدای تعالی گفت پیش از اینکه بر شما فرستاده‌اند در کتاب، آن است که در سورهٔ الأنعام گفت من قوله تعالی: وَ إذا رَأَیتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعرِض عَنهُم حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ«۵»- الایهٔ، و اینکه آیت سورهٔ الأنعام به مکّه آمد،«۶» به مدینه برای آن گفت.

فی کهوَ قَد نَزَّلَ عَلَیکُم فِی الکِتابِ، مفسّران گفتند: سبب نزول هر دو آیت آن بود که منافقان با جهودان و کافران بنشستندی و در قرآن طعن زدندی و بر مسلمانی و مسلمانان عیب کردندی، خدای تعالی اینکه آیت«۷» فرستاد و ایشان را- اعنی مسلمانان را- نهی کرد از آن که در حال بایشان نشینند«۸».

ضحّاک روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که«۹» گفت: جمله محدثان و مبتدعان داخلند در آیت از عهد رسول- علیه السّلام- تا به روز قیامت. و کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که او گفت: اینکه هر دو آیت منسوخ است بقوله: وَ ما عَلَی الَّذِینَ یَتَّقُونَ مِن حِسابِهِم مِن شَیءٍ«۱۰»، أی یتّقون الشّرک و الاستهزاء، من حسابهم، أی من حساب الکفّار و المنافقین. وَ لکِن ذِکری«۱۱»، أی ذکرهم. لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ«۱۲»

---

(۱). مر: گویند. [.....]

(۲). مر، لت: دشوار.

(۳). تب، آج، لب، لت: مسلمانانید، مر: بر شما مسلمانان.

(۴). آج، لب: منشینی.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۶۸.

(۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت و اینکه آیت.

(۷). وز، تب، آج، لب، لت: آيتها.

(۸). كذا در اساس و مت، وز، تب: بايشان نشينند، آج، لب: بايشان بنشينند، مر: با ايشان بنشينند.

(۹). آج، لب او. (۱۲- ۱۱- ۱۰). سوره انعام (۶) آيه ۶۹.

صفحه : ۱۵۶

ما«۱» نهوا عنه، و درست آن است كه منسوخ نيست.

و قوله:فى كه إِنَّكُم إِذاً مِثلُهُم، يعنى كه اگر با ايشان بنشينى در آن حال كه ايشان بر مسلمانى«۲» استهزاء مى‌كنند، پس چو ايشان [باشى]«۳». و «إذا» اينكه جا جزاى شرطى محذوف است، و تقدير آن است: فان تقعدوا معهم انّكم إذا مثلهم، و «اذا» ملغى است از عمل، براى آن كه در ميان مبتدا و خبر افتاده است، و از اينكه جا گفت- عليه السّلام:

من تشبّه بقوم فهو منهم،

هر كه تشبّه و ماننده‌گى كند«۴» به قومى، از ايشان باشد. و هم چنين

قوله- عليه السّلام: من احبّ عمل قوم خيرا كان او شرّا كان كمن عمله،

هر كه او عمل قومى دوست دارد اگر خير باشد و اگر شرّ چنان باشد كه او كرده«۵». و

قوله- عليه السّلام: من مشى مع ظالم فقد اجرم،

هر كه او با ظالمى برود بزهكار شود. و قال تعالى: وَ لا تَركَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ«۶».

فى كه إِنَّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقِينَ وَ الكافِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعاً، كه خداى جمع خواهد كردن منافقان و كافران را در دوزخ براى آن كه حكم ايشان يكى است، چه منافقان اگر چه اسلام بر زبان مى‌رانند در دل كفر مى‌دارند، حكم ايشان در قيامت حكم كافران باشد همه به يك جاى در دوزخ حاضر باشند.

قوله: الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُم، هم«۷» صفت منافقان است كه ايشان انتظار دواير و آفات كردندى بر رسول و بر اصحابان«۸» او و مفعول به از كلام محذوف است، و تقدير آن است كه:«۹» يتربّصون بكم ايّها المؤمنون احد الأمرين، امّا الفتح و الظّفر«۱۰»، و امّا دائرة«۱۱». و محلّ «الّذين» جرّ است براى آن كه صفت منافقان و كافران است فى قوله:فى كه إِنَّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقِينَ وَ الكافِرِينَ حق تعالى گفت: اينكه كافران و منافقان را چشم بر هم نهاده‌اند تا خود چگونه آيد. اگر شما را كه مؤمنانيد فتحى و ظفرى باشد

---

(۱). آج، لب، لت: بما.

(۲). آج، لب، مر: مسلمانان.

(۳). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد، مر شما.

(۴). مر: هر كه مشتبه و مانند باشد.

(۵). مر: او نيز كرده است. [.....]

(۶). سوره هود (۱۱) آيه ۱۱۳.

(۷). مت: همه.

(۸). مر: اصحاب.

(۹). آج، لب الّذين.

(۱۰). امّا بفتح و الظّفر.

(۱۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت السّوء.

صفحه : ۱۵۷

از خدای عزّ و جل بیابند«۱» و طمع غنیمت کنند و گویند الم نکن معکم نه ما با شما بودیم و اگر دست، کافران را باشد و نصیب ظفر ایشان را بود گویند: الم نستحوذ علیکم«۲». یعنی منافقان کافران را، نه ما شما را خبر دادیم به احوال و اسرار مسلمانان بر قول إبن جریح.

و سدّی گفت: معنی آن است که الم نغلب علیکم، نه ما بر شما غالب بودیم.

یعنی درین باب نصیب بیشتر ما راست که ما شما را جاسوسی«۳» کردیم و اطّلاع دادیم بر احوال [۳۵۰- ر]

مؤمنان. و اصل کلمه غلبه است و منه قوله: استَحوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطانُ«۴»، ای غلب و اصل کلمه حاذ یحوذ باشد. قال العجاج یصف ثورا و کلابا:

حوذهنّ و له حوذیّ

و روایت اصمعی و ابو عبیده به «زاء» است ازین باب نباشد و بر اینکه قاعده «احاذ» و «استحاذ» باشد و آن که فعل بر اصل نهاد گفت: احوذ و استحوذ. قال لبید فی صفهٔ غیر و اتن

اذا اجتمعت فاحوذ جانبیها و اوردها علی عوج طوال

اراد قوائمها و قیل اراد النخل«۵» الطّوال و معنی احوذ جانبیها لم یشذّ منها شیء و الأحوذ [یّ]«۶» الرّجل الخفیف المنکمش فی الامور و قیاس استحاذ باشد برای آن که هر آن«۷» واوی مفتوح که عین الفعل باشد و ما قبل او ساکن بود نقل حرکت او با«۸» فاء الفعل کنند و آن واو را قلب کنند با الف کقولهم استحال«۹» و استبان و استنار و استعاذ و درین کلمه بر اصل رها کرده‌اند و مثله استنوق الجمل و استصوبت رأیه.

وَ نَمنَعکُم مِنَ المُؤمِنِینَ و نیز گویند که ما شما را از مؤمنان حمایت کردیم به آن که اطّلاع دادیم بر اسرار ایشان و خذلان کردیم ایشان را و نصرت نکردیم تا شما«۱۰» به اینکه چیزها بر ایشان ظفر یافتی«۱۱» و غالب شدی«۱۲» حق تعالی گفت من که

---

(۱). آج، لب، لت: بیایند، مر: بتابید.

(۲). آج، لب، مر گویند.

(۳). تب، آج، لب: جاسوس.

(۴). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹.

(۵). لت: النخیل.

(۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۷). تب: اجوف، آج، لب: الف.

(۸). آج، لب، مر: به. [.....]

(۹). آج، لب، مر: استحان.

(۱۰). وز را.

(۱۱). تب، مر: یافتید.

(۱۲). تب، مر: شدید.

صفحه : ۱۵۸

خدایم«۱» فردا [ی]«۲» قیامت میان ایشان حکم کنم.

وَ لَن یَجعَلَ اللّهُ لِلکافِرِینَ عَلَی المُؤمِنِینَ سَبِیلًا، و خدای تعالی کافران را بر مؤمنان راه ندهد یعنی ظفر و دست ندهد. و سدّی گفت مراد به سبیل حجّت است یعنی کافران را بر مؤمنان [حجّت ندهد بل حجّت مؤمنان را بود بر کافران و امیر المؤمنین علی (ع) و عبد اللّه عبّاس گفتند مراد آن است که در قیامت کافران را بر مؤمنان]«۳» حجتی نباشد به وقت آن که پیش خدای حکومت کنند«۴».

إِنَّ المُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللّهَ، بیان کردیم در اوّل سورهٔ البقرهٔ که خداع چه باشد و اصل او چیست و مراد به خداع منافقان خدای را آن است که ایشان با خدای تعالی معامله«۵» می‌کنند که صورت خداع دارد و آن اظهار ایمان است و ابطان کفر برای آن که تا جان و مال خود حمایت کنند.

حسن بصری و زجّاج و زهری«۶» گفتند معنی آن است که خدع«۷» می‌کنند پیغمبر خدای را خدای تعالی خداع رسول را خدع«۸» خود خواند چنان که گفت: یُؤذُونَ اللّهَ«۹»، و قوله: آسَفُونا«۱۰»، و ایذا و ایساف ایشان خدای را ممکن نباشد. و مثله فی المعنی قوله: إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ، مبایعت رسول جاری مجری مبایعت خود داشت و از روی مبالغت گفت یَدُ اللّهِ فَوقَ أَیدِیهِم«۱۱»، و قوله: وَ هُوَ خادِعُهُم، و خدای ایشان را می‌افریبد«۱۲» و اینکه دو معنی را محتمل بود«۱۳» یکی آن که خدای تعالی با ایشان معامله مخادعان کند چنان که بیانش کرده شد در سورهٔ البقرهٔ هم در دنیا هم در آخرت و وجهی دگر آن است که جزای خداع را خداع خواند بر سبیل ازدواج کما

---

(۱). تب: خداام.

(۲). اساس ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). آج، لب قوله تعالی.

(۵). وز، لت: معامله‌ای، مر: معاملتی.

(۶). وز، تب، آج، لب، لت، مر: ازهری.

(۸- ۷). مر: خداع.

(۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

(۱۰). سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۵.

(۱۱). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰. [.....]

(۱۲). آج، لب، مر، لت: می‌فریبد.

(۱۳). مر: و اینکه دو معنی دارد محتمل است.

صفحه : ۱۵۹

قال تعالی: وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثلُها«۱»، و قوله: وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّهُ«۲»، و اینکه را نظایر بسیار است و آنچه صورت خداع دارد از خدای تعالی به ایشان آن است که ایشان را در دنیا فرو گذاشته است. و حیات و قدرت و نعمت می‌دهد و رسول را- علیه السّلام- فرموده است تا احکام مسلمانان بر ایشان می‌راند به آن که می‌داند که ایشان کافراند و امّا خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در پی مؤمنان می‌روند و عقبه‌های قیامت می‌برند تا آنگه که به در بهشت رسند چون خواهند که در بهشت

شوند«۳» زبنیکیان«۴» در ایشان رسند و ایشان را با دوزخ برند آنگه وصف کرد ایشان را در احوال و اوصاف ایشان.
وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا کُسالی یُراؤُنَ النّاسَ گفت چون به نماز برخیزند کسلان‌وار«۵» برخیزند و نیز برای ریای مردمان نماز کنند و اینکه صفت منافقان باشد که آنچه کنند از عمل برای خدا«۶» کنند«۷» به ریا کنند برای آن که ایشان اعتقاد ثواب و عقاب ندارند«۸» برای دفع مضرّت کنند چنان که از عبد الکریم بن ابی العوجا حکایت کردند«۹» که کسی او را دید«۱۰» که نماز نیکو می‌کرد او را گفت اینکه مباین طریقه تو است گفت: عادهٔ البلد و ریاضهٔ الجسد و حمایهٔ الاهل و الولد. گفت عادت شهر است و ریاضت تن و حمایت اهل و ولد.
وَ لا یَذْکُرُونَ اللَّهَ إِلّا قَلِیلًا، و ذکر خدای نکنند مگر اندکی. جبّائی گفت:
مراد آن است که از ایمان«۱۱» الّا تکبیر احرام نکنند به آواز بلند تا مردمان بشنوند گمان برند که ایشان نماز می‌کنند. قتاده گفت: مراد آن است که ذکری کنند نه برای خدای لا جرم مقبول نباشد و هر چه خدای تعالی آن را قبول نکند آن اندک باشد و هر چه مقبول باشد از قبل خدای تعالی بسیار باشد.

---

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۴.

(۳). تب، مر: روند.

(۴). تب: زبنیکان، وز: زبانکیان، آج، لب، مر: زبانیه، لت: زبانیان.

(۵). مر: کاهلانه.

(۶). وز: جزای.

(۷). همه نسخه بدلها: نکنند.

(۸). وز و.

(۹). وز: کردن.

(۱۰). تب: می‌دید.

(۱۱). تب، آج، لب، مر، لت: نماز.

صفحه : ۱۶۰

و حسن بصری و إبن زید گفتند هیچ از ذکر خدای تعالی اندک نباشد مگر آن که نه از برای خدای بود و قصد ایشان نه خدای باشد و مراد به ذکر قلیل نفی جمله است چنان که: قلّ ما رأیت مثله و المعنی ما رأیت مثله لا قلیلا و لا کثیرا.
و قوله: مُذَبذَبِینَ بَینَ ذلِکَ«۱»، متحیّرین متردّدین و اصل کلمه حرکت و اضطراب باشد چون«۲» حرکت گوشوار و چیزی که آویخته باشد چون بجنبانند یک بار به اینکه جانب شود و یک بار به آن جانب قال النّابغه:

الم تر انّ اللّه اعطاک سورهٔ تری کلّ ملک دونها یتذبذب«۳» [۰۵۳- پ]
و بعضی اهل لغت گفتند حرکت چیزی«۴» متدافع باشد و اینکه فعل مضاعف ذبّ باشد و الذّبّ الدّفع و مراد آن است که منافقان متردّد و متحیّر باشند یک بار با جانب مؤمنان می‌نگرند و یک بار با جانب کافران به زبان به«۵» اینان باشند به دل به«۶» ایشان نه مؤمن مخلص باشند نه کافر مصرّح و نظیر آیت در
قول النّبیّ علیه السّلام: مثل المنافق کمثل الشّاهٔ العائرهٔ بین الغنمین تفرّ الی هؤلاء مرّهٔ و الی هذه مرّهٔ لا تدری ایّهما تتبع،

گفت مثل منافق«۷» چون گوسپندی است از میان دو گلّه گاه به اینکه گلّه می‌شود و گاه به آن گلّه، نداند تا کجا قرار گیرد، وَ مَن يُضلِلِ اللّهُ و هر که خدای او را گمراه کند یعنی از راه بهشت و ثواب و وجهی دگر آن است که: معنی اضلال حرمان ایشان است از الطاف و خذلان ایشان بر سبیل عقوبت. فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا، تو برای او راه نیابی امّا به بهشت و امّا به ره حق برای آن که ازین دو کار هیچ در دست رسول- علیه السّلام- نیست.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الكافِرِينَ أَولِياءَ مِن دُونِ المُؤمِنِينَ، الایهٔ.

آنگه نهی کرد مؤمنان را از آن که آن کنند که منافقان کردند از دوستی با کافران و صداقت و مودّت گفت مؤمنان را رها مکنی و با کافران دوستی کنی«۸» می‌خواهی«۹» تا خدای را بر خود حجّتی پدید آری«۱۰» یعنی اگر چنین کنی خدای را بر شما حجّت باشد.

---

(۱). مت ای. [.....]

(۲). آج، لب: چنان که

(۳). وز، تب، آج، لب، مر: یتذبذب، لت: متذبذب.

(۴). مت که.

(۶- ۵). تب، مت، آج، لب، لت، مر: با.

(۷). آج، لب: منافقین.

(۸). تب، مر: مکنید.

(۹). تب، مر: می‌خواهید.

(۱۰). تب، مر: آرید.

صفحه : ۱۶۱

إِنَّ المُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ، آنگه بیان کرد که منافقان در درک اسفل باشند و طبقه زیرین از دوزخ، و خدای تعالی چنان که بهشت [را]«۱» طبقات آفرید بعضها فوق بعض دوزخ [را]«۲» نیز درکات آفرید بهری از بهری فروتر«۳» و اهل کوفه خواندند الّا ابو بکر فی الدّرک به سکون را و هما لغتان کالشعر و الشّعر و النهر و النّهر و الشّمع و الشّمع.

و در خبر هست که خدای تعالی [را]«۴» در دوزخ در درک اسفل تابوتهاست از آتش آن جای منافقان است. عبد اللّه عمر گفت: سه گروه باشند که روز قیامت آن عذاب ایشان را بود که کس را نبود منافقان را و کافران به مائده عیسی را و آل فرعون را و مصداق اینکه در کتاب خداست در باب منافقان:

قوله تعالی: إِنَّ المُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ، و در بعضی تفاسیر آمده«۵» که مراد به اینکه آیت هم بعضی منافقان‌اند که خدای تعالی گفت: فَيَومَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ«۶».

و امّا کافران به مائده فی قوله تعالی: فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِينَ«۷».

و امّا آل فرعون فی قوله: أَدخِلُوا آلَ فِرعَونَ أَشَدَّ العَذابِ وَ لَن تَجِدَ [لَهُم]«۸» إِلَّا الَّذِينَ تابُوا، مگر آنان که توبه کنند و از نفاق باز آیند و دل با زبان موافق«۱۱» کنند، وَ أَصلَحُوا، و کارهای تباه کرده را اصلاح کنند، قوله، «و اصلحوا«۱۲»»

---

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد، از مر افزوده شد.

(۳). تب: فرودتر.

(۴). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۵). دیگر نسخه بدلها: آمد.

(۶). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۵ و ۲۶. [.....]

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۵.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به قرآن مجید افزوده شد.

(۹). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۶.

(۱۰). وز، تب، آج، لب: بگفت.

(۱۱). مت: موافقت.

(۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت و.

صفحه : ۱۶۲

و عملوا الصّالحات، یک معنی دارد عمل صالح کنند تا تلافی فارط کرده باشند، وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ، و دست به خدای زنند یعنی به دین خدای تمسّک کنند و اعتماد بر خدای کنند، وَ أَخلَصُوا دِینَهُم لِلّهِ، و اعتقاد و عبادت خود خدای را خالص بکنند پس از آن که برای ریا کرده باشند آنگه که چنین کنند، فَأُولئِکَ مَعَ المُؤمِنِینَ، آنان که اینکه کرده باشند، با مؤمنان باشند در قیامت و حکم ایشان حکم مؤمنان باشد و آن کفر و نفاق«۱» که در روزگار گذشته کرده باشند ایشان را زیان ندارد چه توبه و ایمان حکم آن باطل کرده باشد شرعا.

وَ سَوفَ یُؤتِ اللّهُ المُؤمِنِینَ أَجراً عَظِیماً، و خدای تعالی مؤمنان را مزدی«۲» عظیم خواهد دادن«۳» یعنی ثواب بهشت و چگونه عظیم نباشد آنچه تعظیم و تبجیل قدیم جلّ جلاله با آن مقرون باشد و دوامش با بقاء قدیم جلّ جلاله پیوسته باشد و کیفیّتش را واصفان وصف ندانند، و صاحب شرع که افصح العرب است بر سبیل اجمال از آن بیش از اینکه خبر نتواند دادن که

ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر،

هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش چنان نشنیده باشد و با خاطر هیچ آدمی چنان گذشته نباشد.

آنگه حقّ تعالی باز نمود که منّا علینا، از ماست که بر ماست و خدای جلّ جلاله از عذاب«۴» مستغنی است که او را از عذاب ما هیچ«۵» نقصان نیست. برای آن که از طاعت ما او را هیچ منفعت نیست و از معصیت ما هیچ مضرّت نیست فسبحان من لا یزیده طاعهٔ المطیعین و لا ینقصه معصیهٔ العاصین لا جرم بیان چنین فرمود که:

ما یَفعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُم إِن شَکَرتُم وَ آمَنتُم، گفت خدای به عذاب شما چه خواهد کردن اگر شکر«۶» و ایمان آری و اگر هیچ نیست در ایمان و طاعت تو جز آن که اگر شاکر نعمت او باشی او وعده داد که نعمتت«۷» بیفزایم و منقطع نکنم و در آجل ثواب آنت بیش از آن دهم و بر سری شکرت گویم که اگر چه تو بنده کفوری

---

(۱). آج، لب: نفاقی.

(۲). مت: مژدی.

(۳). آج، لب: داد.

(۴). وز ما.

(۵). آج، لب، مر: از عذاب ما هیچ راحت نیست و از عفو ما.

(۶). تب، آج، لب، مر کنید.

(۷). مت، تب، آج، لب، مر: نعمت.

صفحه : ۱۶۳

من خدای شکورم.

وَ کانَ اللّهُ شاکِراً عَلِیماً، و حقیقت شکر بر خدای روا نباشد برای [آن که]«۱» شکر اعتراف به نعمت منعم باشد. [۳۵۱- ر]

با ضربی تعظیم و اینکه از میان بنده و خداوند باشد از میان خداوند و بنده صورت نبندد.

پس معنی شکر از قدیم تعالی آن است که از«۲» کرده تو باز گوید، بر طریق مدح و ثنا تا خلقان بشنوند و بر تو ثنا گویند چنان که قصه پیغامبران گذشته و سیر ایشان و محامد و مناقب ایشان با تو بگفت و باز گفت آن را شکر خواند چنان که رسول علیه السّلام فرمود که

التّحدث بالنّعم شکر.

و

قوله- علیه السّلام- من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره

و از اینکه جاست آنچه حکایت کرد از امیر المؤمنین- علیه السّلام و اهل البیت او و چون در آن شبها طعام به مسکین و یتیم و اسیر دادند ایشان را گفت: لا نُرِیدُ مِنکُم جَزاءً وَ لا شُکُوراً«۳»، ما از شما پاداشت چشم نمی‌داریم و باز گفت توقّع نمی کنیم.

و در تفسیر اهل البیت آمد که ایشان اینکه حدیث به زبان نگفتند، در دل داشتند چون خدای تعالی از دل ایشان یقین و صفا شناخت از آنچه در دل ایشان بود خبر داد چون ایشان از سائل طمع شکر و جزا نداشتند حق تعالی گفت اینکه جزا«۴» من بدهم و اینکه شکر من بگویم گفت:

إِنَّ هذا کانَ لَکُم جَزاءً وَ کانَ سَعیُکُم مَشکُوراً«۵».

قوله«۶» عزّ و علا:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۸ تا ۱۶۱]

[اشاره]

لا یُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ إِلّا مَن ظُلِمَ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً عَلِیماً (۱۴۸) إِن تُبدُوا خَیراً أَو تُخفُوهُ أَو تَعفُوا عَن سُوءٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً (۱۴۹) إِنَّ الَّذِینَ یَکفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یُرِیدُونَ أَن یُفَرِّقُوا بَینَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ وَ یُرِیدُونَ أَن یَتَّخِذُوا بَینَ ذلِکَ سَبِیلاً (۱۵۰) أُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ حَقًّا وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۱۵۱) وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَم یُفَرِّقُوا بَینَ أَحَدٍ مِنهُم أُولئِکَ سَوفَ یُؤتِیهِم أُجُورَهُم وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۱۵۲)

یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَد سَأَلُوا مُوسی أَکبَرَ مِن ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلمِهِم ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ فَعَفَونا عَن ذلِکَ وَ آتَینا مُوسی سُلطاناً مُبِیناً (۱۵۳) وَ رَفَعنا فَوقَهُمُ الطُّورَ بِمِیثاقِهِم وَ قُلنا لَهُمُ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً وَ قُلنا لَهُم لا تَعدُوا فِی السَّبتِ وَ أَخَذنا مِنهُم مِیثاقاً غَلِیظاً (۱۵۴) فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم وَ کُفرِهِم بِآیاتِ اللّهِ وَ قَتلِهِمُ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ وَ قَولِهِم قُلُوبُنا غُلفٌ بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَیها بِکُفرِهِم فَلا یُؤمِنُونَ إِلّا قَلِیلاً (۱۵۵) وَ بِکُفرِهِم وَ قَولِهِم عَلی مَریَمَ بُهتاناً عَظِیماً (۱۵۶) وَ قَولِهِم إِنّا قَتَلنَا المَسِیحَ عِیسَی ابنَ مَریَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِن شُبِّهَ لَهُم وَ إِنَّ الَّذِینَ اختَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِنهُ ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلّا اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً (۱۵۷)

بَل رَفَعَهُ اللّهُ إِلَیهِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً (۱۵۸) وَ إِن مِن أَهلِ الکِتابِ إِلاّ لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ وَ یَومَ القِیامَةِ یَکُونُ عَلَیهِم شَهِیداً (۱۵۹) فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمنا عَلَیهِم طَیِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم وَ بِصَدِّهِم عَن سَبِیلِ اللّهِ کَثِیراً (۱۶۰) وَ أَخذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَد نُهُوا عَنهُ وَ أَکلِهِم أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ مِنهُم عَذاباً أَلِیماً (۱۶۱)

[ترجمه]

دوست ندارد خدای آشکارا«۷» به بدی از گفتار الّا از آن که بر او بیداد کنند و بوده است خدای شنوا و دانا.

---

(۱). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۲). آج، لب: آن.

(۳). سوره دهر (۷۶) آیه ۹.

(۴). اساس: چرا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۲.

(۶). مت، مر: عزّ و جلّ، آج، لت: قوله تعالی.

(۷). وز: آشکارا کردن به بدی، آج، لب: آواز برداشتن خلق به بدی.

صفحه : ۱۶۴

اگر پیدا کنی نیکی یا پوشیده داری یا عفو بکنی از بدی خدای عفو کننده و توانا بوده است.

آنان که کافر شوند به خدای و پیغامبرانش و خواهند که جدا کنند میان خدای و پیغامبرانش و گویند ایمان آریم به بهری و کفر آریم به بهری و خواهند تا بگیرند میان آن راهی.

ایشان«۱» کافرانند بر حقیقت و بجارده‌ایم«۲» ما کافران را عذابی خوار کننده.

و آنان که بگرویدند به خدای و پیغامبرانش و جدا نکردند میان یکی ازیشان ایشان را بدهیم مزدشان و بوده است خدای آمرزنده و بخشاینده«۳».

می‌خواهند از تو«۴» جهودان و ترسایان که فرو آری بر ایشان کتابی از آسمان خواستند از موسی بزرگتر ازین گفتند به ما نمای خدای را آشکارا بگرفت ایشان را آتش به ستمکاریشان آنگه گرفتند گوساله را بعد از آن که آمد به ایشان حجّتها پس عفو بکردیم از آن و بدادیم موسی را حجّتی روشن.

و برداشتیم از بالایشان کوه طور به عهدشان و گفتیم ایشان را که در شوی به در سجده کننده و گفتیم ایشان را که از اندازه مری«۵» در روز شنبه وها گرفتیم از ایشان عهدی گران.

---

(۱). وز را، تب آن.

(۲). آج، لب: بساختیم.

(۳). اساس: بخشائنده/ بخشاینده.

(۴). آج، لب خداوندان کتاب یعنی.

(۵). وز: مروی، لت: مروید.

صفحه : ۱۶۵

به شکافتن ایشان عهدشان و کفرشان به آیتهای خدا و کشتن‌شان«۱» پیغامبران را بناحق و گفتنشان«۲» که دلهای ما غلاف است بل مهر نهاد خدای بر آن بکفرشان نگروند ایشان مگر اندکی.

و به کفرشان و گفتارشان بر مریم دروغی بزرگ.

و گفتشان که ما بکشتیم مسیح را که عیسی است پسر مریم پیغامبر خدای. و نکشتند او را و بردار نکردند او را و لکن او را در او پوشانیدند«۳» ایشان را و آنان که خلاف کردند در او در شک انداز آن نیست ایشان را به آن از دانشی مگر پسر و«۴» کردن گمان و نکشتند او را به راست.

بل«۵» برداشت او را خدای به خود و خدای عزیز و غالب و محکم کار«۶» بوده است.

«۷»

و نیست از اهل کتاب که و الّا ایمان آرد به او پیش از مرگش و روز قیامت او باشد«۸» بر ایشان گواه.

به بیدادی از آنان که جهود شدند حرام کردیم بر ایشان خوشیها که

---

(۱). مت، آج، لب: کشتن ایشان.

(۲). وز: گفتندشان، آج و لب: و گفتار ایشان.

(۳). لت: در پوشانیدند. [.....]

(۴). وز: پیرو، تب و لت: پسروی.

(۵). تب، آج، لب: بل که.

(۶). آج، لب: درستکار و درست گفتار.

(۷). اساس: تکون، با توجّه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس: تو باشی، با توجّه به آج و تغییری که در قراءت کلمه صورت گرفته است تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۶

حلال بود ایشان را و به بازداشتن از ره خدای بسیاری را.

وها گرفتن«۱» ایشان [ربا]«۲» را و نهی کرده‌اند از آن و خوردن ایشان مالهای مردمان بناحق و بجاردیم«۳» برای کافران ازیشان عذابی درد رساننده«۴».

قوله تعالی: لا یُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ«۵»، جمله قرّاء«۶» بر آنند که ظلم خوانند بضمّ ظا و کسر لام علی ما لم یسمّ فاعله و در شاذ زید بن اسلم و ضحّاک بن مزاحم خواندند الّا من ظلم به فتح ظا و لام بر«۷» آن که فعل مسند باشد با ضمیر مستکن که عائد بود با من، عبد اللّه عبّاس و قتاده و حسن گفتند معنی آیت آن است که خدای تعالی دوست ندارد که کسی بر کسی دعای بد کند، الّا آن کس که بر او ظلم کرده باشند و مظلوم باشد که او را رخصت است که بر ظالم دعا کند و جهر ضدّ اخفاء باشد، و بر اینکه قول روا باشد که من در محلّ نصب بود بر«۸» استثنای منقطع برای آن که من از جنس قول بد و دعای بد نباشد و شاید که بر حذف مضاف بود و تقدیر آن باشد که الّا قول من ظلم یعنی الّا دعاء المظلوم بر اینکه قول استثنا متّصل باشد.

و زجاج گفت روا باشد که من در محل رفع باشد بر تقدیر محذوفی و تقدیر آن باشد که لا یحبّ اللّه الجهر«۹» احد بالسّوء الّا من ظلم و روا بود که محلّ او جرّ«۱۰» بود علی تقدیر لا یحبّ اللّه الجهر بالسّوء من القول«۱۱» الّا ممّن ظلم.

فرّاء گفت معنی آن است که نفرین کند بر ظالم یا خبر دهد مردمان را به آن که ظالم«۱۲» کرده باشد.

---

(۱). آج، لب: فرا گرفتن.

(۲). اساس: ندارد، از مت افزوده شد.

(۳). آج، لب: بساختیم.

(۴). آج، لب: دردناك.

(۵). تب، مر، لت الآیة.

(۶). مر مفسران قرآن.

(۷). مت: برای.

(۸). مت: در.

(۹). تب، آج، لت: ان یجهر. [.....]

(۱۰). مر: ضم.

(۱۱). وز، تب، آج، لب، مر: من احد.

(۱۲). وز، مر: ظلم.

صفحه : ۱۶۷

و فرّاء گفت: مثال آیت اینکه است که قایل گوید: انّی اکره الخصومة و المراء الّا رجلا- اراد به وجه اللّه و مثله قوله: لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ إِلّا مَن تَوَلّی وَ کَفَرَ«۱»، علی تقدیر الّا علی من تولّی و کفر، مجاهد گفت مراد مهمان است که فوق«۲» آید میزبانیش نیکو نکنند خبر دهد مردمان را به آنچه به او کرده باشند چنان که شاعری گفت که از بر ممدوح خود با شکایت برگشت«۳».

ماذا اقول اذا انصرفت و قیل لی ماذا اصبت من الجواد المفضل

ان قلت اعطانی کذبت و ان اقل بخل الجواد بماله لم یجمل

فاختر«۴» لنفسك ما ترید فانّنی لا بدّ مخبرهم و ان لم اسئل

و عرب اینکه معنی واجب شناسد و آن که تقصیر کند در اینکه او را ملامت و مذمّت کنند و آن را«۵» که میزبانی نیك کند او را مدح کنند و در اینکه هر دو معنی مبالغتها کرده«۶» در نظم و نثر از اینکه جا گفته‌اند که امدح بیت قالته العرب قول ابی الشّیص

[۳۵۲- ر]

فی حسن الضّیافة:

ضربوا بمدرجة الطّریق قبابهم«۷» یتقارعون«۸» بها علی الضّیفان

و یکاد موقدهم یجود بنفسه حبّ القری حطبا علی النّیران

و اهجا بیت قالته العرب ابیات الأخطل فی جفاء«۹» الضّیف و هی:

قوم اذا اکلوا اخفوا کلامهم و استوثقوا من رتاج الباب و الدّار

قوم اذا استنبح الاضیاف کلبهم قالوا لأمّهم بولی علی النّار

و از اینکه جا گفت شاعر:

و قد علموا ما الجار و الضّیف مخبر اذا فارقا کلّ بذلک مولع

و سدّی گفت مراد آن است که الّا آن کس که انتقام کشد از ظالم و تشفّی

---

(۱). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۲ و ۲۳.

(۲). تب، لت: فرو، آج، لب، مر: فرود.

(۳). تب شعر.

(۴). آج، لب: و اختر.

(۵). مت: او را.

(۶). همه نسخه بدلها بجز مت: کرده‌اند.

(۷). اساس: بتاتهم، لب: قبایهم، با توجّه به آج، مر و لت تصحیح شد.

(۸). آج: یتنازعون.

(۹). اساس، مت، لت: جف، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۸

کند و اینکه قول روایت کرده‌اند از باقر- علیه السّلام- و نظیر قوله:

و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل

«۱» و قال تعالی: وَ الَّذِینَ إِذا أَصابَهُمُ«۲» وَ انْتَصَرُوا مِن بَعدِ ما ظُلِمُوا«۴»، و در خبر است که رسول- علیه السّلام«۵»- به مردی بگذشت که با کسی خصومت می‌کرد و بر او سفاهت می‌کرد و آن مرد می‌گفت حسبی اللّه حسبی اللّه.

رسول- علیه السّلام- او را گفت:

ابل من نفسک عذرا فاذا عجزت فقل حسبی اللّه،

اوّل از خویشتن ابلای عذری کن چون عاجز شوی آنگه بگو حسبی اللّه، و امیر المؤمنین [علیه السّلام]«۶»- گفت:

ردّ الحجر من حیث آتاک فان الشرّ لا یدفعه الّا الشرّ.

گفت سنگ هم به آن راه که آمده باشد باز فرست که شرّ را دفع نکند الّا شرّ اینکه معنی خواست شاعر آن جا که گفت«۷»:

و بعض الحلم عند الجهل للذّلة اذعان و فی الشّر نجات حین لا ینجیک احسان

و گویند عنصری اینکه را ترجمه گفت چنان که تقدیم و تأخیر بکرد آن اینکه است:

و بهری بردباری نزد نادانی«۸» بود خواری و اندر بد بود رستن چو نرهاند نکوکاری

و گویند یک روز متوکّل ابو العینا را گفت: الی کم تمدح النّاس و تذمّهم قال ما احسنوا و أساءوا تا چند مردمان را مدح و ذمّ خواهی کردن گفت: تا ایشان احسان و اساءت کنند نبینی که خدای تعالی چون از بنده راضی شود«۹» مدحش چنین کرد که نِعمَ

العَبدُ إِنَّه أَوّاب«۱۰» و بر آن که خشم گرفت او را ذمّ چنین کرد: که هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمِیمٍ مَنّاعٍ لِلخَیرِ مُعتَدٍ أَثِیمٍ، عُتُلٍّ بَعدَ ذلِکَ زَنِیمٍ«۱۱» ثمّ انشد«۱۲»:

---

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۱.

(۲). اساس: اصابتهم، با توجّه به وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۳۹.

(۴). سوره الشعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

(۵). اساس، مت: علیهم السلام، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۲- ۷). تب شعر.

(۸). اساس، مت: ما دانی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و شعرانی تصحیح شد.

(۹). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بود.

(۱۰). سوره ص (۳۸) آیه ۳۰.

(۱۱). سوره قلم (۳۸) آیه ۱۱ تا ۱۳.

صفحه : ۱۶۹

اذ [ا]«۱» انا لم امدح علی الخیر اهله و لم اذمم الجبس اللّئیم المذمّما

ففیم عرفت الخیر و الشرّ باسمه و شقّ لی اللّه المسامع و الفما

و درین معنی إبن الرّومی گوید«۲»:

و ما الحقد الّا توأم الشکر فی الفتی و بعض السّجایا ینتسبن الی بعض

فحیث تری حقدا علی ذی إساءهٔ فثمّ تری شکر الذی حسن القرض«۳»

اذا الارض ادّت ریع ما انت زارع من البدر فیها فهی ناهیک من ارض

بعضی محدّثان اینکه بر گرفت«۴» ازو و بمعنی کرد.

فدونک فاحسن«۵» ما استحسنت و اعلم بانّی ما ظلمتک فی الحساب

اودیّ ریع«۶» بذرک«۷» لا تلمنی فانّی قد خلقت من التّراب

و مهلّبی گفت«۸»:

انا ما عشت عليه احسن النّاس ثناء قايل لا احسن اللّه له منّى الجزآءا

نّ من كان مسيئا لحقيق«۹» ان يساءا

و لاخر:

ساء منّى الثّناء عودا و بدءا اذا اساء الصّنيع«۱۰» وزنا بوزن امّا بر قراءت آن كس كه ظلم به فتح ظاء و لام خواند على الفعل المعروف معنى اينكه باشد كه خداى تعالى دوست ندارد سخن بد الّا آن را كه ظلم كرده باشد يعنى كه در حقّ او گويند يعنى كس را سخن بد نبايد گفتن الّا ظالم را و معنى يكى است«۱۱» و اگر چه نظم كلام مختلف است و من بر اينكه وجه خالى نباشد در باب اعراب از آن وجوه كه گفتيم. و ابو القاسم بلخى گفت از ضحّاك كه در كلام تقديم و تأخيرى هست و تقدير -------------------------------------- (۱). كذا در اساس، وز، مت: اذ، با توجه به تب و مأخذ شعرى افزوده شد. (۸- ۲). تب شعر. (۳). آج، لب: الإرض. (۴). آج، لب، لت: بر گرفتند. (۵). اساس و ديگر نسخه بدلها: فاحسن، چاپ شعرانى (۴/ ۵۴): فاحص. [.....]

(۶). آج، لب، مر: ربع. (۷). لب: تدرك. (۹). اساس، وز، لت: تحقيق، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۱۰). اساس: ضيع، با توجّه به وز تصحيح شد. (۱۱). مت: يكى آن است. صفحه : ۱۷۰ اينكه است كه ما فعل اللّه بعذابكم ان شكرتم و امنتم الّا من ظلم و بر اينكه قول استثناء منقطع باشد يعنى خداى چه خواهد كرد عذاب شما را اگر شاكر باشيد«۱» و مؤمن لكن من ظلم فانّ اللّه يعذّبه و لكن آن كس را كه ظلم كند خداى تعالى او را عذاب كند و اينكه وجه بمعنى نيك است جز كه از روى نظم در او تعسّفى هست، و بلخى وجهى دگر گفت و آن آنست كه روا بود كه الّا بمعنى واو باشد چنان كه شاعر گفت:«۲» و كلّ اخ مفارقه اخوه لعمر ابيك الّا الفرقدان المعنى و الفرقدان ايضا و معنى آن باشد كه خداى تعالى سخن بزشت«۳» دوست ندارد و نه نيز ظالم را. و قطرب وجهى گفت بر قراءت عامّه«۴» و آن، آن است كه گفت به مظلوم«۵» مكره خواست و معنى آن است كه خداى تعالى دوست ندارد كه جهر كنند به كلام قبيح الّا آن را كه او را مكره و ملجا گردانند كه فعل او داخل نباشد در تكليف چون نه به حسب اختيار او باشد اى ظلم بالاكراه على الجهر بسوء القول و اينكه وجهى لطيف است، وَ كانَ اللّهُ سَمِيعاً عَلِيماً، و خداى تعالى شنواست مى‌شنود جهر آن كس كه سخن بد گويد«۶» و داناست به ضمائر و اسرار و قصور ايشان آنچه مى گويند. آنگه چون«۷» آيت گفته بود و خلق را رخصت داده در آن كه از ظالم انتقام كشند و آنچه او كرده باشد از اساءت آن را به گفتار بد مقابله كنند در اينكه آيت ترغيب كرد بر فعل خير و احسان و تفضيل و عفو و تجاوز از گناه آن كس كه اساءت كرده باشد. گفت خيرى كه شما كنيد اگر پنهان كنيد و اگر آشكارا و يا عفو كنيد مستحقّى را از اساءت«۸» من به آن عالمم از آن [۳۵۲- پ]

بر من هيچ پوشيده نيست«۹» تا در مردمان در فضل و احسان و خير و عفو از گناهكار راغب شوند و مانند او در معنى. -------------------------------------- (۱). آج، لب، لت: باشى. (۲). تب شعر. (۳). ديگر نسخه بدلها: زشت. (۴). مر اوّل، لت: بر قراءت اوّل. (۵). كذا در اساس و ديگر نسخه بدلها ظلوم، با توجّه به فحواى كلام تصحيح شد. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: مى گويد. (۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت اينكه. (۸). تب، آج، لب: اساءتى. (۹). وز، تب، آج، لب، لت: نماند. ديگر نسخه بدلها: ندارد. [.....]

صفحه : ۱۷۱ قوله تعالى: وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ«۱»، و خصوصا كه عفو باشد از سر قدرت كه و العفو عن قدرة فضل من الكرم. و عبد اللّه مسعود روايت كرد از رسول- عليه السّلام- كه او گفت: انّ اللّه عفوّ يحبّ العفو خداى تعالى عفوّ است عفو كردن دوست دارد و رسول- عليه السّلام- گفت: من يغفر يغفر اللّه له و من يعف يعف اللّه عنه ، هر كه بيامرزد كسى را خداى او را بيامرزد و هر كه عفو كند گناهكارى را خداى تعالى او را عفو كند و خداى تعالى چنين كرد كه فرمود فى قوله عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ«۲»، و اينكه آيت دليل است بر آن كه خداى تعالى عفو كند گناهكاران را و ازو نكوست براى آن كه در اينكه آيت و

دگر آیتها ما را فرمود و حثه کرد و رغبت فکند. و مدح«۳» آنان را که عفو کنند فی قوله: وَ العافِینَ عَنِ النّاسِ«۴» پس اینکه معنی به او لا- یقتر باشد و به کرم او سزاوارتر لا- سیّما با حاجت ما به او و استغنای او از ما و عذاب ما. اگر یکی از ما به آن که رنجور و مضرور شود از ظلم ظالم و تقصیر زیر دستانش عفو کند ایشان را از او نکو آید از خدای اولیتر و لا-یقتر برای آن که منفعت و مضرّت بر او روا نیست و از طاعت مطیعش زیادتی نبود و در معصیت عاصی نقصانی«۵» فَإِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً«۶» و خدای تعالی همیشه عفو کننده و قادر بوده است. و برای آن عفو با قدرت کرد«۷» که آن کس که از سر عجز عفو کند بر آن ممدوح نباشد و آنچه کرده باشد آن را عفو نخوانند. قوله: إِنَّ الَّذِینَ یَکفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ آنان که کافر شوند به خدای و پیغامبرانش«۸» به خدای گویند ایمان آریم و به پیغامبرانش نیاریم یا به بعضی ایمان آریم و به بعضی نیاریم آنکه حق تعالی بیان و تفسیر اراده ایشان تفریق را میان خدای و پیغامبرانش باز گفت فی قوله: وَ یَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ، می گویند یعنی جهودان و ترسایان که به بعضی پیغمبران تصدیق می‌کنیم و بعضی را تکذیب ----------------------------------- (۱). سوره بقره (۶۲) آیه ۲۳۷. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۹۵. (۳). تب، آج، لب، مر، لت کرد. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۴. (۵). مر نبوده. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۹. (۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: مقرون. (۸). تب، آج، لب، مر، لت: پیغمبرانش. صفحه : ۱۷۲ کنیم جهودان به موسی می‌گویند و به عیسی و محمّد نمی‌گویند و ترسایان به موسی و محمّد نمی‌گویند و به عیسی گویند«۱». وَ یُرِیدُونَ أَن یَتَّخِذُوا بَینَ ذلِکَ سَبِیلًا، و می‌خواهند تا از میان آن راهی«۲» بگیرند. یعنی میان کفر و ایمان برای آن که مردمان از دو گونه‌اند یکی مؤمنی که به همه ایمان دارد و یکی کافری«۳» که جمله را منکر است. ایمان بعضی«۴» و کفر به بعضی راهی باشد از میان هر دو راه از روی ظاهر و اگر چه از روی حقیقت اینکه راه هم، ره کفر باشد. برای آن گفت قدیم- جلّ جلاله: أُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ حَقًّا، ایشان آنانند که کافر بر حقیقت‌اند. برای آن که ایمان عبارت است از مجموع علومی که تا مجتمع نباشد ایمان نباشد هر علمی از آن معرفت باشد و علم باشد و اعتقاد باشد و لکن ایمان آنگه باشد که مجموع بود چون عقل که تا اجزایش مجموع نبود آن را عقل نخوانند. پس حق تعالی گفت: کافر بر حقیقت ایشانند تا کسی وهم نبرد که ایمان ایشان«۵» به بعضی انبیا با کفر به دیگر پیغمبران ایمان باشد یا سود دارد یا آن را حکمی بود. آنگه گفت: ما برای کافران عذابی نهاده‌ایم و بجارده«۶» خوار کننده مقرون به«۷» استخفاف و اهانت، و اینکه صفت عقاب مستحق باشد چه عقاب از عذاب خاص‌تر است. آنگه ذکر آنان کرد«۸» که بر عکس صفات اینان باشند، گفت: وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَم یُفَرِّقُوا بَینَ أَحَدٍ مِنهُم، آنان که ایمان آرند به خدای تعالی و جمله پیغامبرانش و تفریق نکنند میان پیغمبران و به بعضی ایمان نیارند و به بعضی [کفر]«۹» ---------------------------------- (۱). تب، آج، مر، لت: می گویند، لب: نمی گویند. (۲). آج، لب: راه. (۳). وز، مت، آج، لب، لت را. (۴). همه نسخه بدلها بجز مت: به بعضی. (۵). اساس: ایشان ایمان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و مضمون عبارت تصحیح شد. (۶). تب، لب: بچارده. [.....]

(۷). آج، لب، مر: با. (۸). آج، لب: گفت. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۱۷۳ بل، به همه ایمان آرند«۱» أُولئِکَ سَوفَ یُؤتِیهِم أُجُورَهُم، ایشان آنان باشند که ما مزد ایشان بتمامی بدهیم. و سَوفَ برای خلوص فعل باشد به استقبال و اخراج او از آن که حال را بشاید«۲». وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً، و خدای تعالی همیشه آمرزنده و بخشاینده بوده است بیامرزد آن را که به اینکه صفت باشد، و از سر«۳» معاصی او برود و رحمت کند به آن و اگر چه واجب نبود بر او و از سر آن«۴» در گذشتن. قوله: یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ- الایهٔ، حق تعالی چون ذکر هر دو گروه بگفت، رسول را- علیه السّلام- تسلیت«۵» داد از آنچه جهودان او را گفتند و تحکّم و تعنّت نمودند و سبب نزول آیت آن بود که کعب اشرف و فنحاص بن عازورا«۶» رسول [را]«۷» علیه السّلام- گفتند: اگر تو پیغامبری کتابی بیار بجمله چنان که موسی- علیه السّلام- توریهٔ به یک دفعه برآورد«۸» و غرض ایشان تحکّم بود خدای تعالی آیت فرستاد و گفت نگر تا دل عزیز خود از گفت اینان تنگ نکنی. که اگر تو را می گویند برای ما کتابی از

آسمان بیار بر طریق تعنّت از موسی چیزی خواستند که ازین عظیم‌تر بود و آن آن بود که گفتند خدای را به ما نمای معاینه لا جرم عند آن که اینکه گفتند [صاعقه]«۹» فرستادم از آسمان و آنان را که اینکه گفتند بسوختم و اینکه عقوبت بر ایشان ظلم نبود بل به ظلم ایشان بود آنگه بر سری چه کردند، گوساله را معبود خود ساختند و گوساله پرست شدند پس [۳۵۳- ر]

از آن که آیات و بیّنات و دلائل و معجزات به ایشان آمد و در اینکه آیت چند دلیل است بر صحّت مذهب ما از چند وجه یکی آن که ما گفتیم موسی- علیه السّلام- سؤال رؤیت نکرد برای خود برای قوم کرد فی قوله: أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ«۱۰» خدای تعالی به ظاهر قرآن و صریح لفظ اضافه سؤال کرد با ایشان -------------------------------- (۱). آج قوله. (۲). اساس، وز: نشاید، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و مضمون عبارت تصحیح شد. (۳). مر، لت عقاب. (۴). آج، لب: او. (۵). مر: تسلی. (۶). اساس: فیحاص بنی عازورا، با توجّه به تب و مآخذ خبری معتبر تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). تب، آج، لب، لت، مر: بیاورد. (۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). اعراف (۷) آیه ۱۴۳. صفحه : ۱۷۴ که: فَقَدْ سَأَلُوا مُوسی أَکْبَرَ مِنْ ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً دگر آن که در او چند دلیل است بر ابطال رؤیت یکی: قوله تعالی: فَقَدْ سَأَلُوا مُوسی أَکْبَرَ مِنْ ذلِکَ، حق تعالی باز نمود که ایذاء جهودان رسول را- علیه السّلام- به مطالبه او به کتابی از آسمان بر وجه تعنّت از جمله کبائر و عظایم است آنگه بیان کرد که آنچه ایشان از موسی- علیه السّلام- خواستند در باب رؤیت بزرگتر و عظیم‌تر بود. اگر آنچه حقیر باشد کفر بود همانا آنچه عظیم‌تر باشد ایمان نبود دگر: قوله: فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ، بگرفت صاعقه ایشان را قوم آن همه ناراستی و بی‌نوائی و کفران نعمت و تعنّت پیغامبر و کفر به خدای و عبادت عجل بکردند ایشان را صاعقه نیامد«۱» چون سؤال رؤیت کردند صاعقه آمد تا سؤال رؤیت از آن همه عظیم‌تر نباشد صاعقه نیامدی عند آن. دگر قوله: بِظُلْمِهِمْ، هم دلیل است بر آن که ایشان کردند و هم دلیل است بر آن که بد کردند و اگر سؤال موسی بودی صاعقه موسی را سوختی و ظلم حواله به موسی بودی. و از عبد اللّه عبّاس روایت کردند که در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر اینکه است. فقالوا جهرة ارنا اللّه، چنان که جهرة از صله قولی باشد [و المعنی قالوا جهرة یعنی آشکارا گفتند مصرح نه به کنایه و در اینکه دو نوع مبالغه باشد یکی آن که اینکه حدیث را چندان تعظیم و استکبار کرد که گفت اینکه حدیث آشکارا گفتند یعنی اینکه حدیثی است که از فظاعت و عظم او آشکارا نگویند چنان که یکی از ما گوید: فلان کس آشکارا امیر را دشنام داد به آن که اینکه کاری منکر باشد تشنیع در او به آشکارا بیشتر باشد دگر آن که چون جهرة]«۲» نه از صفت رؤیت نباشد سؤال رؤیت بر هر وجه از وجوه که باشد شنیع بود سواء اگر رؤیت با تشبیه باشد و اگر بر وجهی دگر چه جهره را به رؤیت تعلّق نباشد بر اینکه قول بل از توابع قول باشد. سدّی و محمّد بن کعب القرظی«۳» گفتند: جهودان رسول را- علیه السّلام- گفتند -------------------------------- (۱). مر: آمد. [.....]

(۲). اساس: ندارد با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز گفت. صفحه : ۱۷۵ کتابی نوشته باید چنان که موسی توریت آورد بر الواح نوشته، نه چنان که تو را آیت آیت می‌آرند، و بر اینکه قول کتاب به معنی مکتوب باشد چنان که حساب به معنی محسوب است. قتاده گفت: معنی آن است که کتابی خاص بیار برای جماعتی مخصوص از ما که جز ما را در آن شریکی نباشد. زجّاج گفت: اینکه آن سؤال است که آن جا کردند که گفت: أَوْ تَرْقی فِی السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ«۱»، آنگه هم بر سبیل تسلیت رسول گفت: از جهل اینان آن است که از پیغمبرشان«۲» در حقّ خدای سؤال چنان کردند. و نیز از جهلشان آن است که گوساله ساخته سامری«۳» برای آن که بانگی از او حاصل آمد آن را معبود خود گرفتند و مفعول دوم از «اتّخذوا» محذوف است و تقدیر آن است که: ثمّ اتّخذوا العجل ربّا و الها، فَعَفَوْنا عَنْ ذلِکَ«۴»، عفو بکردیم از آن و موسی را حجّتی دادیم روشن و سلطان حجّتی قاهر باشد. وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِیثاقِهِمْ، عبد اللّه عبّاس گفت: خدای تعالی بفرمود تا چندانی که پهنای لشکرگاه موسی بود طور گسسته شد و بر بالای سر ایشان بداشتند و گفتند ایشان را اگر به توریت ایمان نیارید«۵» و شرایط او کار نبندید اینکه کوه بر شما فرود آرم«۶»، ایشان روی بر زمین نهادند و به نیمه روی و یک چشم در کوه می‌نگریدند و

می گفتند حنطة، به جای آن که ایشان را فرمودند که: وَ قُولُوا حِطَّةٌ«۷»، یعنی [احطط من]«۸» خطایانا و قوله«۹»: بِمِيثاقِهِم ای بعهدهم، وَ قُلنا لَهُمُ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً، و گفتیم ایشان را که به اینکه در در شوی«۱۰» ساجد و نصب او بر حال است. -------------- ---------------- (۱). سوره اسرا (۱۷) آیه ۹۳. (۲). مر: پیغمبرانشان. (۳). وز: گوساله ساختند به سامری، تب، لت: گوساله ساخته سامری، آج، لب: گوساله سامری ساخته، مر: گوساله که ساخته سامری بود. (۴). همه نسخه بدلها ما. (۵). آج، لب: نیاری. (۶). مر: فرود آریم. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۵۸ و سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۱. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). آج، لب: قولهم. (۱۰). تب، لت، مر: در شوید. صفحه : ۱۷۶ قتاده گفت دری از درهای بیت المقدّس بود و گفتند دری بود نام او ایلیا«۱» و گفتند اریحا و اینکه قصّه برفت در سورة البقره. وَ قُلنا لَهُم لا تَعدُوا فِي السَّبتِ، اهل مدینه خواندند لا تَعدُّوا باسکان عین و تشدید دال بر تقدیر لا تعتدوا، آنگه تا در دال ادغام کردند«۲» لقرب المخرج و نظیر او لا- یهدی و اینکه جز باختلاس نشاید گفتن برای آن که اگر اسکان صریح کنند جمع ساکنین باشد علی غیر حدّه و اینکه جایز نباشد و باقی قرّا خواندند: «لا تَعدُوا» من العدوان و گفتیم ایشان را که تعدّی مکنی روز شنبه در ماهی گرفتن و اینکه قصّه نیز برفت در سورة البقره. وَ أَخَذنا مِنهُم مِيثاقاً غَلِيظاً، و ازیشان درین خیرها«۳» عهدی گران مؤکّد مغلّظ گرفتیم. فَبِما نَقضِهِم مِيثاقَهُم، ما زیادت است درین آیت چنان که فی قوله: فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُم«۴»، و قوله: عَمّا قَلِيلٍ«۵» جُندٌ ما هُنالِكَ«۶»، و اینکه ما در اینکه جا و امثال اینکه زیادتی نباشد بی‌فایده، بل در او شمّه‌ای از نفی باشد و معنی آن بود که فبنقضهم میثاقهم لا بغیر ذلک و برحمة من اللّه لنت لهم لا بغیرها و عن قلیل لا- عن کثیر، گفت بنقض عهد و شکافتن میثاق که ایشان کردند و کفرشان به آیات خدای و کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و کشتن پیغمبران اگر چه جز بناحق نباشد مؤکّد بکرد به اینکه وصف«۷» تا بدانند که کشتن ایشان جز بنا حق نباشد چنان که گفت: علی لا حب«۸» لا یهتدی«۹» بمناره یعنی لو کان هناک منار لا یهتدی [۳۵۳- پ]

به پس نفی اهتدا بمثابه نفی منار کرد و کلام در اینکه و امثال اینکه مستقصی برفت فی قوله: وَ يَقتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيرِ الحَقِّ و معنی آن است که بی آن که اینکه پیغمبران«۱۰» چیزی کرده بودند که مستحقّ ------------------------------- (۱). وز: إبلیا، لت: یلیا. (۲). وز، تب، آج، لب، مر: کنند. [.....]

(۳). وز، لت: خبرها، تب، آج، لب، مر: چیزها. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. (۵). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۴۰. (۶). سوره ص (۳۸) آیه ۱۱. (۷). مر: صفت. (۸). مت، مر: لا- احب. (۹). مر: لا تهدی. (۱۰). وز، تب، آج: پیغامبران. صفحه : ۱۷۷ قتل بودند. وَ قَولِهِم قُلُوبُنا غُلفٌ الایة خلاف کردند در آن که و گفتن ایشان که دل ما در غلاف و پوشش است یا دل ما وعاء علم است و«۱» اختلاف اقوال که رفت فی قوله: وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلفٌ«۲» الایة، خلاف کردند در آن که با به چه تعلّق دارد فی قوله: فَبِما نَقضِهِم مِيثاقَهُم، بعضی گفتند تعلّق دارد بقوله تعالی آنچه در اینکه آیت گفت بدل آن باشد و جمله تعلق دارد بقوله: فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلمِهِم، و زجاج گفت تعلّق دارد به فعلی محذوف و تقدیر آن است که لعنّاهم و اوجبنا علیهم العذاب بنقضهم میثاقهم و کفرهم. آنگه حذف کرد آن را از کلام برای آن که در کلام عوضی هست ازین که دلیل می‌کند و هو قوله: بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَيها بِكُفرِهِم، و گفت اینکه قول اولیتر است برای آن که آنان که صاعقه ایشان را بسوخت در عهد موسی جز آنان بودند [که پیغامبران را کشتند و بهتان بر مریم نهادند و گفتند عیسی را ما کشتیم و اینان پس از ایشان بودند]«۳» به روزگار دراز. و اینکه که زجّاج گفت قدح نکند در قول اوّل برای آن که بنی اسرائیل چون یک قبیله و یک گروهند بمنزله یک شخصند که خطاب با اوّل و آخرشان بر یک وجه می‌رود نبینی که حق تعالی جهودان عهد رسول را می‌گوید: وَ إِذ قَتَلتُم نَفساً فَادّارَأتُم فِيها«۴» وَ إِذ فَرَقنا بِكُمُ البَحرَ فَأَنجَيناكُم«۵» و قوله: ثُمَّ بَعَثناكُم مِن بَعدِ مَوتِكُم«۶» الایات. و قوله: بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَيها بِكُفرِهِم، خدای تعالی گفت: بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَيها ای ختم و تفسیر ختم و طبع، کرده شد پیش از اینکه و جمله آن است که علامتی باشد که فرشتگان به آن بشناسند و بدانند مؤمن را از منافق و کافر و آن چیزی باشد که منع نکند از ایمان نبینی که گفت: فَلا يُؤمِنُونَ إِلّا قَلِيلًا. ایمان نیارند مگر اندکی و اگر مانع بودی و منع کردی

اندک و بسيار [را]«۷» ----------------------------------- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بر. (۲). سوره بقره (۲) آيه ۸۸. (۷- ۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره بقره (۲) آيه ۷۲. (۵). سوره بقره (۲) آيه ۵۰. (۶). سوره بقره (۲) ۵۶. [.....]

صفحه : ۱۷۸ وَ بِكُفرِهِم وَ قَولِهِم عَلى مَريَمَ بُهتاناً عَظِيماً، و به كفر كه آوردند به خداى تعالى و بهتان كه بر مريم نهادند و بهتان دروغى باشد كه خداوندش از آن بى‌خبر باشد چون بشنود مبهوت شود و بهتان ايشان بر مريم آن بود كه گفتند او زنا كرده است و حق تعالى بهتان را براى آن كه در حقّ بى گناهى بى‌خبر باشد آن را عظيم خواند. وَ قَولِهِم إِنّا قَتَلنَا المَسِيحَ عِيسَى ابنَ مَريَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ، و گفتن ايشان كه ما مسيح را كه عيسى بن مريم است بكشتيم و او رسول خدا بود و او را نكشته«۱» بودند و نه بردار كرده. وَ لكِن شُبِّهَ لَهُم، و لكن بر ايشان مشتبه كردند خلاف كردند در اشتباه عيسى بر ايشان. كلبى روايت كرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس كه گفت يك روز عيسى- عليه السّلام- روى به جماعت جهودان نهاد ايشان چون او را بديدند«۲» گفتند جاءكم السّاحر بن السّاحرة الفاعل بن الفاعلة و قذف كردند و دشنام دادند عيسى را و مادرش را عيسى- عليه السّلام گفت: اللّهم انت ربّى و انا من روحك خرجت و بكلمتك خلقتنى و لم آتهم من تلقاء نفسى اللّهم العن من سبّنى و سبّ امّى. بار خدايا تو خداى منى و من از روح تو آمدم و مرا به كلمه خود آفريدى و من از قبل خود نيامدم به ايشان بار خدايا لعنت كن بر آنان كه مرا و مادر مرا دشنام دادند. و خداى تعالى دعاء عيسى اجابت كرد و ايشان همه«۳» را با«۴» خوكان كرد چون يهودا كه سر جهودان بود آن بديد بترسيد كه بر ايشان نيز دعا كند اتّفاق كردند كه او را ببايد كشتن مجتمع شدند و با او در مناظره آمدند عيسى- عليه السّلام- گفت يا معشر اليهود نيك دانسته هستى«۵» كه خداى شما را دشمن دارد ايشان را از گفتار او«۶» خشم آمد آهنگ او كردند ازيشان بگريخت و در خانه شد كه در سقف او روزنى بود خداى تعالى جبرئيل را فرستاد تا«۷» عيسى را از آن روزن به آسمان برد. مهتر جهودان كه يهودا بود مردى را فرستاد نام او ططيانوس گفت درين خانه شو و عيسى را بكش او در خانه رفت مى‌گرديد كس را ------------------------------------ (۱). مر: نكشتند. (۲). مت، مر: ديدند. (۳). مر: جمله. (۴). تب، آج، لب، مر، لت: با. (۵). تب: دانسته هستيد، مر: دانسته‌ايد. (۶). مر: وى. (۷). آج، لب، لت تا ايشان را كور كرد و. صفحه : ۱۷۹ نيافت زواياى خانه مى‌جست كس را نمى‌يافت دير«۱» بماند آن جا ايشان گمان بردند كه عيسى با او كارزار مى‌كند به يارى او درآمدند خداى«۲» تعالى شبه«۳» عيسى را بر او افكند تا جهودان در آمدند پنداشتند كه او عيسى است او را بگرفتند و بكشتند بردار كردند چنان«۴» كه او گفت من ططيانوس«۵»، صاحب شما، ازو قبول نكردند و وجه اشتباه درين روايت از آن جا بود كه چون او را كشته بودند گروهى گفتند اكنون درين خانه عيسى بود و صاحب ما اگر اينكه كه ما [او]«۶» را كشتيم عيسى است صاحب ما كجا شد و اگر صاحب ما است عيسى كجا شد و بعضى دگر گفتند خداى تعالى شبه عيسى بر روى ططيانوس افكند دون ساير اندامش و بر اندام ططيانوس نشانها بود چون او را بكشتند نگاه كردند به روى با عيسى ماند و به اندام با صاحب ايشان گفتند روى، روى عيسى است و اندام، اندام ططيانوس از اينكه روى [۳۵۴- ر]

بر ايشان مشتبه شد. مقاتل گفت جهودان مردى را بر عيسى موكّل كردند تا او را نگاه دارد تا ايشان فرحت«۷» جويند به كشتن«۸». جهود با او مى‌گرديد تا او بر كوهى شد و ايشان مراقبت مى‌كردند خداى تعالى فرمود تا عيسى را«۹» به آسمان بردند و شبه او بر آن مرد افكند جهودان آمدند او را يافتند گمان بردند كه او عيسى است او را بگرفتند و بكشتند و بر دار كردند. چندان كه او گفت من عيسى نه‌ام صاحب شماام ازو قبول نكردند. وهب منبّه گفت: عيسى- عليه السّلام- با هفده مرد حوارى در جايى بود و جهودان گرد آن جايگاه بگرفتند و در آن جا شدند بر«۱۰» آن كه عيسى را بكشند خداى تعالى شبه عيسى بر همه افكند جهودان كه آن ديدند عجب بماندند و گفتند ما را مسحور بكردى«۱۱» اگر بگويى كه عيسى از ميان شما كدام است و الا همه را بكشيم. ------------------------------------- (۱). آج، لب: در اينكه. (۲). آج، لب: حق. (۳). مر: شبيه. (۴). تب، آج، لب، مر، لت:

چندان که. (۵). تب، آج، لب، مر، لت: ططیانوسم. (۶). اساس: نـدارد، از وز افزوده شد. (۷). وز، تـب، آج، لب، مر، لت: فرصت. [.....]

(۸). وز، تـب، آج، لـب، مر، لت او. (۹). وز و دیگر نسخه بـدلها از آن جا. (۱۰). آج، لـب، مر، لت: برای. (۱۱). آج، لب: کردی، لت: بکرد. صفحه : ۱۸۰ عیسی- علیه السّلام- گفت کیست که ایثار کنـد و جان بفـدای من کند تا او را به جای من بکشند یکی گفت از ایشان که من چنین کنم و از میانه برخاست و گفت عیسی منم از اینکه میانه او را برگرفتند«۱» و دیگران را رها کردند ازین وجه بر ایشان مشتبه شد و اینکه قول اختیار محمّد جریر«۲» است و قول قتاده و مجاهد و سدّی و إبن اسحاق و إبن جریج است و اگر چه در عدد حواریّان خلاف کردند او«۳» نیز در آن خلاف کرد که خدای تعالی شبه عیسی بر همه افکند«۴» یا بر یکی از ایشان. و محمّد بن اسحاق گفت جهودان قصد کشتن عیسی کردند عیسی بگریخت و جایی پنهان شد یکی از جمله حواریّان بود منافق بیامد و گفت مرا چه دهی«۵» اگر شما را بر عیسی راه نمایم گفتند سی درم، آن سی درم بستد و ایشان را به آن خانه آورد که عیسی در آن جا بود و او از پیش«۶» در رفت و عیسی را گفت آمدند تا تو را بکشند خدای تعالی عیسی را به آسمان برد و شبه عیسی بر اینکه حواری منافق افکند تا جهودان درآمدند گمان بردند که عیسی است او را بگرفتند و بکشتند و بردار کردند«۷» و حدیث او قبول نکردند. جبّایی گفت وجه اشتباه آن بود که جهودان مردی را بگرفتند و بر درختی بلند کردند و کسی«۸» را رها نکردند تا گرد او گردد تا روزگار برآمد و او متغیّر شد و صورتش نشناس شد و گفتند اینکه عیسی است تا بر عوام تلبیس کنند برای آن که چون ایشان قصد آن خانه کردند که عیسی در آن جا بود تا او را بگیرند خدای تعالی او را به آسمان برد ایشان ترسیدند که اگر عوام بدانند رغبت کنند در دین عیسی، مردی را بگرفتند و بر دار کردند«۹» آنان که خلاف کردند باقی جهودان بودند که مطّلع نبودند بر اینکه سرّ. اگر گویند روا باشد که خدای تعالی شبه شخصی بر شخصی افکند چنان که ----------------------

---------- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بگرفتند. (۲). آج، لب، مر، لت: محمّد بن جریر. (۳). آج، مر، لت: و. (۴). مر: انداخت. (۵). تب، مر، لت: دهید. (۶). مر ایشان. (۷). مر منافق ابا می‌کرد. (۸). مر، لت: کس. (۹). وز و دیگر نسخه بدلها و. صفحه : ۱۸۱ او را ازین باز نشناسند نه تجویز اینکه وثاقه بردارد به مشاهدات و مؤدّی بود با سفسطه! گوییم اینکه بر استمرار نشاید جز بر سبیل خرق عادت تا معجز بعضی انبیا باشد یا بعضی ائمّه یا کرامت بعضی اولیا و صالحان. اگر گویند بر نصاری چرا مشتبه شد! گوییم در روایت چنان است که چون قصد عیسی کردند ترسایان جمله بگریختند و او را رها کردند و با او کس نماند الّا آن که شبه عیسی بر او افکند«۱» چون او را کشتند«۲» کار عیسی«۳» بر ترسایان نیز مشتبه بود اگر گویند چگونه شاید که خلقی بسیار که عدد ایشان به اینکه حدّ باشد که ترسایان هستند و جهودان خبر دهند از چیزی و مخبر به خلاف خبر باشد نه اینکه قول مؤدّی بود با«۴» آن که وثاقت مرتفع شود به اخبار متواتر و اینکه مذهب سمنی باشد گوییم ایشان خبر که دادند از ظنّ و اعتقاد خود دادند برای القاء شبه و آن که از ظنّ خود و اعتقاد خود خبر دهد از چیزی، بر اطلاق نگویند کاذب است و خبر او را کذب بخوانند«۵» پس اینکه مؤدّی نباشد با بطلان اخبار وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ و آنان که در او اختلاف کردند یعنی در عیسی در حال القای شبه ایشان به شکّ بودند که آن که او را کشتند عیسی است یا عیسی نیست حق تعالی گفت ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ، ایشان را به اینکه علمی نبود إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ الّا اینکه که متابعت گمان کردند و اینکه استثنا منقطع باشد برای آن که اتّباع ظنّ از جمله علم نبود. زجّاج گفت وجه اختلاف ترسایان از آن بود که بعضی ازیشان گفتند عیسی اله است او را کس نتواند کشتن و بعضی گفتند پسر خداست بر او راه نیابند و بعضی گفتند خدا نیست بل بنده خداست روا باشد که او را بکشند چنان که دگر پیغامبران را، ازین وجه مشتبه شد بر ترسایان. و قوله: وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً، و نکشتند او را بیقین، در ضمیر دو قول گفتند یکی آن راجع است با عیسی یعنی ایشان بیقین و حقیقت عیسی را نکشتند بل بد گمان«۶» بودند که آن کشته مصلوب عیسی است یا نیست؟ ----------------------

---------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: افکندند. [.....]

(۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بکشتند. (۳). مر: و. (۴). آج، لب: یا، مر: به. (۵). تب، آج، مر، لت: نخوانند. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بر گمان. صفحه : ۱۸۲ و قولی دیگر اینکه است که راجع است با ظن یا با علم و هذا مثل قول القائل قتلت الشّیء علما و خبرا اذا علمته«۱» علما و خبرا«۲» اذا علمته علما یقینا لا شکّ‌فیه، [۳۵۴- پ]

آن چیز را بکشتم بعلم یعنی نیک نیک بدانستم و اینکه در کلام عرب بود دون کلام عجم و معنی آن باشد که ایشان را علم یقین حاصل نبود و نیک ندانستند که آن کشته عیسی است یا نه. بَل رَفَعَهُ اللّهُ إِلَیهِ، بل خدای تعالی او را رفع کرد با خود یعنی با جوار رحمت خود به آسمان بنزدیک مقرّبان و مقدّسان و در اخبار معراج آمد که رسول- علیه السّلام- عیسی را به«۳» آسمان چهارم دید و قوله: بَل رَفَعَهُ اللّهُ بیشتر«۴» قرّا ادغام کردند لام را در را برای قرب مخرج و بعضی دگر گفتند اینکه جا ادغام نشاید برای آن که را حرفی مکرّر است چون او در خود«۵» دو حرف باشد و حرفی در او ادغام کنند دو حرف مدرّج«۶» شده باشد و دگر آن که اینکه دو حرف در او«۷» دو کلمت است و سیبویه گفت هر دو روا باشد و ادغام اولیتر است و اینکه لغت اهل حجاز است و مراد به الیه بیان کردیم که آسمان است و جای«۸» که کس را حکمی نباشد جز او را و مثله قوله حکایهٔ عن ابراهیم- علیه السّلام- انّی ذاهب الی ربّی، ای الی حیث امرنی ربّی من به خدای می‌روم یعنی به آن جا که خدای فرمود وَ مَن یَخرُج مِن بَیتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ یعنی به آن جا که خدای و پیغامبر فرمود که به او هجرت کنی. وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً، و خدای تعالی عزیز است و قاهر و غالب، کس او را غالب نیاید، انتقام کشد از آنان که در او عاصی شوند چنان که«۹» از ایشان«۱۰» را به صاعقه بسوخت چون سؤال رؤیت کردند و حکیم است آنچه کند به حکمت«۱۱» و صواب کند کس را بر او اعتراض نباشد برای آن که وجه حکمت نشناسند«۱۲» و تفاصیل ----------------------------------- (۱). مر، لت: اعلمته. (۲). آج، لب، مر، لت: اذا علمته علما و خبرا را تکرار نکرده است، لسان العرب (۱۱/ ۵۵۰): قالوا قتله علما علی المثل ایضا و قتلت الشیء خبرا. (۳). مر: در. (۴). آج، لب مقریان. (۵). آج، لب: خور. (۶). آج، لب: مندرج. (۷). مر: کلمه او را ندارد که صحیح‌تر است. (۸). تب، آج: جایی. (۹). تب، لت از آنان که. [.....]

(۱۰). آج، لب پاره‌ای. (۱۱). مر: به حکم. (۱۲). وز، تب، لت: نشناسد، آج، لب، مر: شناسد. صفحه : ۱۸۳ آن و مورد اینکه کلمه تهدید است و وعید آنان را که در عهد رسول بودند و تنبیه بر آن که اگر مطاوعت نکنند به ایشان«۱» مانند آن رود. قوله: وَ إِن مِن أَهلِ الکِتابِ إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ، «ان» به معنی ماء نافیه است و بیشتر که آید الّا در عقب«۲» او باشد کقوله تعالی: إِنِ الکافِرُونَ إِلّا فِی غُرُورٍ«۳» و إِن أَنتُم إِلّا فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ«۴» و مانند اینکه. مفسّران و اهل تأویل خلاف کردند در آن که این‌های ضمیر در دو جایگاه باکی«۵» می‌شود فی قوله تعالی: بِهِ قَبلَ مَوتِهِ. حسن و قتاده و ربیع بن انس و ابو مالک و إبن زید گفتند هر دو راجع است با عیسی- علیه السّلام- و معنی آن است که هیچ کس نبود از جهودان و ترسایان و الّا به«۶» عیسی- علیه السّلام- ایمان آرد پیش از آن که عیسی بمیرد و اینکه در عهد صاحب الزّمان باشد. چون عیسی از آسمان به زمین آید«۷» و دجّال را بکشد و بر روی زمین هیچ دین و ملّت نماند الّا دین محمّدی«۸». پس هر جهودی و ترسائی که در آن روزگار باشد به عیسی ایمان آرد جز که بر اینکه قول، آیت مخصوص باشد به جهودان و ترسایان آن روزگار که آخر زمان بود و اینکه روایت سعید جبیر«۹» است و عطیّه از عبد اللّه عبّاس، و محمّد بن جریر در تفسیر اختیار اینکه قول کرد و علیّ بن ابراهیم در تفسیر اصحابان ما اینکه گفت«۱۰». و ابو هریره روایت کرد از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت: الانبیاء اخوهٔ لعلّات امّهاتهم شتّی و دینهم واحد و انّی اولی النّاس بعیسی بن مریم لأنّه لم یکن بینه و بینی نبیّ و یوشک ان ینزل فیکم إبن مریم حکما عدلا فاذا رایتموه فاعرفوه فانّه رجل تامّ الخلق الی الحمرهٔ و البیاض سبط الشّعر کأنّ رأسه یقطر و ان لم یصبه بلل فیکسر الصّلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیهٔ و یقبض المال و یقاتل النّاس ----------------------------------- (۱). مر: با اینکه شان، لت: با ایشان. (۲). لت: عقیب. (۳). سوره ملک (۶۷) آیه ۲۰. (۴). سوره ملک (۶۷) آیه ۹. (۵). تب، آج، لب، مر، لت: که. (۶). آج، لب موسی. (۷). آج، لب: فرود آید. (۸). مر:

محمّد. (۹). مر: سعید بن جبیر. (۱۰). آج، لب: اختیار اینکه قول کرد. صفحه : ۱۸۴ الله علی الاسلام حتّی یهلک اللّه فی زمانه الملل کلّها غیر الاسلام و یکون السّجدهٔ واحدهٔ للّه ربّ العالمین و یهلک اللّه فی زمانه مسیح الضّلالهٔ الکذّاب الدّجّال و تقع الامنهٔ فی الارض فی زمانه حتّی ترتع الاسود مع الابل و النّمور مع البقر و الذّئاب مع الغنم و یلعب الصّبیان بالحیّات لا یضرّ بعضهم بعضا یلبث فی الإرض اربعین سنهٔ ثمّ یتوفّی و یصلّی علیه المسلمون و یدفنونه اقرؤا ان شئتم و ان من اهل الکتاب الّا لیؤمننّ به قبل موته قبل موت عیسی یعیدها ابو هریرهٔ ثلاث مرّات،} گفت«۱» پیغمبران«۲» برادرانند از مادران مختلف و دینشان یکی است و اولیترین مردمان به عیسی مریم منم که محمّدم برای آن که میان من و او هیچ پیغامبر«۳» نیست و نزدیک آن است که از آسمان فرود آید و او میان مردمان حکم کند به عدل. چون او را بینی«۴» بشناسی«۵» او را، مردی است تمام خلق، سرخ اسپید«۶»، موی فرو گذاشته. پنداری که آب از موی او فرو می‌چکد و اگر چه تر نباشد، صلیب بشکند و خوک را بکشد و جزیه فرو نهد و مال بستاند و با کافران، بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او همه ملّتها هلاک کند مگر اسلام و سجده نکنند جز خدای را و در روزگار او خدای تعالی مسیح ضلال را که دجّال کذّاب است هلاک بر آرد و در روزگار او ایمنی در زمین پدید آید تا شیر با شتر چره«۷» کند و پلنگ با گاو گرگ با گوسفند«۸» و کودکان به«۹» مار بازی کنند و هیچ از اینان مضرّت به یکدیگر نرسانند آنگه چهل سال در زمین مقام کند، آنگه وفات آید او را و مسلمانان بر او نماز کنند و او را دفن کنند و اگر خواهی از قرآن برخوانی«۱۰»: وَ إِن مِن أَهلِ الکِتابِ إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ، تا سه بار باز می‌گفت عکرمه و ضحّاک و مجاهد و سدّی گفتند [۳۵۵- ر] ها در «به» ضمیر عیسی است- علیه السّلام- و در موته راجع است با أَهلِ الکِتابِ، که ایمان آرد ----------------------------------- (۱). آج، لب، مر: ابو هریره گفت که رسول علیه السّلام فرمود که. [.....]

(۲). مر: انبیاء. (۳). مر: پیغمبری. (۴). تب: بینید. (۵). تب: بشناسید. (۶). وز، تب، مت، لت: سرخ اسبید، آج، لب: سرخ سفید، مر: سرخ سفید. (۷). مر: چرا. (۸). تب: گوسبند. (۹). تب، مر، لت: با. (۱۰). تب: برخوانید، مر: برخوان. صفحه : ۱۸۵ به او معنی آن است که هیچ کس نباشد از اهل کتاب از جمله جهودان و ترسایان و الّا پیش از آن که بمیرد به عیسی ایمان آرد آنگه که ملک الموت را بینند«۱» در وقتی که ایمانش سود ندارد برای آن که هر مبطلی در وقت مرگ بداند که آنچه او بر آن بود باطل بود چون اعلام و آثار عذاب و فرشتگان عذاب را بیند و حقّ پیدا شود او را، و اینکه روایت علی بن طلحه است از عبد اللّه عبّاس که او گفت هیچ جهود و ترسا بنمیرد تا به عیسی ایمان نیارد و اگر چه در آتش افتد یا در آب غرق شود یا از کوهی در افتد یا در زیر دیواری باشد یا دد و دام بخورد او را به هر نوع که باشد. عبد اللّه عبّاس را گفتند اگر از بامی بیوفتد گفت در راه بگوید و به عیسی بگرود، گفتند: اگر کسی را گردن بزنند گفت زبانش به آن ملجلج شود دلیل بر صحّت اینکه تأویل قراءت ابی است قبل موتهم. کلبی گفت: از کوفه بیرون آمدم تا به طابث آمدم و آن دهی«۲» است پیش واسط آن جا فرود آمدم شهر حوشب را دیدم اینکه آیت را مذاکره می‌کردیم شهر بن حوشب گفت یک روز حجاج به واسط عطا می‌داد و من حاضر بودم و او عطاها پیش خود خواست و مردم را می‌خواند و عطا می‌داد کس آمد و مرا بخواند من آنجا رفتم با جامه خلق و اسپی«۳» لاغر حجّاج چون مرا بدید گفت یا شهر اینکه چه رثاثت و خلاقت است و اینکه اسپ«۴» چیست من گفتم ایّها الامیر اینکه اسپ«۵» نخریده‌ام چنین اتّفاق افتاد و امّا خلاقه«۶» جامه مرا از جامه آن قدر بس باشد که عورت بپوشد گفت تو مردی که جامه خز نپوشی و عیب کنی آن را که پوشد گفتم من عادت نکرده‌ام که خز پوشم و لکن عیب نکنم آن را که پوشد جبّه خز بخواست و در من پوشید چون من خواستم که بیرون آیم مرا گفت آیتی از کتاب مرا مشکل شده است من گفتم آن کدام است ای امیر او اینکه آیت بخواند: وَ إِن مِن أَهلِ الکِتابِ إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ، و وقتها باشد که اسیران را از ----------------------------------- (۱). تب و دیگر نسخه بدلها: بیند. (۲). آج، لب: ده. (۳). آج، لب، مر: اسبی. (۵- ۴). تب، آج، لب: اسب. (۶). لب: خلاق. [.....]

صفحه : ۱۸۶ جهودان و ترسایان پیش من آرند من بفرمایم تا ایشان را گردن بزنند پیش من و ازیشان کلمه ایمان نشنوم من گفتم

بدان که جهودان را چون وقت مرگ باشد«۱» فرشتگان عذاب بیرون حاضر آیند و به مقارع و مقامع بر روی و پشت ایشان می‌زنند و گوینـد یا عـدوّ اللّه، عیسـی مریم به تو آمـد و پیغامبری صالـح بود او را تکذیب کردی و ایمان نیاوردی و گفتی او پسـر خداسـت گوید اکنون ایمان آوردم که او پیغامبر صالح بود و در آن وقت او را ایمان سود ندارد شـهر بن حوشب گفت: حجّاج در من نگرید و گفت اینکه از که شـنیدی گفتم از محمّد بن الحنفیّه سـر در پیش افکند و ساعتی نیک انگشت بر زمین می‌زد آنگه سر برداشت و گفت: اخذتها من عین صافیهٔ اخذتها من معدنها از چشمه صافی‌ها گرفته از معدن خودها گرفتی. کلبی گفت من شهر بن حوشب را گفتم چرا گفتی که مرا محمّـد بن الحنفیّه روایت کرد و او کاره باشـد ایشان را و آنچه از ایشان روایت کنند گفت قصد کردم تا او را به خشم آرم هـاء فی قوله «به» راجع است بـا محمّـد- صـلّی اللّه علیه و آله- و در موته راجع است بـا کتـابی یعنی جهود یا ترسا و اینکه روایت حماد است از حمیـد از عکرمه که او گفت هیـچ جهود و ترسا بنمیرد تا ایمان نیارد به رسول ما صـلّی اللّه علیه و آله. و بعضـی دگر گفتنـد هـاء راجع است بـا خـدای عزّ و جلّ إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ ای باللّه یعنی به خـدای ایمان آرد آنگه که اشـراط«۲» و اعلام مرگ بینند و معاینه فرشتگان را بیند ایمان آرد و ایمانش سود ندارد. وَ یَومَ القِیامَهِٔ یَکُونُ عَلَیهِم شَهِیداً و روز قیامت تو بر ایشان گواه باشـی به آنچه کرده باشـند. و قتاده و إبن جریـح گفتنـد عیسـی بر ایشان گواه باشد به آنچه گفتند و کردند چنان که گفت: وَ کُنتُ عَلَیهِم شَهِیداً ما دُمتُ فِیهِم«۳»، و قال تعالی: وَ یَومَ نَبعَثُ مِن کُلِّ أُمَّهٍٔ شَهِیداً«۴»، قوله: فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمنا عَلَیهِم طَیِّباتٍ، الایهٔ. زجّاج گفت: -- (۱). آ ج، لب: رسـد. (۲). اسـاس: اشتراط، بـا توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۷. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۴. صفحه : ۱۸۷ فَبِظُلمٍ بدل فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم است و بـا متعلّق است بقوله: حَرَّمنـا عَلَیهِم، خـدای تعـالی گفت به ظلمی و بیـدادی که جهودان کردنـد مـا طیّباتی از مآکل بر ایشان حرام کردیم که حلال بود ایشان را چنان که در دگر آیه گفت: وَ عَلَی الَّذِینَ هادُوا حَرَّمنا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ«۱» الی قوله ذلِکَ جَزَیناهُم بِبَغیِهِم، در اخبـار هست که هر گه که گنـاهی کردی خـدای تعـالی از طعامهـای حلال چیزی بر ایشان حرام کردی و روا بود که بر سبیل عقوبت باشـد و روا باشـد که اینکه بر سبیل تغیّر«۲» مصـلحت باشد که مصـلحت ایشان در آن بوده باشد که آن طعام بر ایشان حلال باشد پیش ارتکاب معصیت چون آن معصیت بکردند [۳۵۵- پ]

مصلحت«۳» بر ایشان حرام کردند. وَ بِصَدِّهِم عَن سَبِیلِ اللّهِ کَثِیراً، و به منع ایشان بسـیاری مردمان را از راه خدای یعنی از دین خدای و صدّ ایشان به دعوت بود مردمان را با ضلالت و دعوی ایشان محالات را و تحریف ایشان کتاب خدای را وَ أَخذِهِمُ الرِّبَوا و گرفتن ایشـان ربا و آن زیاده باشـد بر سـرمایه برای تأخیر دین از محلّ خود وَ قَد نُهُوا عَنهُ، واو حال راست در حالی که ایشان را از آن نهی کرده‌انـد وَ أَکلِهِم أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ، و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل از وجوهی که خـدای تعالی آن را حرام کرده باشد از رشوت بر احکـام و وجوهی که نـا واجب باشـد وَ أَعتَـدنا لِلکافِرِینَ مِنهُم عَـذاباً أَلِیماً، و ما بجارده‌ایم برای کافران از ایشان عـذابی به درد آرنده مولم. قوله تعالی«۴»:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۲ تا ۱۷۰]

[اشاره]

لکِنِ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ مِنهُم وَ المُؤمِنُونَ یُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَیکَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ وَ المُقِیمِینَ الصَّلاهَٔ وَ المُؤتُونَ الزَّکاهَٔ وَ المُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ أُولئِکَ سَنُؤتِیهِم أَجراً عَظِیماً (۱۶۲) إِنّا أَوحَینا إِلَیکَ کَما أَوحَینا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِن بَعـدِهِ وَ أَوحَینا إِلی إِبراهِیمَ وَ إِسـماعِیلَ وَ إِسـحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَیمانَ وَ آتَینا داوُدَ زَبُوراً (۱۶۳) وَ رُسُلًا قَد قَصَصناهُم عَلَیکَ مِن قَبلُ وَ رُسُـلًا لَم نَقصُصـهُم عَلَیکَ وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسی تَکلِیماً (۱۶۴) رُسُـلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌٔ

بَعدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۶۵) لكِنِ اللّهُ يَشهَدُ بِما أَنزَلَ إِلَيكَ أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ وَ المَلائِكَةُ يَشهَدُونَ وَ كَفى بِاللّهِ شَهِيداً (۱۶۶) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللّهِ قَد ضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَم يَكُنِ اللّهُ لِيَغفِرَ لَهُم وَ لا لِيَهدِيَهُم طَرِيقاً (۱۶۸) إِلاّ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيراً (۱۶۹) يا أَيُّهَا النّاسُ قَد جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالحَقِّ مِن رَبِّكُم فَآمِنُوا خَيراً لَكُم وَ إِن تَكفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۷۰)

[ترجمه]

لیکن برجایان«۵» در دانش ازیشان و گرویدگان بگروند به آنچه فرستادند [به تو]«۶» و آنچه فرستادند از پیش تو و ----------------------------------- (۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۶. (۲). اساس، مت، به صورت بغیر خوانده می‌شود که با توجّه به تب تصحیح شد. (۳). تب، آج، لب بگشت. (۴). مت عز و جل. (۵). وز: پا برجایان، تب: ثابت قدمان، آج لب: نه که استواران. (۶). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. صفحه : ۱۸۸ بپای دارندگان نماز و دهندگان زکات و گرویدگان به خدای و روز بازپسین ایشان را بدهیم مزدی«۱» بزرگ. ما وحی کردیم به تو چنان که وحی کردیم به سوی نوح و پیغامبران از پس او و وحی کردیم ابراهیم خلیل و پسران او و پسر زاده او و فرزندان یعقوب و اینکه پیغمبران که نامهای ایشان مذکور است و بدادیم داود را زبور. - و پیغمبرانی که قصّه ایشان گفتیم بر تو از پیش اینکه و پیغمبرانی که قصّه ایشان نگفتیم بر تو و سخن گفت خدای با موسی سخن گفتنی. پیغمبرانی بشارت دهنده و ترساننده«۲» تا نباشد مردمان را بر خدای حجّتی پس پیغمبران و بوده است خدای عزیز و محکم کار. لکن خدای گواهی می‌دهد به آنچه فرستاد بر تو فرستاد به علم خود و فرشتگان گواهی می‌دهند و بس«۳» است گواهی خدای«۴». آنان که کافر شدند و برگشتند از راه خدای گم راه شدند گمراهی دور. آنان که کافر شدند و ظلم کردند نیامرزد خدای ایشان را و ننماید ایشان را راهی. مگر راه دوزخ همیشه باشند در آن همیشه و بوده است آن بر خدای آسان. ای مردمان آمد ----------------------------------- (۱). مت: مژدی. (۲). آج، لب: مژده دهندگان و بیم کنندگان. (۳). آج، لب: بسنده. (۴). وز، آج، لب: خدای گواه. [.....]

صفحه : ۱۸۹ به شما پیغمبر براستی از خدای بگروید تا به بود شما را و اگر کافر شوید خدای راست آنچه در آسمانهاست و زمین است و بوده است خدای دانا و محکم کار. قوله: لكِنِ الرّاسِخُونَ فِي العِلمِ«۱»، لکن برای استدراک باشد و معنی او«۲» به استثناء نزدیک باشد برای آن که هر دو را اخراج بعضی باشد از آنچه دیگران در آن حکم باشند و به او نقض«۳» کلام اوّل کنند چنان که به «لا» خدای تعالی جهودانی را که حکم ایشان مخالف بود حکم آنان را که به اینکه صفت باشند که آیات مقدّم متضمّن است ذکر ایشان را گفت لکن آنان را که راسخ و ثابت قدم و پای بر جای باشند در علم از جمله اهل کتاب که جهودان و ترسایانند و آن عبد اللّه سلام است و بحیرا«۴» راهب و مانند ایشان از آنان که از اهل کتاب عالم بودند و بر علم کار کردند و عناد [۳۵۶- ر] کار نبستند«۵» مِنهُم ای من اهل الکتاب، وَ المُؤمِنُونَ برای آن عطف کرد مؤمنان اینکه امّت را بر عالمان اهل کتاب که ایمان جمع کرد ایشان را بر یک ملّت و آنان که از اهل کتاب ایمان آرند مؤمن باشند و حکم ایشان حکم اهل ایمان بود. گفت: هر دو گروه ایمان دارند به خدای و آنچه خدای بر تو فرستاد که محمدی (ص) از قرآن و آنچه بر پیغامبران مقدّم فرستاد که پیش از تو بودند از تورات و انجیل. «وَ المُقِيمِينَ الصَّلاةَ» و آنان که نماز بپای دارند از ایشان. خلاف کردند در اینکه که اینکه نماز کنندگان همان راسخان در علم‌اند یا جز ایشان«۶» گروهی دیگرانند بعضی مفسّران گفتند ایشانند و اگر چه در اعراب مقیمین مخالف راسخون است. آنگه در اعراب او خلاف کردند بعضی گفتند غلطی است که از نویسنده افتاد و اینکه قول حمّاد بن سلمه«۷» است که او روایت کرد از زبیر که او گفت: عثمان بن ----------------------------------- (۱). وز، آج، لب منهم. (۲). اساس: به او، که با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زائد می‌نماید. (۳). اساس: نقص، با توجّه به وز تصحیح شد. (۴). آج: بحیراء. (۵). اساس،

وز، مت: کار بستند، با توجّه به آج و فحوای کلام تصحیح شد. (۶). اساس، مت: جز ایشان، وز، تب، آج: جز ایشان، لب: جزای ایشان، مر، لت: جدای ایشان، با توجّه به وز و فحوای کلام تصحیح شد. (۷). اساس، مت: محاد بن سلمه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۱۹۰ عفّان را گفتم مقیمین چرا مخالف افتاد در اعراب راسخون و مؤمنون را. گفت: غلط از نویسنده افتاد که نویسنده چون می‌نوشت باستملاء، آن که املا می‌کرد چون اینکه جا رسید ساعتی توقّفی افتاد. آنگه گفت املا کننده را که چه نویسم. گفت اکتب: وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ، و املا کننده لفظ قرآن نگفت، نصب کرد اینکه لفظ به آن فعل که بگفت اکتب. و عروة إبن الزّبير گفت: از عایشه پرسیدم که اینکه آیت چون است وَ الْمُقِيمِينَ و قوله: وَ الصّابِئُونَ«۱» و قوله: إِن هذانِ لَساحِرانِ«۲»! گفت: یابن اخ هذا عمل الکتاب اخطأوا. گفت: اینکه کار نویسندگان است خطا ازیشان افتاد. و در مصحف عبد اللّه مسعود و المقیمون است به واو و زجّاج و فرّاء و دیگر نحویان گفتند: او از صفت راسخون است و لکن چون کلام دراز شد و کلامی دگر در آن میانه آمد نصب کرد مقیمین را بر مدح و اینکه در لغت جایز است، و مثال او قوله: وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِم إِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرِينَ«۳»، و بعضی دگر از اهل علم گفتند. مقیمین صفت راسخون نیست و او در محلّ جرّ است عطفا علی قوله: بما انزل الیک و بالمقیمین و بر اینکه قول مقیمین الصلوة و«۴» پیغامبران باشند یا فرشتگان. معنی آن باشد که ایشان ایمان آرند به کتابهای اوّل و آخر و«۵» پیغامبران و فرشتگان، چنان که گفت: كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ«۶». و محمّد بن الجریر اختیار«۷» اینکه قول کرد و گفت: اینکه قول ابی کعب است و در مصحف او چنین است. چون مصحف با مصحف ما به لفظ موافق آمد، دلیل کند بر آن که غلط نیست و اینکه قول در تفسیر اصحاب ما آمد و تأویل بر آن که مقیمین الصلوة ائمّه معصومند- علیهم السّلام- چنان که گفت در دگر آیت«۸» ------------------------------ (۱). سوره مائده (۵) آیه ۶۹. (۲). سوره طه (۲۰) آیه ۶۳. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۴). آج، لب، لت: ندارد. (۵). وز، لت به. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها: من، با توجه به آیه ۲۸۵ سوره بقره (۲) تصحیح شد. (۷). اساس، مت کرد، با توجه به وز و فحوای عبارت حذف شد. [.....]

(۸). اساس و دیگر نسخه بدلها و، که با توجه به ضبط قرآن مجید حذف شد. صفحه : ۱۹۱ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ«۱». و جماعتی نحویان نصب بر مدح [انکار کردند و گفتند نصب بر مدح]«۲» آن جا شاید که مبتدا خبر خود گرفته باشد و کلام تمام شده و اینکه جا خبر أُولئِكَ سَنُؤْتِيهِم، خواهد بودن. و زجّاج اینکه را انکار کرد و گفت روا باشد و گفت بسیار گفته‌اند چنین، مثل قوله: حن بنی ضبّة اصحاب الجمل و قول لبید: حن بنی امّ البنین الاربعة و زجّاج گفت: مررت بزید الکریم. بر سه وجه روا باشد نصب و جرّ و رفع جرّ بر صفت لفظ و نصب بر محل زید و رفع بر خبر مبتدای محذوف یعنی هو الکریم و نصب او«۳» بر مدح در اشعار کلام ایشان بسیار است منها«۴» قول جریر: لا یبعدن قومی الّذین هم سمّ العداة وافة الجزر«۵» النّازلین بکلّ معترک و الطّیّبین معاقد الازر و بعضی دگر گفتند عطف است علی قوله بِما أُنزِلَ إِلَيكَ، و الی الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ یعنی الأنبیاء و به نزدیک بصریان اینکه هر دو وجه اعنی جر ضعیف است برای آن که اسم ظاهر را بر مضمر و مکنّی عطف نکنند، الّا آنگه که حرف جر باز آرند«۶» لا یقال مررت بک و زید الّا ان تقول و بزید و کذلک لا تقول: اخذت ممّن اخذت منه و زید الّا ان تقول و من زید وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكاةَ و آنان که زکات مال بدهند و عطف بر راسخون و مؤمنون باشد و نیز ایمان آرند به خدای تعالی و به روز قیامت أُولئِكَ سَنُؤْتِيهِم أَجراً عَظِيماً، اینکه جمله مبتدا و خبر باشد در محلّ خبر ابتدای اوّل ------------------------------ (۱). سوره توبه (۹) آیه ۶۱. (۲). اساس و مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کذا در اساس، وز، تب، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۴). مر: منه. (۵). اساس، مت: الجوز، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مر: باز آید. صفحه : ۱۹۲ که راسخون و مؤمنون و آنچه تبع اوست، ایشان آنانند که ما ایشان را مزدی«۱» عظیم بدهیم. حق تعالی گفت من تو را مالی دادم از آن مال زکات بده و آن ده دانگ و نیم باشد، مال مال من است و تو بنده منی که: العبد لا یملک شیئا و ان ملک علی اصلنا من از آنچه به تو دادم برای تو بعضی باز می‌خواهم تا برای تو در خزانه رحمت ذخیره«۲» کنم تا در دست تو تباه نشود که: ما عِندَكُم يَنفَدُ

وَ ما عِندَ اللّهِ باقٍ«۳»، تا وقت آن که درمانده‌تر«۴» باشی بـا تو دهم در روز فقر و فاقتت. آنگه هم آن یا «۵» هم چند آن با تو بدهم یکی را ده و یکی را صـد و یکی را هفصـد با تو بـدهم تمام کرده پرورده. و گفته‌اند آیت در عبد اللّه سـلام آمد و إبن یامین و إبن صوریـا و اسـد و اسـید و ثعلبه و جز ایشـان از علمای جهودان که به رسول- علیه السّـلام-«۶» ایمان آوردنـد. قوله: إِنّا أَوحَینا إِلَیکَ، آیت خطاب است با رسول [۳۵۶- پ]

ما خدای تعالی گفت: یا محمّد ما به تو وحی کردیم چنان که به دگر پیغمبران. و وحی خدای تعالی بر پیغمبران ارسال کلامی باشد به ایشان بر دست فرشـته یا بر لوحی نوشـته. چنان که در حقّ موسـی- علیه السّـلام- فرمود که: وَ کَتَبنا لَهُ فِی الأَلواحِ«۷»، تا بی‌واسطه چنان که با موسـی- علیه السّـلام- و رسول ما- صـلّی اللّه علیه و آله- گفت. عبد اللّه عبّاس گفت و جماعتی مفسّـران که سبب نزول اینکه آیت آن بود که چون خدای تعالی اینکه آیات که پیش از اینکه است. من قوله: یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم کِتاباً مِنَ السَّماءِ«۸» تا به آخر آیات، بفرسـتاد رسول- علیه السّـلام- بر جهودان خوانـد. ایشان را خشم آمـد، گفتنـد: ما أَنزَلَ اللّهُ عَلی بَشَرٍ مِن شَیءٍ«۹»، خدای بر هیچ آدمی کتابی نفرستاد. خدای ردّ بر ایشان اینکه آیت فرستاد و گفت ما به تو وحی همچنان«۱۰» کردیم که به نوح و دگر پیغمـبران که از پس او بودنـد. خـدای تعـالی ---------------------------------- (۱). آج، لـب، مر، لت: مزد، مت: مژدی. (۲). مر تو. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶. (۴). آج، لب: درمانـده تو. (۵). وز، لت: با. (۶). مر آمدند. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۵. [.....]

(۸). سوره نسـاء (۴) آیـه ۱۵۳. (۹). سوره انعـام (۶) آیه ۹۱. (۱۰). وز: چنـان. صـفحه : ۱۹۳ نـوح را به دوم«۱» پیغمبر مـا کرد در قرآن«۲» در دو جایگـاه: یکی در اینکـه آیـت و یکی فی قـوله: وَ إِذ أَخَذنا [مِنَ النَّبِیِّینَ]«۳» رَبِّ إِنِّی دَعَوتُ قَومِی لَیلًا وَ نَهاراً«۱۶»- الایات. او دعوت می‌کردی«۱۷» به شب و روز به سرّ و ---------------------------------- (۱). وز: نوح را دوم. (۲). اساس: قرآنی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بـدلها تصـحیح شـد. (۳). اسـاس، تب، وز، آج، لب، مت: نـدارد، بـا تـوجّه به مر و قرآن مجید افزوده شد. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۷. (۵). آج، لب، مر: پیغمبران. (۶). مر: خلق. (۷). آج، لب: درازتر از عمر. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). وز، آج، مر، لت: نیفتـاد. (۱۰). آج، لب، مر: سـفید. (۱۱). مت: قوّتش نشـد، مر: قوتش با کم نشـد، لت: قوتش ناقص نگشت. [.....]

(۱۲). آج، لب، مر: است. (۱۳). تب، وز: پیغامبر. (۱۴). لت: ندارد. (۱۵). تب: ندارد. (۱۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۵. (۱۷). آج، لب، مر، لت: می‌کرد. صفحه : ۱۹۴ علانیه، ایشان اجابت نکردندی. و هر چه او دعوت بیش کردی ایشان بیش«۱» رمیدندی تا مرد بودی از ایشان که فرزنـد طفل خود را دست گرفتی و بیاوردی و نوح را به او نمودی. گفتی: ای پسر؟ می‌بینی اینکه را! اگر«۲» مرا وفاتی باشد«۳»، نگر تـا گرد اینکـه نگردی و دعوت اینکـه نشـنوی و حـدیث اینکـه گـوش بـاز نکنی کـه اینکـه دیـوانه اسـت و جـادو و دروغزن«۴». قال اللّه تعالی: وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم کانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغی«۵» و گفته‌اند اوّل کس که فردا قیامت«۶» از گور بر خیزد بعد«۷» رسول- ما صلّی اللّه علیه و اله- نوح باشد. و گفته‌اند«۸» برای آن که او را مقام شکر بود، فی قوله: إِنَّهُ کانَ عَبداً شَکُوراً«۹»، پس چنان که سورة الحمـد را«۱۰» صدر قرآن است او«۱۱» صـدر پیغمبران باشـد. و در خبر است که فردا قیامت«۱۲» اوّل کس«۱۳» که به بهشت خوانند«۱۴»، شاکران نعمت او باشند. وَ أَوحَینا إِلی إِبراهِیمَ، و وحی کردیم به ابراهیم و به فرزندانش اسماعیل و اسحاق و فرزند اسحاق یعقوب و به اسباط که فرزندان یعقوب‌اند- و ایشان دوازده سبط بودند از دوازده پسر یعقوب- و عیسی«۱۵» و ایّوب، و آن پیغامبر مـذکور به صبر و یونس، و«۱۶» صاحب نون بود و هارون که برادر موسـی بود و سـلیمان که پسر داود بود. وَ آتَینا داوُدَ زَبُوراً، و داود را زبور دادیم، حمزه و خلف «زبور» خوانـد«۱۷» به ضمّ «زا» و اینکه را دو وجه باشـد: یکی جمـع «زبر»«۱۸» باشد«۱۹» مصـدر بـود بـه معنی اسـم اعنی به ---------------------------------- (۱). لب: نـدارد. (۲). آج، لـب: که. (۳). مر: مرگ آید. (۴). مر: دروغگوی. (۵). سوره نجم (۵۳) آیه ۵۲. (۶). وز، آج، لب، لت: فردای قیامت. (۷). وز، مر از. (۸). لت: ندارد.

[.....]

(۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳. (۱۰). تب: ندارد. (۱۱). تب، وز، مت: او را. (۱۲). وز، آج، لب، مر، لت: فردای قیامت. (۱۳). تب، وز، آج، لب، مر، لت را. (۱۴). مر از. (۱۵). آج، لب: ندارد. (۱۶). تب، وز، آج، لب، مر، لت: که. (۱۷). مر: خواندند. (۱۸). آج، لب، لت: زبره. (۱۹). وز، مر که. صفحه : ۱۹۵ معنی مزبور«۱» کالکتاب بمعنی المکتوب و هذا الدّرهم ضرب الامیر ای مضروبه و هذا الثّوب نسج یده ای منسوجها ای کتبا و صحفا مزبورة«۲» مکتوبة. و وجهی دگر آن است که اینکه جمعی بود باختلاف حرکات و اگر چه صورت لفظ یکی بود. پس زبور به فتح زاء به«۳» واحد بود و زبور به ضم زاء جمع، ککروان و کروان و ورشان و ورشان و دگر قرّاء زبور به فتح زا خواندند. و در خبر است که داود علیه السّلام- زبور بر گرفتی و به صحرا شدی، علمای بنی اسرائیل در پس او ایستادندی«۴» و مردمان«۵» از پس علما بایستادندی و جنّیان از پس مردمان بایستادندی و سباع و دوابّ صحرا از پس جنّیان بایستادندی و مرغان در هوا پر در پر گستردندی«۶» و سایه بر ایشان افکندندی از خوشی«۷» آواز داود- علیه السّلام. و در خبر است که رسول- علیه السّلام- در منقبت امیر المؤمنین (ع) حدیثی«۸» دراز گفت آن که«۹»: «۱۰»«۱۱» اذا کان یوم القیمة اعطی اللّه علیّا من القوّة مثل قوّة جبرئیل« و من النّور مثل نور ادم و من الجمال مثل جمال یوسف و من الصّوت ما یدانی صوت داود و لو لا« انّ داود خطیب اهل الجنّة فی الجنّة لأعطاه مثل صوته. گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی [علی را]«۱۲» چندان قوّت دهد که قوّت جبرئیل و چندان نور«۱۳» که نور آدم و از جمال مانند جمال«۱۴» [۳۵۷- ر]

یوسف و از آواز چندان که نزدیک آواز داود بود«۱۵». و اگر نه آنستی که داود خطیب اهل بهشت است«۱۶» در بهشت چندانی او را آواز دادی«۱۷» که آواز داود. ---------------------------------- (۱). اساس، تب، مت: مذبور، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مر و. (۳). تب، وز، آج، لب، مر، لت: ندارد. [.....]

(۴). تب، مر: بایستادندی، آج، لت: استادندی. (۵). مر دیگر. (۶). مر: کشیدندی. (۷). مر: خوش. (۸). آج، لب، لت: حدیث. (۹). تب، وز، آج، لب، لت: آنگه گفت، مر: آنگاه گفت. (۱۰). مت علیه السّلام. (۱۱). تب: لو کان. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز، مر افزوده شد، آج، لب، لت: امیر المؤمنین علی را. (۱۳). مر دهد. (۱۴). مر: و جمالی چندان که جمال. (۱۵). مر: و آوازش چنان بود که نزدیک آواز داود. (۱۶). مت و. (۱۷). تب، وز، آج، لب، مر: او را چندانی. [.....]

صفحه : ۱۹۶ وَ رُسُلًا، در نصب او خلاف کردند. فرا گفت منصوب است به نزع حرف الجرّ و التقدیر أَوحَینا إِلَیکَ کَما أَوحَینا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ«۱» چون حرف جر بیفکند«۲» فعل به او رسید و او را منصوب بکرد کقوله وَ اختارَ مُوسی قَومَهُ‌ای من قومه«۳» وَ لا تَعزِمُوا عُقدَةَ النِّکاحِ«۴» و المعنی علی عقدة النّکاح و زجّاج گفت منصوب است به فعلی که در ضمن اوحیناست و آن فعل ارسلنا باشد برای آن که ارسلنا و اوحینا در یک معنی باشد کأنّه قال و ارسلنا رسلا، چنان که گفت: لِلَّذِینَ یُؤلُونَ مِن نِسائِهِم و المعنی للّذین یبعدون من نسائهم و یعتزلونهنّ بالإیلاء«۵» و الحلف لأنّه لا یقال الی منه انّما یقال آلی علیه و وجهی دگر آن است که نصب او به فعلی است مقدّر محذوف که یدلّ علیه ما بعده و التّقدیر و قصصنا علیک. وَ رُسُلًا قَد قَصَصناهُم عَلَیکَ، چنان که گفت: وَ القَمَرَ قَدَّرناهُ مَنازِلَ«۶» و التّقدیر و قدّرنا القمر قدّرناه منازل. قوله: وَ رُسُلًا پیغامبرانی را که بر تو قصّه ایشان بگفتیم و دیگران را که قصّه ایشان [نگفتیم]«۷» اشتقاق قصّه من قصّ اثره باشد اذا اتّبعه و منه قوله: وَ قالَت لِأُختِهِ قُصِّیهِ«۸». ای اتّبعی اثره، و در مصحف ابی هست و رسل، وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسی تَکلِیماً«۹»، مصدر برای تأکید گویند در عقب فعل چنان که زیدا ضربا«۱۰» و المعنی ضربا شدیدا وجیعا و معنی الایة و کلّم اللّه موسی تکلیما شریفا و در آیت، دلیل است بر«۱۱» آن که کلام خدای محدث است برای آن که خدای تعالی از«۱۲» کلام که با موسی گفت بر طور بیش از آن با هیچ پیغمبر«۱۳» نگفت و آن را که وقت وجود و حدوث او معلوم باشد قدیم نبود که قدیم آن بود که در ازل موجود باشد وجودش را اوّل نباشد و آن کس که فرق کرد میان تکلیم و کلام به آن که گفت کلام قدیم باشد و تکلیم محدّث خباط گفته باشد برای آن که فرقی کرده باشد نه از ----------------------------------

--- (۱). اساس: و الی رسل با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). مر: بیفکندند. (۳). تب، وز، آج، لب، مر، لت و قوله. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۵. (۵). وز، آج، لب، مت، مر، لت: بایلاء. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. (۷). اساس: بگفتیم، با توجه به وز تصحیح شد. (۸). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۱. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۴. (۱۰). تب، آج، لب، مر، لت ضربت. (۱۱). مر: برای. (۱۲). تب، آج، لب، مر، لت: آن. (۱۳). وز، تب: پیغامبر، مر: پیغمبری. صفحه : ۱۹۷ روی لغت، تکلّم به کلام آن باشد که سخنی گوید و اگر چه او را مخاطبی مخصوص نباشد و کلّم«۱» فلانا اذا خاطبه پس کلّم«۲» از تکلّم باشد خاص‌تر و تکلّم عامتر بود عجب از خرد کسی که روا دارد که گوید خدای تعالی با موسی علیه السّلام، بر کوه طور در عهد موسی سخن گفت به کلامی قدیم چون کلام را تعلیق کرد بدین سه چیز از وقت و جای و شخص و اینکه هر سه پیش از کلام خدای باشند آن که در وجود مقدّم بود بر کلام ازین سه چیز محدث باشد و کلام که پس از آن باشد به مدّتها قدیم عجب قولی باشد. قوله: رُسُلًا بدل رسل«۳» اوّل است مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ نصب هر دو بر حال است پیغامبرانی«۴» بشارت دهنده و ترساننده، بشارت دهنده مؤمنان را به ثواب و ترساننده کافران را به عقاب، لِئَلَّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ، لام غرض راست تا نباشد مردمان را بر خدای حجّتی پس پیغامبران. ابو علی گفت آیت مخصوص است به آنان که در معلوم چنان باشد که ایشان را در بعثت انبیا علیهم السّلام لطف است چه اگر پیغامبری«۵» بدیشان«۶» نفرستد که ایشان را ارشاد کند به مصالح ایشان از عبادت«۷» و جز آن ایشان را بر خدای تعالی حجّتی بلیغ باشد«۸» اینکه دلیل فساد قول آن کس کند که گوید در مقدور لطفی باشد که اگر خدا«۹» با کافر بکند ایمان آرد برای آن که اگر چنین«۱۰» بودی چون آن لطف نکردی حجّت«۱۱» کافر را بودی بر خدای تعالی فامّا آن کس که معلوم از حال او آن باشد که بعثت انبیا او را لطف نباشد خدای را تعالی بر او«۱۲» حجّت باشد به ادلّه عقل و اگر چنان که او را به ادلّه عقل حجّت نبودی بر او تا«۱۳» پیغامبر«۱۴» نفرستادی اینکه فاسد بودی از دو وجه یکی آن که ممکن نبودی او را علم به صدق انبیا و صحّت نبوّت ایشان - ---------------------------------- (۱). وز: کلام. [.....]

(۲). تب، آج، لب، لت: کلمه. (۳). تب او. (۴). آج، لب، مر، لت: پیغمبرانی. (۵). آج، لب، مر، لت: پیغمبری. (۶). مر: بر ایشان. (۷). مر: عبادات. (۸). وز، تب، آج، لب، مر، لت و. (۹). تب، مر: خدای. (۱۰). آج، لت: چونین. (۱۱). لب: حجّتی. (۱۲). مر: برو/ بر او. (۱۳). آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۴). وز، آج، لب، مر، لت: پیغمبر. صفحه : ۱۹۸ حاصل کردن الّا پس از آن که قواعد توحید و عدل مقرّر کرده بودی«۱» و آن جز به ادلّه عقل ممهّد نبود«۲». دگر آن که اگر حجّت نبودی خدای را بر خلقان الّا به بعثت رسل لازم آمدی که حجّت بر رسول قائم نبودی الّا به رسولی«۳» دگر و کلام در رسول او چنان بودی که کلام در او«۴» تا مؤدّی شدی با مالا نهایة له از رسولان، رسولان. اینکه جمله برای آن گفتیم«۵» تا بدانند که بدین آیت استدلال«۶» نتوان کردن بر«۷» آن که تکلیف نیکو«۸» نباشد الّا پس«۹» بعثت انبیاء، وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً و خدای تعالی همیشه عزیز بوده است- قادر بر انتقام از آن که در«۱۰» او«۱۱» عاصی شوند و لیکن«۱۲» حکیم است و به وجه فرماید چنان که حکمت اقتضا کند چه تعجیل آن کس کند که از فوت ترسد«۱۳» لکِنِ اللّهُ یَشهَدُ لکن را چون تخفیف کنند عمل او باطل شود. گفت لکن خدای تعالی گواهی می‌دهد بدان که«۱۴» فرو فرستاده است به تو از کتاب قرآن و احکام شرع مسلمانی أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ، و به گزاف نفرستاد به علم خود فرستاد به مصالح شما که مکلّفانی«۱۵» وَ المَلائِکَةُ یَشهَدُونَ، و فرشتگان نیز گواهی«۱۶» دهند و اینکه آیت نیز ردّ بر جهودان فرستاد که گفتند: ما أَنزَلَ اللّهُ عَلی بَشَرٍ [۳۵۷- پ]

مِن شَیءٍ«۱۷»، خدا بر هیچ«۱۸» آدمی چیزی نفرستاد. خدای تعالی گفت شما انکار می‌کنید که خدای«۱۹» کتاب فرستد«۲۰» از آسمان من که خدایم گواهی می‌دهم بر آنچه فرستاده‌ام، بر رسول خود و فرشتگان با من گواهی می‌دهند. وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً، و خدای«۲۱» جلّ ----------------------------------- (۱). مر: باشد. [.....]

(۲). وز، تب، آج، لب، لت: نشود. (۳). وز، آج، لب، مر، لت: رسول. (۴). آج، لب، مر، لت: درو/ در او. (۵). مر: گفتم. (۶). مر

نکنند. (۷). مر: برای. (۸). تب: نکو. (۹). مر: بعد از. (۱۰). مر: آنان که بر او. (۱۱). اساس: درو/ در او. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: لکن. (۱۳). لب به تو از کتاب. (۱۴). مر: به آن که. (۱۵). تب، مر: مکلفانید. [.....]

(۱۶). وز، تب، آج، لب، لت می. (۱۷). سوره انعام (۶) آیه ۹۱. (۱۸). لب: خدای را هیچ. (۲۱- ۱۹). مر تعالی. (۲۰). آج، لب، مر، لت: فرستاد. صفحه : ۱۹۹ جلاله در گواهی«۱» کفایت است، گواهی فرشتگان نه به آن می‌خواهد تا گواهی خدا به آن تمام شود و بـا، زیاده است در بِاللّهِ، و المعنی و کفی اللّه«۲» شهیدا و مراد به علم حالت«۳» عالمی است چه اگر بر ظاهر حمل کنند لازم آید که علم آلت بود در انزال چنـان که یکی از مـا گویـد کتبت بـالقلم و قطعت بالسّکّین و کسرت بالفأس و غیر ذلک من الالات و چون محـال است که علم آلت باشـد خـدای را تعالی در افعال معلوم باشـد که آیت را ظاهری نیست که اشاعره بـدان تمسّک کننـد قوله: یَشـهَدُ بِما أَنزَلَ إِلَیکَ، خدای تعالی بر هفت چیز گواهی داد اوّل بر«۴» وحدانیّت خود فی قوله: شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ«۵» دوم«۶» بر نبوّت مصطفی«۷» صلّی اللّه علیه و اله فی قـوله: وَ کَفی بِـاللّهِ شَـهِیداً مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ«۸» و فی قوله: قُـل کَفی بِاللّهِ شَـهِیداً بَینِی وَ بَینَکُم«۹»، و قوله: قُلِ اللّهُ شَهِیدٌ بَینِی وَ بَینَکُم«۱۰»، سه‌ام«۱۱» بر اعمال بندگان فی قوله: وَ لا تَعمَلُونَ مِن عَمَلٍ إِلّا کُنّا عَلَیکُم شُـهُوداً إِذ تُفِیضُونَ فِیهِ«۱۲» و قال: وَ اللّهُ شَـهِیدٌ عَلی ما تَعمَلُونَ«۱۳»، چهارم: بر همه چیز«۱۴» گـواهی داد فی قوله: أَ وَ لَم یَکفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ«۱۵»، پنجـم بر دروغ منافقـان گـواهی داد: وَ اللّهُ یَشـهَدُ إِنَّ المُنـافِقِینَ لَکـاذِبُونَ«۱۶». شـشم: بر شـریعت مصطفی«۱۷» گواهی«۱۸» داد«۱۹» درین آیت قُلِ اللّهُ شَهِیدٌ بَینِی وَ بَینَکُم«۲۰». هفتم بر صحّت قرآن گواهی«۲۱» داد در اینکه آیت لکِنِ اللّهُ یَشهَدُ بِما أَنزَلَ إِلَیکَ أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ«۲۲». إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَـدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ، آنان که کافر شدند و مردمان را منع ---------------------------------- (۱). مر دادن. (۲). وز، آج، لـب: و کفی بـاللّه. (۳). مر: حـالتی. (۴). آج، لـب، لت: به. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸. (۶). مر: دویم. (۷). مر: محمّد (ص). (۸). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۸، ۲۹. (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳. [.....]

(۲۰- ۱۰). سوره انعام (۶) آیه ۱۹. (۱۱). تب: سیم. (۱۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۶۱. (۲۱- ۱۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۸. (۱۴). آج، لت: چیزی. (۱۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳. (۱۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۱۷). مر صلی اللّه علیه و آله. (۱۸). لت: گوای/ گواهی. (۱۹). وز، تب، آج، لب، لت فی قوله. (۲۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۶. صفحه : ۲۰۰ کردند از راه خدا و دین مسلمانی به آن کـه گفتنـد: اینکه محمّـد نه آن است که مـا نعت و صـفت او در کتب خوانـده‌ایم و اینکه«۱» شـکل و هیأت«۲» نـدارد و اینکه وقت نیامده است«۳» تا مردمان رغبت نکنند«۴» به او و با دین او و آن جهودان بودند. قَد ضَـلُّوا ضَلالًا بَعِیداً، ایشان در کفر و ضلالت«۵» و ذهاب از طریق حق دور برفته‌انـد و اینکه بر طریق مبالغت باشـد. إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا، آنان که کافر شدنـد و ظلم کردنـد هم«۶» کافر بودند و هم ظالم تا چنان باشد«۷» که مع کفره قدریّ هم جهودانند«۸» به خدا و رسول کافر شدند و بر مردمان ظلم کردند. لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم، خـدای تعـالی ایشـان را نیـامرزد که چنین وعـده داد که من کافران را نیامرزم و اینکه لام بیان کردم«۹» که برای تأکید نفی«۱۰» باشـد فی قول القایل: ما کنت لافعل کذا، یعنی از آنان نه«۱۱» ام که اینکه کنم. وَ لا لِیَهـدِیَهُم طَرِیقاً، و ایشان را هیچ راه ننمایید«۱۲» یعنی راه بهشت و ثواب برای آن که هـدایت به راه ایمان سابق شـده است بر سبیل عموم جمله مکلّفان را، و روا بود که مراد آن باشـد«۱۳» که با ایشان لطفی نکنـد که عنـد آن ایمان آرنـد در مستقبل ایّام بعد«۱۴» آن که سالیـان دراز بر کفر اصـرار کردنـد و به الطاف متقـدّم منتفع نشدنـد. و اینکه بر سبیل عقوبت باشـد ایشان را و اینکه را خـذلان گوینـد. إِلّا طَرِیقَ جَهَنَّمَ، مگر راه دوزخ و ممکن است گفتن که استثنا متّصل است برای آن که در ظاهر آیت نفی عموم کرد در باب هـدایت طریق، آنگه ره دوزخ را از آن اسـتثنا کرد که او راهی است از جمله راههـا و روا بـود که منقطع گوینـد برای آن که غرض آن است که ایشـان را هـدایت نکند«۱۵» هیچ چیزی«۱۶» و نفعی و ره دوزخ از آن ---------------------------------- (۱). مر، لت: آن. (۲). تب: هیبت. (۳). آج، لب که. [.....]

(۴). وز، آج، لب: بکنند. (۵). مر، لت: ضلال. (۶). آج، لب: همه. (۷). آج، لب، مر، لت: باشند. (۸). مر که. (۹). تب، مر: کردیم.

(۱۰). اساس، وز، مت: نبی، با توجه به تب تصحیح شد. (۱۱). مر: نیم. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ننماید، مت: ننمایند. (۱۳). آج، لب: بود، مر: باشند. (۱۴). مر از. (۱۵). تب، آج، لب، مر، لت به. (۱۶). آج، لب: خیری. صفحه : ۲۰۱ جمله نباشد. امّا معنی هدایت او به ره دوزخ آن باشد که إمّا«۱» خذلان کند و تخلیت بر سبیل عقوبت تا کفر آرند و اعمالی کنند که مستوجب دوزخ شوند و إمّا آن بود که در قیامت ره بهشت بر ایشان ببندد و به ره دوزخ فرستد ایشان را. خالِدِینَ فِیها أَبَداً، در آنجا یعنی در دوزخ مقیم باشند. وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً، و اینکه بر خدا آسان است و متعذّر نیست عقاب ایشان. قوله: یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالحَقِّ مِن رَبِّکُم، حق تعالی به اینکه آیت با جمله عرب از مشرکان و جهودان و ترسایان بل جمله مکلّفان خطاب کرد که: عموم یا أَیُّهَا النّاس» اقتضاء اینکه کند، گفت پیغمبری«۲» آمد به شما ای مردمان و از خدای شما کتابی حق و دینی درست آورد. و لام، تعریف عهد است یعنی آن حق«۳» که شما و همه جهان طالب آنی. فَآمِنُوا خَیراً لَکُم، ایمان آری«۴» برای خود تا شما را به افتد«۵» خلاف کردند نحویان در نصب خیرا. خلیل و سیبویه و جمله بصریان گفتند بر تقدیر فعلی باشد محذوف، که اینکه فعل«۶» در کلام هست بر او دلیل کند و تقدیر آن بود که فآمنوا و افعلوا من الایمان خیرا لکم، ای فعلا هو خیر لکم یعنی ایمان آری«۷» [و]«۸» برای خود خیری کنید از عمل صالح. و کذلک انتهوا خیرا لکم المعنی انتهوا عمّا انتم فیه و افعلوا خیرا لکم. و کسایی گفت: برای تمام کلام است و محصول آن باشد که اسمی«۹» بعد تمام الکلام نصب کنند بر تمییز باشد و اینکه صورت تمیز ندارد و مثال اینکه گفت: لیقومن خیرا لک و اینکه صورت تمیز ندارد و مثال خود نفس مسأله است. اینکه قول ضعیف است. ------------------------------------ (۱). آج، لب: إنّما. [.....]

(۲). وز، تب: پیغامبری. (۳). مر: خدای. (۴). تب، مر، لت: آرید. (۵). مر: باشد. (۶). آج، لب را. (۷). آج، لب، تب، مر، لت: آرید. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). آج، لب را. صفحه : ۲۰۲ و ابو عبید«۱» گفت برای آن که فحوای کلام در هر دو آیت دلیل اضمار کان می‌کند و تقدیر اینکه«۲» است فآمنوا یکن خیرا لکم، و انتهوا خیرا لکم، ای، یکن الایمان و الانتهاء و اینکه قول خیرا لکم قریب است [۳۵۸- ر]

و قول اوّل هم چنین و وجههای ضعیف بسیار گفته‌اند که ما نیاوردیم برای آن که معتمد نیست. وَ إِن تَکفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ، و اگر کافر شوی«۳» خدا راست آنچه در آسمان و زمین است یعنی کفر شما او را زیان ندارد و در ملک او نقصانی نکند. وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً، و خدای تعالی عالم است به احوال شما و حکیم است در معامله با شما. قوله تعالی عزّ و جلّ:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۶]

[اشاره]

یا أَهلَ الکِتابِ لا تَغلُوا فِی دِینِکُم وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلاَّ الحَقَّ إِنَّمَا المَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَریَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلقاها إِلی مَریَمَ وَ رُوحٌ مِنهُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ انتَهُوا خَیراً لَکُم إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبحانَهُ أَن یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلاً (۱۷۱) لَن یَستَنکِفَ المَسِیحُ أَن یَکُونَ عَبداً لِلّهِ وَ لا المَلائِکَهُ المُقَرَّبُونَ وَ مَن یَستَنکِف عَن عِبادَتِهِ وَ یَستَکبِر فَسَیَحشُرُهُم إِلَیهِ جَمِیعاً (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِم أُجُورَهُم وَ یَزِیدُهُم مِن فَضلِهِ وَ أَمَّا الَّذِینَ استَنکَفُوا وَ استَکبَرُوا فَیُعَذِّبُهُم عَذاباً أَلِیماً وَ لا یَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۱۷۳) یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُم بُرهانٌ مِن رَبِّکُم وَ أَنزَلنا إِلَیکُم نُوراً مُبِیناً (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اعتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدخِلُهُم فِی رَحمَهٍ مِنهُ وَ فَضلٍ وَ یَهدِیهِم إِلَیهِ صِراطاً مُستَقِیماً (۱۷۵) یَستَفتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِی الکَلالَهِ إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُختٌ فَلَها نِصفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ فَإِن کانَتَا اثنَتَینِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمّا تَرَکَ وَ إِن کانُوا إِخوَهً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أَن تَضِلُّوا وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ

عَلِیمٌ (۱۷۶)

[ترجمه]

ای خداونـدان کتاب از انـدازه«۴» مگذریـد در دینتـان و مگویی«۵» بر خـدای جز راستی«۶» مسیح عیسـی پسـر مریم و سخن اوست بینداخت«۷» او را به مریم و روحی از او«۸» بگروید به خدا و پیغامبرانش و مگوئید«۹» سه است باز ایستی«۱۰» تا به بود شما را خدای یک خدا است منزه«۱۱» است از آن که او را فرزند باشد او راست«۱۲» آنچه«۱۳» در آسمانهاست و در زمین و بس«۱۴» است خدای و کیل«۱۵». ننگ نـدارد عیسـی که باشد ----------------------------------- (۱). تب، آج، لب، مر: ابـو عبیـده. (۲). مر: آن. (۳). تب، مر: شوید. (۴). آج، لب: حدّ. (۵). مگویی/ مگویید. (۶). آج، لب، به درستی که، لت: که. [.....]

(۷). آج، لب: بیفکنـد. (۸). ازو/ از او. (۹). آج، لب خـدای. (۱۰). تب، آج: ایستیـد، لت: استید، لب: ایستد. (۱۱). آج، لب: پاکا. (۱۲). آج، لـب: مرور اسـت. (۱۳). آنـچ/ آنچه. (۱۴). آج، لـب: پسـنده. (۱۵). آج، لـب: کـاردان. صـفحه : ۲۰۳ بنـده خـدای و نه فرشـتگان نزدیک به عرش خـدای و هر که ننگ دارد از عبادت او و اسـتکبار«۱» کند حشر«۲» کند ایشان [را]«۳» با خود جمله. «۴» آنان که ایمان آرند«۵» و کار نکو کنند«۶» تمام بدهـد ایشان را مزدشان و بیفزایدشان«۷» از رحمت خود امّا آنان که ننگ دارنـد و تکبر کننـد عذاب کند ایشان را عذابی سـخت«۸» و نیابنـد خود را بجز خـدای یـاری و یاوری. ای مردمان آمـد به شـما حجّتی«۹» از خداتان و بفرسـتادیم به شما«۱۰» نـوری روشن. «۱۱» امّا آنان که ایمان آرنـد به خـدای و پناه دهنـد«۱۲» بـه او و در برد ایشـان را در رحمتی از او«۱۳» و نعمتی و ره«۱۴» نماید ایشان را به خود راهی راست. فتوی می‌پرسـند«۱۵» بگو که خدای فتوی می‌کند«۱۶» شما را در برادران اگر مردی هلاک شود و نباشـد او را فرزنـد و او را خواهری بود او را بود نیمه آنچه رها کنـد و او میراث گیرد«۱۷» از او اگر نباشد او را«۱۸» فرزندی و اگر ----------------------------------- (۱). آج، لب: گردنکشی. (۲). آج، لب: بر انگیزد. (۳). اساس: ندارد از تب افزوده شد. (۴). آج، لب امّا. (۵). آج، لب: آوردند. [.....]

(۶). آج، لب: کردند. (۷). آج، لب: مر ایشـان. (۸). آج، لب: دردناک. (۹). آج، لب رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم. (۱۰). وز مستقیما. (۱۱). آج، لـب پس. (۱۲). آج، لب: چنگ در زدنـد. (۱۳). ازو/ از او. (۱۴). آج، لب: راه. (۱۵). تب: می کند، آج، لب: می‌خواهند. (۱۶). آج، لـب: می‌دهـد. (۱۷). آج، لــب: برد. (۱۸). آج، لـب: مر آن. صــفحه : ۲۰۴ دو باشـد ایشـان را چهار دانگ باشد«۱» از آنچه رها کرده بود و اگر باشد«۲» برادرانی مردان و زنان مرد«۳» را مانند بهره دو زن«۴» بیان می‌کند خدای برای شما تا گمراه نشویـد و خدای به همه چیز داناست. قوله: یا أَهلَ الکِتابِ- حق تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با اهل کتاب«۵» از جهودان و ترسایان و نهی کرد ایشان را از آن که در دین و ملّت خود غلوّ کننـد و آن مجاوزت حـدّ«۶» باشد و غالی گفتند آنان را که در حقّ امیر المؤمنین علی«۷» چیزی«۸» گفتنـد که به او لایق نبود و اصـل او من غلت القـدر تغلی غلیا و غلیانا و غلا السّعر یغلو غلاء و غلا الرّجل فی الشّیء غلوّا وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلَّا الحَقَّ«۹»، و بر خدای تعالی جز حق مگویی«۱۰». بعضی مفسّران گفتند آیت در ضروب و اصناف ترسایان آمد و ایشان نسطوریان‌اند«۱۱» و مار«۱۲» یعقوبیان و ملکائیان و مرقوسیان و ترسایان نجران، چه«۱۳» مار یعقوبیان گفتند عیسـی خداست، نسـطوریان گفتند عیسـی پسر خداست و مرقوسیان گفتند «ثالث ثلاثهٔ» یعنی بر خدای تعالی اینکه محالات و ناسزا مگوی«۱۴» إِنَّمَا المَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَریَمَ، و اختلاف احوال در مسیح بگفتیم بعضـی گفتنـد فعیل است به معنی مفعول یعنی ممسوح من الذّنوب معصوم و بعضی دگر گفتند: لأنّه ولد ممسوحا بالدّهن از مادر بزاد به«۱۵» روغن اندوده و گفتند لأنّه ولد مختونا و قیل لأنّه کان ممسوح الخلق ای ممشوقه و قیل لأنّه کان ممسوح القـدمین، و گفته‌اند لکثرهٔ مساحته الارض و سیاحته فیها از آن که در زمین بسیار رفتی چون زمین پیمای بود و بر اینکه قول ----------------------------------- (۱). آج، لب: رسد. [.....]

(۲). لت: باشند. (۳). آج، لب: نرینه. (۴). آج، لب: مادینه. (۵). اساس: یا أَهلَ‌الكِتابِ با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مر: از حد. (۷). آج، لب علیه السّلام. (۸). آج، لب می. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۹. (۱۰). تب، مر: مگویید، لت: مگوئید. (۱۱). وز، لب، لت: فسطوریان، مت: قسطوریان. (۱۲). آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۳). وز، آج، لب، مر: بجز آنچه. (۱۴). تب، آج، لب، لت: مگویید. (۱۵). مر: ندارد. [.....]

صفحه : ۲۰۵ فعیل به معنی فاعل باشد. حق تعالی گفت او رسول خداست و ابو عبید«۱» گفت اینکه لفظ عبرانی است تازی نیست و درست آن است که تازی است و ابراهیم گفت مسیح صدّیق باشد و امّا دجّال را«۲» برای آن مسیح خوانند«۳» لأنّه ممسوح العین الیمنی. قوله و کلمته گفتند مراد به کلمه رسالت است یعنی رسول خدای که از او گوید و گفتند مراد به کلمه آن کلام است که فرشتگان او را به آن بشارت دادند فی قوله: إِنَ‌اللّٰه يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ«۴» ای ببشارة منه. و حسن و قتاده گفتند مراد آن است که خلق او عند کلمه کن بود خدای تعالی گفت کن بباش«۵» ببود جبّائی گفت کلمه در حقّ‌او مجاز است مراد آن است که به او هم چنان راه یابند که«۶» به کلمه و برای آنش روح خواند که به او زنده باشند چنان که به روح أَلقاها إِلى مَريَمَ گفتند معنی القا اینکه جا آن است که خدای تعالی با او گفت و اعلام کرد او را چنان که یکی از ما گوید القیت الیه کلمهٔ کلمتی به او انداختم یعنی اعلام کردم او را و بعضی دگر گفتند معنی القا خلق است اینکه جا یعنی خلقه فی رحمه. وَ رُوحٌ مِنهُ، در او چند قول گفتند قولی آن است [که]«۷» مراد آن نفخ است که جبرئیل علیه السّلام به فرمان خدای در او دمید و روح و ریح به یک معنی باشد. قال ذو الرّمّة فی وصف نار امر بالنّفخ فیها: فلمّا بدت کفّنتها«۸» و هی طفلهٔ بطلساء«۹» لم تکمل ذراعا و لا شبرا فقلت له ارفعها الیك و احیها بروحك و افتنها لها فتنهٔ قدرا«۱۰» و ظاهر لها من یابس السّحب«۱۱» و استعن علیها الصّبار و اجعل یدیك لها سترا -------------------------------- (۱). تب، آج، لب، مر، مت: ابو عبیده. (۲). لت از. (۳). مر: گویند. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۵. (۵). مر: بباشد، مت: بباش بود. (۶). کی/ که. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). اساس، مر، مت: کفّیتها، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مر: بطلنا. (۱۰). ضبط اینکه کلمه در وز و تب: «قدرا» است. (۱۱). لت: السّحت، چاپ شعرانی: العشب. صفحه : ۲۰۶ و بعضی دگر گفتند مراد به روح رحمت است، یعنی و رحمهٔ منه. بعضی دگر گفتند که«۱» خدای تعالی او را بیافرید نه از آب بل«۲» از باد، و زنده آفرید. او«۳» نطفه نبود و آنگه علقه و آنگه مضغه و آنگه عظام. بل خدای تعالی او را خلقی تمام بیافرید«۴» از اوّل با روح. و بعضی دگر گفتند برای آن روح خواند او را که خدای تعالی بر دست او احیاء موتی کردی پس دست و دم او به آنچه رسیدی بر اینکه وجه زنده شدی و التّقدیر: و کلمته و کلمهٔ اللّٰه و روحه. و رفع هر دو بر خبر مبتدای محذوف باشد. و گفته‌اند روح اینکه جا جبرئیل است و او معطوف است بر ضمیر«۵» نام«۶» خدای تعالی، یعنی القاها اللّٰه الی مریم و جبرئیل منه ای من امره و قبله. فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ، امر است از خدای تعالی به ایمان به خدای تعالی و پیغامبرانش جمله مکلّفان را. وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ، نهی است ترسایان را و جز ایشان را از آن که با خدای انباز«۷» گیرند. گفت: سه مگویی چنان که بعضی ترسایان گفتند اله واحد و ثلثهٔ اقانیم، یک خدای و سه اقنوم: اقنوم اب و اقنوم إبن و اقنوم روح القدس. آنگه گفتند سه بودند متّحد شدند. یکی شدند و اینکه نامعقول باشد که سه ذات یکی شود. و رفع «ثلاثة» بر خبر مبتدای محذوف باشد، ای و لا تقولوا هو ثلاثهٔ. و مثله قوله: سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ، ای هم ثلاثهٔ. انتَهُوا خَيراً لَكُم، باز ایستی«۸» از اینکه و امثال اینکه که شما را بهتر باشد«۹». وجه نصب او در آیت مقدّم بگفتیم. إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ واحِدٌ، بر حقیقت خدای یکی است«۱۰». و إِنَّمَا برای اثبات چیز باشد و نفی ما سواه، و معنی آن است که: لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ، و بیان کردیم که اله معبود باشد --------------------------------

(۱). همه نسخه بدلها: مراد آن است که. (۲). اساس: نه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مر: بلکه. (۳). مر، آن، لت: او را. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مت: آفرید. (۵). اساس و مت منیر، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و معنی جمله زائد تشخیص داده شد.

(۶). آج، لب بـا. (۷). اساس، وز، مت: بنا گیرنـد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بـدلها تصحیح شد. (۸). تب، مر: ایستیـد. (۹). همه نسخه بدلها و. (۱۰). مر: بود است. صفحه : ۲۰۷ من الالهة و هی العبادة فعال باشد [۳۵۹- ر]

بمعنی مفعول، کالکتاب و الحساب، سُبحانَه أن یَکُونَ لَه وَلَدٌ، منزّه است«۱» [خدای تعالی]«۲» از آن که او را فرزند باشد برای آن که نه حقیقتش بر او روا باشد نه مجازش. برای آن که فرزند آن را باشد که جسم بود و فرزند او از آب او آفریده بود و کس را بفرزند نگیرد که او خدای است که هر چه در آسـمان و زمین او راست. و «أن» مع الفعل، فرّاء گفت در موضع نصب است، و کسایی گفت در موضـع جرّ. یعنی من أن یکون او عن ان یکون له ولـد. وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلًا، و خـدای بس است تکفّل کننـده به آنچه خلقـان را حاجت باشد. قوله: لَن یَستَنکِفَ المَسِیحُ، ننگ ندارد مسیح«۳» که عیسـی مریم است از آن که بنـده خـدای باشد، یقال: نکفت عن هذا«۴» و استنکفت أنفت. و اصـل او، من نکفت الـدّمع اذا نحّیته بإصبعک عن خـدّک. قـال الشّـاعر: فبـانوا فلولا ما تـذکّر منهم من الخلف لم ینکف لعینیک مـدمع معنی استنکاف انقباض و امتناع باشد و اسـتکبار. گفت: عیسـی ننگ ندارد و امتناع نکند از آن که بنده خدای باشد و نه نیز فرشـتگان مقرّب. امّا استدلال آنان که گفتند فرشتگان بهترند از پیغمبران به اینکه آیت و آنگه گفتند نیکو نباشـد اگر کسـی گویـد: لا یستنکف الامیر ان یرکب الیّ و لا الحارس و انّما یقال لا یستنکف الوزیر ان یرکب الیّ و لا«۵» الامیر عطف بر اینکه جمله نکو نباشـد، الّا که عطف اعلی کننـد بر ادون و بر عکس نکو نباشد، صحیح نیست برای چند وجه را: یکی آن که اینکه خطاب با آنان است که ایشان اعتقاد کرده بودنـد که فرشـتگان«۶» بهتر از پیغـامبران باشـند پس حق تعالی بر حسب اعتقاد ایشان به«۷» ایشـان خطـاب کرد و وجهی دیگر آن است که گـوییم مـا اگر چه گفـتیم پیغمبران از فرشـتگان«۸» بهترانـد نگفتیم که چندان تفاوت -------------------------------- (۱). مر: بود است. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با سایر نسخه بدلها از وز افزوده شـد. (۳). مر را. (۴). لت: کـذا. (۵). اسـاس، مـت: الی، بـا تـوجّه به وز و دیگر نسـخه بـدلها تصـحیح شـد. (۶). تب فریشتگان، لت: فرشته‌ها. (۷). مر، لت: با. [.....]

(۸). اساس، مت: شـما، لت: فرشـته‌ها، با توجّه به وز و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۰۸ است میـان ایشان که میان امیر و پاسبان تا مثال چنان آرند که در سؤال آرند«۱» و انّما مثال مسأله چنان باشد که دو کس باشند از امرا که یکی را بر یکی«۲» تفاوت بسیار نباشـد آنگه گویند: لا یستنکف الامیر الفلانیّ ان یفعل کذا و لا الامیر الفلانیّ و اگر چه آن که دوم«۳» بار گوید او را فروتر بود از اوّل بمرتبه و لکن به انـدکی«۴». جواب سهام«۵» از اینکه آن است که ما نگوییم که عیسـی علیه السّـلام و نه هیچ پیغامبر بهتر بود از همه فرشتگان«۶» جمله و انّمـا گفتیم هر یکی از پیغمبران بهترنـد از هر یـک از«۷» فرشـتگان آنگه گفت: وَ مَن یَستَنکِف عَن عِبادَتِهِ، و هر کس که استنکاف و اسـتکبار کند و ترفّع نماید از عبادت او فَسَیَحشُرُهُم إِلَیهِ جَمِیعاً، او جمله را حشر کند بر خود یعنی خـدای تعالی همه را جمع کنـد در جایی که در آن جای کس را حکمی نباشـد مگر خـدای را عزّ و جلّ، چنان که گویند: امر فلان الی فلان القاضـی، یعنی لا یملکه غیره و مورد آیت تهدید و وعید است چنان که گفت: إِلَیهِ تُحشَرُونَ«۸»، وَ إِلَیهِ یُرجَعُونَ«۹»، وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ«۱۰». فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، گفت: مرجع و محشـر و مجمع خلقان از مؤمن و کافر و مطیع و عاصـی با من است من«۱۱» هر یـک را بر وفق عمل خود مکافات کنم آنان که مؤمنان باشـند و عمل صالـح و کار نیکو«۱۲» کرده باشند«۱۳» فَیُوَفِّیهِم مزد تمام دهم«۱۴» ایشان را مزدشان و توفّیه مزد تمام به دادن باشد. و توفّی تمام بستدن باشد و نیز -------------------------------- (۱). همه نسـخه بدلها بجز مت: آورد. (۲). لـت: یکی را بـه یکی، مر: یکی از یکی. (۳). مر: دویم. (۴). لب: به اندک. (۵). تب، مت، مر: سیم، آج، لب: سیوم. (۶). تب، مر: فریشتگان، لت: فرشته‌ها. (۷). اساس، وز، مت: او، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳. (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۸۳. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۹، سوره انفـال (۸) آیه ۴۴، سوره حـج (۲۲) آیه ۷۶، سوره فـاطر (۳۵) آیه ۴، سوره حدید (۵۷) آیه ۵. (۱۱). مر: بر. (۱۲). مر: نیکوا. (۱۳). اساس: باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۴). مر: دهیم، لت: دهد. صفحه : ۲۰۹ بر سری بیرون استحقاق دگر فضل کنم بر سبیل تفضّل«۱» و امّا آنان که استنکاف و استکبار کرده باشند از عبادت من ایشان را عذابی کنم مولم درد رساننده و ایشان بدون من یاری و یاوری و پناهی نیابند«۲» که ایشان را از من حمایت کند. آنگه«۳» خطاب کرد عامّه مکلّفان را گفت. یا أَیُّهَا النّاس» ای مردمان به شما آمد از خدایتان برهانی«۴» و حجّتی یعنی رسول ما علیه السّلام«۵»، یعنی صاحب برهانی و صاحب معجزه«۶» و با او کتابی فرستادیم«۷» راه نماینده بیان کننده که نوری است یعنی بمثابه نور«۸» است در باب هدایت و در آیت دلیل است بر آن که قرآن محدث است که خدای آن را منزل«۹» خواند و انزال نقل باشد از جهت علو به جهت سفل و اینکه از صفات محدّثان باشد آنگه وعده داد مؤمنان را و اهل طاعت را گفت: امّا آنان که ایمان آرند به خدای تعالی و به فرمانهای او دست در آویزند و طاعت و عبادت او دست آویز خود کنند ایشان را در رحمت و فضل و نعمت خود برد و ایشان را هدایت دهد بر«۱۰» ره راست یعنی به«۱۱» ره بهشت. برای آن که در جایی جزا و مکافات نهاد و روا بود که مراد الطافی باشد که ایشان را به ایمان و تصدیق نزدیک بکند«۱۲» من بفضل خود آن الطاف، با ایشان بکنم. قوله: یَستَفتُونَکَ» جابر عبد اللّه انصاری«۱۳» گفت آیت در مدینه آمد و إبن سیرین گفت آیت در راهروی آمد که رسول- علیه السّلام- آن جا می‌گذشت در سبب نزولش خلاف کردند سعید بن المسیّب گفت عمر خطّاب از رسول- علیه السّلام- پرسید که کلاله چه باشد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و جابر بن عبد اللّه انصاری گفت آیت در من آمد که من بیمار شدم«۱۴». رسول ---------------------------------- (۱). مر: تفضیل. (۲). اساس، وز، مت: نیارند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). تب: آنگاه. (۴). مر: برهان. (۵). مر گفت. (۶). مر: معجزی. (۷). آج، لب، لت: فرستاده‌ایم. (۸). مر: نوری. (۹). اساس، مت: مثل، با توجّه به فحوای عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). لت: به. (۱۱). مر: بر. (۱۲). مر، لت گفت. (۱۳). تب: جابر بن عبد اللّه انصاری. [.....]

(۱۴). مر: بودم. صفحه : ۲۱۰ - علیه السّلام- به عیادت من آمد و ساعتی بنشست و پاره آب بخواست و بر روی [۳۶۷- ۱] من ریخت من گفتم یا رسول اللّه چه فرمایی که من با مال خود کنم«۱» مرا نه خواهر«۲» است و فرزند هیچ ندارم، و رسول- علیه السّلام- مرا هیچ جواب نداد. برخاست«۳» و بیرون شد دگر نوبت باز آمد و گفت یا جابر تو را از اینکه بیماری مرگ نباشد و خدای تعالی در حق«۴» تو و خواهران«۵» تو آیتی«۶» بفرستاد و ایشان را چهار دانگ نصیب کرد. قتاده گفت صحابه رسول را همّت در کلاله بودی و از آن پرسیدندی خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ یَستَفتُونَکَ» از تو«۷» فتوا می‌پرسند ای محمّد در باب کلاله بگو که خدای فتوی می‌کند و اختلاف علما در کلاله بگفتیم پیش ازین إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ» اگر مردی بمیرد لَیسَ لَهُ وَلَدٌ و او را فرزند نباشد نرینه و مادینه، وَ لَهُ أُختٌ»و او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها نیمه مال او را باشد و به نزدیک ما باقی«۸» رد کنند با«۹» او به آیت اولی«۱۰» الارحام اگر عصبه باشند و اگر نه و جمله فقها گفتند باقی عصبه را باشد اگر مرد را عصبه نباشد و عصبه عم باشد و پسران عم و پسران برادر آنگه فقها را دو قول است بیشتر فقها گفتند: رد باید کردن هم«۱۱» با خواهر و مذهب شافعی و جماعتی فقها آن است که نیمه باقی بیت المال را باشد جمله مسلمانان را و اگر چنان باشد که متوفّی اینکه«۱۲» خواهر باشد و برادری را«۱۳» رها کند مادری و پدری یا پدری جمله مال او را باشد بلا خلاف چون فرزند نباشد نرینه و مادینه اگر اینکه زن که فرمان یابد«۱۴» فرزندی دارد نرینه جمله مال فرزند را باشد بلا خلاف و برادر را چیزی نرسد«۱۵» و اگر فرزند دختر باشد نیمه دختر را باشد بتسمیه و باقی رد بود با او به نزدیک ما و به ---------------------------------- (۱). مر: کنیم. (۲). مر: خویش. (۳). تب، لب، مر: خواست. (۴). مر، لت: باب. (۵). مر: خواهرت. (۶). مر چند. (۷). مر بر. (۸). تب را. (۹). آج، لب، مر: به. (۱۰). مر: اولو. (۱۱). مر: همه. (۱۲). مر: یک. (۱۳). مر نیز. [.....]

(۱۴). مر: فرمان یافته. (۱۵). مر: هیچ نباشد. صفحه : ۲۱۱ نزدیک فقها نیمه«۱» مال دختر را باشد و نیمه«۲» مال برادر را و اگر برادر«۳» نبود عصبه را و اگر عصبه نبود بر آن دو قول که گفتیم آنان که به رد گویند با دختر دهند و آنان که به رد نگویند بیت

المال را باشد و دليل ما ظاهر قوله: إِن لَم يَكُن لَها وَلَدٌ، و دختر ولد باشد به اتّفاق اهل لغت. و آن كس كه گويد ولد فرزند نرينه باشد دون مادينه«۴» كرده باشد و اگر گويد مراد«۵» در آيت تخصيص كرده باشد بى‌دليل. دگر آن كه خداى تعالى گفت: يُوصِيكُمُ اللّهُ فِي أَولادِكُم لِلذَّكَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ«۶»، دگر آن كه گفت: وَ لِأَبَوَيهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ [مِمّا تَرَكَ]«۷» فَإِن«۱۶» كانُوا إِخوَةً رِجالًا وَ نِساءً، يعنى اگر وارثان جماعتى باشند از برادران«۴» و خواهران نصيب ايشان فَلِلذَّكَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ باشد، اگر«۵» مادرى و پدرى باشند يا پدرى«۶»، اگر مادرى باشند برادر و خواهر به يك جاى راست گيرند اگر برادران پدرى و مادرى باشند و خواهران پدرى، جمله مال برادران را باشد بلا خلاف و خواهران چيزى نگيرند. و اگر خواهران مادرى و پدرى باشند و برادران پدرى، بنزديك ما تركه خواهران را باشد دون برادران، براى آن كه ايشان دو نسب«۷» دارند با متوفّى. و بنزديك فقها چهار دانگ خواهران را باشد بتسميه و دو دانگ برادران را براى تعصيب، و سهام شوهر و زن با اينان ثابت باشد اگر شوهر بود نيمه مال و اگر زن بود ربع مال. قوله: يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم أَن تَضِلُّوا، خداى بيان مى‌كند براى شما تا گمراه نشوى، و اينكه را تأويل از دو وجه باشد: يكى آن كه لام غرض تقدير كنند و حرف نفى براى دلالت كلام و فحوى بر او، و تقدير«۸» آن است كه: لئلّا تضلّوا. و مثله قوله: وَ أَلقى فِي الأَرضِ رَواسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُم«۹»، [و المعنى، لئلّا تميد بكم]«۱۰» و قوله: أَن تَقُولُوا يَومَ القِيامَةِ إِنّا كُنّا عَن هذا غافِلِينَ«۱۱» اى لئلّا تقولوا«۱۲». و وجه دوم«۱۳» در تأويل آيت آن ------------------------------ (۱). آج، لب: به او. (۲). آج، لب: تمام. (۳). اساس يك سطر افتادگى دارد، از وز آورده شد. (۴). وز: برادر. (۵). آج، لب، مر چه. (۶). وز، آج، تب، مر، لت و. (۷). مر: نسبت. (۸). لت: تفسير. (۹). سوره نحل (۱۶) آيه ۱۵. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به ضبط همه نسخه بدلها و فحواى عبارت افزوده شد. وز و در آيه ديگر معنى لكم. [.....]

(۱۱). سوره اعراف (۷) آيه ۱۷۲. (۱۲). اساس و مت: يقوموا، با توجّه به تب و فحواى آيه تصحيح شد. (۱۳). لت: سيم. صفحه : ۲۱۳ بود كه يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم، اى صيانةً لكم. أَن تَضِلُّوا«۱»، بيان مى‌كند خداى تعالى [۳۶۰- ر]

براى شما تا صيانت كرده باشد شما را از آن كه گمراه شوى. و كذلك فى قوله: أَن تَمِيدَ بِكُم، يعنى حفظا من ان تميد بكم. و در آيت ديگر منعا لكم أَن تَقُولُوا يَومَ القِيامَةِ«۲» هذا القول. و نهاد كلام و فحواى خطاب«۳» بر يكى از اينكه دو وجه دليل مى‌كند تا معنى مستقيم شود و الّا معنى تباه شود، اگر از اينكه دو وجه وجهى تقدير كنند«۴» و«۵» كلام متناقض شود چه بيان براى رشاد و نفى ضلال كنند نه براى ضلال. و كوه بر زمين براى آن نهاد تا نچسپد«۶»، نه براى آن تا مايل شود و بخسبد«۷» و آيت ديگر همچنين. وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ و خداى تعالى عالم است به همه چيزى«۸» از مصالح بندگانش تا در عبادت ايشان و احكام«۹» شرع آن فرمايد ايشان را كه به صلاح نزديك شوند و از فساد دور شوند. و اللّه يوفّقنا لما يحبّ و يرضى. ------------------------------ (۱). تب او كونوا. آج، لب، لت او مخافة ان تضلّوا، على سبيل التوسّع. مر او مخافة لكم ان تضلّوا على سبيل التوسّع. (۲). سوره اعراف (۷) آيه ۱۷۲. (۳). مر: كلام. (۴). تب، آج، لب، مر، لت: نكنند. (۵). مر: ندارد. (۶). وز، لب، مت، لت: بخسبد، تب، آج، مر: نجنبد. (۷). تب، آج، مر: نجنبد. (۸). آج، لب: چيز. (۹). مر: حكم. صفحه : ۲۱۴ سورة المائدة مدنى است در«۱» قول عبد اللّه عبّاس و مجاهد و قتاده، و جعفر بن مبشّر«۲» گفت: مدنى است مگر يك آيت كه در حجّة الوداع آمد و هى قوله: اليَومَ أَكمَلتُ لَكُم دِينَكُم و در اخبار اهل البيت هم چنين«۳» آمد«۴» و بنزديك ما آيت ديگر در اينكه سورت در حجّة الوداع آمد به جاى«۵» كه آن را غدير خم گويند در اخبار ما و اخبار مخالفان«۶» ما از اصحاب الحديث و اصحاب الرّأى و هى قوله: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَبِّكَ«۷»- الاية. و عدد آيات او صد و بيست و يك است در كوفى [و بيست و دو در مدنى]«۸» و بيست و سه در بصرى و عدد كلماتش دو هزار و هشتصد و چهار كلمت است و حروفش يازده هزار و نهصد و سى حرف است و در خبر مى‌آيد كه رسول- عليه السّلام- در خطبه حجّة الوداع اينكه سورت«۹» بخواند و آنگه گفت: يا ايّها النّاس انّ سورة المائدة من آخر القران نزولا فاحلّوا حلالها و حرّموا حرامها ، گفت: سورة المائده آخر سورتى است«۱۰» از قرآن انزله«۱۱» بود حلالش حلال دارى و حرامش

حرام داری«۱۲» عبد اللّه عمر روایت کرد که چون اینکه سورت بر رسول- علیه السّلام- فرود آمد، رسول- علیه السّلام بر راحله بود شتر در زیر او ضعیف شد چنان که«۱۳» رسول- علیه السّلام- از راحله فرود آمد. ابو امامه روایت کرد از ابیّ کعب که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: هر ------------------------------------- (۱). مر: از. (۲). مر: بشیر. [.....]

(۳). تب، آج، لب: همچنین. (۴). آج، لب: آمده. (۵). تب، لت: جایی. (۶). مر: مخالفین. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۶۷. (۸). اساس، مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). مر را. (۱۰). تب، مر که. (۱۱). مر: انزال. (۱۲). تب، مر: دارید. (۱۳). مر طاقت نگرفت. صفحه : ۲۱۵ که او سورة المائدة بخواند خدای تعالی به عدد هر جهودی و ترسایی که در دار دنیا«۱» دم زده باشد ده حسنتش بنویسد و ده سیئتش بسترد و ده درجه‌اش ترفیع کند«۲». قوله تعالی عزّ و جلّ:

[سوره المائدة (۵): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوفُوا بِالعُقُودِ أُحِلَّت لَکُم بَهِیمَةُ الأَنعامِ إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم غَیرَ مُحِلِّی الصَّیدِ وَ أَنتُم حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ یَحکُمُ ما یُرِیدُ (۱) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ وَ لا الشَّهرَ الحَرامَ وَ لا الهَدیَ وَ لا القَلائِدَ وَ لا آمِّینَ البَیتَ الحَرامَ یَبتَغُونَ فَضلاً مِن رَبِّهِم وَ رِضواناً وَ إِذا حَلَلتُم فَاصطادُوا وَ لا یَجرِمَنَّکُم شَنَآنُ قَومٍ أَن صَدُّوکُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ أَن تَعتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَی البِرِّ وَ التَّقوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الإِثمِ وَ العُدوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ (۲) حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخِنزِیرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ بِهِ وَ المُنخَنِقَةُ وَ المَوقُوذَةُ وَ المُتَرَدِّیَةُ وَ النَّطِیحَةُ وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ إِلّا ما ذَکَّیتُم وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ وَ أَن تَستَقسِمُوا بِالأَزلامِ ذلِکُم فِسقٌ الیَومَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن دِینِکُم فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِ الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسلامَ دِیناً فَمَنِ اضطُرَّ فِی مَخمَصَةٍ غَیرَ مُتَجانِفٍ لِإِثمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳) یَسئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُم قُل أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمتُم مِنَ الجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ فَکُلُوا مِمّا أَمسَکنَ عَلَیکُم وَ اذکُرُوا اسمَ اللّهِ عَلَیهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ (۴) الیَومَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ حِلٌّ لَکُم وَ طَعامُکُم حِلٌّ لَهُم وَ المُحصَناتُ مِنَ المُؤمِناتِ وَ المُحصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم إِذا آتَیتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ وَ لا مُتَّخِذِی أَخدانٍ وَ مَن یَکفُر بِالإِیمانِ فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ (۵)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان]«۳» ای آنان که ایمان آورده‌اید. وفا کنید به عهدها، حلال کردند شما را بهیمت چهار پایان مگر آنچه خوانند بر شما جز حلال دارنده صید و شما محرم باشید که خدای حکم کند آنچه خواهد. ای آنان که ایمان آورده‌اید«۴» حلال مدارید مناسك خدای و نه ماه حرام و نه هدی خانه خدای و نه آنچه آن را تقلید کرده باشید و نه قصد کننده خانه کعبه را که طلب می‌کنند از نعمتی از خدایشان و خشنودی، و چون حلال شوید صید کنید به بزه نیارد«۵» شما را دشمنی گروهی«۶» برای آن که بازداشتند شما را از مسجد حرام که عدوان و ظلم کنید و یاری دهید بر نیکویی و پرهیزکاری و یاری ندهید یکدیگر را بر - ------------------------------------- (۱). مر: اسلام. (۲). تب: رفیع کند، مر: رفیع گرداند. (۳). اساس و وز ترجمه ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۴). اساس، وز، تب، مر: آورده‌اند. با توجه به سیاق عبارت فارسی و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس و مت: بنه یار و، وز: نه یا رداء، تب: بنه یا رداء، آج، لب: بایـد که کسب نکند، با توجّه به ضبط لت تصحیح شد. (۶). اساس و مت: کردی، با توجه به

وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۱۶ بزه و ظلم، بترسید از خدای که خدای سخت عقوبت است. [۳۶۰- پ]
حرام بکردند بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام جز خدای برند بر آن و گلو گرفته و به چوب کشته و آن که از کوه بیندازند و آن که به سر و زدن«۱» کشته شود و آنچه نیم خورده دد«۲» باشد الّا آنچه بکشته باشند«۳» [و آنچه بکشند]«۴» بر سنگهایتان و آنچه ببخشید به تیرهای«۵» قمار که آن فسق است. امروز نا امید شدند آنان که کافر شدند از دین شما، مترسید از ایشان و بترسید از من«۶». امروز تمام کردم برای شما دینتان و تمام کردم بر شما نعمت من و پسندیدم برای شما مسلمانی دین را، هر که را ضرورت باشد در گرسنگی جز باز چسبیده«۷» با بزه که خدای آمرزنده و بخشاینده«۸». می‌پرسند تو را«۹» که چه حلال کردند ایشان را! بگو حلال کنند«۱۰» شما را پاکها و آموخته باشید«۱۱» از سگان صیدی سگبانان، آموزید ایشان را از آنچه آموخته است خدای«۱۲»، بخورید از آنچه بگیرند«۱۳» بر شما و بگویید نام خدای بر او و بترسید از خدای که خدای زود شمار است. --- (۱). اساس و مت: به سر زدن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، تب: دده. (۳). لت: بکشند. (۴). اساس: ندارد، از لت افزوده شد به قرینه عربی. (۵). لت: به نیزه‌های (۶). اساس و مت: از او، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب: نه میل کننده، لت: جز برگردیده. (۸). تب، لت است. (۹). همه نسخه بدلها: از تو. (۱۰). وز، تب، لت: کردند. (۱۱). آج، لب: آموزانیده باشند. [.....]
(۱۲). وز: آموخته خدای، تب، لت: شما را خدای. (۱۳). آج، لب: نگاه دارند. صفحه : ۲۱۷ امروز حلال کردند شما را پاکها و طعام آنان که ایشان را کتاب دادند حلال است شما را و طعام شما حلال است ایشان را و زنان آزاد«۱» از زنان مؤمن و زنان آزاد«۲» و پارسا از آنان که دادند ایشان را کتاب از پیش ایشان، چون بدهید ایشان را مهرهایشان نکاح کننده جز زنا کننده و نه گیرنده دوستان«۳» و هر که کافر شود به ایمان ضایع باشد کار او و او در سرای باز پسین از زیانکاران باشد. قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوفُوا بِالعُقُودِ، خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با جمله مسلمانان و آنچه بیرون از مسلمانان«۴» از جمله کافران هم داخل‌اند در اینکه تکلیف [به]«۵» دلیلی دیگر، أَوفُوا بِالعُقُودِ، خدای تعالی فرمود مکلّفان را که وفا کنند«۶» به عهدها«۷». و فی بعهده و اوفی وفاء و ایفاء. «و فی» لغت عامّه عرب است و «اوفی» لغت اهل حجاز است، و لغت قرآن بر اینکه است فی قوله: وَ أَوفُوا بِعَهدِی أُوفِ بِعَهدِکُم«۸» وَ المُوفُونَ بِعَهدِهِم«۹» ...، وَ أَوفُوا بِعَهدِ اللّهِ إِذا عاهَدتُم«۱۰» ...، و العقود جمع عقد و عقد و عهد و میثاق، نظایراند. و گفته‌اند عقد بلیغتر از عهد باشد. قال الحطیئة: قوم اذا عقدوا عقدا لجارهم شدّوا«۱۱» العناج و شدّوا فوقه الکربا و اهل تأویل خلاف کردند در آن که مراد به اینکه پیمان چیست! --- (۲- ۱). آج، لب: زنان پاکدامن، لت، زنان که شوهر دارند. (۳). آج، لب: گیرندگان دوستان نهانی. (۴). آج: از مسلمانند، مر: آنچه از بیرون مسلمانان‌اند، لت: از مسلمانانند. (۵). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). مر، لت: کنید. (۷). آج، لب، مر، لت یقال. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۴۰. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۱. (۱۱). اساس، وز، مت: اشدّوا، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و ضبط بیت در دیگر منابع تصحیح شد. صفحه : ۲۱۸ بعضی گفتند: آن عهدهاست که ایشان بستند پیش از نزول آیت بر موازرت و معاونت یکدیگر بر آن که بر ایشان ظلم کند«۱» بر او یک دست و یک زبان باشند و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. و ربیع انس و ضحّاک و قتاده و سدّی و سفیان ثوری و بعضی دگر گفتند: مراد آن عهدهاست که در کتب اوایل است با اهل کتاب که: لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکتُمُونَهُ«۲» ...، که وصف رسول- علیه السّلام- و نبوّت او پنهان نکنند«۳» و تغییر و تبدیل نکنند. روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس آن است که مراد جمله اوامر و نواهی قرآن است در احکام حلال و حرام و حدود و فرایض. خدای تعالی عهد گرفت بر مکلفان که نقض نکنند آن را و خلاف آن نکنند. بعضی دگر گفتند: مراد جمله عهدهاست که مردمان با یکدیگر کنند و اینکه قول إبن زید است. و عبد اللّه بن عبدة«۴» و جبّائی گفت: مراد آن است که: سوگند نگاه دارند و دروغ نکنند«۵» و خلاف آنچه بر آن سوگند خورده باشند نکنند الّا سوگند بر معصیت که آن جا«۶» رها کند«۷» تا حنث حاصل آید و کفّارت کند بنزدیک فقها و بنزدیک ما

سوگند بر معصیت منعقد نباشد و اگر خلاف کند بر او کفّارت نباشد و اولیتر از اینکه اقوال قول عبد اللّه عبّاس [است]«۸» که مراد اوامر و نواهی است و احکام و حدود و فرایض برای آن که اینکه عامتر است و پر فایده‌تر و نیز تا نسبت دارد با اینکه لفظ که در عقب اوست من قوله: أُحِلَّت لَکُم بَهِیمَةُ الأَنعامِ، حلال کردند شما را بهیمه«۹» چهار پایان و چهار پای را با«۱۰» آن بهیمت خوانند که مستبهم«۱۱» باشد از گفتن و جواب دادن ------------------------------- (۱). تب، مر: کنند. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۷. [.....]

(۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: نکننـد. (۴). لب، مر: عبیدهٔ. (۵). مر: نگویند. (۶). لت: اینکه جا. (۷). تب: کننـد. (۸). اساس: ندارد از وز افزوده شد. (۹). اساس، مر: بهمه با توجّه به وز و فحوای کلام تصحیح شد. (۱۰). وز، تب، آج، لب، لت: به، مر، مت: برای. (۱۱). مر: مبتهم. صفحه : ۲۱۹ و استبهم الأمر اذا استغلق و بهیم«۱» اسبی«۲» باشد که لونی و شیتی ندارد که مخالف لون تنش باشد که به آن بشناسند او را پس شناختن او مستبهم«۳» بود و کار مجهول بسته را مبهم خوانند و الأنعام جمع نعم و واحد او بیشتر در شتر استعمال کنند امّا انعام که لفظ جمع است در جمله [۳۶۱- ر]

چهار پایان به کار دارند و مفسّران خلاف کردند در بهیمه انعام در اینکه آیت. حسن و قتاده و ربیع و سدّی و ضحّاک گفتند جمله چهارپایان را خواست که حلال کنـد«۴» در شریعت بر ما از شتر و گاو و گوسفند و بعضی«۵» گفتند: مراد جنین اینکه چهار پایان است آنچه در شکمهای اینان«۶» باشد«۷» از بچگان برای آن که ایشان را خلاف افتاد و مشکل شد بر ایشان که اگر مرده باشد چه حکم دارد«۸». عطیّهٔ العوفیّ گفت«۹»: عبد اللّه عبّاس را پرسیدم از اینکه آیت گفت: مراد چنین چهار پایان است گفتم: اگر مرده باشد چون مادرش را بکشند. گفت: حلال باشد برای آن که آن«۱۰» بمنزلت احشاء اوست چون جگر و شش و جز آن و در اینکه اشارت به آن کرد که: ذکاهٔ امّها ذکاتها، کشتن مادر کشتن او باشد و بنزدیک ما مراعی بود اگر تمام خلق شده باشد و موی برآورده و در او روح نباشد حکمش اینکه باشد کشتن مادر کشتن او بود که او بمنزلت جمادی بوده است در شکم مادر پس او بمثابت«۱۱» بعضی احشاء شکم باشد و اگر تمام نشده باشد خلقش«۱۲» به هیچ وجه حلال نباشد و اگر تمام خلق شده باشد و جان در او«۱۳» باشد واجب باشد که او را نیز بکشند تا حلال باشد چه اگر زنده از شکم مادر بگیرند و بنه کشند«۱۴» رها کنند تا بمیرد مردار باشد. و قابوس روایت کند از پدرش که روزی گاوی بکشتند و در شکم او جنینی بود، عبد اللّه عبّاس آن جا بگذشت دنبال آن بچّه گرفت و برداشت و گفت: هذا بهیمهٔ ------------------------------- (۱). لت: بهیمه، ۲. اساس: اسپی/ اسبی. (۳). مر: مبهم. (۴). مر: حلال کرد بر ما در شریعت، لت: حلال‌اند. (۵). مر دیگر. [.....]

(۶). تب، مر: ایشان. (۷). لت: باشند. (۸). مر و. (۹). مر از. (۱۰). مر: اینکه. (۱۱). مر: بمنزلت. (۱۲). مر: خلقتش. (۱۳). درو/ در او. (۱۴). آج: بنکشند. صفحه : ۲۲۰ الأنعام الّتی احلّت لکم. و ابو سعید خدریّ گفت: رسول را- علیه السّلام- پرسیدم از جنین«۱» بچّه که در شکم بهایم باشد گفت: ذکاته ذکاهٔ امّه ، کشتن او کشتن مادر باشد و آنچه مذهب است بیان کرده شد. کلبی گفت: مراد به بهیمهٔ الانعام وحوش‌انـد چون آهو و گاو کوهی و خر کوهی، و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد برای آن که از میان اینکه اقوال تنافی نیست جمع توان کردن«۲» میان همه و اینکه آیت مجمل است«۳» و تفصیل بعضی از او در سورهٔ الانعام است فی قوله: ثَمانِیَةَ أَزواجٍ مِنَ الضَّأنِ اثنَینِ«۴»- الآیهٔ، و انعام اسمی باشد اینکه سه جنس را از شتر و گاو و گوسفند بیانه قوله: وَ الأَنعامَ خَلَقَها لَکُم فِیها دفءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنها تَأکُلُونَ«۵»، آنگه اینکه«۶» جنس را که نه از اینکه باب است و اینکه حکم ندارد«۷» در تحلیل جدا کرد از اینکه گفت: وَ الخَیلَ وَ البِغالَ وَ الحَمِیرَ لِتَرکَبُوها وَ زِینَةً«۸» ...، آنگه«۹» از آن استثنا کرد گفت: إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم، الّا آنچه بر شما خوانند خلاف کردنـد در اینکه استثنا و مستثنا. مجاهد و قتاده گفتند: مراد بچه چهار پایان است و استثنا متّصل است یعنی جمله بچگان از اینکه سه چیز«۱۰» حلال است الا آنچه پس از اینکه بر شما خوانند و بیان کنند شما را فی قوله: حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ وَ الدَّمُ، الّا آن جنین که هنوز خرد«۱۱» باشد تمام خلق نبود یا چون از شکم مادر بگیرند مرده باشد یا بمیرد. و سدّی و عبد اللّه عباس گفتند: مراد

به مستثنا خوک است و آنچه در حال کشتن او نام خدای نبرند و بر اینکه قول استثنای خوک منقطع باشد و ما لم یذکر اسم اللّه علیه متّصل باشد و بر اینکه قول دگر مفسّران إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم، آن است که ذکر ------------------------------

(۱). اساس: چنین با توجّه به فحوای عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب: کرد. (۳). آج، لب: بود. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۳. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۵. [.....]

(۶). تب، آج، لب، مر: آن. (۷). آج، لب و. (۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۸. (۹). مر: آنگاه. (۱۰). آج، مر، لت: جنس. (۱۱). مر: خون.

صفحه : ۲۲۱ کرد فی قوله: حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخِنزِیرِ الی آخر الایة، و اولیتر حمل آیت بود بر عموم چنان که گویند: هر چه حرام است همه داخل است تحت قوله: إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم و آنگه از اینکه جمله هر چه داخل باشد در بهیمة الانعام و به استثنا«۱» مخرج باشد چون خون و مردار و آنچه نام خدای نبرند بر آن و منخنقة و موقوذة و متردّیه و نطیحه و ما ذبح علی النّصب اینکه همه استثنا متّصل باشد و خوک استثنا منقطع باشد برای آن که خوک از جنس بهیمة الانعام نیست. و علی بن الحسین المغربیّ گفت: مراد به اینکه مستثنا«۲» بحیره و سائبه و وصیله و حام است که [در]«۳» سورة الانعام گفت و اینکه سهو است از او برای آن که آن حرام نیست بر حقیقت، ایشان بر خود حرام کردند و خدای تعالی گفت: آن حکم نه من نهادم، فی قوله: ما جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِیرَةٍ«۴»- الآیة، قوله: غَیرَ مُحِلِّی الصَّیدِ، نصب او بر حال است و در عاملش خلاف کردند: بعضی گفتند: اوفوا بالعقود غیر محلّی الصّید و تقدیر آن باشد که: اوفوا بالعقود الّتی عقدها اللّه علیکم لا محلّین للصّید فی حال الإحرام. و قولی«۵» دیگر آن است که حال باشد من قوله: أُحِلَّت لَکُم بَهِیمَةُ الأَنعامِ، اینکه به قول آن لایق باشد که گفت: مراد به بهیمة الانعام وحش است و التّقدیر: احلّت لکم صید الوحش إلّا فی حال الاحرام«۶»، صید وحش حلال کردند شما را الّا در حال احرام یعنی استحلال صید کنی«۷» مادام تا محرم نباشی. چون محرم شوی صید حلال نیست«۸» شما را. و بر اینکه قول غیر حال باشد از مفعول و ذو الحال ضمیر است فی لکم و قوله: وَ أَنتُم حُرُمٌ «واو» هم حال راست و اینکه معنی استثناء بعد الاستثنا باشد برای«۹» اطلاق کرد و حلال کرد در آیت بر اینکه قول صید وحش را. آنگه بعضی از او استثنا کرد، بقوله: إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم، بعد هذا و یبیّن ------------------------------

--- (۱- ۲). مر: استثنا. (۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۱۰۳. (۵). مر: قول. (۶). اساس و مت: الحرام، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). تب: کنید. (۸). لت: نه حلال است. (۹). وز، تب، آج، لب، لت، مر آن که. [.....]

صفحه : ۲۲۲ لکم، الّا آنچه پس از اینکه بر شما خوانند بیان کنند شما را آنگه حالی از حالات صائد از او استثنا کرد، و هی حالة الاحرام. و روا بود که نصب غیر بر استثنا بود و حال ظاهرتر است. و از حق «واو» حال آن باشد که از پس او جمله اسمی یا فعلی آید«۱». اگر مفرد کنی آن را منصوب شود بر حال، نحو قولهم: جاءنی زید و هو راکب [۳۶۱- پ]

ای راکبا. و حرم جمع حرام باشد، و مراد به حرام محرم است در آیت، یعنی و شما محرم باشی به حج یا به عمره. قال الشّاعر: فقلت لها فیئی«۲» الیک فانّنی حرام و انّی بعد ذاک لبیب ای ملبّی از بنای لبّب باشد به معنی لبّی. إِنَّ اللّهَ یَحکُمُ ما یُرِیدُ، خدای تعالی در شرع آن حکم کند که خواهد. [برای آن که معلوم شده است که او حکیم است، آن خواهد که صلاح مکلّفان باشد، پس او آن کند که او خواهد جز آن است که آن خواهد]«۳» که حکمت اقتضا کند از آن جا که حکیم است و عالم و غنی از آنچه قبیح«۴» خواهد«۵» بنا حق حکم کند. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ- الآیة، حق تعالی در اینکه آیت نهی کرد مؤمنان را و مراد ایشان و جز ایشان الّا آن است که توجیه خطاب به«۶» مؤمنان کرد برای رفعت منزلت ایشان و کافران را آن پایه ننهاد که«۷» ایشان را به خطاب خود تشریف کند و اینکه سخن مذکّر آن است. امّا آنچه تحقیق«۸» است در اینکه و امثال اینکه، آن است که اینکه را بنابر آن باشد که کفّار به شرایع متعبّداند [بنزدیک ما، و]«۹» بنزدیک فقها متعبّد نه‌اند. پس اگر چه به ظاهر اینکه خطاب داخل نباشند در اینکه تکلیف که از عقب یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آید به دلیل دگر داخل باشند در آن. و روا بود که یکی از ما در خطاب روی به یکی

کس«۱۰» آرد و توجیه خطاب به او کنـد و مراد ---------------------------------- (۱). آج، لـب، لت، مر که. (۲). اساس و همه نسخه بدلها: فینی، با توجّه به معنی بیت و ضبط آن در قرطبی (۶/ ۳۶) تصحیح شد. (۳). اساس و مت: افتادگی دارد، با توجّه به دیگر نسخه بدلها از وز افزوده شد. (۴). آج، لب: قبح. (۵). مر: قبیح است و نخواهد تا. (۶). آج، لب: با. (۷). مر ذکر. (۸). مر: حقیقت. (۹). اساس و مت: نـدارد، از وز افزوده شـد. (۱۰). لت: نـدارد، تب، آج، لب، مر: یـک کس. صـفحه : ۲۲۳ او باشد و دیگران. و در قرآنماننـد آن«۱» بسیار است، من قوله: یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ«۲» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ، ای آنان که ایمان آورده‌اید حلال مدارید«۸» شعایر خدای«۹». عبد اللّه عبّاس و مجاهد گفتند: مراد به شعایر مناسک حج است که مشرکان به حج آمدندی و هدی آوردندی مسلمانان خواستند تا بر ایشان غارت کنند. خدای تعالی نهی کرد ایشان را از اینکه، بیان اینکه قول قوله تعالی: ذلِکَ وَ مَن یُعَظِّم شَعائِرَ اللّهِ فَإِنَّها مِن تَقوَی القُلُوبِ. عطیّه گفت از عبد اللّه عبّاس: مراد آن است که حلال مدارید که صید کنید در حال حرام«۱۰». عطا گفت: مراد به شعایر معالم شرع است و معنی آن است که لا تستحلّوا حرمات اللّه، محرّمات شرع که خدای تعالی حرام کرده است حلال مداری و اوامر و نواهی او را بر وفق آنچه گفته است کار بندی. ---------------------------------- (۱). مر ببرد. (۲). لت، مر ای رسول اللّه: [.....]

(۳). تب: حطیم. (۴). آج، لت آمده. (۵). مر: همراه. (۶). اساس و مت: نـدارد، از وز افزوده شـد. (۷). وز: تقلیل. (۸). آج، لب: مداری. (۹). مر: خدا را. (۱۰). کذا در اساس و وز و مت، دیگر نسخه بدلها: احرام. صفحه : ۲۲۵ بعضی دگر گفتند: مراد به شعایر معالم حرم است یعنی حرمت حرم نگاه داریـد و آنچه شما را از آن نهی کردند در حرم، مکنی. [و حلال مدارید و اینکه قول سدّی است. إبن جریـج گفت: مراد به شعایر معـالم حـج است و ارکـان و افعال و از مناسک]«۱» حلال مداریـد فرو گذاشـتن آن و ضایع کردن آن. مجاهد گفت: شعائر اللّه صفاست و مروه و هدی و جز آن. فرّاء گفت: سبب آن بود که بسیاری از عرب سعی صفا و مروه از جمله مناسک حج نمی‌شمردند، خدای تعالی به اینکه آیت ایشان را اعلام کرد که آن از مناسک است، و اینکه قول روایت کرده‌اند از باقر- علیه السّلام. و بعضی دگر گفتند: شعایر علاماتی است که نصب کرده‌اند بر اطراف حرم [۳۶۲- ر]

تا فرق بود میان حلّ و حرم. خـدای تعالی مردمان را نهی کرد که از آن جا در گذرند و در مکّه شوند بی‌احرام. زجّاج گفت و علیّ بن الحسین المغربیّ: مراد آن است که حلال مدارید آن هدی که آن را برای خانه خدای اشعار کرده‌اند«۲» که بر آن غارت کنید. و اشعار هـدی آن باشـد که کاردی در کوهان او زننـد تا خون از او بیاید و آن خون در او مالند و نعلینی به خون ملطّخ و بر گردن او بندند تا هر که ببیند داند که آن هدی است. و اصل کلمه اشعار بود و آن اعلام«۳» بود و شعار و علامت بود. و قال الکمیت: نقتّلهم جیلاـ فجیلاـ نراهم شعایر قربان بهم نتقرّب و قویترین اینکه اقوال قول عطاست که گفت: معالم شرع است از حلال و حرام برای آن که عامتر است و جامعتر است فواید را و واحد الشعائر شعیرهٔ و هی فعیلهٔ به معنی مفعوله من الإشعار و هی الإعلام. وَ لَا الشَّهرَ الحَرامَ، یعنی و لاـ تحلّوا الشّهر الحرام و ماه حرام نیز حلال مداریـد«۴» قتال کردن و آن چهار ماه است. ذو القعده و ذو الحجّه و محرم و رجب واحـد فرد و ثلثهٔ سرد، ای متتابعهٔ متوالیهٔ سه ماه پیوسته چنان که بینی یک ماه مفرد«۵» و آن رجب است، اما آن ماه که در اینکه آیت مراد است در او ---------------------------------- (۱). اساس و مت: افتادگی دارد، از وز افزوده شـد. (۲). لت: کرده باشند. (۳). مر: علامت. (۴). آج، لب: مداری، مر: مرانید. (۵). لت: فرد. صفحه : ۲۲۶ خلاف کردند بعضی گفتند رجب است، بعضی گویند«۱» ذو القعدهٔ است اینکه قول عکرمه است. و جبّایی گفت: مراد جمله ماههای حرام است و اگر چه لفظ واحد است مراد جنس است. وَ لَا الهَدیَ، بعضی گفتند: اینکه لفظ جمع است و واحدش هدیه باشد [کتمر]«۲» و تمرهٔ، و بعضی گفتند: جنس است و هدی نام آن است که مردم برانداز شتر و گاو و گوسپند بر وجه قربان و آن«۳» دو گونه باشد هدی متمتع بود و هـدی آن کس که حـج قارن کنـد و هـدی با خود براند تا هدی چون قرینی باشد او را یعنی آن هدی«۴» حلال مدارید که کسی آورده باشد تا«۵» به خانه خدای برد برای حج و به قربان بکشد که بر آن غارت کنی«۶» و برانی«۷» و گفته‌اند: معنی آن است که

حلال مدارید که منع کنی هدی را از آن که به محل خود رسد از حرم بل رها کنی«۸» تا به جای خود رسانند و قوله«۹»: وَ لَا القَلائِدَ، و هی جمع قلیدهٔ ای مقلّدهٔ. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد هم هدی است و لکن فرق اینکه باشد که هدی باشد که نه مقلّد بود و لکن قلاید هدی باشد مقلّد پس اینکه خاصتر بود و آن عامتر و اینکه از باب تخصیص بالذّکر باشد. قتاده گفت: مراد به قلاید آن است که عرب چون به حج آیند در گردن آویخته باشند از مشکهای گاو روغن«۱۰» و جز آن و چون با قبایل و احیای«۱۱» خود شوند آن فروخته باشند و چیزی عوض آن خریده از طعام و جز آن و نیز«۱۲» در گردن آویزند و ببرند خدای تعالی مسلمانان را نهی کرد از نهب و غارت و استحلال آن. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که در جاهلیّت عادت بودی که مرد چون از خانه بیامدی روی به خانه خدای نهاده برای حج پاره چوب سمر«۱۳» در گردن افکندی ------------------------------

- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: گفتند. [.....]

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت از. (۴). مر را. (۵). اساس، وز: ما، با توجّه به تب و فحوای عبارت تصحیح شد. (۶). تب، مر: کنید. (۷). تب: برانید. (۸). تب، مر، لت: کنید. (۹). وز: قولا. (۱۰). مر: گاو روقن. (۱۱). آج، لب، مر: احیاء. (۱۲). مر: همچنان. (۱۳). مر: سمیره، لت: سمره. صفحه : ۲۲۷ تا علامت آن بودی که به حج خواهد رفتن کس او را تعرض نکردی و چون بازگشتی قلاده از موی در گردن خود کردی علامت را، تا دانستندی که او از حج می‌آید کس او را تعرض نکردی. عطا گفت: از پوست درخت حرم پاره‌ای در گردن افکندیدی«۱» آنان که از اهل حرم بودندی و آنان که نه از اهل حرم بودندی قلاده از موی یا از پشم در گردن کردندی«۲». مجاهد گفت: پوست درخت حرم هر کس که در گردن افکندی یا در گردن شتر، ایمن بودندی«۳» و بر اینکه قول معنی مستقیم نشود الّا علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه و تقدیر آن باشد لا تحلّوا اصحاب القلائد. إبن زید گفت: مراد آن است که مؤمنان را نهی می‌کند از آن که استحلال کنند و حلال دارند که از درخت«۴» آن حرم چیزی بگیرند از شاخ و پوست و جز آن چنان که کافران در جاهلیّت کردندی. جبّایی گفت: نهی کرد و خدای تعالی مسلمانان را از آن که شتری یا گاوی و گوسفندی که به هدی رانده باشند شیر آن«۵» بدوشند برای آن که چون او را برای«۶» خدای در ره خدای براندند ایشان را نباشد که شیر آن بخورند جز که به صدقه بدهند و اینکه اقوال«۷» محتمل است و حمل کردن بر مقلّده«۸» از بهیمه و جز آن حمل بود بر حقیقت او. وَ لَا آمِّینَ الْبَیتَ الْحَرامَ و نه قاصدان خانه خدای و زوّار«۹» آن را از حجّاج و معتمران و الأمّ القصد یقال امّه یؤمّه امّا و امّمت فلانا و یمّمته اذا قصدته. قال الشّاعر: انّی کذاک اذا ما ساءنی بلد یمّمت صدر بعیری غیره بلدا و مراد به بیت الحرام کعبه است بلا خلاف. یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِن رَبِّهِم وَ رِضواناً، -------------------------------- (۱). آج، لت: افکندندی، لب، مر: افکندی. (۲). مت: کردند. [.....]

(۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بودی. (۴). لت: درختان. (۵). مر: او. (۶). مر: به راه. (۷). مر: قول. (۸). مر: مقلد. (۹). اساس، وز، تب: دوار، آج، لب، مر: زوار، مت: ذوّار، با توجه به فحوای عبارت تصحیح شد. صفحه : ۲۲۸ در محل حال است ای طالبین فضلا ای رزقا و رضوانا و رضا للّه تعالی فی«۱» زیارهٔ البیت. یعنی استحلال مکنی خون و مال آنان که قصد خانه خدا کنند از جایها به طلب روزی بر سبیل تجارت و به طلب رضای خدای تعالی بر سبیل حج و زیارت. وَ إِذا حَلَلْتُم فَاصطادُوا چون قدیم تعالی حجر کرد بر محرمان که در حال احرام صید کنند و ایشان را از صید گزیر نبودی چه [۳۶۲- پ]

بیشتر قوت ایشان از آن بودی خدای تعالی اطلاق اینکه حظر بکرد و به اباحت گفت: چون حلال شوی«۲» و از احرام«۳» بیرون آیی«۴» صید کنی«۵» و صیغه اگر چه امر است مراد به«۶» اباحت است چنان که گفت: فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانتَشِرُوا فِی الأَرضِ«۷» ...، و تمسّک آنان که گفتند: امری که وارد باشد بعد الحظر اقتضای اباحت کنند به اینکه آیت درست نیست برای آن که طریقه وجدان معتمد نباشد لجواز الخلاف فیه. و دگر آن که در اوامر قرآن که آمد بعد الحظر هست که اقتضای ندب می‌کند دون اباحت فی قوله: وَ لا تَحلِقُوا رُؤُسَکُم حَتّی یَبلُغَ الهَدیُ مَحِلَّه«۸» ...، و بعد بلوغ الهدی محلّه حلق رأس مباح نیست بل عبادت است، پس

درست آن است که الامر الوارد بعد الحظر حکمه حکم الامر الوارد قبل اقتضائه الوجوب او«۹» الندب علی ما دلّ الدّلیل و تقدم حظر را در تغییر حکم امر اثری نباشد، و اصطیاد افتعال باشد من الصّید تای افتعال را طا کردند تا مناسب صاد باشد که فاء الفعل است در اطباق و اینکه لفظ دلیل است بر آن که امر امر نباشد به صورت«۱۰» و صیغت«۱۱» برای آن که اینکه صورت امر دارد و باتّفاق امر نیست اباحت است و حکیم«۱۲» امر نکند به مباح و مرید مباح نباشد برای آن که عبث بود و بیشتر مفسّران بر آنند که از اینکه آیت چیزی منسوخ است الّا إبن جریح که او گفت: از آیت هیچ منسوخ نیست برای آن که ابتدا به قتال مشرکان نشاید کردن در ماههای حرام الّا ------------------------------ (۱). مر: هی. (۲). مر، لت: شوید. (۳). وز: حرام. (۴). مر، لت: آیید. (۵). مر، لت: کنید. (۶). وز، تب، آج، لب، مر: ندارد. (۷). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰. [.....]

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۹). آج، لب، لت: الی. (۱۰). تب، لب، لت: لصورته. (۱۱). وز، لت: صیغته. (۱۲). تب، آج، لب: حکم. صفحه : ۲۲۹ که ایشان ابتدا کنند و اینکه از باقر- علیه السّلام- روایت کرده‌اند. و شعبی گفت: از سورة المائده هیچ منسوخ نیست الّا اینکه آیت. آنگه آنان گفتند: از آیت چیزی منسوخ است خلاف کردند که چیست آن منسوخ. شعبی گفت: جمله آیت منسوخ است. و مجاهد همچنین گفت. گفت: منسوخ است بقوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ«۱» و بقوله: ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ«۲»- الآية، و بقوله: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ«۳» وَ لَا الْقَلائِدَ، و قویترین اقوال قول آن کس است که گفت: وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ«۴»، منسوخ است برای آن که اجماع کردند بر آن که خدای تعالی حلال بکرده است قتال مشرکان در ماه حرام و جز ماه حرام و نیز اجماع است که یکی از مشرکان اگر جمله پوست درختان در گردن افکند قتل از او برنخیزد. و قوله: وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ، عام است و متناول مؤمن و مشرک را جز که ما تخصیص کنیم به مشرکان، لقوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ چون مخصوص باشد به مشرکان هم منسوخ بود و اگر گویند: وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ، مخصوص است منسوخ نیست اولیتر باشد، چه در قاصدان خانه، هم مؤمنان«۵» باشند و هم مشرکان«۶» قوله: وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ، عبد اللّه عبّاس و قتاده گفتند: معنی آن است که لا یحملنّکم، شما را نباید تا حمل کند و بر آن دارد و کسائی و زجّاج هم اینکه گفتند. اخفش و جماعتی بصریان گفتند: معنی آن است لا یخفّف«۷» لکم من قوله تعالی: لا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ«۸» شَنَآنُ قَوْمٍ و هو البغض و العداوة. أن صَدُّوكُمْ. ای«۵» لان صدّوکم و منعوکم. عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا، علی ان یظلموا«۶» و تجاوزوا الحدّ. و معنی آن است که نباید که حمل کند شما را دشمنی قومی که شما را از خانه خدای منع کردند عام الحدیبه بر«۷» آن که تعدّی کنی«۸» و ظلم کنی«۹» و حرمت حرم«۱۰» نداری«۱۱» یقال شنئت«۱۲» الرّجل اشناؤه شنأ و شنآنا و شنأة و مشنأة فهو شانئ. قال اللّه تعالی: إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ«۱۳». سیبویه گفت: هر فعلی که مصدر او فعلان باشد لازم بود کالخطران و النّقزان و النّزوان و الهذیان و غیرها الّا ما شذّ من ذلک کالشّنئان و بعضی عرب اسکان نون کردند و اینکه قراءت ابو بکر است عن عاصم و ابو جعفر و اسماعیل و بعضی عرب تخفیف همزه کرد چنان که شاعر گفت: و ما العیش الّا ما تلذّ و تشتهی و ان عاب«۱۴» فیه ذو الشنان و فنّدا ------------------------------ (۱). مر: لا یکبتکم. [.....]

(۲). تب شعر. (۳). تب، آج، لب، لت: تغضبوا. (۴). تب شعر. (۵). اساس، وز، مت: لای، با توجّه تب تصحیح شد. (۶). تب، آج، لب، مر، لت: تظلموا. (۷). لب: برای. (۹- ۸). تب، مر، لت: کنید. (۱۰). مر نگه. (۱۱). تب، مر، لت: ندارید. (۱۲). اساس، وز، لب، مر: شننت، با توجّه تب تصحیح شد. (۱۳). سوره کوثر (۱۰۸) آیه ۳. (۱۴). لسان (۱/ ۱۰۱) لام. صفحه : ۲۳۱ و ابو عبیده گفت: شنئت به معنی اقررت آمده است چنان که فرزدق گفت: و لو کان هذا الأمر فی جاهلیّة شنئت به او غصّ بالماء شاربه و مصدر در آیت مضاف است با مفعول به و فاعل مقدّر، و التقدیر شنأنکم قوما لقوله [۳۶۳- ر]

بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ«۱» ...، و مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ«۲» ... ای بسؤاله نعجتک و من دعائه الخیر. و قوله: أَنْ صَدُّوكُمْ، [إبن کثیر و ابو عمرو خواندند: ان صدّوکم ...]«۳» به کسر همزه و اینکه قراءت ضعیف است برای آن که شرط در ماضی نشود از روی معنی، و آن جا

که لفظ ماضی«۴»، هم با مستقبل گردد. نحو: ان اکرمتنی اکرمتک، لأنّ المعنی ان تکرمنی اکرمک. فامّا آن که لفظ و معنی ماضی باشد مستقیم نبود و اگر چه شیخ ابو علیّ الفارسیّ از اینکه عذر خواست و لکن عذر هم ضعیف است و أن صَدُّوکُم، که قراءت عامّه قرّاء است، بهتر است. و المعنی لأن صدّوکم. و الصّدّ: المنع. و اینکه صدّ عام الحدیبیّه بود، فی قوله تعالی: هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ«۵» ...، و أن صَدُّوکُم در محل جرّ است و التقدیر: لصدّهم إیّاکم و أن تَعتَدُوا در محلّ نصب است بوقوع الفعل علیه و هو المفعول الثّانی لیجرمنّکم«۶». ابو نجیح روایت کرد از مجاهد که سبب«۷» نزول آیت آن بود که روز فتح مردی مؤمن را بکشتند در عرفات که حلیف ابو سفیان بود و حواله کردند که او حلفای رسول را کشته است. رسول- علیه السّلام- گفت: لعن اللّه من قتل بذحل الجاهلیّة، گفت: لعنت«۸» بر آن کس باد که به کینه جاهلیّت کسی را بکشد و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السّلام- گفت: الا انّ کلّ دم و مال و مأثرة کانت فی الجاهلیّة فانّها تحت قدمیّ هاتین الّا سدانة الکعبة و سقایة الحاجّ، گفت: هر خونی و مالی و عملی که در جاهلیّت بوده است همه در زیر پای من است یعنی آن را حکمی ---------------------------------- (۱). سوره ص (۳۸) آیه ۲۴. (۲). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۹. [.....]

(۳). اساس، وز، تب، لب و مت: ندارد، با توجّه به معنی عبارت از آج افزوده شد. (۴). وز، تب، مر، لت باشد معنی. (۵). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۶). مر علیه. (۷). اساس، وز و مت: بسبب، با توجه به معنی و سایر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). لت خدا. صفحه : ۲۳۲ نیست الّا خدمت«۱» کعبه و رعایت سقایة الحاجّ که آن برقرار خود رها کردیم. و در شاذّ اعمش و عیسی و یحیی بن ابی کثیر«۲» خواندند: یجر منّکم به ضمّ « یا » من اجرمه. و جرم و اجرم لغتان الّا أنّ جرم اعرف و افصح. قوله تعالی: وَ تَعاوَنُوا عَلَی البِرِّ وَ التَّقوی، امر است از خدای تعالی جمله مکلّفان را«۳» بر معاونت و مظاهرت و یاری دادن یکدیگر بر برّ و تقوی و پرهیزکاری که نیکو«۴» باشد از فضل و احسان. و برّه و برّ به و هو برّ و بارّ. و «تقوی» پرهیزکاری باشد یعنی خویشتن نگاه داشتن از عقاب خدای به نا کردن فعلی که مستحقّ عقاب شوند به آن. و قوله: وَ تَعاوَنُوا، عطف نیست، علی قوله: أن تَعتَدُوا. بل کلامی است مبتدا مستأنف و امر است جماعت«۵» مکلّفان را به معاونت. و تفاعل از میان قوم باشد چنان که مفاعله از میان دو کس باشد«۶» بیشتر. وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الإِثمِ وَ العُدوانِ، و یکدیگر را یاری مکنی بر اثم و عدوان. «اثم» گفتند«۷» هر معصیتی باشد که متعدّی نبود از فاعلش به غیری. و عدوان معصیتی باشد متعدّی چون ظلم و قتل و غصب. و ابصة بن معبد گفت: از رسول- علیه السّلام- [پرسیدم]«۸» که «برّ» و «اثم» چه باشد! گفت: برّ آن باشد که دل توبه آن منشرح شود و آن را قبول کند و اثم آن بود که در دل تو اثر کند و اگر چه مردمان تو را بر آن فتوی کنند. وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ، از خدای بترسی که عقاب«۹» خدا سخت است. عجب از ضعیفی که او از عقاب سخت بنترسد چه اگر آدمی از سنگ بودی یا از آهن به آتش دنیا هم بس نبودی. فکیف که بر اینکه ترکیب ضعیف است و آتش آتش دوزخ«۱۰»؟ که در خبر آمده است که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا نهند از راحت و آسایش خواب ببرد«۱۱» ایشان را. ---------------------------------- (۱). مر خانه. (۲). آج، لب: یحیی بن کثیر. (۳). وز: ندارد. (۴). مر: نیکوا. (۵). تب: جماعتی. (۶). مر یا . (۷). تب: گفتندی. (۸). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۹). مر: عذاب. (۱۰). مر: دزخش سر و کار. (۱۱). اساس، وز و مت: نزد. صفحه : ۲۳۳ و در خبر است که چون آدم- علیه السّلام- در زمین محتاج شد به آتش، خدای تعالی جبریل را گفت: جمره‌ای از دوزخ برگیر و به آدم بر، جبریل گفت: بار خدایا تو عالمتری اگر جمره‌ای از دوزخ به زمین برم زمین با هر چه در او است سوخته شود. گفت: برو و آن را هفت بار به آب بشوی آنگه به زمین بر. و در خبری دیگر هست که اینکه آتش شما جزوی است از چهل و چهار جزء از آتش دوزخ«۱» به انواع عذاب که خدای تعالی اعداد کرده است در او- اعاذنا اللّه و ایّاکم من عذابه«۲» برحمته. حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ وَ الدَّمُ- الآیة، حق تعالی بیان آن جمله کرد که گفت: إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم، [چون در آیت مقدّم بر اطلاق تحلیل کرد بهیمة الانعام را از آن جا بعضی را استثنا کرد بر اجمال و حوالت بر آیت دگر کرد، گفت:]«۳» إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم، مگر آنچه بر شما خوانند پس از اینکه و اینکه دلیل است بر آن که تأخیر

البیان عن وقت الخطاب«۴» روا باشد الی وقت الحاجهٔ. چه محال است که«۵» حالت خواندن رسول- علیه السّلام- آن آیت که در او گفت: إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم، حالت خواندن اینکه آیت باشد. و به هر حال و به دو وقت فرو خوانده باشد و اینکه دلیل باشد بر اینکه که گفتیم خطاب کرد به اینکه آیت بـا جمله مکلّفـان. گفت حرام کردنـد بر شـما به لفظ ما لم یسمّ فاعله بر فعل مجهول و در قرآن از اینکه«۶» بسیار است که افعال خدای تعالی به لفظ ما لم یسم«۷» گفته است برای آن که معنی معلوم است و اشـتباهی نیست. و نحوه قوله: کُتِبَ عَلَیکُم«۸» ... در جمله قرآن. و قوله: عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیرِ«۹» ...، المَیتَهُ، و اصل اینکه کلمه مشدّد است. آنگه تخفیف کردند. هر دو لغت است، یقـال: میت و میّت و سـید و سـیّد و هین و هیّن و لین و لیّن«۱۰». و اصـل میّت میوت بوده است من مات یموت. و اینکه جـا به تشدیـد نخواندهانـد الّـا ابو جعفر المـدنیّ و بعضـی اهل علم ---------------------------------- (۱). مر باشد. (۲). مت: ندارد. (۳). اساس و مت: افتادگی دارد، از وز افزوده شـد. (۴). مر: حاجت. (۵). وز در. (۶). مر نوع. (۷). تب، مر فاعله. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۸. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶. (۱۰). لت، همه مشدّدها را مقدّم آورده است. صـفحه : ۲۳۴ فرق کردند میان تخفیف و تشدید [۳۶۳- پ]

گفتند: میت به تخفیف آن را خوانند که جماد باشد و در او روح نبود و مثله موات. و میّت به تثقیل آن را خوانند که در او روح باشد آنگه از او برود. و شاعر گفت فی الجمع بین اللّغتین بمعنی واحد: لیس من مات فاستراح بمیت [انّما المیت]«۱» میّت الاحیاء و بعضی اهل لغت گفتنـد: «میت» آن باشد که آن را نفسی سایـل«۲» باشد خونی ترنده«۳» از او زایل شـود از آنچه حلال باشد خوردنش از انواع حیوان، و میّت مثقّل مرده باشد از آدمیان. و رسول- علیه السّلام- ماهی و ملخ را «میت» خوانـد، گفت، میتتان مباحان«۴»: السّمک و الجراد. وَ الدَّمُ و اینکه از جمله اسماء منقوصه است و الأصل «دمی» به دلالت آن که تقول فی تثنیته دمیان، قال الشاعر: فلو انّا علی حجر ذبحنا جری الدّمیان بالخبر الیقین گفتند: سبب نزول آیت آن بود که عرب و بعضی دگر جز ایشان خون در رودگانی«۵» کردندی و بر آتش«۶» نهادنـدی و بخوردندی، خدای اینکه آیت فرستاد و حرام کرد. و در دگر آیت خون را وصف کرد به آن که مسفوح باشد یعنی خونی که ریخته شود، و هو قوله: أَو دَماً مَسفُوحاً ...«۷» ...، تا محترز«۸» باشد از خونی که مختلط باشد با گوشت و با جگر و از او جدا کردن نتوان«۹». و اما«۱۰» سپرز بنزدیک ما حرام است و اگر«۱۱» بـا گوشت به یک جای بر بلسکی«۱۲» زنند هر چه در زیر آن باشد از گوشت که آب و خون او به آن رسد هم حرام باشد. ---------------------------------- (۱). اساس و مت: ندارد. از وز افزوده شد. [.....]

(۲). وز: مایل، مر: سایله. (۳). آج: پرنده، مر: رونده. (۴). مجمع البیان (۳/ ۱۵۷): مباحتان. (۵). مر: روه. (۶). اساس و مت: ایشان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. (۸). وز: نامحترز، مر: یا محترز. (۹). وز، تب، آج، لب، لت: نتوان کردن، مر: نتوان کرد. (۱۰). وز، تب، آج، لب، فامّا، لت: از. (۱۱). وز: ندارد. (۱۲). اساس، و مت: بکسکی (بی نقطه)، وز: یکی سکی، تب: بکسکی، مر: سیخی، آج، لب: یکدکی، ضبط متن با توجه به لت و ضبط کلمه در برهان قاطع اختیار شد. صفحه : ۲۳۵ و روایت کردهانـد کراهتش از امیر المـؤمنین- علیه السّلام- و عبـد اللّه مسعود و جماعتی از صحابه و بر قـول جمله [فقها]«۱» مباح است. قوله: المَیتَهُ وَ الدَّمُ، بر ظاهر عموم است و مراد خصوص برای آن که بعضی مرده و خون هست که حرام نیست، چون ماهی و ملخ و جگر و خونی که در میان گوشت باشد و مردار و خون و جز آن که حرام است پلید است و حکم طهارت«۲» ندارد. و اگر مردار«۳» به جامه و اندام باز آید«۴» بباید شستن و اگر مرده آدمی باشد«۵» و کسی دست به او باز نهد غسلش واجب بود چون سرد شده باشد و هنوز شسته«۶» نباشد. و مرتضی رحمه اللّه گفت: سنّت است غسل کردن از او و اینکه مذهب ابو حنیفه و شافعی و ثوری و مالک و اصحاب ابو حنیفه و عامّه فقهاست. و محمّد بن الحسن گفت: وضو واجب است از او«۷» غسل واجب نیست و بنزدیک بیشتر اصحاب«۸» ما واجب است و همچنین پارهای از مرده«۹» که در او استخوان«۱۰» باشد یا عضوی یا پارهای که از زنده«۱۱» ببرند چون در او استخوان«۱۲» باشد و کسی آن را بساید«۱۳» به دست بر او غسل واجب بود و پوست او بنزدیک ما پلید

بود و دباغت نپذیرد و پاك نشود به دباغت و در او تصرّف کردن به بیع و شرا و هبت و استعمال حرام است و هر چه در او کنند«۱۴» یا به آن مماسّه باشد او را پلید شود قبل الدّباغ و بعدها. و مذهب جمله فقها خلاف اینکه است در دباغت، و گفتند: به دباغت پاك شود. و از مردار چند چیز پاك باشد«۱۵»: موی و پشم و پر به شرط آن که ببرند و بنه کنند چه اگر بکنند پلید باشد و دندان و استخوان و سرو و سم و شیر و هرشه و خایه -------------------------------- (۱). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). مر: طاهر. (۳). اساس، وز و مت: مرد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۴). مر: بالاید (یا پالاید). (۵). اساس و مت: مرده باشد آدمی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب: بشسته، مر: کشته (یا گشته). (۷). تب و مر: و. (۸). اساس و مت: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۹). تب، آج، لب، مر: مرده‌ای. (۱۲- ۱۰). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: استخوان. (۱۱). آج، مر: زنده‌ای. (۱۳). تب، آج، لت: ببساید. (۱۴). مر: کشند. (۱۵). اساس، لب و مت: شود، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۳۶ مرغ به شرط آن که پوست بالاین«۱» سخت کرده باشد. و اما خون بر سه ضرب است: ضربی از او آن است که اندك و بسیارش پلید است و آن سه خون است: خون حیض و استحاضه و نفاس. و ضربی آن است که اندك و بسیارش پاك باشد و آن پنج خون است: خون کیك و سراسك«۲» و خون ماهی و ریشی«۳» و خراجی«۴» که از او پیوسته خون آید. و ضرب سهام«۵» آن است که در او مراعات مقداری کنند و آن باقی خونهاست از آدمی و جمله حیوانات هر چه به مقدار«۶» در می‌رسید بر جامه پلید باشد و هر چه دون آن باشد روا بود. وَ لَحمَ الخِنزِیرِ، و گوشت خوك، و اینکه عامّ اللفظ و المعنی است و لام در او جنس راست و بر عموم حملش کنیم به اجماع لا بظاهر اللّفظ، سواء«۷» اگر اهلی باشد و اگر«۸» بیابانی و هر چه به او تعلّق دارد به ظاهر و باطنش از پیه و پوست جمله حرام است و پلید و اگر خوك تر به جامه باز آید، پلید شود«۹» بباید شستن و اگر هر دو خشك باشد آب بر او بباید ریختن«۱۰». وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ بِهِ «ما» موصوله است و محلّ او رفع است برای آن که معطوف است بر آن مرفوعات که پیش آن رفت، و آنچه بر کشتن آن نام خدای نبرده باشند که از شرط استحلال ذبیحه آن است که کشنده عند آن«۱۱» نام خدای برد و اگر فراموش کند و در نیّت و اعتقاد او وجوب آن باشد، روا باشد. و باید تا«۱۲» تولّای ذبح آن مسلمانی کند از هر فرقه که باشد ما دام تا معروف نباشد به عداوت آل محمّد. و هر چه صنفی از اصناف کفّار کشند پلید باشد و حرام بود. و از شرط استحلالش نیز آن است که روی او به قبله آرند در حال سعت و اختیار، اگر متعمّدا رها کند«۱۳» حلال نباشد. و مراد بقوله: وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ بِهِ آن است که به نام اصنام کشته باشند و اصل اهلال رفع صوت بود. و منه اهلال الصبیّ و اهلال المحرم بالتّلبیهٔ و منه الهلال -------------------------------- (۱). تب، مر، لت: بالایین. (۲). مر: سر اشک. (۳). وز، مت: ریشعی. [.....]

(۴). آج: جراحی، لب، مر، لت: جراحتی. (۵). تب، لب: سیوم، مر، لت: سیم. (۶). لب: بمقداری. (۸- ۷). مر: خواه. (۹). همه نسخه بدلها بجز مت و. (۱۰). مر: ریخت. (۱۱). وز: کشنده آن. (۱۲). وز: ندارد، مر: که. (۱۳). تب: کنند. صفحه : ۲۳۷ لأنّه یرفع الصّوت عند رؤیته بالتّکبیر و الدّعاء. قال الشّاعر: یهلّ بالفرقد رکبانها کما یهلّ الرّاکب المعتمر و هر ذبیحه که بر اینکه وجه کشند حرام باشد [۳۶۴- ر]

و پلید بود و هر چه به او«۱» تعلق دارد پلید بود و تصرّف در او حرام بود به سایر انواع تصرف. و در آیت دلیل است بر آن که ذبایح«۲» آنان که مخالف اسلام باشند از سایر اصناف کفار حرام است برای آن که ایشان نام خدای نبرند بر آن و اگر نام خدای بر آن بگویند آن نه نام خدای باشد چه ایشان خدای را نشناسند. امّا ذبایح المجبرهٔ«۳» و المجسّمهٔ«۴» بنزدیك ما هم روا نباشد و نشاید بخوردن«۵» وَ المُنخَنِقَهُ، و گلو باز گرفته. سدّی گفت: ایشان گاو و گوسفند را بگرفتندی«۶» و گلوی ایشان در میان دو شاخ گرفتندی و سخت در کشیدندی تا بمردی آنگه بخوردندی. ضحّاك گفت: به دست گلوش«۷» باز گرفتندی تا بمردی آنگه بخوردندی و اولیتر حمل آیت بر عموم بر هر وجه«۸» که باشد گلو باز گرفته از جمله حیوانات حلال«۹» حرام باشد و انخناق مطاوع

خنق باشد يقال: خنقته«۱۰». فانخنق«۱۱». وَ المَوقُوذَةُ، و نيز آن را كه به چوب و عصا بزننـد تا بميرد يقال: وقذها يقذها وقذا و اوقذها ايقاذا اذا اثخنها ضـربا چون مبالغت كند در ضرب او و زدنش اينكه گويند قال الفرزدق: شغّارة تقذ الفصيل برجلها فطّارة«۱۲» لقوادم الابكار و اينكه قول عبـد اللّه عبّاس است و قتاده و ضـحّاك و سـدّى وَ المُتَرَدِّيَةُ، آن باشد كه از كوهى بيوفتد«۱۳» يا از جايى بلند يا در چاهى افتد«۱۴» و بميرد. ------------------------------ (۱). آج، لب: بدو. (۲). مر: ذبايحه. (۳). مر: مجبره. (۴). مر: مجسمه. (۵). مر: خوردن. [.....]

(۶). مر: گرفتندى. (۷). مر: گلويش. (۸). مر: هر دو وجـه. (۹). وز و. (۱۰). تب، لت: خنقه. (۱۱). لب، اسـاس: فانخنقا، با توجه به منابع لغت تصحيح شد. (۱۲). مر: فطّاوة. (۱۳). لت: بيفتد. (۱۴). مر: اوفتد. صفحه : ۲۳۸ و اينكه قول عبـد اللّه عبّاس است و قتاده و ضحّاك و سدىّ اگر گوسپندى«۱» يا گاوى در چاه«۲» افتد«۳» و برنتوان«۴» آوردن بر مذبحش راه نيابند بكشـند او را به آن«۵» نوع كه باشـد روا بود و حلال باشد چه آن حال ضـرورت است و گاو و شتر كه عاصـى شود و دست ندهد و كس بر او نيارد شدن او را به تير و نيزه فرو گيرند«۶» و بكشند هم روا باشد بنزديك ما. وَ النَّطِيحَةُ، آن گوسپند«۷» يا آن گاو كه آن را به سر و زدن كشته باشد فعيله به معنى مفعوله اگر گوينـد نه فعيل اگر چه وصف مؤنث باشـد «ها» در او نيارنـد كما يقال: كفّ خضـيب و لحيهٔ دهين و امرأهٔ قتيل. گوييم بصـريان گفتند: براى آن نطيحه گفت كه مراد آن است فعيله به معنى مفاعله باشد و اگر چه او منطوحه بود ناطحه باشد و مفاعله«۸» ميان دو كس باشـد هر يكى«۹» از ايشـان فاعل و مفعول باشـند چون مصارعه و مقابله«۱۰». و قولى دگر بصـريان را آن است كه: على التشبيه بالفاعلهٔ«۱۱» «ها» در«۱۲» آرند«۱۳» و كوفيان گفتنـد: از فعيله آنگه‌ها بيفكننـد كه موصوف مؤنث باشد با آن بگوينـد: يقال امرأهٔ قتيل و كفّ خضـيب و عين كحيل چون مفرد باز كننـد از اينكه قراين «ها» در آرنـد تا مشـتبه نشود مذكّر به«۱۴» مؤنث و اينكه قول قريب است به سداد وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ «ما» هم موصوله است و موضع او رفع است چنان كه گفتيم در كلمه ديگر وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ و آنچه دد«۱۵» بعضى از آن بخورده«۱۶» باشد يعنى نيم خورده شير و گرگ و سباع و هر چه دده«۱۷» آن را بكشد و اگر چه چيزى از او بنه خورد«۱۸» هم حرام باشد. إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ، الّا آنچه بكشى آن را و كارد به او رسد. ------------------------------ (۱ -۷). آج، لب، مر، لت: گوسفند. (۲). مر: چاهى. (۳). لت: بيفتد. (۴). مر بيرون. (۵). مر، لت: هر. [.....]

(۶). مر: فرو كند. (۸). مر: فاطمه. (۹). مر: هر كه. (۱۰). مر: مقاتله. (۱۱). مر: بالفاعليه. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: درو. (۱۳). وز، تب، لب، مر، لت: آوردنـد، آج: آورند. (۱۴). مر: با. (۱۵). وز، تب: دده، آج، لب، مر، لت: درنـده. (۱۶). آ، لب، مر: خورده. (۱۷). آج، لب، مر: دد. (۱۸). آج، لب: نخورده. صفحه : ۲۳۹ مفسّران خلاف كردند در آن كه استثنا راجع با چيست بعضى گفتند: راجع است بـا جمله آنچه در مقـدّمه رفت الّـا آنچه ذكات و كشـتن بر او نه افتـد«۱» و آن مردار«۲» است و خون«۳» و خوك اينكه دگر«۴» چيزهـا از اينكـه انـواع كه بر شـمرد هر كه او را دريابنـد و در او رمقى باشـد و علامتش آن بـود كه دست و پـاى يـا دنبـال مى‌جنباند يا چشم بر هم زند«۵» و كارد به گلوى او برآرند«۶» او مذكّى باشد و كشتار و حلال و پاكيزه. و آنچه به خلاف اينكه بود مذكّى نباشد. و اينكه قول عبد اللّه عبّاس است و از امير المؤمنين على و از باقر و صادق«۷» روايت كرده‌اند و قول حسن بصرى است و قتاده و ابراهيم و ضـحّاك و إبن زيد و عبيد بن عمير«۸». بعضـى دگر مفسّران گفتند: استثنا از تحريم است نه از محرّمات و گفتند معنى آن است كه فعل اينكه چيزها حرام است بر شـما از اختناق و وقذ و ترديه و حمل بر مناطحه«۹». كه تزكيه حلال بود و بر اينكه قول اسـتثناى منقطع باشـد براى آن كه تزكيه از جمله معدودات نباشد و الّا به معنى لكن بود و ما مصدريه بود و التقدير الّا التّذكيهٔ و اينكه مـذهب مالك است و جماعتى از اهل مـدينه و اختيار جبّايى است. و مالك را پرسـيدند از گوسـفند كه گرگ شـكم او بدرد گفت: آن را ذكات نباشـد و حلال نبود و مـذهب بيشتر فقها آن است كه اگر دريابنـد آن را و در«۱۰» حيات باشد و بكشند كشتار بود و آن را كه ندانند«۱۱» كه در«۱۲» حيـات است كشـتار نبود و اينكه موافق قول ماست اگر گوينـد: چرا در آيت تكرار كرد«۱۳» چون ذكر ميته كرد منخنقه و موقوذهٔ و متردّيـهٔ و نطيحـهٔ و اكيلهٔ السّـبع اينكه جمله مردار باشد، به لفظ ميته از او مستغنى بود! گوييم

آیت خطاب است با آنان که اینکه چیزها را مردار نشناختند بل مردار آن شناختند که روح از او جدا شود بی‌سببی و مماسّه چیزی و اینکه انواع«۱۴» را کشتار -------------------------------- (۱). مر: اوفتد. (۲). مر: مرده. [.....]

(۳). مر: سگ. (۴). اساس: ذکر، با توجّه به وز و تب تصحیح شود. (۵). دیگر نسخه بدلها: می‌زند. (۶). آج، لب: براند. (۷). آج، لب: علیهما السّلام، مر، لت: علیهم السّلام. (۸). مر: عمر. (۹). مر الّا آنچه آن را تزکیه کنید. (۱۲- ۱۰). آج، لب، مر، لت: درو. (۱۱). آج، لب، مر، لت: ندانند. (۱۳). مر: کند. (۱۴). وز، مر: نوع. صفحه : ۲۴۰ شناختند بر«۱» طریقه و اعتقاد خود و اینکه چیزها از روی حکم مردار است و به شرع بر او اینکه نام و حکم می‌رانند و الّا اگر اینکه چیزها به او نکردندی از خنق«۲» و زدن و انداختن و سر و زدن ظاهر حال آن است [۳۶۴- پ]

و بنمردندی و تذکیه«۳» رگهای گلو بریدن باشد حیوانی را که در او حیات بود و عرف یا شرع مطلق کرده باشد کشتن آن. و اصل کلمه ذکاء بود و هو التّمام فمن ذلک ذکاء السنّ تمامه. و ذکاء الفهم، تمامه. قال الشّاعر: یفضّله اذا اجتهدا علیها«۴» تمام السنّ منه و الذکاء و منه الفرس المذکّی للقارح و فی المثل فی حدیث سبق داحس و الغبراء، جری المذکّیات«۵» غلاب و ذکّیت النّار اذا اشعلتها«۶» و ذلک تمام ایقادها إِلّا ما ذَکَّیتُم، یعنی ادرکتم ذکاته علی التّمام. و قوله: وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ، حکم ما آن است که گفتیم و واو عطف است بر آن انواع معدود و اگر چه استثنایی در میانه«۷» افتاد اینکه نیز هم آن حکم دارد در اعراب و معنی و آنچه آن را بر نصابها کشته باشند و آن سنگهایی باشد که ایشان نصب کردند و بداشتند در جاهلیّت تا برای اصنام ذبایح«۸» بر آن جا کشند و خونها بر«۹» ریزند. اینکه قول مجاهد است و إبن جریج و قتاده. و بعضی دگر گفتند: نصب سنگهایی بود«۱۰» که ایشان کردند«۱۱» برای عبادت و آن سیصد و شصت سنگ بود و آن را اوثان خوانند و صنم آن بود که مصوّر بود و صورت و نقش و هیأت و شکل آدمی دارد. قال الأعشی: و لا النّصب المنصوب لا تنسکنّه لعاقبة و اللّه ربّک فاعبدا -------------------------------- (۱). مر: در. (۲). اساس، وز، مت: حق، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس و مت: تزکیه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۴). مر: علیه. (۵). اساس و وز: مذکّات، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس و وز: اشتعلتها، با توجّه به لب و مفهوم جمله تصحیح شد. (۷). مر: میان. (۸). مر: ذبایحه. (۹). تب، آج، لب، مر، لت او. (۱۰). مر: سنگها بودی. (۱۱). وز، مر: کردندی. صفحه : ۲۴۱ بعضی دگر گفتند: اینکه سنگها برای آن نصب کردند که ذبیحه«۱» که بکشتندی خون در خانه کعبه مالیدندی بتقرّب و گوشت آن ذبیحه تنک باز کردندی و بر اینکه سنگها افکندندی«۲» تا خشک شدی. چون مسلمانی ظاهر شد مسلمانان گفتند: اهل جاهلیّت خانه خدای را تعظیم کردندی«۳» به خون که در او مالیدندی هم ما«۴» اولیتریم که آن را تعظیم کنیم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: لَن یَنالَ اللّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِن یَنالُهُ التَّقوی مِنکُم ...، وَ أَن تَستَقسِمُوا بِالأَزلامِ، واحدها زلم و زلم قال الرّاجز: ات یقاسیها غلام کالزّلم و اینکه«۵» تیرهایی بود که در جاهلیّت داشتندی«۶» بر بعضی نوشته که امرنی ربّی. و بر بهری نوشته که نهانی ربّی چون کاری خواستندی کردن از سفری و تجارتی و مانند آن، آن تیرها«۷» بگردانیدندی. اگر«۸» تیر«۹» برآمدی که بر او امر بودی برفتندی و اگر آن برآمدی که بر او نهی بودی آن کار«۱۰» رها کردندی. خدای تعالی بیان کرد که اینکه کردن حرام است و قال الشّاعر: فلئن جذیمة قتّلت سرواتها فنساؤها یضربن بالازلام سعید جبیر گفت: ازلام سنگهای سپید بودی که ایشان زدندی عند آن که عزم کردندی بر کاری بر طریق فال و زجر چنان که در میان ما بعضی زنان کنند. محمّد بن اسحق گفت: هبل صنمی بود بزرگ از اصنام قریش و بر سر چاهی نهاده بود در خانه کعبه که هدایای کعبه در آن چاه بودی و بنزدیک هبل هفت تیر نهاده بودی هر یکی«۱۱» را چیزی بر«۱۲» نوشته بر یکی نوشته «عقل» یعنی دیه و بر دیگر«۱۳» نوشته «نعم» و بر دیگری «لا» و بر دیگری «منّا» و بر دیگری من غیرنا و بر دیگری -------------------------------- (۱). مر: ذبیحه‌ای. (۲). وز، تب، مر، مت: افکندندی. (۳). مر: کردند. (۴). اساس وز، تب، مت: هما/ هم ما، آج، لب، مر، لت: ما. (۵). آج،

لب، مر، لت: آن. (۶). لت و. [.....]

(۷). لت را. (۸). مر آن. (۹). لت: تیرها. (۱۰). لت را. (۱۱). آج، لب: یک. (۱۲). مر آن. (۱۳). مر، لت: دیگری. صفحه : ۲۴۲ «ملصق» چون خواستندی که کاری کنند از تحمل دیتی«۱» یا الحاق نسبی یا فرقی میان دعیّی و صحیح نسبی یا کاری که وجه آن نشناختندی بیامدندی و آن کس را بیاوردندی و گفتندی: ای خدای ما آنچه صلاح ماست در اینکه کار به ما نمای. آنگه آن تیرها برهم آمیختندی و صاحب واقعه از آن یکی برگرفتی و آنچه برآمدی بر آن کار کردندی«۲» از لا ـ و نعم و چون دیه تحمّل بایستی کردن هر کسی آن تیرها بر می‌گرفتندی به دست آن که دیت«۳» بر آمدی او را تحمّل بایستی کردن و چون نسب کسی مشتبه بودی بیامدندی و آن تیرها پیش او نهادندی که بر آن جا ذکر نسب بودی اگر برآمدی که «منکم» گفتندی«۴»: از ماست و او را به خود الحاق کردندی و اگر برآمدی که «من غیرکم» او را از جمله حلفاء کردندی و اگر برآمدی ملصق او را نفی کردندی قبول نکردندی. ابو الدّرداء روایت کند از رسول- علیه السّلام که او گفت: من تکهّن و استقسم او تطیّر طیرة تردّه عن سفر لم ینظر الی الدّرجات العلی من الجنّة یوم القیامة، گفت: هر که کهانه کند یا استقسام به ازلام که گفتیم یا زجر مرغ کند در سفری که خواهد کردن فردای قیامت در درجات علا«۵» ننگرد از بهشت، و استقسام استفعال«۶» باشد من القسم. آنگه در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند: معنی طلب قسم الأرزاق است و سین طلب راست یعنی ایشان طلب قسمت روزی از آن ازلام می‌کنند. و استخراج مصالح در سفرها که خواهند شدن تا در آن سفر مرزوق باشند یا محروم و شاعری گفت از ایشان و فخر کرد به قوّت عزیمه«۷» خود در کارها و آن که«۸» او را منع نکند آن استقسام از لام از کاری که خواهد کردن، فی قوله«۹». لم اقسم فیربثنی«۱۰» القسوم«۱۱» ------------------------------- (۱). آج، لب: دینی. (۲). مر: کردی. (۳). آج، لب، لت: دیه. (۴). مر اینکه. (۵). تب، مر: علی. (۶). مر: استفعالی. (۷). تب، آج، لب، لت: عزیمت. [.....]

(۸). آج، لب، مر، لت خواهند شدن. (۹). تب شعر. (۱۰). لت من. (۱۱). آج، لب: القوم. صفحه : ۲۴۳ یعنی من اینکه بکنم و به اینکه التفات نکنم و اینکه معنی کار نبندم تا پس مرا از کار خود بازدارد و اینکه قول عبد اللّه عبّاس«۱» و قتاده و سعید جبیر و مجاهد و سدّی«۲»، مجاهد گفت: از لام سهام عرب است و کعب پارسیان و رومیان«۳» است که به آن قمار بازند و بیان آن تیرهای قمار به استقصا«۴» [۳۷۲- ر]

در سورة البقره برفته است فی قوله: یَسئَلُونَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیسِرِ«۵». بعضی دگر گفتند: معنی القسم التدبیر و تقلیب الرّأی فی«۶» الامر قال الشاعر«۷»: و ترکت قومی یقسمون امورهم یمضون ام یتلبّثون قلیلا ای یدبّرون امورهم. ذلِکُم فِسقٌ گفتند: اشارت است به استقسام و گفتند: اشارت است به جمله و کاف خطاب جمله مکلّفان است و فسق خروج باشد از فرمان خدای تعالی و منه: فسقت الرّطبة من«۸» قشرها اذا خرجت. زجّاج گفت: اگر از اینکه مرفوعات بعضی منصوب بودی علی تقدیر حرّم اللّه ذلک روا بودی در عربیّت جز که نخوانده‌اند«۹». الیَومَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن دِینِکُم، الیوم نصب بر ظرف است و عامل در او یئس است و مراد روزی«۱۰» معیّن نیست یعنی اکنون و در اینکه روزگار چنان که یکی از ما گوید: من امروز پیر شدم و مراد نه آن باشد که آن روز پیر شده باشد و یئس ییئس علی وزن لعب یلعب گفت: امروز کافران از دین شما نومید شدند یعنی نومید شدند از آن که ایشان را دستی و ظفری بود بر شما و دین شما و آن را وهنی توانند رسانیدن و یأس، انقطاع الطّمع باشد و خلاف کردند در آن که اینکه کدام روز است. عبد اللّه عبّاس و سدّی و عطا گفتند: روز عرفه بود از حجّة الوداع برای آن که عرب بیشتر در اسلام آمدند«۱۱» و بعضی دگر گفتند: اینکه روز آدینه بود که رسول- ------------------------------- (۱). مر، لت است. (۲). تب است. (۳). وز، تب، آج، لب، لت را. (۴). مر: مستقصی. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹. (۶). مر: من. (۷). تب شعر. (۸). تب، آج، لب، مر، لت: عن. (۹). مر: نخواندی. (۱۰). اساس، وز، مت: روی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۱). مر: آمدندی. صفحه : ۲۴۴ علیه السّلام- خطبه کرد و قومی بسیار حاضر بودند به همه نگاه کرد در میان ایشان هیچ

مشرك«۱» نبود همه مسلمانان بودند شادمانه شد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و از باقر و صادق و دگر ائمّه«۲» روایت کرده‌اند که اینکه آیت و آیت دیگر که از پس اینکه است روز غدیر خم آمد چون رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین علی را بر منبر برد و بر قوم عرضه کرد و تقریر«۳» امامت او کرد بقوله: من کنت مولاه فعلیّ مولاه. [بعد]«۴» قوله: الست اولی بکم منکم بانفسکم، چنان که قصه او در جای خود بیاید انشاء اللّه از اینکه سوره چون رسول- علیه السّلام- از آن فارغ شد خدای تعالی اینکه آیات فرستاد و قراین و فحوی الخطاب دلیل اینکه می‌کند برای آن که علی ما جاء فی الاخبار. چون رسول- علیه السّلام- خبر مرگ خود می‌داد به مدّتی پیش از اینکه و می‌گفت: قد حان منّی خفوف من بین اظهرکم، نزدیك آمد که من از میان شما بروم و مشرکان و منافقان اینکه شنیدند و اندیشه می‌کردند و می‌گفتند: اگر محمّد بمیرد ما دین او خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و آواره کنیم. چون رسول- علیه السّلام- در آن موقف بایستاد و آن تقریر کرد و امیر المؤمنین علی را بازو گرفت و آن خطبه کرد و آن سخن گفت ایشان گفتند: انداخت و کید ما باطل شد، نومید شدند از آنچه انداخته«۵» بودند خدای تعالی آیت فرستاد: الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ- الآیة، عیاشی روایت کرد از صادق- علیه السّلام- که گفت: در اینکه آیت الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ، اذ لم یهمله الرّسول فلا تخشوهم، فی متابعتنا اهل البیت و اخشونی فی ترك المتابعة الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ، باقامة حافظه وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی، بولایتنا وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً، ای تسلیم النّفس لأمرنا. گفت: امروز کافران نومید شدند از دین شما چون رسول- علیه السّلام- آن را مهمل فرو نگذاشت از ایشان مترسید«۶» در متابعت ما که اهل البیتیم و از من بترسید«۷» در ترك متابعت، امروز دینتان تمام کردم به اقامت ------------------------------ (۱). مر، لت: مشرکی. (۲). تب، مر، لت: علیهم السّلام. (۳). اساس: تقدیر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد با توجه به معنی. (۵). لت: اندیشیده. (۷- ۶). آج، لب: ترسی. صفحه : ۲۴۵ نگهبانش و نعمت«۱» بر شما تمام کردم به ولایت اهل البیت و دین اسلام از شما پسندیدم«۲» که تسلیم نفس است فرمان ما را و چون قولهای دیگر تأمّل کنی بدانی که به نظم و سیاقت آیت اینکه لایقتر است. قولی دگر«۳» در آیت«۴» اینکه است که آیت روز عرفه آمد به حجّة الوداع و معنی آن است که چون«۵» آیت فرستاد فرایض و حدود و معالم دین از حلال و حرام و امر و نهی بتمامی فرستاده بود و پس از اینکه، امر و نهی و نسخ«۶» و تغییر و تبدیلی نیامد و رسول- علیه السّلام- پس«۷» نزول اینکه آیت هشتاد«۸» روز بیشتر در دنیا نبود تا با جوار رحمت ایزدی رفت. و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و سدّی و جماعتی«۹» مفسّران. سعید جبیر گفت و قتاده: معنی آیت آن است که دین شما تمام کردم به اتمام حج و افراد و تخصیص شما به اینکه تشریف تا هیچ مشرك را با شما در اینکه هیچ مشارکت نیست و با شما حج نکنند و برهنه گرد خانه طواف نکنند. زجّاج گفت: معنی آن است که کار دشمنان کفایت کردم که دین و ملك آنگه تمام باشد که آن را منازعی قاهر نبود«۱۰» و از ائمّه ما روایت کردند و از جماعتی صحابه چون جابر عبد اللّه انصاری و ابو سعید الخدریّ و غیرهما که چون رسول- علیه السّلام- در غدیر خم«۱۱» خطبه کرد و در او ذکر و تقریر ولایت امیر المؤمنین علی کرد آن مجمع پراکنده نشد تا اینکه آیت آمد که: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی. رسول- علیه السّلام- گفت: الحمد للّه الّذی جعل کمال الدّین و تمام النّعمة و رضاه برسالتی و بولایة علیّ من بعدی. و روایت کرده‌اند از طارق بن شهاب که او گفت: مردی از جمله احبار جهودان بنزدیك عمر بن الخطّاب آمد و گفت: آیتی در کتاب شما بر پیغامبر«۱۲» شما فرود آمد ------------------------------ (۱). مر: خود. (۲). وز، لب: بستدیم، تب، مر، لت: پسندیدم، آج: پسندیدیم. (۳). مر، لت: دیگر. (۴). مر: روایت. (۵). وز، تب، آج، لب اینکه. (۶). آج، لب: فسخ. (۷). مر، لت از. [.....] (۸). مر و دو. (۹). مر از. (۱۰). مر: نباشد. (۱۱). مر اینکه. (۱۲). مر، لت: به پیغمبر. صفحه : ۲۴۶ که اگر در کتاب ما بر ما [۳۶۵- پ]

فرود آمدی ما آن روز عید گرفتمانی. گفت: و آن کدام است! گفت: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ، عمر گفت: من دانم که اینکه آیت

کی«۱» فرود آمد و کجا فرود آمد، و ما با رسول- علیه السّلام- حاضر بودیم و آن روز ما را عید«۲» بود و از پس ما جمله مسلمانان را عید است تا به روز قیامت. و از رضا- علیه السّلام- پرسیدند حدیث اینکه روز، گفت: عید اللّه الاکبر و انّه فی السّماء اشهر منه فی الارض، فی حدیث طویل. و در بعضی اخبار آن است که اینکه روز روز آدینه بود. و از عبد اللّه عبّاس روایت کردند که او گفت روز دوشنبه بود و از او روایت کردند که او گفت: رسول را- علیه السّلام روز دوشنبه ولادت بود و روز دوشنبه از مکّه بیرون آمد و روز دوشنبه در مدینه شد و سورة المائده روز دوشنبه آمد و الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ روز دوشنبه آمد. اگر گویند دین خدای تمام نبود تا اینکه روز پس اینکه روز تمام شد، گوییم دین خدای تعالی به حسب مصلحت خدای تعالی به یک بار فرو نفرستاد بل امری از پس امری و حکمی از پس حکمی«۳» و آیتی از پس آیتی چون احکامی و امری«۴» که خدای دانست که صلاح مکلّفان تا آن جاست بفرستاد«۵»، آخرش و ختم و تمامش اینکه روز بود. از اینکه جا روایت کردند که پس از اینکه روز دگر هیچ حکمی و امری و نهیی نیاید«۶». جوابی دیگر«۷» از او آن است که دین در همه وقت تمام بود و لکن به اضافه با آن که پس از آن زیاده می‌شد«۸» چون در هر وقتی آن مقدار که بود مصلحت آن قدر بود آن تمام بود و لکن به اوقات مصلحت متغیّر می‌شد خدای تعالی زیاده می‌کرد چندان که بیشتر می‌فزود«۹» تمامتر بود به معنی آن که بیشتر بود تا به حدّی رسید که بالای آن در مصلحت زیاده نبود پس«۱۰» به اینکه وجه در اوّل و میانه و آخر تمام بوده باشد به آن ---------------------------------- (۱). لب: که. (۲). لب: و عید. (۳). وز: بل امری و حکمی از پس حکمی. (۴). وز، تب، آج، لب، لت: اوامری. (۵). اساس، وز و مت: نفرستاد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). تب، مر، مت: نیامد. (۷). لب: جواب دگر. (۸). تب: می‌باشد. (۹). مر: می‌فرمود. [.....]

(۱۰). اساس، وز، تب و مت: من، که چون معنای محصّلی نداشت با توجه به دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. صفحه : ۲۴۷ معنی [که]«۱» بیان کردیم. وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، و نعمت خود بر شما تمام کردم«۲» و تمام نعمت دنیا«۳» در کمال دین تو است. خدای تعالی باز نمود که نعمت نعمت دین است، برای آن که نعمت دنیا برسد و نعمت دین برساند خداوندش را به نعمتی که بنه رسد. حق تعالی شرایع به حسب مصالح مقسّم کرد چه اگر بجمله«۴» فرو فرستادی بر مکلّفان دشوار«۵» آمدی چون امری کردی یا نهیی یا حکمی نهادی روزی چند ترفیهی«۶» دادی تا نفس ایشان به آن ساکن شدی و دل ایشان به آن موطّن شدی تا آنگه که«۷» تمام شد، ختم آن به ولایت خاتم الاوصیاء کرد و آن را نعمتی ساخت که آخرین نعمتهای دینی کرد، برای اینکه تمام نعمتش خواند و تمام اینکه نعمت را که به اکمال دین مقرون کرد به ولایت مردی تمام بازبست که رضای خدای تعالی به قبول ولای او حاصل توان کرد«۸». مواهب اللّه عندی جاوزت املی«۹» و لیس یبلغها قولی و لا عملی لکنّ اشرفها عندی و افضلها ولایتی لأمیر المؤمنین علیّ وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً، بعضی مفسّران گفتند: مراد به دین طاعت است اینکه جا و درست آن است که ملّت است. و نصب او بر حال است اگر گویند وقتی دین اسلام چنان بود«۱۰» که خدای تعالی نمی‌پسندید به بندگانش تا اینکه روز پسندید آن را، جواب گوییم: اینکه قول به دلیل الخطاب باشد و آن باطل است بنزدیک محقّقان اهل علم برای آن که رضای او دین اسلام را برای خلقان و مسلمانان اینکه روز و اینکه وقت، دلیل نکند بر نفی«۱۱» رضای او پیش از آن«۱۲». قوله: فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ، اضطرّ افتعل، من الضّرورة، جز آن است که «تا» ی افتعال قلب کردند با «طا» برای مطابقه «ضاد» در «تا»، هر دو از حروف اطباق باشند. از قرّاء بعضی نون را ---------------------------------- (۱). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). مر: کردیم. (۳). وز، تب، آج، لب، لت: دینی. (۴). مر: جمله. (۵). تب، آج، لب، مر، لت: دشخوار. (۶). مر: ترفّهی. (۷). اساس و مت: آنگ که. (۸). آج، لب، مر چنان که شاعر گوید. (۹). مر: امل، وز: اهلی. (۱۰). وز: وقتی چنان بود. (۱۱). تب، آج، لب: نهی، مر: وقت، لت، رفض. (۱۲). مر: پیش ایمان. صفحه : ۲۴۸ مکسور بکردند«۱» برای التقای ساکنین حملا علی المجزوم و«۲» به ضمّ نون خواندند لاتباع الضمّة الضمّة«۳» فِي مَخْمَصَةٍ، ای مجاعة. یقال: فلان خمیص البطن اذا کان جائعا، تشبیها بخمیص البطن، اذا کان ضامر البطن خلقة.

قال الشّاعر: تراه خميص البطن و الزّاد حاضر عتيد و يغدوا فى القميص المقدّد و قال اعشى ثعلبة: تبيتون«۴» فى المشتا ملاء بطونكم و جاراتكم غرثى يبتن خمائصا و مراد در هر دو بيت ضمور«۵» بطن است از گرسنگى دون خلقت و در معنى بيت نابغه ذبيانى است فى قوله: البطن ذو عكن خميص ليّن و مراد«۶» به مخمصهٔ در آيت مجاعت است. و مصدر است بر قول بعضى [و بر قول بعضى]«۷» اسم، غَيرَ مُتَجانِفٍ، نصب او بر حال است. و متجانف متمايل باشد من جنف اذا مال. يقال جنف لكذا و«۸» الى كذا، اذا مال اليه. و معنى در اينكه جا متعمّد است به قرينه فَمَنِ اضطُرَّ، يعنى هر كه مضطر شود و«۹» ضرورت او را حمل كند و به آن آرد كه او را تناول مردار يا گوشت خوك يا بعضى از اينكه محرّمات بايد كردن و حدّ آن ضرورت آن است كه خايف باشد از تلف نفس، و امّا«۱۰» قاهرى او را الجا كند به آن، تا«۱۱» خائف باشد بر قتل اگر تناول نكند«۱۲». و عند اينكه حال رخصت است او را كه از مردار تناول كند. در مقدار آن خلاف كردند كه چه مقدار حلال باشد: بنزديك ما بيش از آن نشايد كه امساك رمق كند و اينكه مذهب فقهاى عراق است. ------------------------------------ (۱). اساس، مر، مت: نكردند، با توجّه به معنى جمله و ضبط ديگر نسخه‌ها تصحيح شد، آج، لب، كردند. [.....]

(۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت بعضى. (۳). لت: ندارد. (۴). اساس و همه نسخه بدلها، بجز آج يبيتون، كه چون با قاعده سازگارى نداشت، با توجه به آج تصحيح شد. (۵). اساس و همه نسخه بدلها بجز آج و لت: غمور، با توجه به سياق عبارت و خط آج، تصحيح شد. (۶). اساس و مت در هر دو بيت غمور، كه چون زائد مى‌نمود حذف گرديد. (۷). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). مر: او. (۹). اساس و مت: ندارد. (۱۰). مر: يا . (۱۱). آج: يا . (۱۲). مر: كند. صفحه : ۲۴۹ ابو حنيفه و اصحابش و إبن ابى ليلى و إبن شبرمه و غيرهم و فقهاى مدينه گفتند: روا باشد كه سير بخورد از آن. و قول اوّل قول عبد اللّه عبّاس است و قتاده و مجاهد. آنگه«۱» از اينكه حال استثنا كرد [۳۶۶- ر]

حالت بغى و عدوان را در دگر آيت، فى قوله: فَمَنِ اضطُرَّ غَيرَ باغٍ وَ لا عادٍ«۲»، چه اگر در اضطرار در حال بغى و عدوان بود، مباح نباشد او را تناول چيزى از اينكه معانى كردن. آنگه«۳» در بغى و عدوان خلاف كردند. قتاده گفت: معنى آن است كه اگر بيرون آمده باشد براى ظلم و تعدّى و راه زدنى و ضربى از ضروب معاصى آنگه مضطر شود روا نباشد او را تناول كردن. و بعضى دگر گفتند: مراد آن است كه غَيرَ باغٍ اى غير طالب له قاصد اليه بقصد، به طلب مردار و اينكه«۴» انواع محرّمات نشود وَ لا عادٍ، و لا متعدّ«۵» طوره و از اندازه‌اى كه او را رخصت داده‌اند من سدّ رمق او حدّ الشّبع چنان كه در او خلاف كرده‌اند بنگذرد. و بعضى دگر گفتند: غير باغ اى خارج على الامام العادل او عاد متعدّ ظالم لغيره، چه اگر«۶» اضطرار در حالى بود كه او خارج باشد بر امام عادل، روا نباشد او را تناول اينكه معنى كردن. فهذا معنى قوله: غَيرَ مُتَجانِفٍ لِإِثمٍ، اينكه لفظ هم آن معنى دارد كه در دگر آيات فرمود كه: فَمَنِ اضطُرَّ غَيرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثمَ عَلَيهِ، بر او حرجى و بزه‌اى نيست در تناول اينكه اشياء«۷» به مقدار سدّ رمق«۸»، در حكايات الصالحين هست كه مردى بود درويش متحمّل«۹»، نام و ننگ«۱۰» با كس نگفتى و پرده حال خود فرو گذاشته داشتى و او را همسايه‌اى بود توانگر فرزند كى داشت كه بس دوست داشتى آن فرزند را همسايه‌اى و خود را و قوم را تابع هوا و رضاى او [داشتى، روزى اينكه كودك در خانه همسايه درويش شد و ايشان را ديگى بر سر آتش بود، كودك آن جا ------------------------------------ (۳- ۱). مر: آنگاه. (۲). سوره بقره (۲) آيه ۱۷۳. (۴). مر از. [.....]

(۵). آج، لب: و لا معتد. (۶). مر، لت اينكه. (۷). مر مردار. (۸). مر و. (۹). مر، لت: متجمّل. (۱۰). وز، تب، آج، لب، مر، لت. صفحه : ۲۵۰ توقّف كرد تا آن ديگ از«۱» آتش]«۲» فرو گرفتند و آن مرد را«۳» اهل خانه و كودكان او از آن بخوردند و آن كودك همسايه را چيزى ندادند. آن كودك از آن جا برگشت دلتنگ و با خانه بر«۴» پدر رفت و در خانه چند گونه طبخ«۵» ساخته بودند و انواع طعام بود ايشان را، كودك گفت: مرا از اينكه كه شما را هست هيچ نبايد. مرا«۶» آن مى‌بايد كه فلان همسايه مى‌پخت و پيش من بخوردند و مرا ندادند. بسيار انواع طبيخ«۷» بر او عرض كردند«۸»، هيچ نخواست«۹» از آن. رنجور«۱۰»

شد و کس فرستاد و آن صالح مرد«۱۱» را بخواند و گفت: ای شیخ تو همسایه من باشی، شاید که مرا از تو رنج باشد! گفت: حاشا«۱۲» چرا و از کجا افتاد«۱۳» اینکه شکایت! قصّه با او بگفت. مرد فرو ماند ساعتی و گفت: اینکه سرّی است که تو می‌فرمایی آشکارا کردن و الّا من هرگز اینکه سرّ«۱۴» آشکارا نکردمی. من نه برای بخیلی«۱۵» نواله به کودك تو ندادم و لکن برای آن که خدای داند«۱۶» که آن طعامی بود که خدای تعالی ما را«۱۷» مباح بکرده است و شما را مباح نیست. مرد گفت: یا سبحان اللّه، و«۱۸» طعامی باشد که در شرع تو را حلال باشد و ما را حلال نباشد! گفت: بلی. گفت: و آن کدام است. او برخواند: فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بگفت او را که: آنچه من می‌خوردم«۱۹» مرداری بود و مرا«۲۰» مباح بود [و شما را مباح نبود.]«۲۱» مرد توانگر رنجور دل«۲۲» شد و گفت: ------------------------------- (۱). مر: سر. (۲). اساس ندارد، از وز افزوده شد. (۴- ۳). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). مر، لت: طبخها. (۶). آج، لب، مر از. (۷). لب: طبخ، لت: نوع طعام. (۸). تب، آج، لب، مر، لت: عرضه کردند. (۹). اساس، وز، مت: نخواستند، با توجّه به مفهوم عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۰). لت: ملول شد. (۱۱). مر: مرد صالح. (۱۲). مر: معاذ اللّه، لت: ای حاشا. (۱۳). اساس، مت: افتاد و، با توجّه به مفهوم عبارت و دیگر نسخه بدلها «واو» حذف شد. (۱۴). مر را. (۱۵). مر از آن. (۱۶). مر: می‌داند. (۱۷). آج، لت: مرا. (۱۸). آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۹). مر و عیال من. (۲۰). مر: ما را. (۲۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲۲). مر: رنجورتر.

صفحه : ۲۵۱ تو در همسایگی من و احوال تو اینکه جا رسیده و من بی‌خبر و تو هرگز نگفتی. آنگه مرد را سوگند داد«۱» که از سرای بیرون نشود و تا آنچه داشت از مال و ملك با او مقاسمت کرد«۲» و ببخشید«۳». چون فرمان یافت او را در خواب دیدند. گفتند«۴»: ما فعل اللّه بك خدای با تو چه کرد! گفت: رحمنی بمواساة الجار، بر من رحمت کرد به آن مواسات که با همسایه کردم. و اینکه حکایت اگر چه لایق«۵» نیست، برای آن آوردم تا بدانی که پرده بر احوال خود پوشیدن و حاجت عرض ناکردن اولیتر باشد که ربّما مقصود از آن بهتر بر آید که از سؤال و تعرّض. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که خدای آمرزنده است و بخشاینده آمرزنده است گناه گذشته را و بخشاینده است بر بندگان، بر ایشان تضییق و تشدید«۶» نکند و در حال ضرورت تکلیف ایشان بر حدّ آن نکند که در حال اختیار. پس چون تشدید تکلیف از کرم روا ندارد تکلیف مالا یطاق از عدل کی روا بدارد! يَسْئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ«۷»، می‌پرسند از تو که چیست که ایشان را حلال بکرده‌اند! «ما» استفهامی است و محلّ او از اعراب رفع است و التّقدیر ایّ شیء احلّ لهم- گفت: اصحاب تو را می‌پرسند چون ذکر اینکه محارم می‌شنوند که از مطاعم و انواع طعام چیست که ایشان را حلال است! قُلْ، بگو ای محمّد و جواب ایشان بازده که: أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ بر شما حلال کرده‌اند از ذبایح آنچه حلال و پاك است و مراد به طیّبات محلّلات است برای آن که خدای تعالی هر کجا ذکر حلال کرد آن را وصف کرد به طیّب نحو قوله: وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً«۸»، و «طیّب» را تفسیر به پاکیزه کرد و اینکه اختیار جبّائی و طبری است. و بعضی دگر«۹» گفتند: مراد به طیّبات طعامهای لذیذ است و «طیب»«۱۰» را تفسیر ------------------------------- (۱). مر و خورد. [.....]

(۲). مر: مواساة. (۳). مر و یك نصیب به او داد. (۴). اساس، وز، آج، لب، مت: گفت، با توجّه به مفهوم عبارت و مر و لت تصحیح شد. (۵). مر اینکه جا. (۶). مر تکلیف مالا- یطاق. (۷). مر گفت اصحاب. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۸۸. (۹). مر: دیگر. (۱۰). آج، لب، طیّب (با تشدید)، مر: طیّبات. صفحه : ۲۵۲ به لذّت کردند، و اینکه اختیار ابو القاسم بلخی است. وَ ما عَلَّمْتُمْ، در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است که: و صید ما علّمتم من الجوارح، و صید آنچه آموخته باشی آن را از جوارح، و هی الکواسب«۱»، من الجرح، و هو الکسب. و الاجتراح، الاکتساب. قال اللّه تعالی: الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ«۲»، و هر چه صید کند از مرغان و سباع آن را جوارح گویند. واحدتها جارحة. و قال الاعشی«۳» ثعلبة«۴»: ذات خدّ منضج«۵» میسمها یذکر الجارح ما کان جرح«۶» مُكَلِّبِينَ، سگبانان. و نصب او بر حال است تُعَلِّمُونَهُنَّ می‌آموزی«۷» ایشان را از آنچه خدای آموخته باشد شما را و نصب او نیز بر حال است

و تقدیر آن است که: مکلّبین معلّمین [۳۶۶- پ]

انتم الکلاب. حق تعالی عطف کرد صیدی که جوارح کنند در باب تحلیل بر طیّبات که حلال باشد و پاکیزه. و مضاف بیفگند و مضاف الیه بر جای او بنهاد لدلالهٔ الکلام علیه، کقوله: وَ سئَلِ القَرْیَهَٔ«۸». و در جوارح خلاف کردند: مذهب ما آن است که آیت مختصّ است به کلاب الصّید و جز به سگ صید«۹» آموخته صید نشاید کردن و به هیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز و چرغ و باشه و انواع آنچه صید کند، صید کردن روا نباشد. و اگر کنند حلال نباشد و اینکه قول عبد اللّه عمر است و ضحّاک و سدّی و مجاهد و إبن جریج. و روایت کرده‌اند از باقر و صادق- علیهما السّلام- و مذهب ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و مالک و ربیعه و ثوری آن است که به جمله جوارح از مرغ و جز مرغ صید روا باشد«۱۰» چون معلّم باشد. و حسن بصری و نخعی و احمد و اسحاق گفتند به همه چیز صید روا باشد مگر به سگ سیاه یکرنگ که نشاید و ظاهر آیت اگر چه بر عموم است، من قوله: مِنَ الجَوارِحِ، و لکن تخصیص اینکه عموم هم در آیت است، من قوله«۱۱»: مُکَلِّبینَ، و به ----------------------------------- (۱).

وز: الکواست. (۲). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱. (۳). مر بن، لت بنی. (۴). تب شعر. (۵). تب، لب، لت: منصح. [.....]

(۶). آج: اجترح. (۷). وز، تب، لب، مت: فی اموری. (۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۹). تب، آج، لب، لت: صیدی. (۱۰). وز: نباشد. (۱۱). لب من. صفحه : ۲۵۳ اتّفاق چرغ‌دار و بازدار و یوزدار«۱» مکلّب نخوانند و مکلّب جز سگبان نباشد. مفسّران گفتند بعضی که مراد به کلب معلّم سگ صیدی است. دگر آن که طریقه احتیاط اقتضای«۲» اینکه می‌کند چه بر اینکه قول اتّفاق است«۳» و در آن قولها خلاف«۴» است. و شرط سگ نیز آن است که معلّم باشد و سه شرط باید تا سگ معلّم باشد: یکی آن که چون فرو فرستی بشود و چون زجرش کنی منزجر شود و سهام«۵» آن که آنچه بگیرد بنخورد و اینکه معانی از او بدفعات حاصل شود چندان که در عادت گویند معلّم شد.«۶» و مذهب شافعی هم چنین«۷» است. و ابو حنیفه گفت«۸»: چون دو بار چنین بکند کفایت باشد در آن که معلّم [بود]«۹». و ابو یوسف و محمّد گفتند: به سه بار معلّم شد«۱۰» هر صیدی که به سگی معلّم کنند حلال باشد چون او را بکشد و از او بنه خورد. اگر بخورد، عطا گفت: مردار باشد و عبد اللّه عبّاس گفت: بنشاید خوردن. و در اخبار چنین آمد. جز که بنزدیک ما اعتبار به آن است که اگر معتاد باشد خوردن صید را صید او بنشاید خوردن«۱۱». چون از او بخوردن و اگر«۱۲» بنادره«۱۳» افتد و احایین«۱۴»، باکی نباشد. و شافعی را دو قول است. و ابو حنیفه گفت: بنشاید خوردن به هیچ وجه بیان کردیم که صید جز سگ معلّم بنشاید خوردن. فامّا دگر جوارح از مرغان و سباع آنچه ایشان صید کنند و مرد آن را زنده دریابد و بکشد، حلال باشد. و اگر مرده«۱۵» یابد او را در چنگال ایشان حرام باشد«۱۶» بنزدیک ما و بنزدیک فقها روا باشد چون معلّم باشد«۱۷». و اینکه قول حسن بصری است و مجاهد و ----------------------------------- (۱). آج، لب: ندارد. (۲). مر: تقاضای.

(۳). وز: ندارد. (۴). آج، لب: اختلاف. (۵). تب، آج، لب: سیوم. (۶). آج، لب: باشد. (۷). آج، لب: همچنین، مر: هم چو اینکه. (۸). مر: گوید. [.....]

(۹). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شده. (۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: شود. (۱۱). اساس و مت و در اخبار چنین آمد، که زائد به نظر رسید. (۱۲). آج، لب، مر: ندارد. (۱۳). مر، لت: بنادر. (۱۴). آج، لب، لت، مر: احانین. وز کنار اینکه کلمه افزوده: یعنی احیانا. (۱۵). مر در. (۱۶). همه نسخه بدلها بجز مت: حلال نباشد. (۱۷). مر، لت: بود. صفحه : ۲۵۴ طاووس و خیثمه«۱» و مغربی. و روایتی از عبد اللّه عبّاس و باقر- علیه السّلام-«۲» و اینکه فتوی نیست ما را و اینکه روایت از ایشان در «باز» است و «یوز»، پس دون سایر سباع و طیور سگ معلّم اگر از خون صید چیزی بخورد و گوشتش نخورد، حلال باشد. و جمله فقها«۳» چنین گفتند مگر نخعی که او گفت: حکم خون حکم گوشت است. نام خدای بردن عند ارسال الکلب و رمی السّهم واجب است بنزدیک ما اگر بقصد رها کند صیدش حلال نباشد و اگر به نسیان بود حلال باشد. و مذهب ابو حنیفه و سفیان هم اینکه است و ابو یوسف و محمّد«۴». امّا داود و ابو ثور و شعبی گفتند: شرط تحلیل تسمیه است، اگر رها کند عامدا او ناسیا حلال نباشد و شافعی گفت:

مستحب است، اگر نکند باکی نباشد، آن جایگاه که سگ معلّم آن صید به دندان بگیرد پلید نباشد و واجب نبود شستن آن. و شافعی گفت: پلید باشد. و آن که باید شستن یا نه، بر دو قول است: چون مردی مسلمان سگی معلّم را فرو گذارد و گبری سگی فرو گذارد سگ گبر صید بگیرد و بنه کشد و سگ مرد مسلمان به او رسد و از او بستاند و بکشد حلال باشد و مذهب شافعی هم چنین«۵» است. و ابو حنیفه گفت: حلال نباشد چون سگ صید بگیرد و بنه کشد و مرد به او رسد و نیز نکشد از آن که در نیابد او را و بمیرد، حلال نباشد، و مذهب ابو حنیفه اینکه است. و مذهب شافعی آن است که روا باشد«۶» چون سگ معلّم را برانگیزد بر صیدی معیّن به«۷» نام خدای سگ صیدی دیگر بگیرد، حلال باشد. و مذهب ابو حنیفه و مذهب شافعی هم چنین است«۸». مالک گفت: حلال نباشد چون سگ از خویشتن برانگیخته شود بی آن که صاحبش برانگیزد و صید را بکشد، حلال نباشد. و مذهب جمله فقها هم چنین«۹» است مگر اصم که او گفت: حلال باشد. ------------------------------- (۱). لت: خثیمه. (۲). همه نسخه‌ها بجز مت بر. (۳). مر، لت هم. (۴). لب و. (۵). تب: همچنین. [.....]

(۶). آج، لب: نباشد. (۷). مر غیر. (۸). اساس و مت: آن است، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). آج: همچنین.

صفحه : ۲۵۵ چون صیّاد به سگ معلّم جهود یا ترسا باشد آن صید حلال نباشد برای آن که تسمیه شرط است و او«۱» نام خدای نبرد«۲» بر حقیقت. و جمله فقها گفتند: حلال باشد و اگر گبر باشد یا بت پرست باتّفاق حلال نباشد. و اگر صیّاد را پدر و«۳» مادر گبریا بت پرست نباشد باتّفاق حلال باشد و اگر صیّاد را پدر یا «۴» مادر گبریا بت‌پرست باشد، بنزدیک ما هم حلال نباشد. [۳۶۷- ر]

و ابو حنیفه هم اینکه«۵» گفت. و شافعی گفت: اگر پدر گبر باشد نشاید صید او خوردن«۶». و اگر مادر«۷» گبر باشد علی قولین. تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ بعضی مفسّران گفتند: «من» به معنی کاف تشبیه است. ای کما علّمکم اللّه و اینکه از کلام عرب معروف نیست. و «من» به معنی کاف تشبیه نیامد و حمل کردن او بر ظاهر اولیتر باشد. و «من» تبعیض راست ای بعض ما علّمکم اللّه. فَکُلُوا مِمّا أَمسَکنَ عَلَیکُم، صورت امر دارد و معنی اباحت است، کقوله: وَ إِذا حَلَلتُم فَاصطادُوا«۸»، و در اینکه آیت دلیل است بر آن که آنچه سگ از او بخورد روا نباشد برای آن که چون معتاد باشد خوردن آن را، امساک برای خود کرده باشد نه برای شما. و شافعی در قدیم گفت: اگر خوردن او صید را عقیب قتل باشد حلال بود. و در جدید بر دو قول گفتند«۹». یکی آن که حلال [باشد و اینکه مذهب مالک است و عبد اللّه عمر و سعد ابو وقّاص و سلمان الفارسیّ و قولی دیگر آن که حلال]«۱۰» نباشد و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و حسن بصری و شعبی و نخعی. و آنچه پیش از آن صید کرده«۱۱» و نخورده حلال باشد، قولاً واحداً. و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: اینکه که از او چیزی بخورده باشد«۱۲» حلال نبود ------------------------------- (۱). مر: ایشان. (۲). مر: نبرند. (۳). وز، تب، مر، لت: یا . (۴). وز: و. (۵). مر: هم چنین. (۶). وز، تب، آج، لب: نشاید خوردن صید او. (۷). وز و پدر. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۹). همه نسخه بدلها بجز مت: گفت. (۱۰). اساس، وز، تب، لب و مت: افتادگی دارد با توجه به آج و سیاق عبارت افزوده شد. [.....]

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز مت باشد. (۱۲). اساس، وز، مت، آج، لب: نخورده باشد. با توجّه به تب و معنی عبارت تصحیح شد.

صفحه : ۲۵۶ باقی و نیز آنچه پیش از آن گرفته باشد و نخورده. مذهب بعضی«۱» فقها چنان است که اگر ثلثی نخورده باشد«۲» باقی حلال باشد. و مذهب بعضی آن است که اگر یک پاره مانده باشد و باقی«۳» نخورده باشد«۴» حلال بود. و آنچه مذهب ماست بیان کردیم. وَ اذکُرُوا اسمَ اللّهِ عَلَیهِ، امر است بر سبیل وجوب و امر«۵» قرآن به ظاهر محمول بود بر وجوب تا دلیلی پیدا شدن بر آن که ندب است. و بعضی مفسّران گفتند: «من» زیادت است فی قوله: مِمّا أَمسَکنَ عَلَیکُم، چنان که زیادت است، فی قوله: وَ یُکَفِّرُ«۶» وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ، آنگه«۴» بندگان خود را وصایت«۵» کرد تا از او بترسند و از معاصی او بپرهیزند«۶» که وقت حساب او نزدیک است و او زود حساب است و اختلاف اقوال در او بگفتیم. الیَومَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ- الآیهًْ، حق تعالی در اینکه

آیت بیان کرد که، حلال کردند شما را و بگفتیم که مانند اینکه الفاظ از ابنیه«۷» مجهول با خدای تعالی مضاف بود الّا آن که دلیلی«۸» راه نماید بر آن که نه«۹» فعل خداست. و در طیّبات دو قول گفتند که بیان کردیم از محلّلات و مستلذّات و آیت به ظاهر دلیل آن می‌کند که هر چه ملذوذ و مشتهی و مستطاب بود حلال است، الّا ما اخرجه الدّلیل وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُم. مذهب ما آن است که اینکه طعام که در آیت اضافه کرد با اهل کتاب، مراد حبوب است و لفظ طعام کلام عرب بر گندم و جو غالب باشد. فامّا طعامی که ایشان به دست خود مباشرت کنند از مطبوخات و مایعات«۱۰» حلال نباشد و پاک نباشد چه ایشان پلیدند و نجس العین‌اند بنزدیک ما. و امّا ذبایح«۱۱» ایشان هم حلال نباشد برای آن که از شرط استحلال او تسمیه است و ایشان تسمیه نکنند و اگر کنند نه نام خدای برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که اعتقاد کرده‌اند که عزیز پسر اوست و دین موسی و عیسی مؤیّد«۱۲» بکرده است و محمّد را تصدیق نکرده است و آن نه خدای است جلّ جلاله، و آنچه چنین بود ذبیحه«۱۳» باشد نه به نام خدای کشته«۱۴» حرام باشد لقوله وَ ما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ، و بیشتر مفسّران بر آنند که -- (۱). تب، آج، لب، مر: و یا سگ برگماریم. سگ معلّم. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۳). تب، مر، لت: در یابید. (۴). مر: آنگاه. (۵). مر: وصیت. (۶). آج، لب، مر، لت: بپرهیزند. (۷). آج، لب: بنیت، مر: نسبه. (۸). آج، لب: دلیل. (۹). لت: ز. (۱۰). تب: مایعات. (۱۱). مر: ذبح. (۱۲). مر، لت: مؤبّد. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ذبیحه. (۱۴). مر شده. صفحه : ۲۶۱ طعام بر عموم است و ذبایح در او«۱» داخل است و اینکه قول بعضی اصحابان«۲» ماست. و قول بلخی و طبری و جبّائی از مفسّران و جمله فقها گفتند روا باشد، و شافعی را در اضحیّه دو قول است یکی آن که روا باشد چون اهل ذمّه کشند و قول دیگر آن که مکروه باشد قوله: وَ طَعامُکُم حِلٌّ لَهُم، و طعام شما که مسلمانانید«۳» نیز«۴» حلال است ایشان را اگر گویند اینکه چه معنی دارد و ایشان بتحلیل ما استحلال نمی‌کنند. گویم از اینکه دو جواب است یکی آن که خدای تعالی حلال بکرده است ایشان را اگر استحلال کنند و اگر نه. دوّم آن که خدای تعالی ما را رخصت داد که طعام خود به ایشان دهیم [۳۶۸- ر]

و اگر حرام بودی بر ایشان روا نبودی ما را طعام به ایشان«۵» دادن و قوله: وَ الْمُحصَناتُ مِنَ الْمُؤمِناتِ، یعنی و احلّ لکم المحصنات، و حلال بکردند«۶» شما را عفایف و زنان پارسا«۷» از جمله مؤمنان و گفته‌اند مراد زنان آزاداند و اینکه دلیل نکند بر آن که ما سواهنّ حرام است برای آن که اینکه دلیل الخطاب باشد و تحلیل آن به دلیلی دیگر دارند«۸» و«۹» خلاف نیست اگر عقد بندد بر زنان ناپارسا عقد درست باشد جز که تارک افضل بوده باشد و همچنین عقد بر پرستار روا باشد و درست باشد. آنکه مفسّران خلاف کردند در آن که مراد به اینکه محصنات چیست! بعضی گفتند: مراد زنان آزادند سوا«۱۰» اگر عفیفه باشند اگر فاجره و پرستاران«۱۱» اهل کتاب را حرام داشتند به همه وجهی، لقوله تعالی: وَ مَن لَم یَستَطِع مِنکُم طَولًا أَن یَنکِحَ الْمُحصَناتِ الْمُؤمِناتِ فَمِن ما مَلَکَت أَیمانُکُم مِن فَتَیاتِکُمُ الْمُؤمِناتِ«۱۲» و لقوله تعالی: فی هذه الآیة وَ الْمُحصَناتُ مِنَ الْمُؤمِناتِ، و اینکه قول مجاهد است و طارق بن -- (۱). مر: آن. (۲). لت: اصحاب. [.....]

(۳). مر: مسلمان. (۴). مر: پس. (۵). آج، لب: بدیشان. (۶). اساس، وز، مت: نکردند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مر را. (۸). کذا در اساس، مت: دارند، وز، تب، آج، لب، مر، لت: دانند. (۹). مر به. (۱۰). لت: سوا. (۱۱). لت: پرستار. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۲۵. صفحه : ۲۶۲ شهاب و عامر الشعبیّ و حسن و قتاده و بعضی دگر گفتند: مراد عفایف‌اند و پارسایان اگر آزاد باشند و اگر برده و ایشان روا داشتند عقد بستن بر بردگان اهل کتاب و اینکه قول نیز روایت کرده‌اند از مجاهد و سفیان و ابراهیم و قتاده و حسن در روایتی دیگر. آنکه خلاف کردند فی قوله: وَ الْمُحصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ، بعضی گفتند: عام است در عفائف اهل کتاب سوا«۱» اگر آزاد باشند و اگر برده و اگر ذمّی باشد و اگر حربی و بر اینکه قول محصنات را تفسیر بر عفائف باشد. بعضی دگر گفتند: مراد به محصنات زنان آزادند اگر حربی باشد اگر ذمّی. و شافعی گفت: مراد آنانند که از نسل بنی اسرائیل باشند دون آنان که در میان ایشان«۲» از دگر ملّتها. و بعضی دگر گفتند: مراد آنانند که ذمّی باشند از جمله ایشان دون آنان

که حربی باشند و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. و اختیار محمّد جریر طبری آن است که مراد زنان آزادند از مؤمنان و از اهل کتاب و بنزدیک ما عقد نکاح نشاید بستن نکاح دوام بر اهل کتاب لعموم قوله: وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکاتِ حَتّی یُؤمِنَّ«۳»، و لقوله: وَ لا تُمسِکُوا بِعِصَمِ الکَوافِرِ«۴»، در تاویل اینکه آیت چنین گفته‌اند که مراد بقوله: وَ المُحصَناتُ مِنَ المُؤمِناتِ، آن است که جماعتی مسلمانان مکروه می‌داشتند عقد بستن بر زن مؤمنه که از کفر در ایمان آمده بود«۵» و بر فطرت اسلام زاده نبود خدای تعالی به آن آیت بیان کرد که حرج نیست در آن. و امّا قوله: وَ المُحصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ، اینکه را تخصیص کردند به آنان که اسلام آوردند از جمله ایشان و اینکه قول اختیار ابو القاسم بلخی است و یا تخصیص کنند«۶» نکاح متعه«۷» یا به ملک یمین برای آن که به اینکه دو وجه روا باشد. و ابو الجارود روایت کرد از باقر علیه السّلام که او گفت: اینکه آیت منسوخ است. بقوله: وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکاتِ حَتّی یُؤمِنَّ«۸» و مانند اینکه روایت کرده‌اند از -------------------------------- (۱). لت: سوا. (۲). وز، آج، لب، مر، لت باشند. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۱. (۴). سوره ممتحنه (۶۰) آیه [.....]

(۵). مر: باشد. (۶). تب، لت به. (۷). آج، لب، مر را. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۱. صفحه : ۲۶۳ صادق- علیه السّلام- اذا آتیتموهنّ اجورهنّ چون بداده باشی مهرهای ایشان و مهر در برابر استمتاع بود و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و جمله مفسّران. مُحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ، نصب هر دو بر حال است و در معنی محصنین دو قول گفتند یکی آن که عاقدین علیهنّ در حال آن که بر ایشان عقد بندی«۱». و قول دگر آن است که در آن حال که شما پارسا باشید نه زنا کننده و سفاح زنا باشد لسفح«۲» الماء برای ریختن آب و اگر چه در حلال اینکه معنی باشد و لکن به عرف مخصوص شده است وَ لا مُتَّخِذِی أَخدانٍ نه بر سبیل صداقت و دوست گرفتن و اخدان جمع خدن باشد و الخدن و الخدین الصّدیق و المخادنة المصادقة«۳» و در عرب عادت«۴» بودی مردی زنی را به دوست گرفتی یا زنی مردی را بمنزله نکاح ساختندی«۵» و خدای تعالی از آن نهی کرد گفت: اینکه مناکحت به ایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح و دوست گرفتن. وَ مَن یَکفُر بِالإِیمانِ، هر که او به ایمان کافر شود گفتند: معنی آن است که هر که کفر آرد ببدل ایمان و گفتند: معنی ایمان اقرار باشد باللّه و انبیائه و کتبه هر که کفر آرد به آنچه واجب است که به آن ایمان آرند. و گفتند: معنی آن است که هر که کفر آرد یعنی جحود کند تصدیق و اقرار را و اینکه بر ظاهر خود باشد فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ عمل و کردار او باطل شود یعنی اعمال او بر وجهی افتد که بر او هیچ ثواب نباشد و لکن چون در ظاهر صورت واقع دارد حبوط برای آن گفت و الا معنی آن است که عمل او هیچ به موقع«۶» قبول نیوفتد برای آن که از شرط قبول عمل آن است که ایمان صحیح بر او مقدم باشد و ارتداد بنزدیک ما درست نیست«۷» لما یؤدّی الی الاحباط او الجمع بین الثّواب«۸» و العقاب علی سبیل الدّوام علی ما بیّنّاه فیما مضی وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ و«۹» در قیامت از جمله -------------------------------- (۱). تب: بندید. (۲). آج، لب، مر: لیسفح. (۳). مر: الصداقة. (۴). تب، لت که. (۵). تب، آج، لب مر، لت: شناختندی. (۶). لت: محل. (۷). مر: نباشد. (۸). مر: الصواب. (۹). دیگر نسخه بدلها بجز مت او. صفحه : ۲۶۴ زیانکاران باشد [۳۶۸- پ]

تشبیه کرد او را به بازرگان«۱» و عمر او را به سرمایه و ثواب او را که مستحق باشد به سود، و عقاب او را که بر افعال قبیح باشد او را باشد او را به زیان بازرگان جعلنا اللّه من الفائزین برحمته. قوله:

[سوره المائدة (۵): آیات ۶ تا ۱۱]

[اشاره]

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم وَ أَیدِیَکُم إِلَی المَرافِقِ وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم وَ أَرجُلَکُم إِلَی الکَعبَینِ وَ إِن کُنتُم جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِن کُنتُم مَرضی أَو عَلی سَفَرٍ أَو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم مِنَ الغائِطِ أَو لامَستُمُ النِّساءَ فَلَم تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً

فَامسَحُوا بِوُجُوهِکُم وَ أَیدِیکُم مِنهُ ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ وَ لکِن یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُم وَ لِیُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَیکُم لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۶) وَ اذکُرُوا نِعمَةَ اللّهِ عَلَیکُم وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُم بِهِ إِذ قُلتُم سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالقِسطِ وَ لا یَجرِمَنَّکُم شَنَآنُ قَومٍ عَلی أَلّا تَعدِلُوا اعدِلُوا هُوَ أَقرَبُ لِلتَّقوی وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۸) وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ عَظِیمٌ (۹) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ (۱۰) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ هَمَّ قَومٌ أَن یَبسُطُوا إِلَیکُم أَیدِیَهُم فَکَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۱)

[ترجمه]

ای آنان که ایمان آورده‌اید چون«۲» برخیزید به«۳» نماز بشویید رویهایتان و دستهایتان تا بارسند«۴» و مسح کشید«۵» بر سرهایتان و پاهایتان تا به کعبها، و اگر باشید جنابت رسیده غسل بکنید، و اگر باشید بیماران یا بر سفر، یا آید به یکی از شما به حاجتگاه یا نزدیکی کنید با زنان و نیابید آب تیمم کنید به خاکی پاک بمالی به روهایتان و دستهایتان از او. نمی‌خواهد خدای تا کند بر شما از تنگی. و لکن می‌خواهد تا پاک کند شما را و تمام کند نعمت او بر شما تا همانا شکر کنید. و یاد کنید نعمت«۶» خدای بر شما، و عهد او آن که گرفت بر شما چون گفتید: شنیدیم و فرمان بردیم«۷» و بترسید از خدا که خدا داناست به آنچه در دلهاست. ای آنان که گرویده باشید باشید استادگان خدای گواهان به راستان و نداراد«۸» شما ---------------------------------- (۱). لت: بازرگانان. [.....]

(۲). آج، لب خواهید. (۳). آج، لب سوی. (۴). تب، لت: ارشنه، آج، لب: مفصل و ذراع و عضد. (۵). آج، لب: کنید. (۶). آج، لب: نیکویی. (۷). آج، لب: فرمانبرداریم. (۸). آج، لب: باعث نشود. صفحه : ۲۶۵ را دشمنی گروهی بر آن که داد نکنی داد کنی که او نزدیکتر است به پرهیزکاری و بترسید از خدا که خدا داناست به آنچه شما می‌کنید. وعده داد خدای آنان را که گرویدند و کردند نیکیها که ایشان را بود آمرزش و مزدی بزرگ. و آنان«۱» کافر شدند و دروغ داشتند آیات ما را ایشان اهل دوزخ‌اند. ای آنان که گرویده یاد کنید نعمت خدای بر شما چون همّت«۲» کردند گروهی که بگسترند«۳» به شما دستهای خود بازداشت دستهای ایشان از شما و بترسید از خدای و بر خدای بگو تا توکّل«۴» کنند گرویدگان. قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ.- الآیه، خدای تعالی جلّ جلاله به اینکه آیت خطاب کرد با جمله مؤمنان و ایشان را امر کرد به طهارت نماز در وقت نماز و امّا کافران داخلند خطاب به دلیلی دگر چنان که پیش از اینکه بیان کردیم خدای تعالی گفت: ای آنان که گرویده‌اید«۵». إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ، بعضی اهل معانی گفتند: معنی آن است که اذا اردتم القیام الی الصّلوة، چون خواهی«۶» که به نماز قیام کنی«۷» و نظیره قوله: فَإِذا قَرَأتَ القُرآنَ«۸»، یعنی اذا اردت قراءة القران و مثله قوله: وَ إِذا کُنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ«۹»، یعنی اذا کنت فیهم و اردت اقامة الصّلوة و اگر کلام بر ظاهر رها کنند و تقدیر اینکه محذوف نکنند هم معنی [۳۶۹- ر] مستقیم باشد برای آن که اذا ظرف زمان مستقبل بود و ظرف را ---------------------------------- (۱). تب، آج، لب که. (۲). آج، لب: قصد. (۳). آج، لب: بگشایند. (۴). آج، لب: اعتماد. (۵). آج، لب، مر: گرونده و ایمان آورده. (۶). وز، لت: خواهید. (۷). وز، لت: کنید. [.....]

(۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۸. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۲. صفحه : ۲۶۶ عاملی باید و اذا بمنزله شرط است او را جوابی باید و جواب او عامل بود در او«۱» و اینکه جا جواب اذا و عامل در او فاغسلواست و تقدیر آن است که: «فاغسلوا وجوهکم وقت قیامکم الی الصّلوة» در آیت دلیل است بر آن که طهارت نماز به وقت نماز واجب است و پیش از آن واجب نیست و بر اینکه اجماع است برای آن که خدای تعالی امر کرد به طهارت که امر است بغسل الوجوه و الایدی و المسح بالرّأس و الرّجلین معلّق بکرد به وقت قیام

به نماز و به اجماع پیش از وقت نماز قیام نکننـد به نماز و اگر کنند مجزی نباشد. آنگه خلاف کردند در آن که هر گه که قیام کند به نماز طهارت بر او واجب باشد یا نباشد مذهب ما و بیشتر فقها و مفسّران آن است که در آیت محذوفی مقدّر است و آن آن است که: اذا قمتم الی الصّلاهٔ و انتم علی حـدث او علی غیر طهر فاغسـلوا و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و سـعد بن وقّاص و ابو موسـی اشـعری و جابر عبـد اللّه انصاری و ابراهیم و حسن«۲» و ضـحّاک و سـدّی و ابو العالیه و سـعید بن المسیّب و اختیار طبری و بلخی و جبّایی و زجّاج است. بعضـی دگر گفتنـد: مراد آن است که: اذا قمتم من نومکم الی الصّلاهٔ چون از خواب برخیزید به نماز و اینکه هم آن قول باشـد جز که آن قول عـامتر بود و اینکه خـاصتر برای آن که خواب به شـرط آن که غـالب باشـد بر سـمع و بصـر هم از نواقض طهارت است و اینکه قول إبن زیـد است و سـدّی و بعضـی دگر گفتنـد: مراد آن است که هر وقت به نماز برخواهد خاستن وضـو بایـد کردن. و اینکه قول عکرمه است. و روایـتی است از امیر المؤمنین- علیه السّلام و قول اوّل درست‌تر است. و آنچه از امیر المؤمنین- علیه السّلام- روایت کرده‌انـد محمول باشـد بر فضل و اسـتحباب برای آن که فضل و ثواب در آن بود که عند هر نمازی تجدیـد وضو کنـد. و امّا اگر نماز شـبان روزی به یک وضو بکنـد روا باشـد. و بعضـی دگر گفتنـد: در بـدایت اسلام طهارت نماز کردن«۳» عند«۴» هر نمازی واجب بود خدای تعالی اینکه حکم منسوخ بکرد بتخفیف و اینکه قول از عبد اللّه عمر ------------------------------ (۱). مر: آنجـا. (۲). لت: حسن بصـری. (۳). آج، لب: کردنـد. (۴). مر: نزد. صـفحه : ۲۶۷ روایت کرده‌انـد و اینکه حدیث عبد اللّه بن حنظلهٔ بن ابی عامر غسـیل الملائکهٔ روایت کرد که خدای تعالی عند«۱» هر نمازی وضو واجب کرد در ابتـدای اسـلام آنگه منسوخ کرد آن را به اسـتحباب مسواک کردن. و بریدهٔ الأسـلمیّ روایت کرد که رسول- علیه السّلام- عنـد هر نمازی وضو تازه کردی تا به آن سال که فتح مکّه کرد آن سال چند نماز به یک وضو کرد. عمر خطاب گفت یا رسول اللّه هرگز چنین نکردی. گفت قصد کردم تا مردمان بدانند که وضو کردن عند هر نمازی واجب نیست. علیّ بن الحسین المغربیّ گفت: معنی قمتم عزمتم است و قیام در آیت به معنی عزم است و شاعر گفت رشـید را: ما قاسم دون الفتی إبن امّه و قد رضـیناه فقم فسـمّه رشـید گفت به اعرابی راضـی نه‌ای به آن که عقـد کـار او نشسـته کنیم تـا مـا را قیـام فرمودی گفت: قیـام عزم لا ـ قیـام جسم. و قال حریم«۲» الهمدانیّ: فحدّثت نفسی انّها او خیالها اتانا عشاء حین قمنا لنهجعا ای حین عزمنا للهجوع. و بعضی دگر گفتند: مراد به آیت اعلام رسول است- علیه السّلام- به آن که وضو بر او واجب نیست [الّا آنگه که نماز خواهد کردن و اما پیش از آن واجب نیست«۳» چه بعضـی مردمان گمان بردند«۴» که عنـد هر فعلی که ابتـدا خواهنـد کردن وضو بایـد کردن، خدای تعالی به اینکه آیت بیان کرد که آن واجب نیست الّا عند نماز تا در خبر آوردند که اگر کسـی بر وضو نبودی کسـی او را سـلام کردی جواب ندادی تا وضو بـاز نکردی حقّ تعالی اینکه حکم منسوخ کرد به تخفیف، قوله: فَاغسِـلُوا وُجُوهَکُم، رویهـا«۵» بشوی«۶» و حدّ«۷» غسل اجراء الماء علی العضو باشـد، آب بر عضو روان کردن در حال اختیار و فراخی چنان که سایل شود از او، در حال عذر و ضیق مثل الدّهن شرعا ------------------------------ (۱). مر: در. (۲). مر: جریر. (۳). اساس، مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). لت: برند. (۵). لب: رویهای. (۶). تب، مر، لت: بشویید. (۷). وز: جمله. صفحه : ۲۶۸ و امّا حـدّ روی بنزدیک ما از آن جا که موی سر باشـد تـا محادر موی زنخـدان بر درازنا و پهنا چنـدان که انگشت مهین و میانین بر او بگردد و هر چه از آن خارج باشـد از روی نیست و شسـتن آن واجب نیست و فقهـا در طول ما را موافقت کردنـد و در عرض گفتنـد از گوش تا گوش جز مالک که او گفت: آن سپیـدی که میان موی و میان گوش باشـد از روی نیست. و زهری گفت: آنچه برابر چشم نگریده«۱» باشد از گوشت«۲»، شستن آن واجب بود. و امـا آب رانـدن بر آنچه فرو گذاشـته بود از محاسن«۳» واجب نیست بنزدیـک مـا نه از طـول و نه از عرض و اینکه مـذهب ابو حنیفه است و یـک قول شـافعی و اینکه قول اختیار مزنی است و آب به اصول مویها رسانیـدن از محاسن و ابرو و شارب واجـب نیسـت و مـذهب ابـو حنیفه همچنین است و شـافعی گفت واجب است و تخلیـل اللّحیه واجب نیست بنزدیـک مـا. و مـذهب شـافعی آن است که خلال کردن محاسن را سـنّت است و اسـحاق و ابو ثور و مزنی گفتنـد واجب است و ابو حنیفه را دو قول اسـت

یکی آن که آب بر ظاهر موی راندن واجب است و دگر آن که بر ربع [۳۶۹- پ]

محاسن واجب است و جماعتی دگر گفتند: هر چند ظاهر است چشم را و داخل نیست چون دهن و بینی از آغاز موی سر تا محادر«۴» موی زنخ و از گوش تا گوش از روی است و آب بر او راندن واجب باشد و آنچه در زیر موی است از موی سر که فرو گذاشته بود و در زیر موی محاسن از روی نیست و عرض از گوش تا گوش گفتند و اینکه قول ابراهیم النخعیّ است و مغیره و حسن بصری و إبن سیرین و شعبی و زهری و ربیعه و قتاده و القاسم بن محمّد و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر و اینکه مذهب ماست جز که در عرض خلاف افتاد و عبد اللّه عمر و قتاده و حسن گفتند: گوشها از سر است در حدّ روی نیاید و گروهی دگر گفتند: از موی سر تا کناره زنخدان و از گوش تا گوش از روی است ظاهرا و باطنا و اینکه روایت نافع است از عبد اللّه عمر و ابو موسی اشعری و مجاهد و عطا و حکم و سعید جبیر و طاووس و إبن سیرین و انس مالک و ابو ایّوب و ابو امامه و قتاده و ------------ -------------------- (۱). تب، لت: نگرنده. [.....]

(۲). وز، تب، آج، لب، مر: گوش، لت: روی. (۳). آج، لت آب بر او راندن. (۴). آج: مجاور. صفحه : ۲۶۹ عمّار بن یاسر اینکه جمله به تخلیل شعر اللّحیه«۱» گفتند. و امّا اندرون دهان شستن و آن که از جمله روی شمردند«۲» و«۳» مجاهد و قتاده و حمّاد گفتند و شعبی گفت: پیش گوش از جمله روی است واجب باشد شستن و پس گوش را مسح باید دادن. دلیل بر صحّت«۴» ما از اینکه مذاهب آن است که آنچه ما گفتیم اجماع امّت است بر غسل آن و بر آن که از جمله روی است و آنچه دگر فقها گفتند بر آن اجماع نیست و بر آن دلیل نیست هر که زیادت آن دعوی کند بر او دلیل باشد وَ أَیدِیَکُم، عطف است بر وُجُوهَکُم، واجب کند که بر اعراب او باشد و در حکم او مشارک باشد و دستها«۵» را خدای تعالی حدّ نهاد بقوله: إِلَی المَرافِقِ، و هی جمع مرفق و هو موضع«۶» الّذی یرتفق علیه ای یتّکا«۷» و خلاف افتاد در آن که الی به معنی انتهای غایت است یا به معنی مع است بنزدیک ما الی به معنی مع است برای آن که الی در کلام عرب و قرآن به معنی مع بسیار آمد یقول: خذ هذا الی ذاک ای مع ذاک«۸». قال اللّه تعالی: مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ«۹» المعنی مع اللّه. و قال«۱۰» تعالی: وَ لا تَأکُلُوا أَموالَهُم إِلی أَموالِکُم«۱۱»، ای مع اموالکم. و قال الشاعر امرؤ القیس: له کفل کالدّعص لبّده النّدی الی حارک مثل الرّتاج المضبّب ای مع حارک و قال النابغهٔ الجعدی: و لوح ذراعین فی برکهٔ الی جؤجؤ رهل المنکب ای مع جؤجؤ بر اینکه قول حد داخل باشد در محدود مرافق شستن واجب باشد و بنزدیک ما ابتدا از مرافق باید کردن و انتها به کناره انگشتان و فقها در وجوب غسل مرفقین موافقت کردند مگر زفر و مالک بن انس. و شافعی گفت: خلافی نمی‌دانم در وجوب غسل مرافق. ------------------------------ (۱). مر: شعر لحیه. (۲). آج، لب: شمرند: (۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت مذهب. (۵). لب: دستهای. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: هو الموضع. (۷). لت: متّکاء. (۸). اساس، وز، مت: ذالک، با توجّه به تب تصحیح شد. (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۳. (۱۰). وز، تب، آج، لب اللّه. (۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۲. [.....]

صفحه : ۲۷۰ امّا ابتدا از مرافق جمله فقها خلاف کردند ما را و به آیت تمسّک کردند به لفظ الی و آن که انتها«۱» غایت را باشد، و جواب از او آن است که اگر چه الی بمعنی انتهای غایت مستعمل است به معنی مع هم مستعمل است چنان که گفتیم و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند باید تا هر دو حقیقت باشد. دلیل دیگر بر صحّت مذهب ما در اینکه باب طریقه احتیاط است و آن که اجماع است بر آن که هر که آن کند [که]«۲» ما گفتیم ذمّه او بری باشد بیقین و آن که خلاف آن کند که ما گفتیم ذمّه او بری باشد دلیلی نیست بر براءت ذمّه او. زجّاج گفت: اگر گویند الی به معنی مع است لازم آید که تا به«۳» دوش بباید شستن برای آن که اسم متناول است آن را گوییم اگر ما را با ظاهر رها کنند چنین گوییم جز که دلیل برخاسته است از جهت اجماع که ماورای مرفق نباید شستن و روی دستها یک بار شستن واجب است به ظاهر آیت دو بار سنّت است به اخبار متواتر و سه بار ممنوع است به اخباری که روایت کرده‌اند از رسول صلّی اللّه علیه و آله و از اهل البیت علیهم السّلام قوله: وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم، و در صفت مسح

خلاف کردنـد. بعضـی گفتند: مسح کند به کمتر«۴» آنچه نـام مسح بر او«۵» آیـد چه بیش از اینکـه واجب نیست. و اینکه مـذهب مـاست و قول عبـد اللّه عمر است و القاسم بن«۶» محمّـد و عبـد الرحمن بن ابی لیلی و ابراهیم«۷» و شـعبی و ثوری، و مذهب شافعی است و اصحاب او و اختیار طبری است. و ابو حنیفه و ابو یوسف [و]«۸» محمّد بن الحسن گفتند: مسح به کمتر از سه انگشت نشاید. و مالک گفت: مسـح دادن بر همه سـر واجب است و بنزدیک ما مسح بر مقدّم سـر دادن واجب باشد و هیچ فقیه«۹» اعتبار نکرد جز که گفتنـد: مسـح بر هر جای«۱۰» کـه ------------------------------- (۱). مر، لت: انتهـاء. (۲). اساس: نـدارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: ندارد. (۴). مر: کمترین. (۵). تب: بروی. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: و القسم بن. (۷). اساس و مت: ابو نعیم خوانده می‌شود، با توجه به وز و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس و مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسـخه بدلها، بجز مت اینکه. (۱۰). مر از سـر. صفحه : ۲۷۱ خواهـد دهد و روا باشد و دلیـل بر صـحّت مـذهب ما، قوله: بِرُؤُسِـکُم، و آن که «با» تبعیض راست اینکه جا، برای آن که تا حمل توان کردن بر معنی مسـتفاد، حمل نشایـد کردن بر زیادت. و چون «با» زیادت را نباشـد و تعدیه را نباشد لابد او را معنیی باید و هیچ معنی نیست او را الّا تبعیض، و الّا لغو باشـد. اگر گوینـد در باب تیمّم لازم آید که به بعضـی روی مسح کنی برای «با» تبعیض را گوییم همچنین گوییم«۱» که به بعضـی روی باید کردن و آن بعض، من«۲» قصاص الشّعر الی طرف الانف باشد و اگر کسـی«۳» به جای مسح سـر غسل کند و سر بشوید مجزی نباشد«۴» از مسح بنزدیک ما، و بنزدیک جمله فقها مجزی باشد. گفتند برای آن که غسل مشتمل [۳۷۰- ر]

بود بر مسـح و اینکه طریقه نامعتمد است برای آن که اگر کسـی را که وضو باید کردن و خویشـتن به آب بر آرد مجزی نباشد او را از طهـارت نمـاز به اتّفاق، با آن که مشـتمل و مسـتغرق است اعضای طهارت را. دیگر«۵» آن که«۶» معنی غسـل مخالف است معنی مسـح را، چه مسـح امرار عضوی باشد که در او نداوت باشد بر عضوی دیگر، و غسل امرار«۷» آب باشـد مع الجریان. و برای آن که مسـح داخل باشـد در غسل واجب نکند که هر دو یکی باشد، نبینی که دسـتار را خرقه نخوانند اگر چه خرقه داخل بود در عمامه، و محلّه را خـانه نخواننـد و اگر چه مشـتمل بود بر او. و شـافعی را در او دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم و دگر چنان که«۸» فقها گفتنـد. و بنزدیک ما مسـح سـر و مسـح پا به بقیّه نداوت وضو باید و آبی نو نباید گرفتن برای او و جمله فقها خلاف بکردند«۹» در اینکه و گفتند: آبی«۱۰» نو باید گرفتن. و مالک گفت: اگر به بقیّه نداوت مسح کند«۱۱» روا باشد جز که«۱۲» فاضلتر آن ------- ------------------------- (۱). کـذا در اساس و مت و لت، وز، تب: نـدارد، آج، لب: گویند، مر: باشد. (۲). اساس و مت: فی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر گوید. (۴). مر: نیست. [.....]

(۵). لـت، آج، لب: دگر. (۶). تب: ندارد. (۷). مر به. (۸). لب، مر: «چنان که» را نـدارد. (۹). اساس و مت: نکردنـد خوانده می‌شود که با توجه به معنی جمله و ضبط نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مر: بلّه (به معنی رطوبت، نم). (۱۱). آج، لب: کشد. (۱۲). مر: چرا که. صفحه : ۲۷۲ است که آبی نو برگیرد. مسـح بر عمامه دادن روا نباشد و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک«۱» هم چنین است و ثوری و اوزاعی و احمـد و اسـحاق گفتنـد: روا باشـد بنزدیک ما مسـح دادن بر گوش روا نباشد و نیز«۲» شسـتن او. و شافعی گفت: مسـتحب است که مسـح بر دهد گوشـها را به آبی نو و ابو حنیفه گفت: گوش از جمله سـر است با سـر مسح باید دادن«۳» آن را. و زهری گفت: از جمله روی است، بـا روی بایـد شسـتن«۴». مالک و احمـد حنبل گفتنـد: از سـر است امّا مسـحش به آبی نو باید. و حسن بصـری و شـعبی و اسحاق گفتند: آنچه از آن«۵» مستقبل است بشویند و آنچه مسـتدبر است مسح دهند آن را«۶». وَ أَرجُلَکُم إِلَی الکَعبَینِ، نافع و إبن عامر و کسائی و حفص عن عاصم و یعقوب و اعشـی خواندنـد: و ارجلکم به نصب لام و باقی قرّاء خواندند و ارجلکم به جرّ لاـم و هر دو قراءت مفیـد مسـح است دون غسـل، برای آن که جر معطوف باشـد بر لفـظ و نصب معطوف باشـد بر محـل و در کلاـم عرب از اینکه بسیار است، یقـول العرب مررت بزیـد و عمرا برای آن که جـار و مجرور در محلّ نصب‌انـد بوقوع الفعل علیهما. و از آنان که با ما موافقت کردنـد، در مسـح عبـد اللّه عبّاس [است]«۷» و حسن بصـری و ابو علی الجبّائی و محمّـد بن

جریر الطبری. و به روایت دیگر اینکه گروه به تخییر گفتنـد: بین المسح و الغسل. و به یک روایت از ایشان آن است که جمع گفتند بین الغسل و المسح. گفتنـد مسح برای کتاب گفتیم و غسل برای سنّت. و از جماعتی صحابه و تابعین روایت کردند وجوب مسح، چون عبد اللّه عبّاس و انس مالک و عکرمه و ابو العالیه و شعبی. و آنان که از ایشان به مسح گفتند یا به غسل گفتند استیعاب باید کردن ظاهر و باطن پای را، امّا به غسل و امّا به مسح، برای آن که ایشان«۸» تبعیض ------------------------------ -- (۱). آج، لب، مر: ندارد. (۲). تب، آج، لب، مر: و نه. (۳). وز: کردن. (۴). اساس و مت: گذاشتن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مر: از او. (۶). مر: ندارد. [.....]

(۷). اساس و مت: نـدارد، با توجّه به ضـرورت معنی از وز افزوده شـد. (۸). وز، لت به. صـفحه : ۲۷۳ نگفتند، و اخبار بسیار آمد بر اینکه من طریق الخاصّهٔ و العامّهٔ«۱». امّا من طریق العامّهٔ«۲»، اوس بن اوس روایت کنـد که رسول را دیدم- علیه السّلام- که وضوی نماز باز کرد و مسح بر نعلین باز«۳» داد. [حبّهٔ العرنی روایت کرد که امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- را دیـدم که مسح بر نعلین داد]«۴». و عبد اللّه عبّاس گفت، چون وضوی رسول را- علیه السّلام- وصف می‌کرد که گفت: مسح علی رجلیه، پیغامبر وضو کرد و مسح بر پای داد. و هم عبـد اللّه عبّاس گفت: کتاب خـدای به مسح آمد و مردمان إبا کردند و جز غسل نکردند. و امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت: مـا نزل القرآن الّا بالمسح. و هم او گفت: غسلتان و مسحتان، دو غسل‌انـد و دو مسح. و اخبار از طریق خاصّ قیاسی نیست آن را اگر«۵» گویند نه بر قراءت نصب اقتضای غسل کند برای آن که عطف باشد بر وجوه و ایدی، و تقدیر آن باشد که: اغسلوا وجوهکم [و ایدیکم]«۶» الی المرافق و ارجلکم الی الکعبین و امسحوا برؤسکم، گوییم روا نباشد، برای آن که فصل کردن میان معطوف و معطوف علیه به جمله اجنبی نیکو نباشد و معنی تباه شود. نبینی که اگر کسی گوید: ضربت زیدا و عمروا، و اکرمت خالدا و بشرا، و دعوی کند که بشر معطوف است بر زید و عمرو در باب ضرب، و معطوف نیست بر خالد در اکرام«۷»، مستقیم نباشد برای آن که طریقی نبود سامع را به اینکه و اینکه کلامی مشوّش باشد با کلام عقلا و حکما نمانـد و آیت از روی ظاهر و نظم دلیل مسح می‌کنـد و وجه استدلال از آیت آن است که خدای تعالی در اینکه آیت ما را به طهارت چهار عضو فرمود: دو مغسول و دو ممسوح در عضو اوّل که وجه است تصریح کرد به غسل، گفت: فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم، آنگه دستها را بر روی عطف کرد به حرف عطف و همچنین در دو عضو ممسوح در اوّل امر مصرّح کرد به مسح در رؤوس و پای را بر او«۸» ------------ ------------------------- (۱). مر: از طریق خاصّه و عامّه. (۲). مر: اینکه عبارت عربی را ندارد. (۳). مر: ندارد. (۴). اساس و مت: نـدارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۵). وز، آج، لب، مر: که. (۶). اساس، وز، تب، مت: ندارد، چون در معنی عبارت ضرورت داشت، از آج افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مت اینکه. (۸). مر: آن. صفحه : ۲۷۴ عطف کرد، چنان که حکم کردیم ایدی مغسول است برای عطف بر وجوه به حرف عطف، واجب بود که حکم کنیم بر ارجل به مسح برای آن که معطوف است بر رؤوس که ممسوح است، و اگر با وجود عطف شاید که اینکه جا مخالف بود«۱» شاید که در جمله اوّل که غسل است شاید که«۲» مخالفت کند و اینکه خلاف اجماع بود«۳». اگر گویند: عطف ارجل بر ایدی اولیتر باشد برای آن که عضوی محدود است عطف او بر عضوی محدود اولیتر باشد [۳۷۰- پ]

و به نظم قرآن لایقتر، گوییم آنچه به نظم قرآن لایق باشد آن است که ما گفتیم برای آن که خدای«۴» امر کرد در حقّ چهار عضو به دو امر. آنگه عطف کرد مغسولی«۵» محدود را بر مغسولی نامحدود و آن «ایدی» است که محدود است بر «وجوه» نامحدود عطف کرده، آنگه در برابر آن«۶» عطف کرد عضوی ممسوح محدود را و ان «ارجل» است بر عضوی ممسوح نامحدود و آن «رؤوس» است. پس نظم و نسق کلام چنین نکوتر باشد که ما بیان کردیم و ظاهر بر اینکه جمله است. دگر آن که از طریق قیاس چون کلام با مثبتان قیاس می‌رود هم دلیل مسح می‌کند از آن جا که اعضای طهارت اینکه چهار است: دو مغسول و دو ممسوح، به دلالت آن که در تیمّم آنچه مغسول است ممسوح می‌شود و آنچه ممسوح است ساقط، اگر فرض پای غسل بودی بایستی که

ممسوح بودی در تیمّم نه ساقط، چنان که وجوه و ایدی چون ساقط نشد«۷» در تیمّم بل ممسوح آمد دانستیم که پای ممسوح است، چون رؤوس برای سقوطش را در تیمّم. اگر گوینـد بر قراءت آنان که «و ارجلکم» بجر خوانند عطف نیست بر رؤوس و انّما مجرور است به مجاورت اسمی مجرور چنان که عرب گوید: جحر ضبّ خرب. و خرب از صفت جحر است نه از صفت ضبّ و انّما جرّ او به مجاورت -------------------------------- (۱). مر: باشد. (۲). تب: نیز. (۳). تب: است. (۴). آج، لب، مر تعالی. [.....]

(۵). آج، لب، مر: مغسول. (۶). وز: ندارد. (۷). کـذا در اساس، وز، تب، لب، مر، لت، ست، که چون معنی عبارت مختل می‌نمود متن را بر اساس آج تصحیح کردیم. چاپ شعرانی (۴/ ۱۲۷): چون ساقط شد در تیمّم دانستیم که پای ممسوح است. صفحه : ۲۷۵ مجروری، او را مجرور کردند و چنان که امرؤ القیس گفت: کأنّ ثبیرا فی عرانین و بله«۱» کبیر اناس فی بجاد مزمّل و مزمّل از صفت «کبیر» است نه از صفت «بجاد». و چنانکه اعشی گفت: لقد کان فی حول ثواء ثویته تقضّی لبانات و یسئم سائم «ثواء» مجرور است به مجاورت «حول». گوییم از اینکه چند جواب است: اوّل آن که اعراب به مجاورت در کلام عرب معروف نیست بر سبیل شذوذ و ندر«۲» آمد و کلام خدای تعالی حمل نشاید کردن بر شذوذ، دگر آن که هر کجا اعراب به مجاورت آوردند حرف عطف در او نیست و در آیت حرف عطف است و حرف عطف مانع باشد از مجاورت برای آن که حایل بود و مجاورت با حایل صورت نبندد. وجهی دگر در ابطال جرّ به مجاورت آن است که بعضی نحویان محقّق گفتند: تقدیر در جحر ضبّ خرب آن است که «جحر ضبّ خرب جحره» چنان که «مررت برجل حسن وجهه» پس «خرب» در اینکه جای از صفت «جحر» باشد، چنان که حسن از صفت وجه باشد، و تعسّف مجاورت حاجت نبود. و امّا قول اعشی «لقد کان فی حول ثواء ثویته» جرّ او بر بدل است و از بدل اشتمال باشد چنان که اعجبنی زید عقله و ادبه و معنی آن که: اعجبنی عقل زید و ادبه، فکذلک معنی البیت، «لقد کان فی ثواء حول ثویته». اگر گویند چه گویی در بیت امرؤ القیس که در آن جا جرّ به مجاورت است و در او واو عطف است و هو قوله: فظلّ طهاة اللّحم من بین منضج صفیف شواء او قدیر معجّل«۳» و کذلک قول الشّاعر: فهل انت ان ماتت اتانک راحل الی آل بسطام بن قیس فخاطب و اینکه بیت را نیز«۴» حرف عطف در اوست و اگر عطف بودی بر «راحل» مرفوع -------------------------------- (۱). مصراع اوّل اینکه بیت در لسان (مادّه زمل) و حاشیه تفسیر قرطبی (۶/ ۹۴) چنین است: کأن ابنا فی افانین و دقه. (۲). تب، آج، مر، لت: ندرت. (۳). اینکه بیت در اساس و مت و برخی نسخه بدلها مغشوش است، با توجّه به آج تصحیح شد. (۴). لت: نه. صفحه : ۲۷۶ بایستی«۱» گوییم امّا بیت امرؤ القیس جرّ او بر عطف شواء است و التقدیر او الصفیف شواء. امّا بیت دیگر یک جواب از او آن است که روا بود که راوی غلط کرد و قصیده بر جر باشد و یا شاعر اقوا«۲» کرده باشد در او و اگر چه قصیده بر جر است اینکه بیت بر رفع بود عطفا علی (راحل) علی الاقواء و لکن راوی غلط کرد و حمل اینکه بیت بر ابیات قصیده کرد در جر و ندانست که شاعر اقوا کرد و جواب سدیگر از او آن است فخاطب امر است از مخاطبه و کسر برای قافیه است و الاصل فخاطب ای اخبرنی بما انت فاعل فأمّا قول الشّاعر: لم یبق الّا اسیر غیر منقلب او موثق فی عقال الاسر مکبول جرّ او بر مجاورت نیست بل عطف است بر موضع اسیر برای آن که الّا به معنی غیر است و الّا و غیر متعاقب باشند و تقدیر«۳» آن است که لم یبق غیر اسیر و غیر موثق پس عطف او بر محل اسیر باشد. امّا قولهم: المسح بمعنی الغسل مسح به معنی غسل است برای آن که مسح غسلی خفیف باشد و استشهاد ایشان بقولهم: تمسّحت للصّلاة چیزی نیست برای آن که ما فرق کردیم میان مسح و غسل. دیگر آن که عدول باشد از ظاهر و بی دلیلی عدول از ظاهر روا نباشد. و امّا تقدیر ایشان فعلی از میان معطوف و معطوف علیه اعنی الرّأس و الرّجلین و آن که گفتند: تقدیر اینکه است که: و امسحوا برؤسکم و اغسلوا ارجلکم«۴» تا عطف نباشد«۵» بر وجوه و ایدی، چنان که شاعر گفت: لفتها تبنا و ماء باردا و تقدیر آن که و سقیتها ماء باردا. و همچنین قول شاعر: یا لیت بعلک فی الوغا متقلّد سیفا و رمحا و التقدیر و حامل رمحا گوییم اینکه نوع آن که روا باشد که در کلام دلیل بود بر -------------------------------- (۱). اساس: بائستی/ بایستی. (۲). مر:

اقرار. (۳). لت: تقریر. (۴). اساس وجوهکم، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). تب: باشد. صفحه : ۲۷۷ تقدیر اینکه محذوف و لبس زایل بود و معنی مستقیم نشود بی‌تقدیر اینکه [۳۷۱- ر]

محذوف برای آن که معلوم است بضرورت از کلام ایشان که تعلیف«۱» در آب استعمال نکنند و تقلید در رمح پس لا- محال بضرورت تقدیر محذوفی بایست«۲» کردن و نه چنین است آیت برای آن که ارجل چنان که [غسل]«۳» محتمل مسح است و امر در ظاهر متعلق است به مسح برای کدام ضرورت عدول باید کردن از ظاهر مسح به تعسّف«۴» غسل و لا ضرورة ههنا و لا دلیل، اگر گویند چون اینکه وجوه باطل کردی نصب ارجلکم بر چه باشد! بر قراءت آن کس که به نصب خواند گوییم عطف بود علی محلّ الرؤس«۵» برای آن که جار و مجرور اینکه جا در محل نصب است لوقوعه موقع المفعول«۶» به. نبینی که اگر «با» نبودی رؤوس منصوب بودی و مثال او در عربیّت قولهم: لیس زید بقائم و لا- قاعدا. قال الشّاعر«۷»: معاوی انّنا بشر فاسجح فلسنا بالجبال و لا الحدیدا عطف کرد حدید را بر موضع جبال. و قال آخر«۸». هل انت باعث دینار لجاجتنا او عبد ربّ أخا عون بن مخراق و التقدیر هل انت باعث دینارا او عبد ربّ«۹» و قال آخر: جئنی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل اخوهٔ منظور بن سیّار اینکه حمل بر معنی باشد برای آن که معنی جئنی ایت و احضر باشد مثل را به نصب بر او عطف کرد. و همچنین قول شاعر که گفت«۱۰»: اقول للبعل لمّا کاد یصرعنی لا- بارک اللّه فی معن و ما وهبا اعطانی الحتف لمّا جئت زائره و ضرّا«۱۱» بالفضّهٔ البیضاء و الذّهبا اراد ضرّ«۱۲» بالفضّهٔ البیضاء و منع الذّهب لأنّ معناهما واحد و استقصاء کلام در ---------------------------------- (۱). وز: تعلیق. (۲). اساس: بائست/ بایست. [.....]

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لت: تعنیف. (۵). تب: الرأس. (۶). آج، لب، مر: الفعل المفعول. (۱۰- ۹- ۸- ۷). تب شعر. (۱۱). وز، تب، آج، لب، لت: ضنّ. (۱۲). وز، تب، آج، لب، لت: ضنّ مر: صنف. صفحه : ۲۷۸ اینکه معنی اجلّ مرتضی علم الهدی- قدّس اللّه روحه العزیز- در مسائل خلاف و مسائل مفرد و کتاب الانتصار«۱» کرده است و اینکه جا بیش از اینکه احتمال نکند چه خلاصه آن تطویل اینکه است و اللّه ولیّ التوفیق. و قوله: إِلَی الْکَعْبَیْنِ، بنزدیک ما کعبین اینکه دو استخوان برآمده از پشت پای باشد و محمّد بن الحسن صاحب ابی حنیفه موافقت کرد ما را در کعبین به«۲» آن که غسل گفت و بیشتر مفسّران و فقیهان کعبین را تفسیر بر دو استخوان برآمده دادند مدوّر علی جانبی القدم و دلیل بر صحّت قول ما و ضعف اینکه قول آن است که اگر چنین بودی الی الکعاب بایستی«۳» برای آن که هر مکلّفی را دو پای باشد و بر اینکه قول هر پای را دو کعب بود«۴» و چون جمع کنی چهار باشد و از چهار کنایت به لفظ جمع کنند. دگر آن که چون مسح به دلیل درست شد هر که به مسح گفت، گفت: کعب«۵» اینکه باشد که ما گفتیم، و هر که به غسل گفت، گفت کعب آن است قول به مسح به آن که کعب نه آن باشد که ما گفتیم قولی باشد خارج اجماع. و ترتیب در وضو واجب است. بعضی اهل لغت و فقها«۶» گفتند از ظاهر آیت برای آن که واو ایجاب ترتیب کند، ذکره الفرّاء و ابو عبید«۷». امّا درست آن است که به نصّی و شرعی دانسته‌ایم و در ظاهر آیت نیست برای آن که واو فایده عطف و اشتراک«۸» دوّم در حکم اوّل دهد امّا ترتیب و تعقیب از «فا» شناسند. دگر در طریقه بنا و آن آن است که هر کس که مسح گوید وجوب ترتیب گوید، و هر کس که وجوب ترتیب نگوید غسل گوید قول به اینکه بی آن مخالف اجماع باشد. دگر آن که رسول- علیه السّلام- چون اعرابی را وضو می‌آموخت وضو باز کرد و گفت: هذا وضوء لا یقبل اللّه الصّلاهٔ الّا به، و اجماع است که رسول- علیه السّلام- ---------------------------------- (۱). مر ذکر. (۲). آج، لت: با. (۳). اساس: بائستی/ بایستی. (۴). مر، لت: باشد. (۵). مر: مسح. (۶). آج، لب، مر، لت: فقیهان. (۷). تب، مر: ابو عبیده. [.....]

(۸). آج، لب: اشراک. صفحه : ۲۷۹ در ترتیب آیت در باب طهارت خلاف نکرد. و دگر«۱» طریقه احتیاط و آن آن است که هر کس که ترتیب به جای آرد ذمّت او بیقین بری شود و آن کس که به جای نیارد در براءت ذمّه او خلاف است و در آیت دلیل است بر آن که مسح بر عمامه و موزه روا نباشد برای آن که وجوب مسح تعلّق که دارد به سر دارد و به پای و در هیچ لغت عمامه

را سر نخوانند و نه موزه را پای، چنان که برقع را روی نخوانند و پیرهن«۲» را تن و در آیت دلیل است بر وجوب نیّت بر آن تفسیر که مفسّران گفتند قیام«۳» نماز را که مراد آن است که اذا اردتم القیام الی الصّلاة، و بر«۴» تفسیر قومی دگر از مفسّران که مراد به قیام عزم است و غسل اینکه اعضا بر وجهی که برای نماز بود ممکن نباشد الّا به نیّت برای آن که فعل بر وجه به عزم و نیّت شاید کردن. قوله: وَ إِن کُنتُم جُنُباً فَاطَّهَّرُوا، و اگر شما را جنابتی رسد و نماز خواهی«۵» کردن غسل بکنی«۶». و بعضی مفسّران گفتند: آن شرط معطوف است علی شرط محذوف و آن محذوف آن است که تقدیر در آیت اینکه است که: إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم، و لفظ جنب صالح است واحد را و تثنیه را و جمع را و مذکّر را و مؤنّث را و جنابت به دو چیز باشد: یکی به انزال آب دافق، و دگر به التقای ختانین و حدّ التقای ختانین غیبوبهٔ الحشفهٔ باشد و انزال آب دافق در هر حالی«۷» از احوال در خواب و بیداری، در شهوت و بی‌شهوت یقال: اجنب [۳۷۱- پ]

الرّجل و جنب اذا صار جنبا، و المصدر الجنابهٔ و اصلها البعد قال الشّاعر: فلا تحرمنّی مایلا عن جنابهٔ فانّی امرؤ وسط القباب«۸» غریب و قوله: فَاطَّهَّرُوا، اصله تطهّروا «تا» ی تفعّل را «طا» کردند و برای ادغام اسکان کردند و همزه وصل جلب کردند به او «اطّهّروا» شد و کذلک «اطّیّرنا» و «اثّا قلتم» و «ادّارکوا» وَ إِن کُنتُم مَرضی و اگر بیمار باشی«۹» یعنی از جراحتی و آبله ---------------------------------- (۱). اساس: اگر، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، مر: پیراهن. (۳). اساس را، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت تصحیح شد. (۴). مر اینکه. (۵). تب، مر، لت: خواهید. (۶). تب، مر، لت: بکنید. (۷). مر: حال. (۸). آج، لب: عتاب. (۹). تب، مر: باشید. صفحه : ۲۸۰ و بیماریی که استعمال آب به آن زیان دارد و شما را حدث جنابت یا حدثی که نقض طهارت کند رسیده باشد. أَو عَلی سَفَرٍ، یا بر سفری باشی. أَو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم مِنَ الغائِطِ، یا حدث قضای حاجت رسیده باشد شما را و غایط نام زمینی [مطمئن]«۱» باشد آنگاه نقل کردند اینکه اسم را [و بر قضای حاجت]«۲» نهادند و اینکه«۳» اسماء منقوله باشد أَو لامَستُمُ النِّساءَ، یا شما را با زنان لمسی و ملامست«۴» رفته باشد و حمزه و کسائی و خلف «لمستم» خواندند بی الف و باقی قرّاء «لامستم» به الف و لمس و ملامست در اینکه آیت و در سورهٔ النساء مراد به او مقاربت و جماع است و کنایت باشد از او و اختلاف فقها و مفسّران در اینکه لفظ«۵» در سورهٔ النساء بگفتیم. اگر گویند چون تفسیر«۶» لمس به مجامعت کنند و قوله: وَ إِن کُنتُم جُنُباً، در پیش برفته است نه تکرار باشد جواب از او آن است که آن در حقّ کسی گفت که آب یابد تا غسل کند و اینکه در حقّ آن کس که آب نیابد او را تیمّم باید کردن [چون حکم مختلف باشد لا بد تکرار باید کردن. حق تعالی در اینکه آیت عذرهایی که با آن عذر تیمم باید کردن]«۷» بگفت: یکی مرض و رنج و منع که بر اعضای طهارت باشد. یکی سفر که مردم در او بسیار وقتها آب نیابند و اگر یابند آلت ندارند و باشد که به بها فروشند«۸» و او بها ندارد و جمله آن است که هر که«۹» که آب نیابد یا متمکّن نباشد از استعمال آن«۱۰»، او«۱۱» را تیمّم باید کردن و اصل او قصد باشد یقال: «امّه و امّمه و یمّمه و تیمّمه اذا قصده و اینکه از اسماء منقوله باشد. خدای تعالی گفت: ای مؤمنان چون شما را حدثی رسد از جنابت و جز آن و آب نیابی«۱۲» یا متمکّن نباشید از استعمال آب قصد کنی«۱۳» به روی زمینی پاک و خاکی پاک به دست آری«۱۴» و از آن جا تیمّم ---------------------------------- (۲- ۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). تب، لت از. (۴). تب، لت: ملامسه. (۵). مر و. [.....]

(۶). اساس: تغییر، با توجّه به تب تصحیح شد. (۷). اساس، وز، تب: ندارد، با توجّه به آج و لب و مر و لت افزوده شد. (۸). اساس، وز: فروشید، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). لت: هر کو. (۱۰). مر: آب. (۱۱). اساس: آن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). تب، آج، لب، مر، لت: نیابید. (۱۳). تب، مر: آرید. (۱۴). تب، مر: کنید. صفحه : ۲۸۱ کنی«۱» و از آن خاک در روی مالی«۲» و در دستها. و بیان اینکه و کیفیّت او در سورهٔ النّساء کرده شده«۳» و آن آن است که اگر بدل وضو باشد تیمّم، یک بار دست بر زمین زند و از آن جا که موی سر بود دست فرود آرد بر پیشانی و روی تا به کنار بینی و به کف دست [چپ]«۴» پشت دست راست را مسح دهد از بند دست تا سر انگشتان و به کف دست [راست]

پشت دست چپ را و اگر تیمّم او بـدل غسل باشـد دست دو بار بر زمین زنـد و کیفیت همان. و نواقض تیمّم نواقض وضو باشـد جز که زیـادت اینکه جا تمکین«۵» بود از استعمال آب ما یُرِیـدُ اللّهُ لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ، آنگه حق تعالی چون کسـی از کسـی عذر خواهـد از تو عـذر می‌خواهـد که غرض من در اینکه بـاب رنـج و حرج و تنگی نیست، غرض من طهـارت و پـاکی تو است که من نخواهم که تو پلیـد باشـی. ای عجب خـدای تعالی نمی‌خواهد که تو با«۶» پلیدی پلید باشـی که خواهد که آن کس که پاک است پلیـد باشد. و خدای تعالی در سـرای رنج به تو رنج نخواست، در سـرای خواری«۷» و راحت به تـو که«۸» رنج خواهد! خدای تعالی گفت: من پـاکی تو می‌خواهم تو به عوض آن آلودگی او خواسـتی آنچه به تو لایـق است او به تو نخواست«۹» و از تـو دور کرد. و آنچه به او لایق نیست تو حواله به او کردی. وَ لِیُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَیکُم، و نیز می‌خواهـد تا نعمت خود بر شـما تمام کنـد. شـهر بن حوشـب روایت کرد از ابو امامه که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله«۱۰»- گفت: انّ الوضوء یکفّر ما قبله. وضوء نماز کفّارت آن باشد که پیش از آن کرده بود«۱۱» از گناه. و در خبر است که هر کس که او وضوی نماز باز کند و فرایض و سـنن آن به جای آرد، خدای تعالی از هر قطره آب که از دست او بچکـد فرشـته‌ای را بیافریند تا برای او اسـتغفار می‌کند«۱۲» و آمرزش خواهد«۱۳» تـا به روز قیامت و

«لام» به اضمار «ان» ------------------------------- (۱). تب، مر: کنید. (۲). تب: مالید، مر: بمالید. (۳). وز، تب، آج، مر، لت: کرده شد، لب: کرده باشد. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). لت: تمکّن. [.....]

(۶). لـت آن که. (۷). مر: خاری. (۸). مر: کی. (۹). اسـاس، وز، مت: بخواست، با توجّه به تب تصـحیح شـد. (۱۰). آج، لب: علیه السّلام. (۱۱). مر: باشـد. (۱۲). مر: کنـد. (۱۳). وز، تـب، آج، لب، لت: می‌خواهـد. صـفحه : ۲۸۲ عمـل نصـب کرده است. و ان مع الفعـل در تأویـل مصـدر است و تقـدیر آن است یریـد تطهیرکم و اتمام نعمته علیکم، کما قال الشّاعر«۱»: ارید لانسـی ذکرها فکانّما تمثّل لی لیلی بکلّ سبیل لَعَلَّکُم تَشـکُرُونَ، ای لکی تشکروا تا همانا شکر من کنید. وَ اذکُرُوا نِعمَهَٔ اللّهِ عَلَیکُم، آنگه حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بر بنـدگانش و امر کرد و ایشان را بیاد کرد«۲» او [و]«۳» نعمت او بر ایشان و آن عهد و میثاقی«۴» که بر شما گرفته است. بلخی و جبّائی گفتنـد: مراد بیعت رسول است که ایشان کردنـد و عهـد رسول که بر ایشان گرفت و«۵» اوامر و نواهی خدای تعالی که امتثال کنند و امر«۶» او را در عبادات از وضو نماز و غسل جنابت و تیمّم. ابو مالک روایت کرد از رسول- صلّی اللّه علیه و سلّم«۷»- که او گفت: الطّهور شـطر الایمـان، طهارت نماز کردن نیمه ایمان است. ابو عثمان النّهـدی«۸» روایت کرد«۹» که با سلمان بودم شاخی برگرفت که بر او برگها [ی]«۱۰» خشک بود و دست به او فرود آورد و برگهای آن به دست خرد کرد و بپاشید. [۳۷۲- ر]

آنگه از رسول- علیه السّـلام شـنیدم که: هر کس که او وضوی نماز باز کنـد و نیکو کند گناه او چنان ریزد که برگ از اینکه شاخ. عمرو بن عنبسه«۱۱» گفت: رسول را- علیه السّلام- پرسیدم از وضوی نماز و فضل او گفت: هیچ کسی نباشد از شما که آب برگیرد و مضمضمه و استنشاق بکند و الّا هر خطا و گناهی که به دهن و بینی کرده باشد با آب ریخته شود و چون آب به روی -------- ------------------------- (۱). تب شعر. (۲). مر: به یاد کردن. (۳). اساس: نـدارد با توجّه به تب افزوده شد. (۴). آج، لب، مر: میثاق. (۵). آج، لب، مر، لت در. (۶). مر، لت: اوامر. [.....]

(۷). آج، لـب، مر و آله. (۸). اساس، وز، مر، مت: الهندی، با توجّه به ضبط کلام و رجوع به مأخذ و نسـخه آرم، لب تصـحیح شد. (۹). آج، لب: کنـد، لت: گفت. (۱۰). ساس نـدارد، از تب افزوده شد. (۱۱). آج، لـب: عیینه، مر: عتبه. صـفحه : ۲۸۳ فرود آرد هر گناهی که به روی کرده باشد به آب از روی او فرود آید. چون آب به دسـتها فرود آرد هر گناهی که به دست کرده باشد با آب به سر انگشتانش فرود آید. چون مسح بر سر دهد گناهان«۱» به اطراف موی او بشود. چون مسـح بر پای دهد گناهان که به پای به آن سعی کرده باشـد از او فرو شـود چـون بیایـد و به آن وضو«۲» نماز کنـد و حمـد و ثنای خدا کند«۳» و دل فارغ کنـد خـدای را جلّ جلاله. و الّا از گناهان بیرون آیـد چنانچه«۴» از مـادر آن سـاعت زاده. انس مالک گفت: هشت ساله بودم که خـدمت رسول- علیه

السّلام- کردم، اول چیز«۵» که مرا آموخت وضوی نماز بود«۶». گفت: ۷» احسن وضؤک لصلاتک یحبّک« حفظتک و یزد فی عمرک. گفت: وضو نکو«۸» کن تا نگاهبانت از فرشتگان دوست دارند و در عمرت بیفزاید«۹». رسول- علیه السّلام- گفت: امّتی الغرّا المحجّلون یوم القیامهٔ من آثار الوضوء، گفت: امّت من روز قیامت اغرّ محجّل باشند از آثار وضوی نماز، یعنی نور از روی ایشان و دست و پای ایشان می‌تابد، بر سبیل تشبیه به اسپ اغرّ محجّل که روی سپید دارد و دست و پای ایشان می‌تابد«۱۰». عبد الرّحمن بن سمرهٔ الانصاریّ گفت: یک روز رسول- علیه السّلام- در مسجد آمد و گفت: من دوش خوابی عجب دیدم، مردی را دیدم از امّت من که درهای عذاب گور بر او گشاده بودند، وضو و طهارت نماز او بیامد و او را از آن برهانید. و امّا غسل جنابت، او«۱۱» سرّی است از اسرار مسلمانی که امتحان مؤمن بدان کنند و تمیز«۱۲» مؤمن از منافق به آن باشد. أبو ذرّ غفاری روایت کند از امیر المؤمنین«۱۳»- علیه السّلام- که او گفت: جماعتی از احبار جهودان بنزدیک رسول«۱۴» آمدند و گفتند: یا محمّد خبر ده ما را تا چرا از آب ---------------------------------- (۱). مر گناهانی که به سر کرده. (۲). لت: وضوء. (۳). لت: بگوید. (۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت: چنان که (۵). تب، آج، لب، مر، لت: چیزی. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت و. (۷). آج: تحبّک. (۸). تب: نیکو. (۹). تب، آج، لب، مر، لت و. [.....]

(۱۰). مر، لت: و دست و پای هم. (۱۱). مر: آن. (۱۲). تب، آج، لت: تمییز. (۱۳). مر علی. (۱۴). لت: محمّد. صفحه : ۲۸۴ منی غسل باید کردن و از بول و غایط نباید کردن و اینکه پلیدتر است از آن! رسول علیه السّلام- گفت: برای آن که چون آدم- علیه السّلام- از درخت«۱» بخورد آن در عروق و عصب او آب منی گشت. چون آدمی مجامعت کند اینکه آب از بن هر مویی از آن نزول کند خدای تعالی اینکه غسل بر او واجب کرد تا طهارت و کفّارت او«۲» باشد از معاصی و شکر آن باشد که خدای تعالی از«۳» نعمت بر او کرده است به اصابت آن لذّت که به او رسد«۴» عند انزال آن آب. گفتند: راست گفتی اکنون خبر ده ما را از ثواب آن کس که او غسل جنابت کند. گفت: مؤمن چون نیّت کند که غسل جنابت کند خدای تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند. و هیچ بنده و پرستاری نباشد که او قیام کند به غسل جنابت و الّا«۵» خدای تعالی با فرشتگان«۶» مباهات کند گوید: فرشتگان من به بنده و پرستار من نگری«۷» که به غسل جنابت قیام کرده است برای فرمان«۸» و از سر اعتقادش که من خداوند اویم. گواه باشید که من بیامرزیدم او را و به هر موی که بر اندام او است و بر سر او. هزار حسنتش«۹» بنوشتم و هزار سیّئتش«۱۰» بستردم و هزار درجه‌یش«۱۱» به رفیع کردم«۱۲». آن احبار چون اینکه بشنیدند گفتند: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّک رسول اللّه. و انس مالک روایت کند که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: مبالغت کن در غسل جنابت که: تحت کلّ شعرهٔ جنابهٔ، که در زیر هر مویی جنابتی هست. گفتم: یا رسول اللّه؟ چگونه مبالغت کنم! گفت: روّ اصول شعرک، سیراب بکن بنهای موی را و ظاهر اندامت پاک کن، تا چون از غسلگاه بیرون آیی از گناه بیرون آمده باشی. ---------------------------------- (۱). آج، لب، مر، لت گندم. (۲). مر: آن. (۳). آج، لب، لت: آن، مر: اینکه. (۴). اساس و مت: رسند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مر: که. (۶). لت: فرشته‌ها. (۷). تب، لت: نگرید، مر: نظر کنید. (۸). مر، لت من. (۹). مر، لت: حسنه‌اش. [.....]

(۱۰). مر، لت: سیئه‌اش. (۱۱). تب: درجتش، لب، لت: درجه‌اش، مر: درجاتش. (۱۲). آج: ترفیع کردم، برفع کردم، مر: بلند کردم، لت: برداشتم. صفحه : ۲۸۵ عبد الرّحمن بن سمره گفت: رسول- علیه السّلام- در مسجد آمد روزی و ما در مسجد بودیم. گفت: دوش خوابی عجب دیدم، مردی را دیدم از امّت من و پیغامبران را دیدم حلقه حلقه نشسته«۱» هر که خواست تا در حلقه شود براندند او را، غسل جنابتش بیامد و دست او گرفت«۲» و او را در پهلوی من بنشاند. قوله تعالی: وَ اذْکُرُوا نِعمَهَٔ اللّهِ عَلَیکُم، خدای جلّ جلاله تذکیر نعمت کرد بندگانش را، گفت: یاد کنید نعمت خدای را بر شما به بیان«۳» و ایضاح دین حقّ شما را و اعلام کردن او شما را معالم شرع و آنچه مصالح شما به آن متعلّق است از احکام دین از آب دست و طهارت نماز و غسل جنابت و تیمّم در وقت عذر و جز آن از انواع نعمتهای دینی و دنیاوی«۴». وَ مِیثاقَه الَّذِی واثَقَکُم بِهِ، و آن عهد که با شما کرد. بلخی و جبّائی گفتند

مراد آن عهد است که رسول- علیه السّلام- بر ایشان‌ها گرفت که طاعت خدای دارند و امتثال اوامر او کنند. و بعضی دگر گفتند: مراد مبایعت لیلهٔ العقبه است و بیعهٔ الرّضوان و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. إِذْ قُلْتُم سَمِعنا [۳۷۲- پ]
وَ أَطَعنا، چون گفتی: ما سمیع و مطیعیم، فرمان تو شنیدیم و طاعت تو پیش گرفتیم. وَ اتَّقُوا اللّه‌، و از خدای بترسید«۵» که خدای تعالی عالم است به اسرار دلهای شما. و ابو الجارود روایت کرد از باقر- علیه السّلام- که گفت: مراد به میثاق آن عهد است که رسول- علیه السّلام- بر امّت گرفت در حجّهٔ الوداع به ولایت امیر المؤمنین«۶»- علیه السّلام- و تحریم خمر و کیفیّت وضو. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالقِسطِ، خدای تعالی در اینکه آیت مؤمنان را فرمود تا به عدل قیام کنند. یعنی اقامه عدل کنند و انصاف به جای آرند و عدل به پای دارند و رها نکنند تا معالم آن مندرس شود. و قوّام بنای مبالغت باشد، ای کثیر القیام و نصب قَوّامِینَ بر خبر «کان» است و نصب شُهَداءَ بر حال، در آن حال که برای خدای تعالی گواه باشید یا گواه خدای باشی در آنچه گفت و ---------------------------------- (۱). مر انـد. (۲). آج، لب: بگرفت، تب: او را دست گرفت. (۳). آج: تبیان.
(۴). مر: دنیایی. (۵). آج، لب: بترسی. (۶). مر: علیّ. صفحه : ۲۸۶ فرمود. وَ لا یَجرِمَنَّکُم نهی مغایبه است. ابو عبیده گفت: لا یحملنّکم و نباید که شما را دشمنی و بغض قومی بر آن دارد که عدل نکنی«۱» و انصاف ندهی«۲»، و اختلاف در اینکه لفظ گفته شد و نیز در شنآن، آنگه امر به عدل از سر گرفت گفت: اعدِلُوا، عدل کنید و داد دهید چه آن به تقوا و پرهیزکاری نزدیکتر باشد. آنگه وعظ کرد ایشان«۳»، بقوله: وَ اتَّقُوا اللّه‌، گفت: از خدای بترسید و از معاصی و عقاب او اجتناب کنید که خدای تعالی داناست به آنچه شما می‌کنید. عبد اللّه بن کثیر گفت: آیت در جهودان بنی قریظه آمد که: رسول- علیه السّلام- به زیر حصن«۴» ایشان فرود آمد ایشان همّت آن کردند که او را بکشند«۵». مسلمانان را کین ایشان در دل زیاده گشت. خدای تعالی گفت: نباید که بغض و عداوت ایشان شما را بر آن دارد که عدل نکنید بل که عدل پیشه کنید با دوست و دشمن و مؤمن و کافر. إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ که خدای تعالی داناست به آنچه شما می‌کنید. مورد او مورد تهدید و وعید است. قوله: وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ عَظِیمٌ وعده داد خدای تعالی مؤمنان را که عمل صالح کنند که ایشان را بیامرزد و مزد عظیم دهد. و «وعد«۶»» خبری باشد متضمّن نفع موعود را. وعید خبری بود متضمّن مضرّت آن را که وعید به او تعلّق دارد. فرّاء گفت: وعدته بالخیر و الشّرّ. لفظ وعد«۷» چون مقیّد باشد به خیر یا به شر صالح بود هر دو را امّا چون مطلق باشد وعد در خیر باشد و وعید«۸» شر. و قوله: لَهُم مَغفِرَةٌ جمله است در موضع مفرد به تقدیر «انّ» برای آن که «أنّ» جمله را در تقدیر ---------------------------------- (۱).
تب، لت، مر: نکنید. (۲). اساس، وز و مت: بدهی، که چون معنای محصّلی نداشت با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. تب، مر، لت: ندهید. (۳). کذا در اساس، وز و مت، دیگر نسخه بدلها را. (۴). کذا در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: حصین. (۵). تب: بکشتند. [.....]

(۶). لت: وعده. (۷). تب، آج، لب، مر: وعید. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مت در. صفحه : ۲۸۷ مفرد آورد، الا تری الی قول الشّاعر: وعدنا الصّالحین لهم جزاء و جنّات و عینا سلسبیلا و «جنّات» و «عین«۱»» را نصب کرد بر موضع جزا به اضمار أنّ«۲» و تقدیر آیت اینکه است که: انّ لهم مغفرهٔ و اجرا عظیما. خدای تعالی برای ترغیب مکلّفان بر طاعت ایشان را وعده آمرزش و ثواب می‌دهد«۳» تا داعی«۴» ایشان قوی بود به فعل طاعت و اجتناب معصیت. و وجهی دگر در تقدیر آیت آن است که موعود به را محذوف گویند، و التقدیر: وعد اللّه الّذین آمنوا و عملوا الصالحات الجنّهٔ. آنگه کلامی مستأنف از سر گرفت و گفت: لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ عَظِیمٌ و اینکه جمله‌ای باشد از مبتدا و خبر و مراد به «اجر» ثواب است بلا خلاف، برای آن که اجر مزد بود و مزد عقیب«۵» عمل بود«۶»، چون عمل که در آیت است ایمان است و عمل صالح اجر و مزد آن لا محال ثواب باشد. و اصل مغفرت ستر باشد چنان که گفتیم پیش از اینکه. آنگه در برابر آن چون ذکر ثواب مطیعان«۷» کرد بیان عقاب کافران و عاصیان بگفت«۸» تا بطرفی«۹» التّرغیب و التّرهیب و الخیر و الشّرّ، مکلّفان را تحریض کرده باشد. گفت: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ، گفت: آنان که کافر

شوند و آیات من به دروغ دارند ایشان اهل دوزخ باشند. و جحیم فعیل باشد بمعنی فاعل، من جحمت النّار، و در قرآن نامی است از نامهای دوزخ علم با آن که لام در او شده است کالنّجم للثّریّا. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیكُم، آنگه تذکر ذکر نعمتها کرد و از دفع اذیّت و بلیّت دشمنان از ایشان گفت: یاد کنید و نعمتهای من بر شما چون هم«۱۰» کردند قومی که دست به شما دراز کنند و قصد کشتن و هلاک شما کنند. ---------------------------------- (۱). آج، لب، مر، لت: عینا. (۲). وز: آن. (۳). لت: داد. (۴). مر: داعیه. (۵). آج، لب: عقب. (۶). لت: باشد. (۷). مر را. (۸). تب، آج، لب، مر: بگفت، لت: گفت. (۹). آج، لب، مر: بطریقی. (۱۰). همه نسخه بدلها: همهٔ. صفحه : ۲۸۸ مفسّران خلاف کردند در آن که ایشان که بودند که اینکه کردند! مجاهد و قتاده و ابو مالك گفتند: جهودان بنی قریظه بودند آنگه«۱» رسول- علیه السّلام- به زیر حصن ایشان رفت برای دیت کشتگانی از بنی کلاب پس وقعه بئر«۲» معونه و آن دو مرد بودند کلابی که پیش رسول- علیه السّلام- آمده بودند عمر«۳» بن امیّهٔ الضمری«۴» ایشان را بکشت چون ایشان را گفت: شما مسلمانید یا کافر! گفتند: ما وافدیم پیش رسول آمده‌ایم او«۵» ایشان را بکشت پیش از آن که به رسول رسیدند«۶». رسول- علیه السّلام- ملامت کرد او را و گفت: دو مرد را بی امر و رضای من بکشتی و پیش«۷» آن که ایشان به مأمن خود برسیدند«۸» و اللّه [۳۷۳- ر]

که دیت ایشان بدهم. آنگه به بنی قریظه رفت تا از ایشان قرضی ستاند و به دیت ایشان دهد. و بعضی گفتند: استعانتی خواست از ایشان، ایشان عزم آن کردند که کید کنند با او و فتك«۹» کنند و او را ناگاه بکشند. خدای تعالی خبر داد او را از آن جا برگشت و کید ایشان که سکالیده«۱۰» بودند باطل شد. حسن بصری گفت: سبب آن بود که قریش مردی را فرستادند تا فرصت نگاه دارد و رسول- علیه السّلام [را]«۱۱» بکشد او بیامد و در نزدیک رسول آمد و ساعتی توقّف کرد چون مجلس خفیف شد. رسول- علیه السّلام- تیغی کشیده در دست داشت اینکه مرد بر او آمد و گفت: یا محمّد: [اینکه تیغ مرا ده تا ببینم. رسول- علیه السّلام- تیغ به او داد«۱۲»، تیغ بستد و به دست گرفت و بجنبانید، آنگه گفت یا محمّد]«۱۳» من یمنعك منّی که باز پاید«۱۴» تو را از من اینکه ساعت. رسول- علیه السّلام- گفت: اللّه یمنعنی، خدای مرا نگاه دارد از تو. مرد خواست تا تیغ بر آرد، چندان که جهد کرد دستش«۱۵» ---------------------------------- (۱). آج، لت که. [.....]

(۲). لت: بن. (۳). تب، آج، لت: عمرو. (۴). تب، آج، لب، مر: الضمیریّ. (۵). اساس، مت: و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب: رسند، مر: برسند. (۷). تب، آج، لب، مر از. (۸). آج، لب، مر، لت: رسند. (۹). کذا در اساس و اکثر نسخه بدلها، وز: دل تنگ. (۱۰). مر: کرده. (۱۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۲). آج، لب، مر، لت او. (۱۳). اساس: افتادگی دارد، از وز افزوده شد. (۱۴). آج، لب، مر: یابد. (۱۵). لب: دست. [.....]

صفحه : ۲۸۹ نجنبید تیغ از دست بیفگند و گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّك رسول اللّه، گواهی دهم که خدای یکی است و تو رسول اویی، و اینکه کار سبب اسلام او بود«۱»، و نام او عمرو بن وهب الجمحیّ بود، او را صفوان بن امیّه فرستاده بود برای اینکه کار. واقدی گفت: رسول- علیه السّلام- به غزای بنی ذبیان و بنی محارب شد. ایشان با کوهی«۲» گریختند. رسول- علیه السّلام- بر اینکه کوه«۳» فرود آمد آنگه برخاست تا تجدید وضو کند و از لشکرگاه دور برفت«۴» تنها، و وضو تازه کرد بارانی سخت بیامد و جامه رسول تر کرد، رسول- علیه السّلام- برخاست تا با لشکرگاه«۵» آید از آن باران سیلی بیامده بود و حایل شده. رسول- علیه السّلام- بیامد و درختی بود جامه بکند و بر آن درخت افگند تا خشك شود و او در زیر«۶» درخت بخفت. اعراب از سر کوه نگاه کردند. رسول را- علیه السّلام- تنها دیدند در زیر درخت خفته برهنه غنیمت شمردند«۷» آن فرصت، امیر خود را خبر دادند از اینکه حال و نام«۸» او دعثور«۹» بن الحارث بود او بیامد و تیغ برگرفت و به بالین رسول آمد و تیغ بر آهیخت«۱۰» و گفت: یا محمّد من یمنعك الیوم منّی، تو را از من که نگاه دارد اینکه ساعت! رسول- علیه السّلام- گفت: اللّه یمنعنی ، خدای مرا نگاه دارد. جبرئیل- علیه السّلام- بیامد و گوشه پر بر سینه او زد و او را دور بینداخت«۱۱» و تیغ از دست او بیفتاد. رسول- علیه السّلام- تیغ برگرفت و به

سر او رفت و گفت: من یمنعک منّی، تو را از من اینکه ساعت که نگاه دارد! گفت: لا احد یمنعنی منک، مرا کس نیست که از تو نگاه دارد مرا. تو را خدای تو از من نگاه داشت و یاری کرد و مرا خدای نیست که یار من بود و انا اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّک رسول اللّه، من گواهی می‌دهم که خدای یکی است و تو رسول اویی. خدای --------------------------------

(۱). مر: شد. (۲). مر: بکوهی. (۳). آج: بر بن کوه، لت: برابر آن کوه. (۴). مر: دور شد. (۵). آج، لب، مر: بلشکرگاه. (۶). لت آن. (۷). مر از. (۸). اساس و مت: زمام، که چون خطا می‌نمود با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس و همه نسخه بدلها: دعسور، که چون در هیچ مأخذ و منبعی چنین ضبطی نیافتیم به قرینه تفاسیر قرطبی و تبیان تصحیح شد. (۱۰). تب، آج، مر: بر آهخت. (۱۱). مر: دور انداخت. صفحه : ۲۹۰ تعالی اینکه آیت فرستاد. ابو علی گفت: مراد آن الطاف است که خدای تعالی کرد با صحابه رسول تا با او ثبات کردند و دشمن را از او دفع کردند. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که دشمنان رسول را و اعدای دین را خدای تعالی دفع کرد به اشغال و امراض و موانع و حوایل و تعازی«۱» و مرگ رؤسا و مقدّمان و دیگر اسباب شواغل. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد آن است که جماعتی جهودان دعوتی ساختند و بیامدند و تقرّب کردند و لابه کردند«۲» و رسول- علیه السّلام- از کرم خلق خود و طمع ایمان ایشان اجابتی بکرد و غرض ایشان آن بود که رسول را بکشند. جبرئیل آمد و رسول را خبر داد از عزم و مکر ایشان. چون بازآمدند و معاودت کردند رسول- علیه السّلام- گفت: خدای مرا خبر داد از انداخت و کید شما، من اینکه جا«۳» نمی‌آیم و کید ایشان باطل شد. پس خدای تعالی بر سبیل منّت اینکه آیت فرستاد. بعضی دگر گفتند: سبب نزول«۴» آیت آن بود که رسول- علیه السّلام- در غزاة بنی النّخله«۵» به وقت نماز باصحابش«۶» نماز تمام می‌کرد چه هنوز نماز خوف نیامده بود. کافران طمع کردند که غدری کنند و بر ایشان حمله برند«۷» و قتل کنند گروهی را، خدای تعالی رسول را- علیه السّلام- اعلام کرد و آیت نماز خوف فرستاد. و بیان اینکه قصّه و نماز خوف در سورة النّساء گفتیم. و ذکر ضدّ نسیان بود. و گفته‌اند: حضور النّفس المعنی«۸» و مراد از او«۹» علم باشد. و ذکر گفتار باشد من قوله- علیه السّلام- من ذکره فقد شکره. و مراد از اینکه جا«۱۰» تذکر است و آنچه مرجع او علم باشد، جز که علم عامتر است از ذکر چه ذکر علمی باشد بعد النّسیان برای آن که در نقیض نسیان مستعمل بود. و فرق از میان «ذکر» و «خاطر» آن است که خاطر مرور المعنی علی --------------------------------

(۱). کذا در همه نسخه‌ها، چاپ شعرانی (۴/ ۱۳۸): تغازی. (۲). لت و رسول را بخواندند. (۳). همه نسخه بدلها بجز مت: آن جا. [.....]

(۴). مر اینکه. (۵). مت: بطن النّحل. (۶). مر: با اصحابش. (۷). آج، لب، مر، لت: حمله کنند. (۸). وز، تب، لت: حضور المعنی للنفس، آج، لب حضور للنفس المعنی. (۹). لت: مراد به معنی. (۱۰). وز، تب، آج، لب، لت: مراد اینکه جا. صفحه : ۲۹۱ القلب باشد و الذّکر، حصول المعنی فی القلب باشد. خاطر مرور بود و ذکر حصول. یقال: خطر الشیء بباله اذا مرّ به«۱»، امّا هم و همّت، فله معان، او بر معانی بود. یا «۲» معنی خطور الشیء بالبال و یک معنی عزم و اراده و یک معنی قرب الشیء«۳» من الوجود«۴»، و به معنی فکر آید همچنین و بسط الید عبارت باشد از قصد و ایقاع مکروه چنان که در لغت ما گویند: دست به او دراز کرد و دست به او کشید«۵» و مانند اینکه. و کفّ منع باشد. و منه قوله تعالی: وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرائِيلَ عَنْكَ«۶»، و نابینا را مکفوف برای اینکه گوید«۷» و نورده جامه را برای اینکه کفّه گویند [۳۷۳- پ]

که منع کند از آنچه خیوط او به سر فرود آید و کفّة المیزان برای آن گویند که آنچه در او باشد ممنوع و محفوظ باشد از آن که ضایع شود. حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و از جمله نعمتهای خود یکی یاد«۸» داد بر اختلاف اینکه اقوال که رفت. گفت: یاد داری و فراموش مکنی چون گروهی عزم مصمّم کرده بودند بر قتل و فتک شما خدای تعالی منع کرد شما را از ایشان و دفع کرد ایشان را از شما و دست اذیّت و بلیّت ایشان از شما کوتاه کرد. آنگه گفت: از خدا بترسی به ادای طاعات او و اجتناب معاصی او، و بر او توکّل کنی تا مهمّات شما کفایت کند، چه مؤمنان آن باشند که بر او توکّل کنند. و او وعده داد که هر که بر او

توکّل کند کفایت کند او را همه«۹» مهمّاتش. قوله عزّ و جلّ:

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۲ تا ۱۹]

[اشاره]

وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسرائِيلَ وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَي عَشَرَ نَقِيباً وَ قالَ اللّهُ إِنِّي مَعَكُم لَئِن أَقَمتُمُ الصَّلاةَ وَ آتَيتُمُ الزَّكاةَ وَ آمَنتُم بِرُسُلِي وَ عَزَّرتُمُوهُم وَ أَقرَضتُمُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنكُم سَيِّئاتِكُم وَ لَأُدخِلَنَّكُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ فَمَن كَفَرَ بَعدَ ذلِكَ مِنكُم فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ (۱۲) فَبِما نَقضِهِم مِيثاقَهُم لَعَنّاهُم وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم قاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الكَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنهُم إِلاّ قَلِيلاً مِنهُم فَاعفُ عَنهُم وَ اصفَح إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُحسِنِينَ (۱۳) وَ مِنَ الَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصارى أَخَذنا مِيثاقَهُم فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغرَينا بَينَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلى يَومِ القِيامَةِ وَ سَوفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما كانُوا يَصنَعُونَ (۱۴) يا أَهلَ الكِتابِ قَد جاءَكُم رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُم كَثِيراً مِمّا كُنتُم تُخفُونَ مِنَ الكِتابِ وَ يَعفُوا عَن كَثِيرٍ قَد جاءَكُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهدِي بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذنِهِ وَ يَهدِيهِم إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۱۶) لَقَد كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِيحُ ابنُ مَريَمَ قُل فَمَن يَملِكُ مِنَ اللّهِ شَيئاً إِن أَرادَ أَن يُهلِكَ المَسِيحَ ابنَ مَريَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَن فِي الأَرضِ جَمِيعاً وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَينَهُما يَخلُقُ ما يَشاءُ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ قالَتِ اليَهُودُ وَ النَّصارى نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ قُل فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَل أَنتُم بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَينَهُما وَ إِلَيهِ المَصِيرُ (۱۸) يا أَهلَ الكِتابِ قَد جاءَكُم رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُم عَلى فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا ما جاءَنا مِن بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ فَقَد جاءَكُم بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۹)

[ترجمه]

------------------------------------ (۱). آج، لت: اذا امرّ به. (۲). کذا در اساس، وز، تب، مر، مت، دیگر نسخه بدلها: یک. (۳). مر الیه. (۴). وز، مر: الوجوه. (۵). لت: کشد. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. (۷). تب، آج، لب، مر، لت: گویند. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مت ایشان. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مت: ندارد. صفحه : ۲۹۲ بدرستی‌ها گرفت خدای پیمان فرزندان یعقوب و برانگیختیم از ایشان دوازده نقیب. و گفت خدای که: من با شماام اگر بپای دارید نماز و بدهید زکات و ایمان آرید به پیغامبران من و تعظیم کنید ایشان را و وام دهید خدای را وامی نکو،«۱» بسترم از شما گناهانتان و در برم شما را در بهشتها که می‌رود از زیر آن جویها هر که کافر شود پس از آن از شما گم کرده باشد راه راست. به شکافتن«۲» ایشان عهدشان لعنت کردیم«۳» ایشان را، و کردیم دلهاشان سخت بر می‌گردانید«۴» سخنها از جای خود و فراموش کردند بهره از آنچه یاد دادند ایشان را«۵» و پیوسته مطّلع می‌شوی بر خیانتی از ایشان مگر اندکی از ایشان عفو بکن از ایشان و در گذر«۶» که خدای دوست دارد نکوکاران را. و از آنان که گفتند: ما ترسایانیم‌ها گرفتیم پیمانشان. فراموش کردند بهره از آنچه یاد دادند«۷» ایشان را به آن، برانگیختیم میان ایشان دشمنی و بزیدن تا روز قیامت و خبر دهد ایشان را خدای به آنچه کرده باشند. ای خداوندان کتاب آمد به شما پیغامبر ما بیان می‌کند شما را بسیاری از آنچه پنهان می‌داشتی از کتاب و عفو بکرد از بسیاری. آمد به شما از خدای روشنایی و کتابی روشن. ------------------------------------ (۱). لت من. (۲). آج، لب: شکستن. (۳). آج، لب: دور گردانیدیم. (۴). کذا در اساس، تب، مت، وز: می‌برگردانید (با صیغه مخاطب)، آج، لب، تغییر می کنند، لت می‌برگردانند. (۵). لت

به آن، آج، لب: پند داده می‌شدند به آن. (۶). آج، لب: فراگذار، لت: درگذار. (۷). آج، لب: پند دادند. صفحه : ۲۹۳ راه نماید به آن خدای آن را که پیروی کند خشنودی او را راه خدای را و بیرون آرد ایشان را از تاریکی به روشنی به فرمان او و راه نماید ایشان را به راه راست. کافر شدند آنان که گفتند: خدای عیسی است پسر مریم. بگو کیست آن که مالک باشد از خدای چیزی، اگر خواهد که هلاک کند عیسی پسر مریم را و مادرش را و هر کس را که در زمین است همه، و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها«۱» و آنچه میان آن است. بیافریند آنچه خواهد و خدای بر همه چیزی قادر است. و گفتند جهودان و ترسایان: ما پسران خداییم و دوستان اوییم. بگو: چرا عذاب می‌کند شما را به گناهانتان«۲» بلکه شما آدمی«۳» از آن که آفرید بیامرزد آن را که خواهد و عذاب کند آن را که خواهد، و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها«۴» و آنچه میان ایشان است«۵»، و به اوست بازگشت. ای خداوندان کتاب آمد به شما پیغامبر ما بیان می‌کند شما را بر سستی«۶» از پیغامبران -------------------------------- (۱). وز: آسمان و زمین، تب: آسمانها و زمین. (۲). لت: به گناهتان. (۳). تب، لت، آدمی‌اید. (۴). وز: آسمان و زمین. (۵). وز، تب، لت: میان آن است. [.....]

(۶). اساس و مت: براستی خوانده می‌شود. با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۹۴ تا نگویید نیامد به ما از بشارت دهنده و«۱» ترساننده آمد به شما مژده دهنده«۲» و ترساننده و خدای بر همه چیزی تواناست. قوله تعالی: وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ- الآیهٔ، حق تعالی در اینکه آیت باز گفت آن عهد و پیمانی که بر بنی اسرائیل گرفت به اوامری«۳» که ایشان را کرد در کتابهای ایشان و میثاق«۴» سوگندی مؤکّد باشد من الوثیقهٔ«۵» وثیقه استواری باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوبند- علیه السّلام- و آن دوازده فرزند بودند خدای تعالی در هر سبطی از اسباط ایشان«۶» نقیبی بداشت چه هر«۷» فرزندی سبطی شدند، و از ایشان قومی بسیار پدید آمدند و توالد و تناسل بسیار شد«۸» حق تعالی برای آن«۹» تا خلاف نباشد ایشان را از هر سبطی نقیبی برانگیخت ای عجب در یک عهد برای دوازده سبط دوازده نقیب بایست پس برای چندان خلایق که عدد ایشان جز خدای نداند دوازده نقیب نباید اگر در یک عهد دوازده نقیب بسیار نباشد در یک عهد کم از یک نقیب نشاید. حق تعالی نقبای بنی اسرائیل را دوازده کرد تا احوال امّت پیامبر ما- صلّی اللّه علیه و علی آله- با احوال بنی اسرائیل ماند مصداق قول رسول را- صلوات اللّه علیه- که گفت: ۱۰» سیکون فی امّتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو« النّعل بالنّعل و القذّهٔ بالقذّهٔ گفت: هر چه در بنی اسرائیل بود در امّت من بباشد چنان که پای نعل با پای نعل ماند و پر تیر با پر تیر. و رسول را- علیه السّلام- پرسیدند از عدد ائمّه. گفت: عدد الائمّهٔ من بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل ، گفت: عدد امامان از پس من عدد نقیبان بنی اسرائیل باشد. و در معنی نقیب چهار قول«۱۱» گفتند. - -------------------------------- (۱). تب، لت نه. (۲). تب، آج، لب، لت: مژده. (۳). آج، لب، مر: اوامر. (۴). مر و.

(۵). آج، لب، مر، لت و. (۶). مر را. (۷). اساس، وز، مت: مهر، با توجّه به تب و سایر نسخه‌ها تصحیح شد. (۸). مر: شدند. (۹). مر که. (۱۰). اساس، وز، مت: خود، با توجّه به تب و سایر نسخه تصحیح شد. (۱۱). آج، لب، مر: وجه. صفحه : ۲۹۵ حسن بصری گفت: ضمین باشد آن که پایندان«۱» و عاقله قوم بود. ربیع گفت: امین و استوار قوم باشد. قتاده گفت: گواه باشد بر قوم خود. و قومی دگر گفتند: رئیس باشد و عریف که از کارها بر رسد و اصل نقیب در لغت فعیل باشد از نقب و نقب سوراخ فراخ باشد و آن را که آن سوراخ کند نقّاب خوانند. و ثقب و نقر و نقب متقارب باشد جز که ثقب«۲» اندک بود و نقر از او بیش باشد و کنده‌گر را نقّار گویند و چنگال مرغ را«۳» منقار گویند و نقب از همه بیشتر باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: نقیب فعیل باشد به معنی فاعل برای آن که او تعرّف کند و از کارها بر رسد و در غور کارها رود پس به«۴» آن ماند که نقب کند. و بعضی گفتند: فعیل باشد به معنی مفعول برای آن که کار او را تفحّص کرده باشند و در غور شده تا بدانسته باشند که او صلاحیت نقابت دارد«۵» و منقبت آن خصلت«۶» باشد که بر او نقب کنند و در غور او شوند از فضیلت مرد و جمعش مناقب باشد و نقبه ایزار پای باشد که آن را ساق نبود برای آنش نقبه خوانند لاتّساع نقبتها و اوّل جرب را نقبه گویند. قال الشاعر: متبذّلا تبدو محاسنه یضع الهناء مواضع النّقب و

کلب نقیب گویند سگی که آن را سوراخی در گلو کنند تا آواز او بلند بر نیاید و اینکه بخیلان کنند تا مهمان به آواز سگ به ایشان راه نبرد«۷» و در معنی نقبا در اینکه آیت دو قول گفتند: حسن بصری و جبّایی گفتند، برای آن ایشان را نقیب خواند«۸» که ایشان را ضمان قوم خود کردند که مخالفت نکنند آن را که اسد آن را«۹» فرموده بودند. ---------------------------------

------ (۱). لت: پایندگان. (۲). اساس، وز، مت: نقب، با توجّه به تب و سایر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). اساس: مرا، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). لت: با. (۵). لت یا نه. (۶). آج، لب: حاصل. (۷). مر: نیابد. (۸). مر: خوانند. (۹). کذا در مج، وز، مت (!) دیگر نسخه بدلها: ندارد. صفحه : ۲۹۶ مجاهد و سدّی گفتند: برای آن نقیب خواندند ایشان را که ایشان را فرمودند تا بر آثار آن جبّاران [۳۷۴- پ]

بشوند«۱». و قصّه«۲» اینکه بود که: خدای تعالی موسی را و قومش را وعده داد که زمین مقدّسه که زمین شام است به ایشان دهد و قرارگاه ایشان کند و آنگه که اینکه وعده بود در آن جا جبّاران کنعانی بودند خدای تعالی گفت: من ایشان را هلاک کنم و زمین و مال و ملک ایشان به میراث به شما دهم و اینکه پس از آن بود که خدای مصر«۳» از قبطیان بستد و ایشان را و پیشوای ایشان را که فرعون بود هلاک کرد چون مصر ایشان را مستخلص شد خدای تعالی ایشان را زمین شام وعده داد و موسی را فرمود که: بنی اسرائیل را برگیرد به أریحاء شو شهریست از شهرهای شام و آن زمین مقدّسه است و وحی کرد به موسی که من آن را به سرای قرار شما کردم و بروید و با ایشان قتال کنید«۴» که من ناصر شماام. موسی- علیه السّلام- اینکه پیغام بگذارد و چون عزم رفتن«۵» مصمّم کرد لشکر او دوازده سبط بودند از دوازده فرزند یعقوب- علیه السّلام- به فرمان خدای بر هر سبطی نقیبی فرو کرد تا کفیل قوم و عاقله«۶» قومش باشد. موسی- علیه السّلام- ایشان را نصب کرد به فرمان خدای و نامهای ایشان اینکه است از سبط روبیل: شامل بن رکن«۷» بود. و از سبط شمعون: شافاطر بن جزی«۸» بود. و از سبط یهوذا: کالب بن یوفنّا بود و از سبط ایین«۹» حابل«۱۰» بن یوسف بود. و از سبط دیانون حدی بن شوری بود. و از سبط یوسف افراثیم«۱۱» بن یوشع بن نون بود. و از سبط بنیامین فلطم بن رقون بود. و از سبط اشر شانون بن ملکیل بود. و از سبط تقتال«۱۲» حیی بن وقشی بود. و از سبط دان حملائیل«۱۳» بن حمل بود [از سبط لاوی حولا بن ملیکا]«۱۴». و از سبط حدی سوسی«۱۵» بود. موسی- علیه السّلام- برفت با اینکه قوم و ------------------------

---------- (۱). آج، لب، مر: بنشوند. (۲). مر، لت آن. (۳). مر را. (۴). آج، لب: کنی/ کنید. (۵). آج، لب، مر: ندارد. (۶). لب، مر: عاقل. (۷). تب، آج، لب، مر، لت: رکز. [.....]

(۸). تب، آج، لب، مر، لت: شافاط بن جزی. (۹). آج، لب، مر، لت: ابین. (۱۰). لت: خایل. (۱۱). کذا در اساس و مت، وز: افراسم (بی نقطه)، تب، آج، لب، مر، لت: افراییم. (۱۲). آج، لب، مر: نفتال، لت: نفتالی. (۱۳). وز، آج، لب: حملابیل، مر: حملابل: (۱۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). مر: موسی. صفحه : ۲۹۷ بالشکر و اسباط بنی اسرائیل تا بنزدیک اینکه شهر رسید اعنی أریحا که زمین مقدّسه بود. موسی- علیه السّلام- اینکه دوازده نقیب را بفرستادند«۱» تا بروند و احوالی«۲» بدانند و او را خبر دهند. از جمله جبّاران آن شهر یکی عوج عنق«۳» بود و گفته‌اند: طول او بیست و سه هزار گز بود و سیصد و سی«۴» سه گز و ثلثی از گزی. اینکه روایت عبد اللّه عمر است. و در اخبار هست که روزی که ابر«۵» بودی او را در سر و روی و سینه پیختی و وقت بودی که ابر او را تا سینه بودی و روی و سر او را آفتاب [بودی]«۶» و او از ابر آب خوردی و ماهی از دریا بگرفتی و در آفتاب بریان کردی و بخوردی. و در خبر است که او«۷» ایّام طوفان بنزدیک نوح آمد و او را گفت: مرا با خود در کشتی نشان. نوح- علیه السّلام- گفت: برو ای دشمن خدای که مرا نفرموده‌اند. او برفت و آب طوفان بالای کوههای زمین چهل [گز]«۸» برفته«۹» و عوج را بالای زانو بود. و در خبر است که او را سه هزار سال عمر بود و عنق نام مادر او بود و گفته‌اند: عناق«۱۰» دختر آدم بود- علیه السّلام- و اوّل کسی بود که بغی کرد بر«۱۱» زمین و هر انگشتی از«۱۲» انگشتان سه گز بود در دو گز بر«۱۳» هر ناخنی انگشتی از آهن بمانند داسی و چون بر زمین بنشستی یک گز«۱۴» به آن زمین مشغول کردی او از دشت می‌آمد و در زه

هیزم بر سـر نهـاده لایق او چـون آن دوازده کس را دیـد«۱۵» از ایشـان عجب آمـد او را. و در خبر آورده‌انـد کـه هر یکی را از ایشان«۱۶» چهل گز طول بود او ایشان را بگرفت و در دامن نهاد و دامن به میان فرو کرد«۱۷» و ایشان را با خانه آورد و بتعجّب ---------------------------------- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بفرستاد. (۲). آج، لب، مر: احوال. (۳). مر، عوج بن عنق. (۴). دیگر نسخه بدلها و. (۵). وز: ابری. (۸- ۶). اساس: ندارد، از ور افزوده شد. [.....]

(۷). آج، لب، مر، لت در. (۹). مر: برفت، لت: بر رفته. (۱۰). لت او. (۱۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: در. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت او. (۱۳). لت: و. (۱۴). لت: کریو. (۱۵). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بدیـد. (۱۶). اسـاس، مت: ایشان را، با توجّه به فحوای کلام زائد می‌نماید. (۱۷). لت: برزد. صفحه : ۲۹۸ ایشان را پیش زن خود ریخت و گفت: اینان را نبینی که آمده‌انـد تا با ما قتل«۱» کنند و زمین و شهر ما را به دست گیرند«۲». آنگه گفت ایشان را به پای بمالم زن گفت: نباید، رها کن اینان را تا بروند و خبر ما به ایشان برنـد عوج ایشان را دست بداشت تا برفتند ایشان بیرون رفتند«۳» در بازار ایشان هر خوشه انگور دیدنـد که هیچ مرد از ایشان بر نتوانستندی«۴» گرفتن و نار ایشان هر یکی چندان«۵» بود که نیمه پوست او ده کس در زیر آن پنهان شدنـدی«۶» ایشان بیامدند و با یکـدیگر گفتند: چه رأی است ما را اگر اینکه که دیدیم با قوم بگوییم دل شکسـته شوند با یکدیگر عهد کردند که اینکه حدیث جز با موسی و هارون- علیه السّلام«۷»- نگویند تا ایشان رای خود ببندند«۸» در آن. آنگه عهد«۹» بشکستند و هر یکی سبط خود را بنهان بگفتنـد و دل شکسـته بکردنـد در نقبا خلاف کردند. بعضـی گفتند انبیا بودند و اینکه درست نیست چه ایشان نه انبیا بودند نه اوصـیا بل دوازده سـپاه سالار بودند در لشـکر موسی- علیه السّلام- و آنگه گفت: وَ بَعَثنا مِنهُم اثنَی عَشَرَ نَقِیباً«۱۰» ...، لفظ بعثت در حق ایشان دلیل پیغامبری«۱۱» نکند چه حق تعالی اینکه لفظ در حقّ آن دو کلاغ بگفت در قصّه پسران آدم فی قوله: فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً یَبحَثُ فِی الأَرضِ، آنگه عوج عنق بیامد و لشکر موسی- علیه السّلام- بنگرید یک فرسنگ در یک [۳۷۵- ر]

فرسنگ بود طول و عرضش«۱۲» برفت و بر آن طول و عرض پاره‌ای از کوه ببریـد و بر سـر گرفت بر آن که تا به شب بر لشـکرگاه موسی زند خدای تعالی مرغی را فرستاد«۱۳» پاره الماس در منقار گرفته تا پیرامن و گرداگرد سـر او بسفت تا از پاره کوه در گردن او افتاد به ماننـد طوقی، او ---------------------------------- (۱). اساس، مت: قتل، با توجّه به وز تصـحیح شد. (۲). لت: فرو گیرنـد. (۳). وز، تب، آج، مر، لت: آمدنـد. (۴). اساس، وز، مت: توانسـتندی، با توجّه به تب و دیگر نسـخه بدلها تصـحیح شد. [.....]

(۵). لت: چندانی. (۶). مر، لت: شدی. (۷). وز، تب: علیهم السّلام. (۸). تب، لت: ببیننـد، آج، لب: ببندند، مر: ببیند. (۹). لت خود. (۱۰). سوره مائده (۵) آیه ۱۲. (۱۱). تب، آج، لب، مر، لت: پیغمبری. (۱۲). آج، لب: او. (۱۳). آج، لب، مر، لت: بفرستاد. صفحه : ۲۹۹ خـواست تـا از گلوی خود بر آرد نتوانست اسیر گشت حق تعـالی وحی کرد به موسـی که ای موسـی دریـاب دشـمنت [را]«۱» موسی بیامد او را دید چنان عصای«۲» برآورد«۳» و بالای عصا ده گز بود و بالای موسی ده گز«۴» و ده گز بر هوا برجست و عصا بر کعب او زد و از آن زخم بیفتاد و آن کوه بر گردن او نتوانست خاسـتن بنی اسـرائیل بشتافتند و تیغ و تیر در او نهادند و او را بکشتند و سرش ببریدند گفتند استخوان«۵» او چنـد سال به پل رود نیل کرده بودنـد اینکه روایت«۶» است. و روایـتی دیگر آنست که او در زمین بغی و طغیان از حدّ ببرد خدای تعالی سـباع زمین را بر او گماشت شـیران را هر شـیری چند«۷» پیلی و هر گرگی چنـد شتری و هر کرکسـی چند خری تا در او افتادند و او را بدریدند و بخوردند. و قال اللّه إِنِّی مَعَکُم، و خدای تعالی بنی اسـرائیل را گفت من با شمـاام به معنی نصرت اینکه جـا وقف است و کلاـم تمـام است. آنگه ابتـدای کلاـمی دگر کرد گفت (لَئِن أَقَمتُمُ الصَّلاـةَ) کوفیـان گفتند اینکه لام جواب قسـمی مضـمر است و التّقدیر و اللّه لئن اقمتم الصّلوة به خدای که اگر شما نماز بپای دارید و ارکان و حقوق آن به جای آریـد و مواقیت آن را مراعات و مراقبت کنیـد«۸» (و آتیتم الزّکوة) و زکات مال بدهیـد بر حسب آن که بر شـما فریضـه کرده‌انـد و به رسولان و پیغامبران من ایمان آریـد و ایشان را تصدیق کنی و حرمت داری و تعظیم و توقیر کنی و قوله: وَ عَزَّرتُمُوهُم

در تعزیر دو قول گفتند زجاج گفت مراد به تعزیر نصرت«۹» است یعنی اگر یاری کنید پیغامبران مرا«۱۰» و إبن زید گفت مراد به تعزیر توقیر و تعظیم است و ابو عبید«۱۱» اینکه اختیار کرد به اینکه بیت استشهاد کرد: و کم من ماجد لهم کریم و من لیث یعزّر فی النّدیّ ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شده. (۲). دیگر نسخه بدلها بجز مت: عصا. (۳). لت: براوزد. (۴). مر بود. (۵). وز، تب، آج، لب، لت: استخوانهای، مر: استخوان پای. [.....]

(۶). آج، لب: روایتی. (۷). مر: چون. (۸). آج، لب: کنی. (۹). اساس، وز، مت: تصرف، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مر: را. (۱۱). تب، مر: ابو عبیده. صفحه : ۳۰۰ ای یوقّر فی المجلس، و فراء گفت اصل کلمه از عزر است و آن منع و رد باشد و منه التّعزیر التّأدیب لأنّه یتأدّب به و یمتنع ممّا یمنع عنه به. وَ أَقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرْضاً و قرضی نیکو یعنی مال بصدقه دهید و بر خدای تعالی قرض کند«۱» امید آن را که به از آن به«۲» او دهد و اصل قرض قطع بود قوله: قَرْضاً حَسَناً، در او چند قول گفتند: یکی آن که بطیبت نفس بدلخوشی دهد آنچه دهد قول دیگر آن که منّت ننهد و ایذا نکند کما قال تعالی: ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً«۳»، و گفته‌اند از حلال نفقه کند دون حرام و قرض گفت در مصدر اقرض و اقراض نگفت کقوله تعالی وَ اللّهُ أَنْبَتَکُم مِنَ الأَرضِ نَباتاً«۴»، و کما قال امرء القیس: رضت فذلّت صعبهٔ ایّ اذلال و قوله: لَأُکَفِّرَنَّ عَنکُم، اینکه لام جواب قسم مضمر است مکفّر کنم سیّئات شما را یعنی اینکه افعال سبب کفّاره گناهان شما کنم و تحقیق آن باشد که حق تعالی گفت چون ایشان«۵» به اینکه افعال و طاعات قیام کنند«۶» من گناهان ایشان بیامرزم به فضل و رحمت [خود]«۷» و اصل تکفیر تغطیه و پوشش باشد و الکفر«۸» السّتر قال لبید: فی لیلهٔ کفر النّجوم غمامها» و ایشان را به بهشتهایی برم که در زیر آن یعنی در زیر درختان جویها می‌رود فَمَن کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ مِنکُم، هر که پس ازین کافر شود از شما و ذلِکَ، اشارت است به میثاق فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ، او راه راست گم کرده باشد. قوله: فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم، حق تعالی به اینکه آیت رسول را- علیه السّلام- تسلیت داد«۹» گفت اگر جهودان عصر«۱۰» تو عهد و پیمان تو بشکافتند«۱۱» جهودان روزگار موسی هم«۱۲» اینکه«۱۳» کردند من ایشان را لعنت کردم و از رحمت خود دور کردم به«۱۴» اینان ---------------------------------- (۱). مر: کنید. (۲). وز، تب، آج، لب: با. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۲. (۴). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷. (۵). آج، لب: ندارد. (۶). مر: نمایند. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). لت و. [.....]

(۹). مر و. (۱۰). لت: عهد. (۱۱). لت: بشکافند. (۱۲). مر: نیز. (۱۳). مر: همین. (۱۴). لت: با. صفحه : ۳۰۱ هم اینکه کنم و «ما» در آیت صله است و زیاده و لکن نه زیادتی که بی فایده باشد و فایده او آن است که «ما» که حرف باشد اصل او نفی باشد پس شمّه‌ای از نفی در او باشد و معنی آن باشد که بنقضهم میثاقهم لعنّاهم لا بغیره ما ایشان را لعنت که کردیم به نقض و شکافتن عهد کردیم نه به دیگر چیز، و کذلک قوله: فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُم«۱»، و همچنین «ماء» کافّه فی قوله: انما که انّ اثبات را تأکید کند«۲» و در «ما» شمّه‌ای نفی باشد برای آن گفتند که «انّما» لاثبات الشّیء و نفی ما سواه و نقض، عهد شکافتن و بنا شکافتن باشد. یقال نقضت البناء و الحبل و العهد و لعن طرد و ابعاد باشد. وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم قاسِیَةً، حمزه و کسائی خواندند قسیّهٔ بی الف بتشدید یا علی وزن فعیله و اعمش در شاذّ«۳» علی فعله قسیهٔ بتخفیف و باقی قرّاء خواندند قاسیهٔ با الف. حسن بصری گفت اینکه لعن آن مسخ است که در جهودان بود«۴» فی قوله: کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ، ابو القاسم بلخی گفت: آن قساوت دل ایشان بر سبیل عقوبت بود و دیگران از اهل تأویل گفتند مراد آن است که آن الطاف که عند آن دل ایشان نرم شدی نکرد به«۵» ایشان امّا بر وجه عقوبت و خذلان و امّا بر آن وجه که دانست منتفع«۶» نشوند به آن و امّا به آن وجه که آن فعل در حقّ ایشان آنگه لطف [۳۷۵- پ]

بودی که نقض عهد نکرده بودند چون نقض عهد کردند آن فعل لطف نبود ایشان را و قسیّهٔ و قاسیهٔ لغتان کالعلیّهٔ و العالیهٔ و الزّکیّهٔ و الزّاکیهٔ«۷». عبد اللّه عبّاس گفت: قاسیهٔ ای یابسهٔ دل ایشان خشک کرد و قسا و جسا و عسا بمعنی واحد و گفته‌اند غلیظا«۸» سخت درشت که نرم نشود به موعظه و گفته‌اند متکبّر که قبول وعظ نکند و گفته‌اند ردیّ فاسد بود«۹» من قولهم دراهم قسیّهٔ ای ردیّهٔ قال الشّاعر: ---------------------------------- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. (۲). لت: تأکید اثبات کند. (۳). لت

خواند. (۴). آج، لب، مر: گفت. (۵). لت: با. (۶). مر: منقطع. (۷). تب و. (۸). لت: غلیظ. [.....]

(۹). اساس، مر، مت: بر، وز، تب، آج، لب: بد، با توجّه به فحوای کلام و نسخه لت تصحیح شد. صفحه : ۳۰۲ لها صواهل فی صمّ السّلام کما صاح القسیّات فی ایدی الصّیاریف یصف وقع المساحی فی الحجارهٔ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ در شاذّ نخعی و سلمیّ خواندند: یحرّفون الکلام عن مواضعه. و «کلم» جمع کلمه باشد من باب تمر و تمرهٔ. و «کلام» جنس باشد و در معنی او دو قول گفتند«۱»: یکی آن که تأویل او بد می‌کنند بر خلاف«۲» راستی و دگر آن که نفس«۳» کلمات می‌گردانند بر جای خود رها نمی‌کنند«۴» به زیادت و نقصان چنان که دگر جای گفت: وَ یَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و ما هو من عند اللّه، و قوله: وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقاً یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْکِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْکِتابِ«۵» و ما هو من الکتاب، و قوله: وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُکِّرُوا بِهِ، و بهره ذکر و علم از آن فراموش کردند، یعنی نصیب«۶» خود از ایمان به رسول ما- علیه السّلام- فراموش کردند که ایشان را به آن تذکیر کرده بودند. و گفته‌اند مراد ترک است به نسیان یعنی نصیب خود از آن چیزها«۷» رها کردند که نعت و صفت رسول از تورات بگردانیدند و به جای آن چیزها دگر گفتند و نوشتند. قوله: وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلی خائِنَةٍ مِنْهُمْ، و پیوسته مطّلع می‌شوی تو بر خیانتی از ایشان. گفتند: فاعله به معنی مصدر است کالعافیهٔ و الخاطیهٔ و الطّاغیهٔ. قال اللّه تعالی: وَ الْمُؤْتَفِکاتُ بِالْخاطِئَةِ«۸»، قوله: فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطَّاغِیَةِ«۹»، و اینکه قول مبرّد است. و گفته‌اند مراد فاعل است و «ها» در او مبالغه راست، کقولهم: رجل علامهٔ و نسّابهٔ. قال الشّاعر: حدّثت نفسک بالوفاء و لم تکن للغدر خائنهٔ مغلّ الإصبع خطاب می‌کند با مردی و او را نهی می‌کند از خیانت می‌گوید، و قوله مغلّ الاصبع یعنی تغلّ إصبعک فی المتاع للخیانهٔ. -------------------------------- (۱). آج، لب، مر: باشد. (۲). مر: بخلاف. (۳). آج، لب، مر: لفظ. (۴). آج، لب: می‌کنند. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۸. (۶). مر: نصیبه. (۷). تب، لت: چیزها، مر: چیز. (۸). سوره الحاقّه (۶۹)، آیه ۹. (۹). سوره الحاقّه (۶۹) آیه ۵. صفحه : ۳۰۳ و قول سیم«۱» آن است که «خائنهٔ» صفت موصوفی محذوف است یعنی علی فرقهٔ و«۲» طائفهٔ او جماعهٔ خائنهٔ، و اینکه جمله وجوه«۳» نیکوست و محتمل. إِلَّا قَلِیلًا مِنْهُمْ، نصب او بر استثناء است. خدای تعالی«۴» جماعتی را که اینکه طریقه و سیرت نداشتند از اینکه میانه بیرون آورد و استثنا کرد، و آن جماعتی بودند از ایشان که«۵» اسلام آوردند چون عبد اللّه سلام و جز او. فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ، خدای تعالی گفت: عفو بکن ایشان را. و عفو و صفح به یک معنی باشد برای اختلاف لفظ آورد و گفته‌اند صفح بلیغتر از عفو است«۶» إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ، که خدای تعالی نکوکاران را دوست دارد. و از جمله نکوکاری عفو است از مستحقّ عقوبت. قتاده گفت: اینکه منسوخ است بقوله: قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ«۷» و ابو علی گفت منسوخ است بقوله: وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ«۸». ابو القاسم بلخی گفت: روا باشد که اینکه عفو مشروط بود به شرط توبه و یا قبول جزیه، برای آن که چون جزیه قبول کرده باشد«۹» کس را بر ایشان سبیلی نباشد و اینکه قول حسن بصری است و جعفر بن مبشّر و اختیار جریر طبری است و بر اینکه قول آیت منسوخ نباشد مخصوص باشد به آنان که توبه کنند یا جزیه دهند. و قوله: یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عن مواضعه دلیل نکند بر آن که قسوت قلب برای تحریف است، بل آن کلامی مستأنف باشد و یا در موضع حال بود من قوله: لَعَنَّاهُمْ، یعنی«۱۰»: محرّفین الکلم ناسین حظوظهم تا کسی از او شبهتی«۱۱» نسازد و تمسّک نکند به او«۱۲». قوله: وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّا نَصاری،- الآیهٔ. حق تعالی چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان بگفت با ذکر ترسایان آمد و گفت از آنان نیز که دعوی ترسایی می‌کنند و می‌گویند ما ترسائیم و اینکه«۱۳» جماعتی‌اند که در دین ترسایی درست نه‌اند. -------------------------------- (۱). وز: قولی سهام، آج، لب، تب: سیوم. (۲). آج، لب، مر، لت: او. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مت: اینکه وجوه جمله. (۴). مر اینکه. [.....]

(۵). لت: که از ایشان. (۶). مر: باشد. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۲۹. (۸). سوره انفال (۸) آیه ۵۸. (۹). مر: کردند. (۱۰). لت: بمعنی. (۱۱). آج، لب، مر، لت: شبهی. (۱۲). آج، لب و. (۱۳). مر: اینها. صفحه : ۳۰۴ تا«۱» خدای تعالی گفت: قالُوا إِنَّا نَصاری، برای آن که در همه ملّتی مرغلان«۲» و منافقان می‌باشند. أَخَذْنا مِیثاقَهُمْ، هم آن عهد و پیمان بستدیم از ایشان که از جهودان ستده بودیم.

ایشان نیز همان معامله کردند که جهودان کردند از نقض عهد و نسیان و ترک حظ و بهره خود از خیر و ایمان به محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- فَأَغرَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ، لا جرم از میان ایشان عداوت و دشمنی برانگیختیم و در ایشان بستیم و آویختیم«۳» تا به روز قیامت. من قولهم غریت بکذا و اغرانی فلان به. و اصله من الغرا، اصل او از سریشم باشد«۴» که به او چیزی بر هم پیوندند. [و مصدر]«۵» غریت غری و غراء ممدود و مقصور آمده است. قال الشّاعر: اذا قیل مهلا قالت العین بالبکاء غراء و مدّتها حوافل تنهل«۶» خلاف کردند در آن که ضمیر «بینهم» راجع با کیست، بعضی گفتند [۳۷۶- ر]

راجع است با جهودان و ترسایان«۷» یعنی ما میان جهودان و ترسایان دشمنی انگیختیم، و بعضی دگر گفتند میان ترسایان یعنی فرق ایشان که از میان فرق ایشان خلاف و منازعت و دشمنی است از ملکانیان و نسطوریان«۸» و یعقوبیان. و سبب اضافت آن با خدای تعالی از چند وجه بود: یکی از جمله«۹» خذلان چنان که گفتیم. دگر از جهت امر او به معادت ایشان که ایشان اهل باطل‌اند و معادات ایشان واجب است بر همه مکلّفان دگر به ادلّه که نصب کرد بر بطلان مذاهب و مقالات ایشان، چون فرقتی مطّلع شوند بر فساد قول آن فرقت به آن دلیلها آن ------------------------------ (۱). وز، لت: با. (۲). اساس، وز، مت: مرغل، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج، لب، لت: بر انگیختم و در ایشان بستم و آویختم. (۴). مر: من غرا که سریشم باشد. (۵). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۶). کذا ضبط بیت در همه نسخه‌ها، در لسان العرب (مادّه غرأ) بیت زیر به کثیر نسبت یافته است: اذا قلت: أسلو، غارت العین بالبکا ||غراء، و مدّتها مدامع حفل (۷). تب: ترسان. (۸). اساس، وز، تب، لت، مت: فسطوریان، آج، لب، مر: قسطوریان، با توجه به ضبط کلمه در تفسیر تبیان و دیگر منابع تصحیح شد. (۹). کذا در اساس، وز، مت، تب، آج، لب، لت: جهت، مر: آن که از جهت. صفحه : ۳۰۵ فرقه را دشمن گیرند«۱» و اگر چه او نیز مقالتی گوید که در فساد برابر آن باشد و لکن او جاهل باشد به آن. و بر اینکه قاعده اغری اللّه«۲» تعالی بین الکافرین صحیح امّا اغراء عداوت بین المؤمن و الکافر روا نباشد برای آن که مؤمنان بر حق‌اند و بر اعتقاد صحیح، بر خلاف قول ایشان دلیل نباشد برای آن که اینکه«۳» قول حق است و بر بطلان قول کفّار خدای تعالی ادلّه نصب کرده است که هر کس که در آن نظر کند و آن اباطیل بشناسد دشمن گیرد ایشان را. وَ سَوفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما کانُوا یَصنَعُونَ، و خدای تعالی خبر دهد هر کسی را«۴» به آنچه کرده باشند«۵» از خیر و شر و مورد آیت مورد«۶» تهدید و وعید است یعنی جزا دهد هر کسی را به آنچه کرده باشند به حسب استحقاق ایشان. یا أَهلَ الکِتابِ، آنگه خطاب کرد با جهودان و ترسایان به یک جای و به ایشان تقریر و تصحیح نبوّت پیغامبر ما- صلّی اللّه علیه و آله- کرد. گفت [ای اهل کتاب که تورات و انجیل است، پیغامبری به شما آمد تا بیان کند شما را بسیاری از آن حکمها که شما پنهان می‌دارید از]«۷» تورات و انجیل. عبد اللّه عبّاس و قتاده گفتند: [از جمله]«۸» آنچه خدای تعالی رسول را بیان کرد، رجم زانی بود که ایشان بگردانیده بودند به سبب مراعات جوانب رؤسا و اکابرشان و برای [آن]«۹» هر دو گروه را اهل کتاب گفت و اهل کتابین نگفت و اگر چه کتاب دو است، برای آن که لام تعریف جنس [در او]«۱۰» است. و بعضی دگر گفتند برای آن که آن دو کتاب بمثابه یک کتاب است در معنی آن که منسوخ و متروک است و کار بستنی نیست چنان که اصحابش اگر چه در نحلت و ملّت مختلفند کافرند و اسم کفر شامل است ایشان را، و الکفر ملّة واحدة و --- ------------------------------ (۱). لت: گیرد. (۲). تب: اغراء اللّه. (۳). لت: آن. (۴). لت: ایشان را. (۵). تب: باشد.

(۶). آج، لب، مر، لت: ندارد. (۷). اساس و مت افتادگی دارد، و از وز آورده شد. (۱۰- ۸). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). اساس، تب، مت: ندارد، از آج افزوده شد. وز: آن که. صفحه : ۳۰۶ اینکه بیان حق تعالی رسول را بر وجه معجزه«۱» فرمود برای آن که ایشان اینکه«۲» احکام از رجم زانی و جز آن«۳» بر خفیه و پوشیدگی تحریف کرده بودند و کس بر آن مطّلع نبود جز ایشان خدای تعالی اطّلاع داد رسول را بر آن تا او خبر داد ایشان را به صنع«۴» ایشان در تورات و انجیل تا علمی باشد از اعلام معجز و دلیلی بر صدق و صحّت نبوّت او چه دانند که اینکه غیب است و اینکه کس نداند الّا عالم الغیب و او اینکه خبر از خدای یافته

بود«۵»، و قوله: وَ یَعفُوا عَن کَثِیرٍ معنی آن است که اینکه رسول را که من فرستادم یعنی محمّد مصطفی- صلّی اللّه علیه و آله- بسیاری احکام که شما از کتابهای خود بگردانیده«۶» و تأویل خطا کرده آن را بیان می‌کند و آشکارا می‌کند و از بسیاری عفو می‌کند یعنی می‌داند و نمی‌گوید و اینکه به حسب مصلحت باشد به امر خدای تعالی آنچه حق تعالی گفته باشد که ایشان را، اعلام کن از خیانت ایشان که ایشان را یا جز ایشان را در آن لطف باشد آن اظهار کرد و آنچه گفت پوشیده‌دار از احوال ایشان، چه دانست که در اظهار آن لطفی نخواهد بودن پوشیده داشت برای اینکه وجه را. و روا باشد که چنان که در اظهار آنچه اظهار کرد لطف باشد و دلالت گروهی را در ترک آنچه ترک کرد دلالت باشد قومی را برای آن که اینکه نوعی بود از علم به احوال ایشان که او داند که ایشان در چند چیز«۷» خیانت کردند او بگفت و دیگر چیزها باشد که در آن هم خیانت کرده باشند. او گوید من می‌دانم و لکن عفو بکردم شما را از شرح آن تا اگر به بعضی فعل ایشان را رسوا کرده باشد ایشان را به بعضی اغضا«۸» کرده باشد و اینکه هم دلالت صدق او بود و هم علامت کرم. آنگه گفت: قَد جاءَکُم مِنَ اللّهِ نُورٌ، به شما آمد از خدای تعالی نوری یعنی رسول علیه السّلام، وَ کِتابٌ مُبِینٌ یعنی «قرآن» که کتابی است بیان کننده و «أبان» هم لازم باشد هم متعدّی و «مبین»، روشن باشد و هم روشن کننده. یَهدِی بِهِ اللّهُ خدای تعالی به او هدایت کند و راه نماید، یعنی بیان و لطف به -- (۱). تب، آج، لب، مر، لت: معجز. [.....]

(۲). آج، لب، مر: ندارد. (۳). تب: اینکه. (۴). لت: صنیع. (۵). وز، تب، آج، لب، لت: یافته باشد، مر: یافته است. (۶). مر، لت: بگردانیده‌اید. (۷). لت که. (۸). آج، لب: اغفار، مر: اعفا. صفحه : ۳۰۷ اینکه کتاب و به اینکه پیغامبر. و روا بود که ضمیر عابد باشد«۱» الی کلّ واحد منهما، و روا بود که الی اقرب المذکورین باشد و آن کتاب است و روا بود که الی اهمّ المذکورین باشد و اگر چه ابعد باشد، کما قال: وَ إِذا رَأَوا تِجارَةً أَو لَهواً انفَضُّوا إِلَیها«۲». مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ آن را که متابعت رضای او کند، سُبُلَ السَّلامِ. و رضا نقیض سخط باشد و رضا و رضوان مصدر بود من رضی یرضی و از باب اراده باشد«۳» و آن اراده خیر و ثواب بود. و سخط اراده عقاب باشد به مستحقّش و سبل جمع سبیل باشد. و در سُبُلَ السَّلامِ، چند قول گفتند: یکی آن که «سلام» نام خداست- جلّ جلاله- فی قوله: السَّلامُ المُؤمِنُ«۴»، بنماید ایشان را راه خود. آنگه اینکه بر یک تقدیر [۳۷۶- پ]

باشد از دو: امّا علی تقدیر دین اللّه«۵» او دار ثواب اللّه. و مراد به راه خدای امّا دین اسلام باشد و امّا راه بهشت علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه و اینکه قول حسن بصری است و سدّی. و زجّاج گفت«۶»: مراد به سلام سلامت است یعنی طریق نجات از هر شرّی و رسیدن به هر مرغوبی«۷» و خیری، وَ یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذنِهِ، و ایشان را از ظلمت کفر بیرون می‌آرد به نور ایمان به دعوت و ترغیب و ترهیب به فرمان او و الطاف او و ایشان را راه می‌دهد و هدایت می‌کند«۸» و به راه راست و آن راه دین اسلام است که در او کژی«۹» و اعوجاجی نیست. و معنی هدایت هم آن«۱۰» باشد که گفتیم از بیان و نصب ادلّه و ازاحت علّت و تمکین و الطاف و توفیق. آنگه به ذکر ترسایان آمد و تکفیر«۱۱» ایشان کرد و به کفر بر ایشان گواهی داد. به -- (۱). آج، لب، مر: بود. (۲). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰. (۳). تب، مر: بود. (۴). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳. (۵). لت: اما علی دین خلق اللّه. (۶). لت: گفتند. (۷). وز، رسیدن هر مرغوبی. [.....]

(۸). لت: می‌نماید. (۹). مر: کسری. (۱۰). تب: همان. (۱۱). لت: تکفّر. صفحه : ۳۰۸ آن اعتقاد که در حقّ عیسی مریم کردند. گفت: کافرند آنان که گفتند خدای عیسی مریم است. و لقد جواب قسمی مضمر است اعنی «لام» و قد برای تحقیق باشد و اختلاف اقوال در لفظ مسیح گفتیم و اینکه که خدای تعالی از ایشان باز گفت که ایشان کافر شدند«۱» به اینکه گفتن. مراد آن است که کافر شدند به«۲» اعتقاد الهیّت عیسی و آن که او خدای است و مستحقّ عبادت است و آن که روا داشتند که محدثی مخلوق«۳»، خدای باشد و آن که نعمتها که خدای را بود بر ایشان اضافه با عیسی کردند و اینکه هر دو اعتقاد کفر باشد. آنگه حق تعالی بر سبیل محاجّه و حجّت انگیختن بر ایشان گفت: یا محمّد بگو ایشان را که کیست که مالک است یعنی قادر است که دفع کند از

خدای تعالی آنچه او خواهد که کند از هلاک و مکاره به عیسی مریم و مادرش و به هر چه در زمین هستند! اگر او خواهد تا همه را هلاک برآرد هیچ مدفع و مانع نبود ایشان را از او وجه«۴» احتجاج از آیت آن است که اگر عیسی خدای بودی چون خدای خواستی که او را هلاک کند او هلاک از خود باز توانستی«۵» داشتن. چون معلوم است که او از اینکه عاجز است و در اینکه باب از میان شما و او فرقی نیست، بباید دانستن که او صلاحیّت الهیّت و استحقاق عبادت ندارد. وَ لِلّٰهِ مُلکُ‌السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما، خدای راست ملک آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است و عیسی از آن جمله است و عیسی با ضافت با اینکه جمله از روی قیاس چه باشد و با آن که سماوات جمع است و ارض جنس است، بینهما گفت و بینهنّ نگفت برای آن که بر طریقه دو جنس و دو نوع راند«۶» آن را یَخلُقُ ما یَشاءُ، بیافریند«۷» آنچه خواهد چنان که خواهد. و اینکه برای آن گفت که اگر ایشان را تهمت و شبهت آن است«۸» که من عیسی -------------------------------- (۱). لت: شوند. (۲). آج، لب اینکه. (۳). مر: مخلوقی. (۴). اساس، وز، آج، لب، مر مت: از دو وجه، با توجه به تب و احتمال خطاب از وو به از دو، تصحیح شد. (۵). وز: نتوانستی. (۶). آج، لب، مر: رانده. (۷). وز: بیافرید. (۸). مر: شبهه‌ای است. صفحه : ۳۰۹ را از مادر بی پدر آفریدم من آنچه خواهم چنان که دانم بیافرینم به حسب مصلحت، و بندگان مرا در اینکه پرده غیب بار نیست. و اگر ایشان را شبهت از آن جاست«۱» که خرق عادت بود که من خلق آفرینم از مادر تنها بی‌پدر، من بر همه چیز قادرم و آن که بر همه چیز قادر بود هیچ نوع از انواع مقدورات او بر او متعذّر نبود. آنگه آن محال و تمنّای باطل«۲» و گفتار هذیان که هر دو گروه، اعنی جهودان و ترسایان گفتند، حکایت کرد با رسول- علیه السّلام. جهودان و ترسایان گفتند: ما پسران خداییم و دوستان اوییم. عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون رسول- علیه السّلام- ایشان را بترسانید به عقاب خدای، گفتند: یا محمّد چه ترسانی ما را که ما اگر چه بسیار گناه کنیم خدای ما را عقوبت نکند که ما پسران اوییم و دوستان اوییم؟ سدّی گفت: دعوی کردند که خدای وحی کرد به یعقوب «إنّ ولدک بکری من الولد» فرزندان تو اوّل فرزندان منند من ایشان را بیشتر از چهل روز به دوزخ بدارم«۳» چندانی که از گناه پاک شوند و آتش گناه ایشان بخورد. آنگه منادی ندا کند که بیرون آید«۴» هر ختنه کرده را«۵» از فرزندان یعقوب. ما را بیرون آرند عند آن، فذلک قوله: لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً«۶». حسن بصری گفت: اینکه بر سبیل مبالغت گفتند و معنی آن که ما به خدای نزدیکیم چنان که فرزند به پدر و خدای بر ما چنان مهربان است که پدر بر فرزند، ما را عقوبت نکند. امّا ترسایان چون اعتقاد کرده بودند«۷» که عیسی پسر خداست- تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا- و عیسی را از خود شناختند«۸» گفتند: نَحنُ أَبناءُ اللّهِ، بر آن معنی که چون پدر عیسی باشد بمثابت آن باشد که پدر ما بود که ما از یک جنسیم چنان که قبیله هذیل را «شعراء هذیل«۹»» خوانند و اگر چه همه شاعر نباشند و عرب -------------------------------- (۱). مر: در آن جاست. (۲). آج، لب، مر، لت: و تمنّا باطل بود. [.....]

(۳). تب، آج، لت: ندارم. (۴). تب: آیید، آج، لب: آی، مر، لت: آرید. (۵). تب: ندارد. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۸۰. (۷). آج، لب، لت: اینکه اعتقاد کرده بودند، مر: چون اینکه اعتقاد کردند. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مت: می‌شناختند. (۹). اساس و مت: شعر هذیل، مر: شعر الهذیل، با توجه به وز و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. صفحه : ۳۱۰ گوید: فعلنا کذا و قتلنا فلانا و قال شاعرهم: نحن حفزنا الحوفزان بطعنة و آن یک کس بود که حوفزان را به نیزه بزد. و احبّاء جمع حبیب باشد به آن رها نکردند که دعوی نبوّت کردند تا نیز دعوی محبّت کردند، حق تعالی گفت بگو اینکه کافران را که اگر چنین است که شما می‌گویید چرا شما را عذاب می‌کند به گناهی که می‌کنید: و اینکه نیز بر سبیل [۳۷۷- ر]

احتجاج گفت بر ایشان، چه پدر به گناهی که فرزند بکند عقوبت نکند او را«۱». آنگه به «بل» اضراب کرد از کلام اوّل گفت: بَل أَنتُم بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ، بل شما آدمیانید«۲» از آنان که او آفریده است با شما همان معامله کند که بایشان«۳» اگر ایمان آری و طاعت کنی ثواب دهد و اگر کافر شوی و معصیت کنی جزا دهد شما را که او خداوندی است که آن را که خواهد بیامرزد به فضل. و آن

را که خواهد عذاب کند«۴». در فضل او آن است که مستحق و نامستحق را بیامرزد و لکن در عدل او نیست که نامستحق را عقوبت کند و ملک آسمان و زمین او راست و حکم و تصرّف آن به امر او است و هر چه در میان آسمان و زمین است همچنین ملک و ملک او است، رد بر آنان که گفتند: نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ، برای آن که چون قاعده اینکه باشد اینکه ایشان بندگان و پرستاران او باشند و در قبضه قدرت او باشند و اسیر حکم او باشند اینکه جا، و بازگشت و مصیر ایشان با او بود آن جا. و اینکه همه از روی معنی و فحوی رد و جواب آنان است که آن دعوی محال کردند- تعالی عن ذلک علوّا کبیرا. «یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا، اینکه آیت خطاب است هم با ایشان«۵»، گفت ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان؟ پیغامبر ما یعنی محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- به شما آمد عَلی فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، بر انقطاع پیغامبران. و فترت روزگاری بود که از میان دو پیغامبر بود که در آن وقت هیچ پیغامبر نبود و اصل کلمه از فتور است پنداری روزگار به نابودن پیغامبر فاتر است و آن قوّت ندارد که در عهد پیغامبر داشتی -------------------------------- (۱). لت: عقوبت نکشد. (۲). آج، لب: آدمیانی. (۳). لت: با ایشان. (۴). مر و. (۵). آج، لب: بایشان.

صفحه : ۳۱۱ و یا وجه تشبیه آن بود که پیغامبران پیاپی می‌آمدند چون منقطع شد آمدنشان پنداری کز«۱» فتوری بود در آمدن. «و امرأة فاتر الطّرف اذا کانت سقیم الجفن» و فتر میان سبّابه و ابهام باشد اذا امتدّ لبعد ما بین الإصبعین. حسن بصری گفت: اینکه فترت که میان عیسی بود و پیغامبر ما- علیهما السّلام- ششصد«۲» سال بود و قتاده گفت پانصد و پنجاه سال بود و ضحّاک گفت چهار صد و شصت و اند سال بود. أَن تَقُولُوا، و المعنی لئلّا تقولوا. حق تعالی باز نمود که سبب و علّت آن که من پس از فترت، محمّد مصطفی را برای آن فرستادم تا کسی را بر من حجّت نباشد به آن که گوید: ما جاءَنا مِن بَشِیرٍ وَ لا نَذِیرٍ، هیچ پیغامبر به ما نیامد که ما را بشارت دادی و بترسانیدی و اینکه آیت دلیل بطلان«۳» مجبّره است برای آن که بعثت پیغامبر در تکالیف«۴» عقلی محتاج الیه نیست و قدرت و آلت لا بد است و ناگزیر از آن اگر«۵» آنچه زیاده حجّت است خدای به آن خلل نکند [اولیتر آن که به واجب خلل نکند]«۶» چه اگر اینکه جا حجّت باشد بنده را بر خدای آن جا اولیتر که حجّت باشد. و کلام دلیل آن می‌کند که «لام» علّت و «لا» از لفظ محذوف است و التّقدیر: لئلا تقولوا، تا نگویید«۷» یعنی فرستادن ما رسول را برای آن بود تا زبان شما از اینکه گفتار کوتاه باشد«۸» و نظیره قوله: یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أَن تَضِلُّوا، و المعنی لئلّا تضلّوا و مثله قوله: وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ«۹» ... [ای]«۱۰» لئلّا تمید بکم، برای آن که بیان برای نفی ضلال کنند نه برای ضلال. و کوه بر زمین برای آن نهاد تا بنجنبد«۱۱» نه برای آن«۱۲» تا بجنبد«۱۳»، فَقَد جاءَکُم بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ، اکنون عذر نماند شما را که پیغامبر آمد به شما بشارت دهنده به ثواب و ترساننده از عقاب. وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، و خدای تعالی بر همه چیز قادر است. -------------------------------- (۱). لت: که. (۲). لب: سیصد، لت: نهصد. [.....]

(۳). لت مذهب. (۴). آج، لب، مر: تکلیف. (۵). تب: از آن که. (۶). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۷). مر، لت: نگویی. (۸). آج، لب: شود. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۱۰). اساس و وز: ندارد، از تب افزوده شد. (۱۱). تب، بنخسبد. (۱۲). وز بود. (۱۳). لب: بخسبد. صفحه : ۳۱۲ و وجهی دگر در اینکه آیت و نظایر او آن بود که «أن» تعلّق دارد به محذوفی و تقدیر آن بود که کراهة أن تقولوا و حفظا لها من ان تمید بکم، و رعایة لکم أن تضلّوا، و اگر چه تقدیر مختلف است معنی متقارب است. قال اللّه تعالی:

[سوره المائدة (۵): آیات ۲۰ تا ۲۶]

[اشاره]

وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ یا قَومِ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ جَعَلَ فِیکُم أَنبِیاءَ وَ جَعَلَکُم مُلُوکاً وَ آتاکُم ما لَم یُؤتِ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ

(۲۰) یـا قَومِ ادخُلُوا الأرضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُم وَ لا تَرتَدُّوا عَلی أدبارِکُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِینَ (۲۱) قالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوماً جَبّارِینَ وَ إِنّا لَن نَدخُلَها حَتّی یَخرُجُوا مِنها فَإِن یَخرُجُوا مِنها فَإِنّا داخِلُونَ (۲۲) قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِمَا ادخُلُوا عَلَیهِمُ البابَ فَإِذا دَخَلتُمُوهُ فَإِنَّکُم غالِبُونَ وَ عَلَی اللّهِ فَتَوَکَّلُوا إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۲۳) قالُوا یا مُوسی إِنّا لَن نَدخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ (۲۴) قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَملِکُ إِلّا نَفسِی وَ أَخِی فَافرُق بَینَنا وَ بَینَ القَومِ الفاسِقِینَ (۲۵) قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیهِم أَربَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الأَرضِ فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الفاسِقِینَ (۲۶)

[ترجمه]

چون گفت موسی قومش را ای مردمان یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون کرد در شما پیغامبران و کرد شما را پادشاهان و داد شما را آنچه نداد کسی را از جهانیان. ای قوم من در شوید در زمین پاکیزه آن که نوشت خدای برای شما بر مگردید بر پشتهاتان«۱» که پس برگردید زیان کاران. گفتند ای موسی در آن جا قومی جبّارانند«۲» و ما نشویم در آن جا تا بیرون آیند ایشان از آن جا اگر بیرون آیند از آن جا پس ما در شویم. گفتند دو مرد از آن که می‌ترسیدند، نعمت کرده بود خدای بر ایشان در شوید بر ایشان به در چون در شوید در آن جا شما غالب شوید«۳» [۳۷۷- پ]

و بر خدای توکّل کنید اگر شما ایمان دارید. گفتند ای موسی ما در نشویم«۴» در آن جا همیشه تا ایشان در آن جا باشند برو تو و پروردگار تو کارزار کنید که ما اینکه جا نشسته‌ایم. گفت بار خدایا من قادر«۵» نه‌ام الّا بر خود و برادرم جدا کن میان ما و میان گروه فاسقان. ------------------------------- (۱). تب، لت: پسهاتان. (۲). آج، لب، لت: گردنکشانند. (۳). وز، تب، لت: باشید. [.....]

(۴). آج، لب: درنیاییم. (۵). آج، لب: مالک. صفحه : ۳۱۳ گفت اینکه شهر«۱» حرام است بر ایشان چهل سال«۲» می‌روند در زمین، اندوهناک مباش بر مردمان فاسق. قوله: وَ إِذ قالَ مُوسی، الآیة. خدای تعالی درین آیت رسول را- علیه السّلام- حکایت کرد آنچه گفت موسی- علیه السّلام. قومش را از تذکیر نعمت خدای بر ایشان گفت یاد کن ای محمّد چون گفت موسی قومش را از تذکیر نعمت خدای بر ایشان گفت یاد کن ای محمّد چون گفت موسی قومش را ای قوم یاد کنید نعمت خدای بر شما و از نعمتهای او بر شما آن است که در میان شما پیغمبران کرد که شما را خبر می‌دهند از آسمان به علم غیب و گفتند مراد پیغامبرانی بودند«۳» که در عهد موسی بودند زیر دستان موسی که از پس موسی خواستند بودن«۴» و نیز از نعمتهای او بر شما آن است که شما را پادشاه کرد در معنی پادشاه درین آیت خلاف کردند. ابو سعید خدری روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت در بنی اسرائیل هر که او را زنی بودی و خدمتکاری و اسپی او را پادشاه خواندندی عبد اللّه عبّاس و مجاهد و حسن و حکم گفتند: هر که را سرای باشد«۵» و خادمی و زنی او پادشاه باشد. ابو عبد اللّه الحبلیّ گوید که از عبد اللّه بن عمرو بن العاص شنیدم که او گفت تو زنی داری که به شب بابر او«۶» شوی! گفت بلی گفت سرایی که مسکن تو باشد! گفت آری گفت تو از جمله توانگرانی گفت نیز خادمی که مرا خدمت کند گفت تو از جمله پادشاهانی. ابو الدّردا روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: من اصبح معافی فی بدنه آمنا فی سربه عنده قوت یومه فکانّما حیزت له الدّنیا بحذافیرها ، گفت هر که او در روز آید به تن با عافیت باشد و در راه رو خود ایمن باشد قوت روز«۷» دارد همچنان ------------------------------- (۱). آج، لب: زمین. (۲). وز، تب، لت در بیابان. (۳). مر: پیغمبرانی‌اند. (۴). مر: بودند. (۵). لت: بود. (۶). آج، لب: برابر. (۷). مر خود. صفحه : ۳۱۴ باشد که همه دنیا او را بود آنگه گفت: فرزند آدم تو را از دنیا چندان بس که سدّ جوعت کند و عورتت باز پوشد و اگر خانه«۱» باشد که با آن شوی آن کاری باشد و اگرت اسپی باشد که بر نشینی آن خیری تمام باشد تو را پاره نان و سبوی«۲» آب و إزاری«۳» عورت پوش مسلّم است و آنچه بالای آن است حساب باشد. ضحّاک گفت برای آن ایشان را پادشاه خوانند که سرایها [ی]«۴» فراخ

داشتند در او آب روان که هر که او [را]«۵» سرای بزرگ باشد آب روان در او و پادشاه بود. قتاده گفت اوّل کس«۶» که بنده داشت و بندگان فرمان ایشان بردند بنی اسرائیل بودند. سدّی گفت شما را آزادان کرد که مالک خود باشی و شما را مالکی نبود پس از آن که در دست قبطیان اسیر بودی«۷» و بنده و خادم ایشان بودی«۸» من شما را از دست ایشان برهانیدم وَ آتاکُم ما لَم یُؤتِ أَحَداً مِنَ‌العالَمِینَ و آن داد شما را که کس را نداد«۹» از مردمان عصر شما. زجاج گفت آنچه ایشان را داد خالص بود ایشان را بی‌مانعی و منازعی. عبد اللّه عباس گفت: ایشان را آن داد که کس را نداد پیش از آن«۱۰» از منّ و سلوی و ابر سایه افکننده و سنگ آب دهنده دگر اموال و آیات«۱۱». آنگه حکایت آن کرد که موسی- علیه السّلام- ایشان را چه گفت و چه نصیحت کرد و چه فرمود و ایشان چه بی‌فرمانی کردند. یا قَومِ ادخُلُوا الأَرضَ‌المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ‌اللّه‌لَکُم، ای قوم در اینکه زمین پاکیزه شوی که خدا«۱۲» نوشته است شما را مفسّران خلاف کردند در آن که آن زمین کدام است مجاهد گفت طور است و آنچه پیرامن آن است. ضحّاک گفت: ایلیا و ------------------------------- (۱). وز، تب، آج، لب: خانه‌ای. (۲). تب: سبویی. (۳). لب: إزار. (۴). اساس: ندارد، از لب افزوده شد. (۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۶). وز، آج، لب، مر، لت: کسی. (۸- ۷). تب، مر: بودید. (۹). مر: نداده. (۱۰). وز، تب، آج، لب، لت: ایشان. (۱۱). لب و. (۱۲). آج، لب، مر: خدای. صفحه : ۳۱۵ بیت المقدّس است. عبد اللّه عمرو«۱» گفت: مقدار آن که از حرم«۲» محرّم است در زمین و آسمان همچنان محرّم است و مقدار آنچه مقدّس است در زمین در آسمان همچندان مقدّس است. عکرمه و سدّی و إبن زید گفتند: اریحاست. کلبی گفت: دمشق است و فلسطین«۳» و بعضی اردن. قتاده گفت: جمله شام است. و زمین شام و بیت المقدّس مسکن انبیا بود در عهد پیشین. و «مقدّس» در لغت مطهّر باشد و تقدیس تطهیر باشد و قدس طهارت«۴» باشد و بیت المقدّس را از اینکه جا [۳۷۸- ر]

خوانند و تقدیس تسبیح باشد و هر دو تنزیه خدای باشد از ناشایست«۵». و قوله: کَتَبَ‌اللّه‌لَکُم، یعنی در لوح محفوظ خدای بنوشت که آن مسکن ایشان خواهد بودن«۶». و اگر گویند چگونه نوشته باشد خدای تعالی ایشان را به آن که می گوید، فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیهِم«۷»، گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که خدای تعالی آن زمین به هبه ایشان کرد و معنی «کتب» اینکه است چون ایشان عصیان کردند ایشان را از آن محروم کرد و اینکه قول إبن اسحاق است. جواب دیگر آن است که نوشته بود«۸» برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال از آن میانه استثنا کرد و اینکه بمثابت آن باشد که کسی گوید فلان جای‌تر است جمله روزگار مگر چهل سال باستثنا تخصیص کند. جواب دیگر آن است که آنان که بر ایشان حرام بود دگرند و آنان که ایشان را نوشتند«۹» دگرند آنان که ایشان را نوشتند از پس موسی به دو ماه با یوشع بن نون در آن جا شدند. جوابی دیگر آن است که اگر ظاهر بر عموم است مراد جماعتی‌اند که بی‌فرمانی کردند و پیش از موسی- علیه السّلام- در شهر شدند و آنان که نشدند داخل نه‌اند در خطاب وَ لا تَرتَدُّوا عَلی أَدبارِکُم، و بر مگردی بر پسهاتان«۱۰»، دو قول گفتند در ------------------------------- (۱). کذا در اساس، وز، تب، مت، آج، لب، مر، لت: عبد اللّه عمر. (۲). مر: محرّم. (۳). آج، لب: قسطین، مر: قاسطین. (۴). مر: طهر. (۵). مر: ناشایسته. (۶). آج، لب، مر: بود. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۲۹. (۸). وز، تب، آج، لب، کت آن، مر از. [.....]

(۹). آج، لب، مر: پرستند. (۱۰). تب: پهاتان، آج، لب، مر: پشتهاتان. صفحه : ۳۱۶ او: یکی آن که رجوع مکنید از طاعت خدا با معصیت او و اینکه کنایت باشد از اینکه که گفتیم. و قول دیگر آن است رجوع«۱» مکنی و تأخّر از دخول اینکه شهر که شما را فرموده‌اند. و امّا قوله: عَلی أَدبارِکُم، برای تقبیح حال مرتد گفت تا صارف باشد او را از ارتداد و هم چنین«۲» در حقّ منهزم و آن که فرار کند از زحف. فَلا تُوَلُّوهُمُ‌الأَدبارَ«۳». و تا انفه ایشان را بر آن دارد که اینکه نکنند، و کذا فی کلام العرب. فَتَنقَلِبُوا جواب امر است برای آن مجزوم است که پس بازگردی زیانکار. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی شما را فرموده است و بر شما نوشته- چنان که دیگر فرائض- خلاف مکنید که اگر خلاف کنی زیانکار شوی، و ثواب قیامت«۴» زیان باشد شما را. و

قولی دیگر آن است که از اینکه شهر بر مگردی که زیان کنی و منافعی عاجل که در معلوم آن است که اگر آن جا روی به شما رسد، از خویشتن به خودرایی فوت مکنید که آنگاه زیان‌کار شوید. ایشان جواب دادند و گفتند یعنی قوم«۵» موسی. إِنَّ فِيها قَوْماً جَبَّارِينَ، که در آن شهر قومی«۶» جبّاران هستند. و سبب آن بود که آن جماعت که به جاسوسی رفته بودند و آن دیده باز آمدند و موسی را خبر داده بودند به آنچه دیده بودند. موسی- علیه السّلام- ایشان را گفت: زنهار اینکه حدیث پنهان داری و با کس مگویی تا دل شکسته نشوند؟ عهد کردند که پنهان دارند و با کس نگویند. آنگه عهد بشکافتند و هر کسی از ایشان قوم خود را خبر داد«۷» و تحذیر کرد مگر دو کس که به عهد«۸» وفا کردند«۹». یکی یوشع بن نون بن افراییم«۱۰» بن یوسف وصیّ موسی، و یکی کالب یوفنّا«۱۱» داماد موسی بر خواهرش مریم بنت عمران علی کلّ حال«۱۲» وصی و داماد بود که وفا کند. ایشان چون بر اینکه حال واقف شدند جزع کردن گرفتند«۱۳» و گفتند: یا موسی ممکن نیست که ما هرگز در اینکه شهر شویم مادام تا ایشان -- (۱). اساس و وز: جوع، مث: چون، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). لت: که نونویس و در حاشیه است: همچونین. (۳). سوره انفال (۸)، آیه ۱۵. (۴). لت کردن. (۵). وز یا. (۶). آج، لب، مر: ندارد. (۷). مر: دادند. (۸). آج، لب، مر: ندارد. (۹). آج، لب، مر که پنهان دارند. (۱۰). اساس و مت: افراثیم خوانده می‌شود، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). لت: کالب بن یوفنا. (۱۲). آج، لب، مر، لت: علی حال [.....]

۱۳. آج، لب، مر: کردند. صفحه : ۳۱۷ در آن جا باشند ما در پیش ایشان هیچ نباشیم و ما قوّت ایشان نداریم و گریستن گرفتند کاشکی«۱» ما در مصر هلاک شده بودمانی یا «۲» در اینکه بیابان هلاک شدمانی«۳» و ما را در اینکه شهر نبایستی شدن که اینان ما را بکشند و زن [و]«۴» زاده ما را برده کنند و مال ما غنیمت کنند و آنچه مانند اینکه باشد. آنگه اینکه«۵» گفتند: بیائید تا رئیسی اختیار کنیم تا در پیش ما ایستد و ما را به مصر برد که ما را روی نیست در اینکه شهر شدن. و جبّار فعّال باشد من الجبر و هو الکره و جبر العظم باز بستن استخوان شکسته از اینکه جاست که پنداری که«۶» اکراه می‌کند او را بر صلاح و الجبار الهدر و منه قوله- علیه السّلام- جرح العجماء جبار و جبّار در صفات خدای تعالی صفت مدح است یعنی قادر بر آنچه خواهد تا پنداری مقدور را بر وجود جبر می‌کند و در حقّ ما صفت دم بود برای آن که به ما لایق نباشد و تفسیر بر تکبّر و تکلّف کنند. وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها، لن نفی مستقبل را باشد«۷»، ما در آن جا نشویم تا ایشان بیرون بیایند چون ایشان بیرون آیند ما در آن جا شویم. قال رجلان، دو مرد گفتند یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوفنّا و اینکه دو مردان بودند که عهد موسی نگاه داشتند«۸»، مِنَ الَّذِينَ يَخافُونَ از آنان بودند که از خدای می‌ترسیدند، أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا، خدای بر ایشان نعمت کرده بود به توفیق طاعت و ثبات دل از خوف آن جبّاران. ابو علی گفت يَخافُونَ از جبّاران می‌ترسیدند و با آن که می‌ترسیدند دل به جای می‌کردند و مردم را دل گرمی دادند«۹» و سعید جبیر خواند که يُخافُونَ به فعل مجهول دو مرد که از ایشان می‌ترسیدند گفت دو مرد بودند«۱۰» از جمله جبّاران که ایشان اسلام [۳۷۸- پ]

آوردند و اینکه قول و اینکه قراءت شاذ است و قول معتمد آن است که گفتیم ایشان گفتند: ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبابَ، بر اینکه قوم در شوید از در شهرشان چون در شده -- (۱). مر، لت گفتند کاشک. (۲). آج، لب، مر، لت: تا. (۳). مر: نشده مانی. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۵). وز و دیگر نسخه بدلها ندارد. (۶). مر اگر. (۷). آج، لب، مر: است. (۸). که در عهد موسی وفا کردند. (۹). مر، لت: می‌دادند. (۱۰). وز: بود. صفحه : ۳۱۸ باشید غالب شما باشید و توکّل بر خدای کنید اگر به خدای ایمان دارید. إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا، گفتند یعنی قوم موسی ما هرگز تا اینکه قوم جبّاران در آن جا باشند در آن جا نشویم و «ما» آمد راست و در معنی مدّت باشد یعنی مدّة دوامهم فيها، فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ، ضمیر منفصل برای آن آورد تا عطف اسم ظاهر توان کردن بر او که عطف اسم ظاهر بر ضمیر مستکن«۱» نشاید کردن برای آن که به آن ماند که عطف اسم بر فعل کرده و مثله قوله: اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ«۲»، و مثله قوله: إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ«۳»، گفتند ما نرویم در آن جا تا ایشان آن جا باشند و تو و خدایت بروی و کارزار کنی که ما اینکه جا نشسته‌ایم. و در خبر آمد که رسول- علیه السّلام- عام

الحدیبیّة چون مشرکان او را منع کردند از خانه خدای خواست تا اصحاب خود را امتحان کند گفت من می‌روم و اینکه هدی خود می‌برم تا به نزدیک خانه خدای بکشم، مقداد اسود گفت: و اللّه که ما تو را آن نخواهیم گفتن که بنی اسرائیل پیغامبرشان را گفتند: فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُون، و لکن نقاتل عن یمینک و شمالک و من بین یدیک و من خلفک و لو خضت بحرا لخضناه معک و لو تسنّمت جبلا لعلوناه معک و لو ذهبت بنا الی«۴» برک الغمار لتابعناک. و لکن کارزار کنیم از راست و چپ و پیش و پس تو و اگر در دریا شوی در آن دریا شویم با تو و اگر بر کوه روی با تو بر کوه آییم و اگر ما را به کارزار سخت بری با تو بیاییم«۵» صحابه چون اینکه بشنیدند گفتند ما نیز هم اینکه می‌گوییم و هم چنین کنیم، رسول- علیه السّلام از آن سخن شادمانه«۶» شد. موسی- علیه السّلام- چون اینکه بشنید از ایشان گفت بار خدایا: انّی لا املک الّا نفسی و اخی، من مالک نه‌ام بر کسی از اینان مگر بر خود و بر برادرم از میان ما و اینکه کافران فاسقان جدا کن و آیت دلیل آن می‌کند که آنان که اینکه قول گفتند کافر بودند از نسبت ذهاب و قتال با خدای و ظاهر اینکه تشبیه است و مورد کلام مورد استهزاء و تهکّم و هر دو کفر باشد و مراد به فسق در آیت کفر است برای آن که همه ------------------------------ (۱- ۴). آج، لب، مر: منکر.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۵، سوره اعراف (۷) آیه ۱۹. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۲۷. [.....]

(۵). آج، لب: برویم. (۶). لب، مر: شادمان. صفحه : ۳۱۹ کافر فاسق بود و لکن همه فاسق کافر نبود. خدای تعالی وحی کرد به موسی و گفت تا چند اینکه قوم عصیان خواهند کردن و کفران و آیات مرا تصدیق نخواهند کردن اگر خواهی اینان را هلاک بر آرم«۱» و قومی دگر را بیارم به بدل اینان به از اینان و بیشتر و قویتر، موسی- علیه السّلام گفت بار خدایا اگر اینکه قوم را هلاک بر آری به یک بار جماعتی دیگر نادان که«۲» در شهرهااند و ازین حال بی‌خبرند گویند موسی قومی را در بیابان برد و ایشان را وعده داد که شما را به شهری می‌برم و چون بر آن شهر دستی و ظفری نیافت قوم خود را هلاک کرد و تو خداوند حلیمی به عقوبت تعجیل نکنی و آمرزنده و بخشاینده«۳» بار خدایا بیامرز اینان را و هلاک مکن ایشان را به آنچه می‌گویند و می‌کنند، خدای تعالی گفت اینان را به دعای تو از هلاک دفع«۴» کردم و لکن نام فسق از ایشان برنگیرم و حرام کردم بر ایشان که چهل سال در هیچ شهری شوند جز که درین بیابان می‌روند به جای هر روزی که ایشان توقّف کرده‌اند و تخلّف از فرمان من یک سال ایشان را معذّب دارم تا درین بیابان بمیرند و جیف ایشان درین بیابان بیفکنند و ایشان را تمکین نکنم از آن که در زمین پاک شوند و فرزندان ایشان که ازین خیر و شر بی‌خبرند ایشان را درین زمین برم فذلک قوله: فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیهِم، و مفسّران در تحریم اینکه خلاف کردند که تحریم منع است یا تحریم شرع و بیشتر بر آنند که تحریم منع است تا تحریم شرع و حرّمته کذا اذا منعته ایّاه و حرّمته علیه اذا بلغت فی المنع (اربعین سنة) نصب اربعین بر ظرف است من قوله مُحَرَّمَةٌ عَلَیهِم و نصب سنه بر تمیز یَتِیهُونَ فِی الأَرضِ، ای یتحیّرون و یتردّدون فلا یهتدون، در زمین می‌روند متحیّر و تاه اذا تحیّر و تیه بیابانی باشد که رونده در او متحیّر شود و محلّ او نصب است بر حال فَلا تَأسَ، ای لا تحزن اندوه مدار بر آن گروه«۵» فاسقان و الأسا الحزن یقال اسی علی کذا یأسی أسا و اسا الجرح یأسوه اسوا اذا عالجه و تأسّیت بفلان اذا اقتدیت به و اسّیت فلانا علی مصیبته ای عزّیته و الاسا الصّبر، چهل سال بر شش ------------------------------ (۱). مر: بر آورم. (۲). مر اینکه. (۳). آج، لب، لت: بخشاینده‌ای. (۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت: عفو. (۵). وز: کرده. صفحه : ۳۲۰ فرسنگ بماندند بامداد برخاستندی و بارها بر نهادندی و بجهد جهید می‌رفتندی تا نماز شام چون فرود آمدندی هم آنجا ایستاده بودندی که از آن جا برگرفته بودندی و در میان ایشان ششصد [۳۷۹- ر]

هزار مرد«۱» مقاتل بودند و آن ده مرد بودند نقیب که افشای سرّ و نقض عهد کرده«۲» بودند در تیه بمردند و هر مردی که در تیه شد که سن و سال او«۳» بالای بیست سال بودند«۴» همه بمردند جز یوشع بن نون و کالب بن یوفنّا و از آنان که گفته بودند إِنّا لَن نَدخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها، کودکی بنماند و الّا در تیه بمردند و آن جا نرسیدند که در شهر شوند چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند ما درین بیابان از«۵» گرما بمیریم ما خیمه و خرگاه و سایه‌بان نداریم و تو می‌گویی ما را چهل سال اینکه جا می‌باید بودن

خدای تعالی ابری بفرستاد به مقدار لشکرگاه ایشان تا به«۶» ایشان ملازم می‌بود«۷» اگر رفتندی به«۸» ایشان برفتی«۹» و اگر فرود آمدندی به«۱۰» ایشان مقام کردی و ذلک قوله وَ ظَلَّلنا عَلَیهِمُ الغَمامَ و آن ابری بود سفید«۱۱» خنک بی‌باران گفتند یا موسی ما در اینکه بیابان به شب روشنایی از کجا آریم شبهایی که ماهتاب نباشد ما را تاریک بود خدای تعالی عمودی از نور بفرستاد تا چندان که لشکرگاه ایشان بود نور بگسترد و روشنایی برافکند به روز پیدا نبودی چون شب در آمدی پدید آمدی تا صبح روز برآمدن«۱۲» گفتند یا موسی اکنون سایه‌بان و روشنایی پدید آمد ما را طعام باید طعام از کجا آریم! خدای تعالی من بر ایشان بارید«۱۳» و در آن خلاف کردند: بعضی گفتند ترنجبین بود و بعضی گفتند: صمغی بود و طعمش طعم انگبین بود. وهب گفت: نان سفید تنک بود و زجّاج گفت: چیزی بود از طعام که خدای تعالی به آن منّت نهاد بر ایشان در شب بر درختان ایشان باریدی«۱۴» چون برف«۱۵» بامداد ایشان ---------------------------------- (۱). مر جنگی. (۲). مر: کردند. (۳). تب از. (۴). تب، آج، لب، مر، لت: بود. (۵). آج، لب، مر: به. (۶). تب، آج، لب، مر، لت: با. (۷). مر: بودندی. [.....]

(۸). تب، مر، لت: با. (۹). لب: رفتی. (۱۰). مر، لت: با. (۱۱). تب، لت: سپید. (۱۲). مر: برآمدی. (۱۳). لت: ببارانید. (۱۴). آج، لب: بارید. (۱۵). لت به. صفحه : ۳۲۱ بیامدندی«۱» و از آن به مقدار حاجت برگرفتندی هر یکی را صاعی برسیدی روزی چند برآمد. گفتند: یا موسی ما را دل بگرفت از اینکه ما را پاره گوشت باید خدای تعالی سلوی بر ایشان فرستاد. و آن مرغی بود بر شبه سمانی، مقاتل و ابو العالیه گفتند: خدای تعالی ابری بفرستاد تا از اینکه مرغ بر ایشان بارید چندان که پهنای میلی بود و در ازنای رمحی بود بر یکدیگر، و گفته‌اند: مرغی بماننده و طعم کبوتر بچّه، عکرمه گفت: مرغی بود از گنجشک مهتر و مؤرّج گفت: سلوی به لغت کنانه انگبین باشد. قال شاعرهم: و قاسمنا باللّه حقّا لانتم الـذّ من السّلوی إذا ما نشورها گفتند: یا موسی طعام آمد پدید و مظلّه و روشنایی، آب از کجا آریم! خدای تعالی سنگی بفرستاد از آسمان و گفت: یا موسی هر گه اینان را آب باید تو عصا بر سنگ زن تا دوازده چشمه آب پدید آید برای هر سبطی چشمه [ای]«۲» تا ایشان را با یکدیگر منازعت نباشد چون ازین همه فارغ شدند، گفتند: یا موسی اگر جامه ما شوخگن شود ما چیزی نداریم که جامه به آن بشوییم خدای تعالی بادی بفرستادی هر وقتی که ایشان را جامه شوخگن شدی، تا بر جامه ایشان بزدی و سپید کردی. گفتند: یا موسی ما را جامه کهنه شود. ما بدل از کجا آریم! خدای تعالی گفت بگو ایشان را که من جامه ایشان بر ایشان نگه دارم تا کهنه و دریده نشود. گفتند یا موسی در میان ما کودکان و برنایان‌اند«۳» و در نشو زیادتند اینکه جامه‌ها که دارند به بالای ایشان کوتاه شود. خدای تعالی گفت: بگو ایشان را که من جامه با ایشان می‌رویانم. چون چهل سال بسر آمد موسی- علیه السّلام- برفت و آن بقیّه بنی اسرائیل که مانده بودند به حرب جبّاران برد، و اهل سیر خلاف کردند در آن که فتح أریحا که کرد! بعضی گفتند: موسی- علیه السّلام- کرد، و یوشع بر مقدّمه او بود، یوشع شهر بگشاد و موسی و بنی اسرائیل در شهر شدند و مدّتی مقام کرد«۴» آن جا و خدای تعالی قبض روح او کرد و اینکه قول درست‌تر است برای آن که اجماع اهل نقل است که عوج عنق را موسی کشت به عصا. ----------------------------------

(۱). لب: بیامدند. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). وز، آج، لب، مر، لت: برنایانند. (۴). آج، لب، مر: کردند. صفحه : ۳۲۲ و بعضی دگر گفتند: أریحا که زمین مقدّسه بود بر دست یوشع بن نون گشاده شد پس مرگ موسی، و موسی و هارون هر دو در تیه فرمان یافتند و هارون از پیش«۱» موسی فرمان یافت. و قصّه وفات او آن بود که خدای تعالی وحی کرد به موسی که من قبض روح هارون خواهم کردن او را برگیر«۲» و به فلان کوه بر موسی- علیه السّلام- هارون را گفت: ای برادر خیز تا به فلان کوه شویم. برخاستند و آن جا رفتند بر آن کوه درختی دیدند که مانند آن به حسن ندیده بودند و خانه [ای]«۳» دیدند در زیر آن درخت و سریری در او نهاده و بر آن سریر بسترها افگنده«۴» و بوی خوش و نسیمی با راحت. هارون موسی را گفت: مرا می‌باید که ساعتی اینکه جا بخسپم«۵». گفت: روا باشد. گفت: ترسم که خداوند خانه بیاید و خشم گیرد. موسی گفت: تو اندیشه مدار که من جواب او بدهم. هارون گفت: تو نیز با من بیای و بخسپ«۶» تا اگر خداوند خانه آید و خشم گیرد هر دو به یک جای باشیم. [۳۷۹- پ]

موسی- علیه السّلام- گفت: روا باشد. برفتند و هر دو بر سریر بخفتند. چون در خواب شدند مرگ هارون را بگرفت هارون از رنج نزع از خواب در آمد و موسی را بیدار کرد و وداع کرد و جان بداد. فرستگان«۷» بیامدند و آن سریر«۸» همچنان برگرفتند و به آسمان بردند و آن درخت ناپدید گشت. موسی با بنی اسرائیل آمد ایشان گفتند: هارون را چه کردی. گفت خدای تعالی قبض روح او کرد. گفتند: هارون را ببردی و بکشتی برای آن که ما او را دوست داشتیم و بر او حسد کردی به اینکه سبب موسی گفت: هارون برادر من بود«۹» از مادر و پدر کی روا دارم که برادر را بکشم! او را باور نداشتند و او را رنجه می‌داشتند تا موسی- علیه السّلام- دعا کرد. گفت: بار خدایا براءت ساحت من پیدا کن، و دو رکعت نماز کرد و اینکه دعا بکرد و خدای تعالی بفرمود تا فرشتگان«۱۰» سریر بیاوردند و در بنی اسرائیل بنهادند و بر او ندا کردند که او«۱۱» هارون است مات حتف انفه و لم یقتله، ------ -------------------------------- (۱). مر: پیش از. (۲). مر: بردار. [.....]

(۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). آج، لب، فکنده. (۵). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بخسبم. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: بخسب. (۷). لت: فرشته‌ها. (۸). مر، لت را. (۹). وز: ندارد. (۱۰). لت: فرشته‌ها، آج، لب، مر آن. (۱۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: اینکه. صفحه : ۳۲۳ هارون به مرگ خود مرده است و موسی او را نکشت«۱». عمرو بن میمون گفت: موسی و هارون هر دو در تیه مردند و هارون پیش از موسی بمرد و چنان بود که ایشان هر دو به بعضی غارها رفته بودند. خدای تعالی هارون را جان برداشت«۲»، او را دفن کرد و باز آمد. بنی اسرائیل گفتند: هارون را چه کردی! گفت: بمرد گفتند: هارون را بکشتی و بازآمدی برای آن که ما او را دوست داشتیم. و بنی اسرائیل هارون را دوست داشتندی و با موسی نساختندی، موسی- علیه السّلام- اینکه شکایت با خدای کرد خدای تعالی گفت: دعا کن تا هارون را زنده کنم تا بگوید که او را تو نکشتی«۳». موسی- علیه السّلام- برخاست«۴» و جماعتی را از بنی اسرائیل برگرفت و بیامد و به سر گور هارون آمد و دعا کرد تا خدای تعالی هارون را زنده کرد و گور بشکافت و او برخاست«۵» و خاک از سر می‌افشاند موسی- علیه السّلام- گفت ای برادر تو را من کشتم«۶»! گفت حاشا؟ من بمرگ خود مردم و بیوفتاد«۷» و بمرد. فذلک قوله تعالی: لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قالُوا«۸»، الایة. امّا وفات موسی- علیه السّلام-، محمّد بن اسحاق گفت: موسی مرگ را کاره بود«۹» چون اجلش نزدیک رسید خدای تعالی خواست تا مرگ بر او محبّب«۱۰» کند، یوشع را پیغمبری«۱۱» داد. موسی هر بامداد و شبانگاه که او را دیدی گفتی: یا یوشع؟ خدای بر تو چه وحی کرد! یوشع گفت چندین سال است تا من در صحبت توام تو را از اینکه معنی هرگز نپرسیدم جز تو که«۱۲» ابتدا کردی. تو از من چرا اینکه سؤال می‌کنی«۱۳»! عند آن موسی- علیه السّلام حیات را کاره شد، و اینکه قول معتمد نیست. و در صفت مرگ او خلاف کردند: همام بن متبّه روایت کرد از ابو هریره که -------------------------------- (۱). لت: نکشته است. (۲). لت موسی. (۳). اساس: نکشتی، با توجه به سیاق عبارت از وز تصحیح شد. (۵- ۴). لب، مر: برخواست. (۶). آج، لب، مر: کشته‌ام. [.....]

(۷). لب، لت: بیفتاد. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۹. (۹). وز، لت: می‌بود. (۱۰). مر: دوست. (۱۱). وز، تب: پیغامبری. (۱۲). کذا در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: که تو. (۱۳). کذا در اساس، وز، تب، مت، دیگر نسخه بدلها همانا مگر حکم خدای را کارهی! صفحه : ۳۲۴ رسول- علیه السّلام- گفت چون ملک الموت به موسی آمد و او را گفت: اجب ربّک ، او مرگ را کاره بود، او را خوش نیامد. حق تعالی وحی کرد به موسی که: یا موسی؟ دست در پشت گاوی نه«۱». چندانی که در زیر«۲» تو آید از موی او من تو را به هر یک موی یک سال زندگانی دهم اگر خواهی و لکن عاقبت مرگ باشد. گفت: بار خدایا نخواهم، قبض روح من کن. و حشویان اصحاب حدیث در اینکه خبر آوردند که چون ملک الموت- علیه السّلام- آمد تا جان موسی بردارد«۳»، گفت: اجابت کن خدای را، موسی تپنچه«۴» بر روی او زد«۵» و یک چشم او کور کرد«۶». او«۷» از آن جا برگشت و با پیش خدای شد و گفت: بار خدایا؟ مرا بر بنده‌ای فرستادی که چون خواستم که قبض روح او کنم مرا طپانچه«۸» زد و«۹» کور کرد خدای تعالی چشم او باز

داد و گفت برو و او را مخیّر کـن تمـام الحـدیث. عجب از قائلان اینکه«۱۰» مقـاله که چگونه بر پیغامبر خـدای اینکه سـفاهت روا داشـتند که او بر فرشته مقرّب چنین کنـد و او از نزدیـک خـدای آمـده«۱۱»؟ و آنگـه ملـک المـوت را به اینکه ضـعف و عجز«۱۲» دانسـتند که دفع او و تپنچه او از چشم خود نتوانست کردن. نسأل اللّه العصـمهٔ و الصّـیانهٔ عن مثـل هـذه المقالات«۱۳». سدّی روایت کرد از ابو مالک و ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که یک روز موسـی- علیه السّلام- و وصیّ او یوشع به یک جای می‌رفتند در بیابانی. بـادی بر آمـد سـیاه و سـخت، یوشع بترسـید و چنـان گمان برد که قیامت است. بیامـد و در موسـی آویخت از ترس و خوف آن باد را«۱۴»، فرشتگان موسی را از میان پیرهن«۱۵» ببردند و پیرهن«۱۶» در دست -------------------------------- (۱). آج، لب، مر: گاونه. (۲). تب، آج، مر، لت دست. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مت و. (۴). مر: طپنچه. (۵). همه نسخه بدلها بجز مت: بر چشم ملک الموت زد. (۶). اساس و مت در حاشیه با خط اصلی متن افزوده است: قول الحشویّهٔ: انّ موسی لطم ملک الموت علی عینه حتی صار اعور. (۷). وز و. [.....]

(۸). تـب، آج، لب، لت: تپنچه. (۹). مر چشم مرا. (۱۰). مر حدیث و اینکه. (۱۱). مر باشد. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مت: عجز و ضعف. (۱۳). همه نسـخه بـدلها بجز مت و تجویز هـذه المحالات. (۱۴). آج، لب: نـدارد. (۱۶- ۱۵). وز، آج، لت: پرهن. صـفحه : ۳۲۵ یوشع رها کردنـد. یوشع در میان«۱» قوم آمـد و پیرهن موسـی به دست گرفته. گفتند: موسـی را چه کردی! گفت: او را از میان پیرهن«۲» بر بودنـد و من ندیدم او را دگر. گفتند: پیغمبر خدای را بکشتی و بازآمدی. و خواسـتند تا او را بکشـند. او گفت: مرا سه روز مهلت دهی«۳» اگر خـدای تعالی براءت ساحت من پیـدا کند«۴» و الّا من در دست شـمام. بر اینکه قرار دادنـد و قومی را بر او موکّل کردند او خدای تعالی را دعا کرد و تضرّع کرد«۵» در اظهار براءت ساحت او. خـدای تعالی در خواب به آنان نمود که او را متّهم می‌داشتند به آن معنی که موسی- علیه السّلام- به مرگ خود مرد و ساحت او از آن بری است [۳۸۰- ر]

جمله به یک شب در خواب دیدنـد او را رها کردند و بدانستند که او بی گناه است. وهب بن منبّه گفت: موسـی- علیه السّـلام- به بعضـی حاجات خود می‌رفت جماعتی فریشـتگان را دید که گوری می‌کنندند«۶». موسـی- علیه السّلام به نظاره ایشان بایستاد سخت نکو آمد او را«۷» آن گور در او نگرید«۸» راحتی دید و سبزی«۹» و نزهتی که از آن نکوتر نباشـد. گفت: یا ملائکهٔ اللّه؟ اینکه گور برای که می‌کنید«۱۰»! گفتنـد: برای بنـده گرامی بر خـدای. موسـی- علیه السّـلام- گفت همانا آن بنـده بس گرامی است بر خدای تعـالی که من گور چنین به اینکه راحت و نزهت و نضارت ندیـده‌ام«۱۱». فرشـتگان گفتند: یا صفیّ اللّه؟ خواهی تا اینکه گور تو را باشـد! گفت: خواهم. گفتنـد: فرو شو اینکه جا و بخسپ و روی به رحمت خـدای کن و دمی آسان برآر. هم چنان کرد. فرو رفت و بخفـت و روی بـه قبلـه آورد و دمی برآورد و بـآن دم«۱۲» جان بـداد. فرشـتگان گور بر او راست کردنـد. بعضـی دگر گفتند ملک الموت به نزدیـک او آمـد و گفت: یـا نبیّ اللّه؟ خمر -------------------------------- (۱). همه نسـخه بدلها بجز مت: بامیان. (۲). لت: اینکه پراهن، آج، لب: ندارد. (۳). مر: دهید. (۴). مر: کرد، فبها. (۵). لت: نمود. (۶). تب: می‌کنیدند. [.....]

(۷). وز، مر، لـت از. (۸). آج، لب، مر: در نگریـد. (۹). تب، مر: سیرتی. (۱۰). وز، آج، می‌کنی. (۱۱). مر، لت: ندیدم. (۱۲). وز، تب، لت: با آن دم، آج، لب، مر: با اندام. صفحه : ۳۲۶ خورده‌ای! گفت: نه. گفت: دم بنمای«۱». او دم بزد جانش به آن دم بر آمد. و در روایتی دیگر ملک الموت آمـد و او را سیبی آورد از بهشت. او بسـتد و ببوییـد و جان بداد. و در خبر است که به آسانی جان کنـدن او یوشع بن نون او را در خواب دید، گفت: یا نبیّ اللّه سکرت موت «۲» [چگونه]«۳» یافتی! گفت: چون گوسپندی که او را زنده پوست بکنند. و در تواریخ آوردند که عمر موسی صد و بیست سال بود. بیست سال در ملک افریدون«۴» و صد سال در ملک منوچهر. چون مدّت چهل سال تیه بسر آمد و خدای تعالی موسی را با جوار رحمت خود برد، یوشع را پیغامبری داد و به بنی اسرائیل فرسـتاد و او را فرمود تا به جهاد آن جبّاران رود. او بنی اسـرائیل را خبر داد او را باور داشـتند و متابعت کردند و بیامدند با او و روی به شهر اریحا نهادند که زمین مقدّسه است و تابوت سکینه بایشان«۵» بود و ایشان شهر«۶» حصار کردند و یوشع شش ماه بر در شهر

آن را«۷» حصار داد. چون«۸» ماه هفتم در آمد یوشع بفرمود تا لشکر تعبیه کردند و سروها«۹» داشتند به جای بوق. بفرمود تا به یک بار بدمیدند و لشکر آواز نعره بلند کردند. دیوار شهرشان بیوفتاد و بنی اسرائیل در شهر«۱۰» شدند و با جبّاران قتال کردند و ایشان را منهزم و مقهور بکردند و بکشتند. در خبر می‌آید که چند مرد از بنی اسرائیل بر یک مرد جمع شدندی تا سر او از تن جدا کنند. به چند ساعت از روز توانستندی کردن از عظم خلق ایشان. و اینکه کارزار روز آدینه بود نماز شام تنگ برسید و آفتاب فرو خواست شدن به یک روایت و به یک روایت فرو شد. یوشع نگاه کرد بعضی از ایشان مانده بودند و اندیشه کرد که اگر«۱۱» شب در آید کشتن ایشان فوت شود. خدای را دعا کرد و گفت: اللّهم اردد ------------------------------- (۱). لب: نمای. (۲). همه نسخه بدلها بجز مت و مر: مرگ. (۳). اساس و مت: ندارد، از وز آورده شد به قرینه جمله. (۴). مر: فریدون. (۵). آج، مر، لت: با ایشان. (۶). مر را. (۷). تب: بر در شهر ایشان را، آج، لب، مر، لت: بر در شهریان را. (۸). تب، آج، لب در. [.....] (۹). اساس و مت: سرورها، با توجه به وز تصحیح شد، آج: سرناها. (۱۰). مر: به شهر. (۱۱). لت: چون. صفحه : ۳۲۷ الشّمس علیّ» بار خدایا آفتاب بازآر برای من. چون آفتاب بازآمد گفت: یا شمس انّک فی طاعهٔ اللّه و انا فی طاعته فقفی لی، ای آفتاب تو در طاعت خدایی و من در طاعت خداام توقّف کن برای من تا اینکه دشمنان خدای را دمار برآریم. آفتاب باز آمد در جای خود بایستاد هیچ سیر نکرد تا یک ساعت برفت و بنی اسرائیل و یوشع آن بقیّه کافران را بکشتند، آنگه آفتاب فرو شد. و اتّفاق است که آفتاب برای کسی باز نیامد جز«۱» سلیمان وصیّ داود- علیه السّلام- [و برای یوشع بن نون وصیّ موسی- علیه السّلام]«۲» و برای امیر المؤمنین وصیّ سیّد المرسلین- صلّی اللّه علیه و- علیه السّلام- و اهل اخبار و احادیث از همه طوایف بر اینکه متّفق‌اند. و در اخبار ابو بکر مردویه حافظ و اخبار ابو العبّاس ناطقی و اخبار ابو اسحاق ابراهیم ثعلبی صاحب التّفسیر آمده است باسانید درست از طرق مختلف و از عبد اللّه عبّاس- رحمهٔ اللّه علیهما- به چند طرق آوردند که: لم تردّ الشّمس الّا لسلیمان وصیّ داود و لیوشع وصیّ موسی و لعلیّ بن ابی طالب وصیّ محمّد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. و کتابی کرده است ابو الحسن محمّد بن احمد بن علیّ بن الحسن بن شاذان در اینکه معنی نام آن کتاب بیان ردّ الشّمس علی امیر المؤمنین- علیه السّلام- در آن جا بیارد«۳» که اند بارها«۴» آفتاب برای امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- باز آمد. امّا آنچه مشهور است در اخبار و طوائف روایت کرده‌اند آن است که دوبار آفتاب باز آمد برای او: یک بار در حیات رسول- علیه السّلام، و یک بار از پس وفات او. امّا در حیات او، امّ سلمه روایت کند و اسماء بنت عمیس و جابر عبد اللّه انصاری و ابو سعید الخدری و أبو ذرّ الغفاری و عبد اللّه بن عبّاس و جماعتی بسیار از صحابه«۵» رسول- صلوات اللّه علیه و رضی عنهم- و احادیث ایشان متداخل است که یک روز رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین علی را به مهمّی فرستاده بود او به آن مهمّ ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مت برای. (۲). اساس، وز و مت: ندارد از تب افزوده شد. (۳). مر: بیاورد. (۴). آج، لب، مر: اندر بارها. (۵). تب: اصحاب. صفحه : ۳۲۸ رفته بود. رسول- علیه السّلام- نماز دیگر بکرد«۱». چون امیر المؤمنین- علیه السّلام- باز آمد و با رسول- علیه السّلام- می گفت آنچه در آن کار رفته بود، فغشّاه الوحی، وحی به پیغامبر فرود آمد. رسول- علیه السّلام- تکیه بر امیر المؤمنین کرد و سر بر ران او«۲» نهاد. مدّت دراز شد و آفتاب نزدیک شد [۳۸۰- پ]

به غروب. امیر المؤمنین- علیه السّلام- نماز«۳» نشسته به اشارت بکرد و آفتاب فرو شد«۴». چون رسول- علیه السّلام- از غشیت وحی در آمد«۵» روی علی متغیّر دید. گفت: یا علی چه رسید تو را! گفت: خیر، یا رسول اللّه، جز که نماز دیگر نکرده بودم و چون تو را وحی آمد و سر تو بر کنار من بود نخواستم که تو را بر زمین افگنم«۶». به اشارت نماز کردم«۷» و دلم خوش نیست. رسول- علیه السّلام- گفت: دل تنگ مکن که من دعا کنم تا خدای تعالی آفتاب«۸» باز آرد و تو نماز بوقت با شرایط و ارکان بگزاری«۹». آنگه دست برداشت و گفت: بار خدایا؟ تو دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت رسول تو، اللّهم ردّ علیه الشّمس حتّی یصلّی، بار خدایا آفتاب باز آر تا علی بوقت خود نماز به شرائط خود بیارد«۱۰». راوی خبر گوید که به آن خدایی که محمّد را بحق به

خلقان فرستاد که ما آفتاب دیدیم که باز آمد و او را آوازی بود چون آواز دستره که در«۱۱» چوب افتد و روشنایی آن دیدیم بر در و دیوار تـافته تا امیر المؤمنین علی نماز کرد«۱۲». چون او سلام باز داد آفتاب فرو افتاد نه چنان که بعادت رفتی بل به یک ساعت فرو شد. و امّا از پس وفات رسول آنچه مشهور است از آن، آن است که به بابل آفتاب باز آمد برای او، چنان که ابو المقدام روایت کرد از جویریهٔ بن مسهر«۱۳» که با امیر المؤمنین علی بودیم به زمین بابل. وقت نماز دیگر در آمد، ما را گفت: شما نماز بکنید«۱۴» که اینکه زمینی است معذّب که خدای تعالی بر اینکه«۱۵» زمین قومی را عذاب کرده است و هیچ -----------------------

----------- (۱). لت: بگزارد. (۲). آج، لب، مر: زانوی او. (۳). مر را. (۴). لت: فرو رفت. (۵). مر: باز آمد. (۶). لت: سر تو را بر زمین نهم. [.....]

(۷). لت: نماز دیگر بکردم. (۸). مر را. (۹). وز، تب، آج، لب، مر: بگذاری. (۱۰). آج، لب: تا علی بوقت خود بیارد. (۱۱). مر او. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر: بکرد، لت: بگزارد. (۱۳). تب: ممهر. (۱۴). آج، لب: بکنی. (۱۵). مر: در اینکه. صفحه : ۳۲۹ [پیغمبری را و وصیّ]«۱» پیغمبر را نشاید که اینکه جا نماز کند. جویریه گفت من اندیشه کردم که اینکه چه حدیث باشد و گفتم من نماز خود در گردن او کنم و نماز نکنم الّا آن که او نماز کند. و می‌رفتم تا آفتاب فرو شد و من متعجّب و متحیّر می‌رفتم«۲» تا او فرود آمد و وضوء نماز باز کرد«۳» و دست برداشت و دعایی کرد، او دعا تمام ناکرده بود که آفتاب باز آمد به جای آن که به وقت نماز دیگر بودی، و او مرا گفت بیا نماز بکن«۴» او نماز بکرد و من با او نماز بکردم«۵». چون از نماز فارغ شد آفتاب فرو شد«۶». آنگه روی با من کرد گفت: یا جویریهٔ؟ لعب الشّیطان بک، شیطان به تو«۷» بازی کرد. گفتم: آری یا امیر المؤمنین. گفت: خدای را به نام بزرگترین بخواندم تا آفتاب باز آورد تا«۸» من نماز بوقت بکردم. من گفتم: اشهد انّک وصیّ محمّد حقّا. آنگه مرا گفت: اینکه جا ناووسی هست از نواویس یعنی مروزنه«۹» گبرکان که سرها از آن جماعتی به آن جا نقل کرده‌اند از زمین برهوت. و آن آن جماعتند که خدای تعالی گفت: وَ کانَ فِی المَدِینَةِ تِسعَةُ رَهطٍ یُفسِدُونَ فِی الأَرضِ وَ لا یُصلِحُونَ«۱۰»، و در پیش شما حفره‌ای از حفره‌های دوزخ هست که در آن جا جماعتی هستند در جمله ایشان پنج زن از زنان پیغامبران مقدّم: زن نوح و زن لوط و زن موسی بن عمران- که بر وصیّ او یوشع بن نون خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصیّ عیسی خروج کرد و زن ایّوب که قوم ایّوب را حمل کرد بر زنی دیگر از آن او. تا رجم کردند او را بناحق فی حدیث طویل. و در اینکه معنی شعرا در عهد رسول- علیه السّلام- و پس از رسول شعرها گفتند و اینکه معنی به نظم آوردند. از آن جمله حسّان بن ثابت بود. جابر عبد اللّه انصاری روایت کرد که رسول- علیه السّلام به منا«۱۱» ایستاده بود با جماعت صحابه و علی از پیش او ایستاده بود. روی به قوم کرد و گفت: ۱۲» معاشر النّاس هذا علیّ بن ابی طالب سیّد العرب و الوصیّ الاکبر و الاملح« الاظهر قاتل -----------------------------------

(۱). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). لت: بروم. (۳). مر: و نماز کرد. (۴). لت: بگزار. (۵). لت: بگزاردم. [.....]

(۶). لت: فرو رفت. (۷). مر: با تو. (۸). آج، لب: و. (۹). تب: مروزینه. (۱۰). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۸. (۱۱). مر: منی. (۱۲). تب، آج، لت: الاملج. صفحه : ۳۳۰ اللهالمارقین و هو منّی بمنزلهٔ هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی یحبّه اللّه و رسوله و یحبّ اللّه و رسوله لا یقبل اللّه التّوبهٔ من تائب الّا بحبّه.} آنگه گفت یا حسّان برخیز و در اینکه معنی چیزی بگو. حسّان بر پای خاست«۱» و گفت«۲»: لا تقبل«۳» التّوبهٔ من تائب الّا بحبّ بن ابی طالب اخی رسول اللّه بل صهره و الصّهر لا یعدل بالصّاحب«۴» یا قوم من مثل علیّ و قد ردّت له الشّمس من المغرب ردّت علیه الشّمس من شرقها حتّی کأنّ الشّمس لم تغرب مردم برخاستند«۵» و جامه خود در جامه علی می‌مالیدند. و ابو عبد اللّه المفجع«۶» گوید در قصیده«۷»: ردّت الشّمس بعد ما حازها الغرب فالقی وقت الصّلوهٔ جلیّا و علیّ اذ«۸» نال رأس رسول اللّه من حجره و سادا و«۹» طیّا اذ یخال النّبیّ لمّا اتاه الوحی مغمیّ علیه او مغشیّا فتراخت عنه الصّلوهٔ و لم یوقظه اذ کان سخطه مخشیّا فدعا ربّه فانجزه المیعاد من کان وعده مأتیّا قال هذا اخی بحاجهٔ ربّی لم یزل شطر یومه معنیّا فاردد الشّمس کی یصلّی فی الوقت فعاد العشاء بعد مضیّا و قال علیّ بن احمد بن متّویه«۱۰» المقری فی القصیده: و غدیر خمّ لیس ینکر

فضله الّا زنیم فاجر کفّار من ذا«۱۱» علیه الشّمس بعد مغیبها ردّت ببابل نبّئی«۱۲» یا حار [۱۸۳- ر]
و علیه قد ردّت لنوم المصطفی یوما و فی هذا جرت«۱۳» اخبار ------------------------------- (۱). تب، آج، لب، خواست. (۲). تب شعر. (۳). تب، آج، لب: لا- یقبل، مر، لت: لا- یقبل اللّه. (۴). لب، لت: الصّاحب. (۵). لب، مر: برخواستند. (۶). مر: الملجع. (۷). آج، لب که، تب شعر. [.....]
(۸). اساس، تب، مت: اذا، با توجه به وز تصحیح شد. (۹). آج، لب: شاء او. (۱۰). اساس و مت: حتویه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مر: ردّ. (۱۲). لب: بیّنی، مر: ننسی. (۱۳). وز: اجرت. صفحه : ۳۳۱ حاز الفضائل و المناقب کلّها ما ان یحیط بمدحه اشعار«۱» و یروی الاکثار. و سیّد«۲» حمیری گوید در قصیده مذهّباش اینکه معنی: ردّت علیه الشّمس لمّا فاته وقت الصّلوة و قد دنت للمغرب حتّی تبلّج نورها فی وقتها للعصر ثمّ هوت هوّی الکوکب«۳» و علیه قد ردّت ببابل مرّة اخری و ما ردّت لخلق معرب الّا لیوشع اوله من بعده و لردّها تأویل امر معجب و قدامهٔ السّعدیّ گوید و او از جمله اصحابان«۴» امیر المؤمنین بود که به زمین بابل حاضر بود چون به دعای او خدای تعالی آفتاب باز آورد فقال فی ذلک«۵»: ردّ الوصیّ لنا الشّمس الّتی غربت حتّی قضینا صلاهٔ العصر فی مهل لا انسه«۶» حین یدعوها فتتبعه«۷» طوعا بتلبیهٔ هاها علی عجل فتلك آیته فینا و حجّته فهل له فی«۸» جمیع النّاس من مثل اقسمت لا ابتغی یوما به بدلا و هل یکون لنور اللّه من بدل حسبی«۹» ابو حسن مولی ادین به و من به دان رسل«۱۰» اللّه فی الاول و للصّاحب اسماعیل بن عبّاد رحمه اللّه من قصیدهٔ«۱۱»: کان النبیّ مدینهٔ العلم الّذی حوت الکمال و کنت افضل باب ردّت علیك الشّمس و هی فضیلهٔ ظهرت فلم تستر بکفّ نقاب لم أحکَ الّا ما روته نواصب عادتك و هی مباحهٔ الاسباب و قال ابو الحسن علیّ بن حمّاد بن عبید البصریّ رحمه اللّه: و ردّت لك الشّمس فی بابل فسامیت یوشع لمّا سما و یعقوب ما کان أسباطه کنجلیك سبطی نبیّ الهدی محمّد بن عیسی روایت کرد از یونس بن عبد اللّه«۱۲» که او گفت سالی به حجّ --------------------------
------- (۱). لت: بمدحهٔ الاشعار. (۲). آج، لب: سیّدی. (۳). آج، لب، مر: الکواکب. (۴). آج، لب، مر، لت: اصحاب. (۱۱- ۵). تب شعر. (۶). تب: لا انه، مر: لا ان. (۷). وز: فتشبعه. (۸). تب: من. [.....]
(۹). مر: حتی. (۱۰). آج، لب، مر: رسول. (۱۲). لت: یونس بن عبید اللّه. صفحه : ۳۳۲ می‌رفتم در بعضی منازل کنیزکی حبشی را دیدم نابینا دستها برداشته و می‌گفت یا رادّ الشّمس علی امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب ردّ علیّ بصری ای خدای که آفتاب بر امیر المؤمنین علی باز آوردی چشمهای«۱» من با من دهی من نزدیک او شدم و گفتم ای کنیزک علی را دوست داری گفت آری و حقّ فاطمه دو دینار زر«۲» بگرفتم و او را دادم و گفتم صرف کن در بعضی حوایج خود از من نپذیرفت و گفت حاجت نیست مرا به اینکه. گفت به حج رفتم چون باز آمدم به آن منزل فرود آمدیم من کنیزک را دیدم چشمها درست شده و حاجیان را آب می‌داد گفتم یا جاریه دوستی امیر المؤمنین با تو چه کرد گفت هفت شب آن دعا می‌کردم و بر خدای سوگند می‌دادم بحقّ امیر المؤمنین چون شب هفتم بود هاتفی مرا آواز داد و گفت ای کنیزک علی را دوست داری از دلی«۳» صافی گفتم إی و اللّه مرا گفت دستها بر چشمها نه من هم چنان کردم او دست برداشت و گفت بار خدایا اگر دانی که اینکه کنیزک راست گوید«۴» و علی را دوست دارد از نیّتی صادق چشمها با او ده«۵» خدای تعالی دعای او اجابت کرد و چشم با من داد. من بر او«۶» سوگند دادم که به خدای که مرا بگوی تا«۷» تو کیستی گفت من خضرم و از جمله موالیان علیّم و از جمله موکّلانم بر شیعه او. و اخبار درین باب از طریق خواص«۸» و عام«۹» نه چندان است که آن را حدّی هست«۱۰» و درین جای بیش ازین احتمال نکند«۱۱». رجعنا الی حدیث یوشع بن نون چون یوشع بن نون آن جبّاران را بکشت و زمین ازیشان پاك کرد کس فرستاد به پادشاه«۱۲» ارمانیان«۱۳» و آن پنج پادشاه بودند همه به طاعت پیش«۱۴» او آمدند و یک روایت آن است که ایشان مجتمع شدند و بخصومت یوشع بیرون آمدند، یوشع علیه السّلام لشکر بنی اسرائیل را به قتال ایشان فرستاد و ---------------------------------- (۱). مر: چشم. (۲). لت را.
(۳). مر، لت: دل. (۴). آج، لب، مر، لت: می‌گوید. (۵). مر: بازده. (۶). لت: او را. (۷). لت: که. (۸). مر: خاص. (۹). وز، تب، آج،

لب، لت: عوام. (۱۰). مر: باشد. (۱۱). مر: نبود. [.....]

(۱۲). لت: پادشه. (۱۳). لت: ازمانیان. (۱۴). لت: نزد. صفحه : ۳۳۳ ایشان را بکشت و بعضی را که با شعب کوهی پیختند«۱» خدای تعالی تگرگی بـا سـنگها آمیخته بر ایشـان فرسـتاد و ایشـان را هلاک کرد و آن پنج پادشاه گرفتار شدنـد یوشع بفرمود تا ایشان را بیاویختند و در شهر شامها«۲» کس فرسـتاد و ملوک ایشان را دعوت کرد هر که بطاعت آمد و ایمان آورد او را رها کرد و آن کس که طـاعت نـداشت بگرفت او را و بکشت تـا سـی و یک پادشاه را بکشت و زمین شام مسـتخلص شـد او را و مالهای ایشان و غنایم جمع کرد و غنایم پیش ازین پیغامبران را حلال نبود پیغامبر ما را حلال کردنـد عادت چنان بود که بنهادنـدی به جای صدقه و قربان آنچه از آن مقبول بودی آتشـی بیامـدی و آن را بسوختی و آنچه مقبول نبودی بر جـای بمانـدی. یوشع بفرمود تـا آن مالهـا و غنایم بیاوردنـد و به قربانگاه بنهادنـد هیـچ آتش تعرّض او«۳» نکرد یوشع گفـت درین غنیمت خیـانت کرده‌انـد و بسیار بگفت که آنچه برگرفته«۴» با«۵» جای آری«۶» خاین مقرّ نیامـد تا او آن جماعتی را که متّهم بودنـد پیش خواند و دست یک یک بدست می‌گرفت چون به آن مرد رسـید که خیـانت کرده بود [دسـتش در دست او گرفت و چنـدان که خواست تا دست برهانـد نتوانست یوشع او را گفت بیـار آنچه خیانت کرده‌ای]«۷» بـاز آور او برفت سـر گـاوی از زر پیراسـته مکلّـل به یـاقوت و جواهر بیاورد و در میان غنایم و قربان بنهاد. یوشع بفرمود تا آن مرد را ببستند و با آن غنایم بنهادند آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت و مرد را نیز بسوخت. و یوشع علیه السّلام از پس موسی [۳۸۱- پ]

بیست و هفت سال تـدبیر کار بنی اسـرائیل کرد و آنگاه وفات آمـد او را و دفن کردنـد او را به کوه افرائیم و عمر او صـد و بیست و شش سـال بـود. و اللّه ولیّ التّوفیق. -------------------------------- (۱). لت: پیچیدند. (۲). کـذا در اساس، مت، وز، تب، آج، لب، مر، لت: شـهرها شام، شعرانی (ج ۴/ ۱۷۲) شهرهای شام. (۳). تـب، آج، لب، مر، لت: آن. (۴). تب، مر، لت: بر گرفته‌اید، آج: برگرفته. (۵). مر: به. (۶). تب، مر، لت: آرید. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. صفحه : ۳۳۴ قوله عزّ و علا:

[سوره المائدة (۵): آیات ۲۷ تا ۳۷]

[اشاره]

وَ اتلُ عَلَیهِم نَبَأَ ابنَی آدَمَ بِالحَقِّ إِذ قَرَّبا قُرباناً فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِما وَ لَم یُتَقَبَّل مِنَ الآخَرِ قالَ لَأَقتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِینَ (۲۷) لَئِن بَسَطتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقتُلَنِی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیکَ لِأَقتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِینَ (۲۸) إِنِّی أُرِیدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِی وَ إِثمِکَ فَتَکُونَ مِن أَصحابِ النّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ (۲۹) فَطَوَّعَت لَهُ نَفسُهُ قَتلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِینَ (۳۰) فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً یَبحَثُ فِی الأَرضِ لِیُرِیَهُ کَیفَ یُوارِی سَوأَةَ أَخِیهِ قالَ یا وَیلَتی أَ عَجَزتُ أَن أَکُونَ مِثلَ هذَا الغُرابِ فَأُوارِیَ سَوأَةَ أَخِی فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ (۳۱) مِن أَجلِ ذلِکَ کَتَبنا عَلی بَنِی إِسرائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً وَ لَقَد جاءَتهُم رُسُلُنا بِالبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِنهُم بَعدَ ذلِکَ فِی الأَرضِ لَمُسرِفُونَ (۳۲) إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً أَن یُقَتَّلُوا أَو یُصَلَّبُوا أَو تُقَطَّعَ أَیدِیهِم وَ أَرجُلُهُم مِن خِلافٍ أَو یُنفَوا مِنَ الأَرضِ ذلِکَ لَهُم خِزیٌ فِی الدُّنیا وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۳۳) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِن قَبلِ أَن تَقدِرُوا عَلَیهِم فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۴) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو أَنَّ لَهُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً وَ مِثلَهُ مَعَهُ لِیَفتَدُوا بِهِ مِن عَذابِ یَومِ القِیامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۳۶) یُرِیدُونَ أَن یَخرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُم بِخارِجِینَ مِنها وَ لَهُم عَذابٌ مُقِیمٌ (۳۷)

[ترجمه]

بر خوان بر ایشان خبر پسر«۱» آدم بدرستی چون قربان کردند کردنی بپذیرفتند«۲» از یکی ازیشان و نپذیرفتند از دیگری، گفت بکشم تو را، گفت نپذیرد خدا، مگر از پرهیزکاران. اگر بگستری به من دست«۳» تا بکشی مرا نیستم من گسترنده«۴» دستم«۵» به تو تا تو را بکشم که من می‌ترسم از خدای پروردگار جهانیان. من می‌خواهم که باز گردی تو به گناه من، و به گناه تو، تا باشی از اهل دوزخ و آن پاداش«۶» ستمکاران بود. بیاراست او را نفس«۷» او کشتن برادرش بکشت او را در روز آمد از زیان کاران. بفرستاد خدای کلاغی تا بکند«۸» در زمین تا باز نماید او را که چگونه باز پوشد عورت برادرش، گفت ای وای من عاجز بودم که باشم مانند اینکه کلاغ تا باز پوشم عورت برادرم و در روز آمد از پشیمانان. -------------------------------- (۱). وز، تب، آج، لب، لت: پسران. (۲). آج، لب: پذیرفته شد. (۳). تب: دست خود، لت: دستت. (۴). لت: گستریده. [.....]

(۵). تب: دست خود. (۶). وز، لت: پاداشت. (۷). آج، لب: نفس امّاره. (۸). آج، لب: حفر می‌کرد. صفحه : ۳۳۵ برای آن نوشتیم بر فرزندان یعقوب که هر که او بکشد نفسی را«۱» بی‌نفسی یا تباهی کند در زمین چنان باشد بکشت«۲» مردمان را همه و هر که زنده کرد آن پنداری که زنده کرد مردمان را همه و آمدند«۳» به ایشان پیغمبران ما به حجّتها پس بسیاری از ایشان پس از آن در زمین اسراف کننده‌اند. پاداش«۴» آنان که محاربه کنند با خدا و پیغامبرش و بشتابند در زمین به تباهی«۵» که بکشند ایشان را یا بردار کنند یا ببرند دستهایشان و پایهاشان از خلاف یا برانند ایشان را از زمین آن ایشان را نکالی«۶» باشد در دنیا و ایشان را در آخرت عذابی بزرگ. مگر آنان را که توبه کنند پیش از آن که توانا شوید بر ایشان بدانی که خدای آمرزنده و بخشاینده است. ای آنان که بگرویده«۷» بترسید از خدای و طلب کنید به او شفاعت و جهاد کنید در راه او تا همانا ظفر یابید. آنان که کافر شدند اگر باشد ایشان را آنچه در زمینهاست همه و مانند آن به آن تا فدا کنند به آن از عذاب روز قیامت نپذیرند از ایشان و ایشان را عذابی بود دردناک. خواهند که بیرون آیند از دوزخ و نباشند ایشان بیرون آینده از آن جا و ایشان را باشد ---------------------- ---------- (۱). لت و. (۲). تب: بکشته بود، آج، لب، بکشد تنی را. (۳). تب، آج، لب، لت: آمد. (۴). وز، تب، لت: پاداشت. (۵). وز، لت: به تباهی آن است، تب: تباهی را آن است، آج، لب: به قطع طریق آن است که. (۶). وز: سگالی. (۷). تب، لت: بگرویده‌اید، آج، لب: ایمان آوردید. صفحه : ۳۳۶ عذابی ایستاده. قوله: وَ اتلُ عَلَیهِم نَبَأَ ابنَی آدَمَ بِالحَقِّ- الآیهٔ، وجه اتّصال«۱» آیت به آیت متقدّم آن است که چون خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد«۲» وصف کرد ایشان را به نقض عهد، عقیب«۳» آن ذکر فرزندان آدم کرد که او در حقّ برادر نقض عهد کرد و بی حرمتی پیش گرفت و او را بکشت آنگه رسول را«۴» فرمود تا بر قوم خواند خبر فرزندان آدم«۵» و اینکه بر سبیل تسلّی رسول بود- علیه السّلام- و توبیخ جهودان. و تلاوت خواندن باشد و اصل آن از تتبع بود«۶» برای آن که خواننده تتبع حروف کند و نبأ خبر باشد و جمعه انباء و انبأته کذا و بکذا و نبأته به. إِذ قَرَّبا قُرباناً، گفته‌اند قربان مصدر قرب باشد و فعّل را هفت گونه مصدر بود تفعیلا و تفعالا و تفعلهٔ و فعلانا و فعالا و فعّالا و فعالا. امّا تفعیل اکثر مستمرّ او باشد کالتضریب و التّصریف و التّعنیف، و امّا تفعال کالتّذکار و التّکرار، و امّا تفعلهٔ کالتّذکرهٔ و التّبصرهٔ، و امّا فعلان کالسّبحان و القربان«۷»، و امّا فعّال نحو قوله: وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمِیلًا«۸» و امّا فعّال نحو قوله: وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا کِذّاباً«۹» و امّا فعال نحو کذابا فی قراءهٔ من خفّف. فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِما، تقبّل تفعّل باشد از قبول و در اینکه بنا او تکلّفی باشد از روی معنی و پسران آدم یکی هابیل بود و در او سه لغت است هابیل و هابیل و هابن، و پسر دیگر قابیل بود و در او پنج لغت است قابیل و قابین و قابل و قابن و قبن. و سبب قربان ایشان آن بود که اهل سیر و تواریخ و علم به اخبار انبیا گفتند چون خدای تعالی حوّا را برای آدم بیافرید«۱۰» چنان تقدیر فرمود که هر نوبت ولادت او دو فرزند آوردی به یک شکم یکی نرینه و یکی مادینه پس حق تعالی در شرع او ------------ ---------------------- (۱). مر اینکه. (۲). تب، آج، لب، مر، لت و. (۳). آج، لب: عقب. [.....]

(۴). آج، لب: او. (۵). مر را. (۶). آج، لب، مر: باشد. (۷). مر: و الغفران. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۹. (۹). سوره نبأ (۷۸) آیه ۲۸. (۱۰). مر: آفرید. صفحه : ۳۳۷ چنان نهاد که آن دختر را که از اینکه بطن بودی به آن پسر دادندی که از آن بطن بودی و

اختلاف بطون به جاری مجری اختلاف نسب کرد و آدم- علیه السّلام- چهل بطن زاد«۱» از حوّا«۲»، هر بطنی در توام مگر شیث که مادر او را تنها زاد«۳» و گفتند اوّل فرزند که آدم را آمد قابیل بود«۴» و توأم«۵» او اقلیما بود و آخرشان عبد المغیث بود و توأم او که خواهر او بود از بطن، امة المغیث بود پس خدای تعالی بر نسل آدم برکت کرد تا عبد اللّه عبّاس گوید که آدم- علیه السّلام- از دنیا بنه شد«۶» تا فرزندان و فرزندزادگان او به چهل هزار نرسیدند«۷». و علما در مولود«۸» قابیل و هابیل خلاف کردند بعضی گفتند قابیل را و توام«۹» او را که با او هم‌شکم بود و نام او اقلیما بود او را پس از آن زاد که صد سال بود تا در زمین بود پس از آن هابیل را زاد و هم شکم او را. محمّد بن اسحاق گفت عن بعض اهل العلم که قابیل را در بهشت زاد و حوّا از ولادت او رنجی و دردی و خونی ندید«۱۰» برای راحت بهشت و هابیل را در زمین زاد«۱۱» با درد و رنج و خون نفاس«۱۲». و خدای تعالی آدم را فرمود که اینکه فرزندان را به یکدیگر ده هر یکی«۱۳» از ایشان بر آن دگر حلال است الّا آن که او را هم شکم باشد و هم شکم هابیل لبوذ«۱۴» بود و او از خواهر قابیل به جمال کمتر بود و خواهر قابیل به جمال‌تر«۱۵» بود از او، خدای تعالی فرمود که خواهر قابیل را به هابیل ده و خواهر هابیل را به قابیل ده قابیل گفت من ------------------------------ (۱). تب، آج، لب، مر، لت: بزاد. (۲). لت و. (۳). اساس، مت: تنهاد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). لت: آمد. (۵). آج، لب، مر: دویم. (۶). لب: بنشد، لت: به نشد. (۷). آج، لب: برسیدند، مر: رسیدند. [.....]

(۸). لت: مولد. (۹). لب، مر: دویم. (۱۰). اساس، مت: بدید، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). آج، لب: بزاد. (۱۲). اساس، مت: خون و نفاس، با توجه به وز و فحوای کلام تصحیح شد. (۱۳). مر که. (۱۴). تب، لت: ابودا، مر: یهودا، وز، تب، آج، لب، مر، لت نام. (۱۵). آج: بهتر، لت: بهترتر. صفحه : ۳۳۸ راضی نباشم به اینکه، چه«۱» خواهر من نیکوست«۲» و خواهر او زشت است آدم گفت خدای چنین فرماید و حکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم به اینکه حکم و اینکه«۳» نه خدای کرده است و تو برای دل هابیل می‌گویی و اینکه خیر«۴» با وی می‌خواهی، او گفت خلاف اینکه است آدم گفت تو را اگر قول من باور نیست بروید«۵» و هر یکی از شما قربانی کنید«۶» قربان«۷» هر کس که پذیرفته«۸» شود و آتش آن را ببرد مراد او حاصل بود و اقلیما او را باشد. معویة بن عمار روایت کرد از صادق- علیه السّلام- که او گفت: چون او را پرسیدند از اینکه حدیث، گفت خلاف آن است که روایت می‌کنند و خدای تعالی آدم را نفرمود که خواهر را به برادر ده و اگر اینکه روا بودی در شرع ما نیز روا بودی و لکن خدای تعالی چون آدم را و حوّا را به زمین فرستاد و جمع کرد میان ایشان، حوّا دختری بزاد عناق نام کرد او را و در زمین بغی کرد و اوّل کسی که بغی کرد در زمین بناحق او بود. خدای تعالی چیزی«۹» بر او مسلّط کرد که او را بکشت بر اثر او قابیل را بزاد و از پس او هابیل را. چون قابیل بالغ شد خدای تعالی برای او زنی جنّی فرستاد از فرزندان جن نام او حمانه«۱۰» در صورت انسی و خدای تعالی وحی کرد به آدم که او را به قابیل ده، آدم او را به قابیل داد چون هابیل بالغ شد خدای تعالی از بهشت حوری فرستاد«۱۱» بر صورت انسی [۳۸۲- پ]

نام او نزله و وحی کرد به آدم که او را به هابیل ده، آدم او را به هابیل داد قابیل چون او را دید گفت یا پدر نه من برادر مهترم و به اینکه کرامت من اولیترم از برادر کهین! آدم گفت اینکه کار نه به رأی خود کردم به فرمان خدای کردم گفت لا بل به هوای خود کردی و او را به محبّت بر من اختیار کردی آدم (ع) گفت: ------------------------------ (۱). آج، لب، مر و. (۲). آج، لب: نکوست. (۳). مر، آج، لب، لت حکم. (۴). اساس: خبر، با توجه به وز تصحیح شد. (۵). وز، آج، لب: بروی/ بروید. (۶). وز، آج، لب: کنی/ کنید. [.....]

(۷). آج، لب، مر: قربانی. (۸). آج، لب: پذیرفته، مر: پزیرفته. (۹). اساس: خبری، وز: خبری، با توجّه به تب تصحیح شد. (۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: جمانه. (۱۱). مر: بفرستاد. صفحه : ۳۳۹ خلاف آن است که تو گمان بردی. و اگر خواهی تا بدانی که اینکه فضل خدای نهاد او را«۱»، بر وی«۲» و هر یکی قربانی کنید قربان آن کس که مقبول باشد فضل او روا بود و علامت قبول قربان در

آن عهد آن بودی که آتشی سفید«۳» بیامدی از آسمان و آن«۴» را بخوردی و چون مقبول نبودی بر جای بماندی و سباع و هوامّ و طیور بخوردندی برفتند تا قربان کنند و قابیل صاحب زرع بود بیامد و دسته‌ای گندم بیاورد چیزی که از آن بتر«۵» نبود و در دل گرفت که اگر قربان من قبول باشد و اگر نباشد من آن«۶» کنم که من خواهم و امّا هابیل صاحب گوسپند«۷» بود بیامد و گوسپندی از میان گوسپندان بگزید که از آن بهتر نبود و در دل گرفت که اگر قربان او قبول کنند و اگر نکنند او آن کند که رضای خدای باشد. اسمعیل بن رافع گوید در خبر چنین آمد که هابیل را برّه‌ای بود بغایت حسن آن را دوست داشتی و از دوستی که آن را داشت رها نکردی که به پای خود رود جز که او را بر دوش گرفته بودی«۸» به گله رفت تا گوسپند قربان آرد آن برّه پیش آمد با خویشتن«۹» اندیشه کرد و گفت اگر چه من اینکه برّه را بغایت دوست دارم و لکن ضایع نخواهد شدن همه را رها کرد«۱۰» و آن را برگرفت برای رضای خدای و بیاورد و بنهاد به قربانگاه و قابیل آن دسته گندم بد، من اردء الطّعام«۱۱» بیاورد و بر آن بنهاد حق تعالی از آن جا که صدق هابیل و نفاق قابیل«۱۲» شناخت قربان هابیل قبول کرد و قربان قابیل رد کرد آتش بیامد و آن برّه را بسوخت«۱۳» و گندم قابیل رها کرد چون قابیل آن بدید حقد و حسد زیاده کرد. ------------------------------

(۱). مر بر تو. (۲). تب، مر، لت: برويد. (۳). وز، تب، لت: سپید. (۴). مر: او را. (۵). اساس، وز، مت: نیز، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مر: همان. (۷). آج، لب، مر: گوسفند. (۸). تب، آج، لب، مر، لت چون. (۹). مر، لت: خود. [.....]

(۱۰). اساس، مت: گرفت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مر را. (۱۲). مر بود. (۱۳). تب، آج، لب، مر: بخورد. صفحه : ۳۴۰ و در خبر آورده‌اند که خدای تعالی آن برّه را در بهشت می‌پرورد تا به فدای اسماعیل کرد. فی قوله: وَ فَدَيناه«۱» إِنّا عَرَضنَا الأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ الجِبالِ فَأَبَينَ أَن يَحمِلنَها وَ أَشفَقنَ مِنها وَ حَمَلَهَا الإِنسانُ إِنَّه كانَ ظَلُوماً جَهُولًا«۹»، یعنی قابیل حین قبل الامانة و خان فیها. چون آدم برفت قابیل برخاست و بنزدیک هابیل آمد و او بر کوهی گوسپند می‌چرانید«۱۰». او را گفت: من تو را خواهم«۱۱» کشتن. گفت: چرا! گفت: برای آن که قربان تو قبول کردند و قربان من قبول نکردند. [گفت:]«۱۲» مرا در اینکه چه جرم است! گفت: من بر اینکه اغضا نمی‌کنم«۱۳» که خواهر نیکو روی مرا«۱۴» تو به زنی کنی و من خواهر ذمیمه«۱۵» تو را به زنی کنم و مردمان گویند تو از من بهتری، به هر حال تو را بکشم. ------------------

---------------- (۸- ۱). سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۰۷. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت بموقع. (۴). تب- لت: نیفتاد. (۵). کذا در اساس و متن، دیگر نسخه بدلها می‌داشت. (۶). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳- ۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: به قبول آن قیام کردن. (۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲. (۱۰). مر: بر کوهی بود که گوسپند می‌چرید. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز مت، بخواهم. [.....]

(۱۲). آج، لب، مر: نسازم و اغضا نکنم. (۱۴). اساس و مت: خواهر من نیکو روی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها. چاپ شعرانی (۴/ ۷۷): دمیمه. صفحه : ۳۴۱ هابیل گفت: مرا در اینکه تابان«۱» نیست خدای تعالی قربان از متّقیان پذیرد. لَئِن بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ، اگر تو که قابیلی دست به کشتن من دراز کنی من دست به کشتن تو دراز نکنم و اگر چه من از تو قویترم و بر کشتن تو قادرتر و لکن من از خدای ترسم. مجاهد گفت تکلیف در آن روزگار و آن شرع آن بود که چون کسی قصد کشتن کسی کردی و امتناع نکردی«۲» کار او با خدای گذاشتی. آنگه گفت: إِنِّي أُرِيدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِي وَ إِثمِكَ، یقال باء بکذا، اذا رجع به و المباءة، المنزل، و منه قوله: وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ«۳»، و البواء، الرّجوع بالقود، و فلان بواء لفلان اذا کان دمه کفوا لدمه. و معناه انّه اهل لان یرجع فی القصاص الیه و هم فی هذا الامر بواء، ای سواء علی الاتّساع و قال«۴»: الا تنتهی عنّا«۵» ملوک و تتّقی محارمنا لا- یبوء الدّم بالدّم ای لیس دماؤهم اکفاء لدمائنا فیقتلون بنا و یرجعون الیهم فی القصاص، و باء لحقّه«۶»، اذا اقرّ به کأنّه رجوع عن الانکار، گفت: من تو را نکشم«۷» که من می‌خواهم که تو باز گردی از من به گناه من و گناه خودت. بیشتر مفسّران تفسیر بر اینکه«۸» دادند که به گناه من یعنی گناه کشتن من و گناه تو یعنی آن گناه که برای آن قربان تو

قبول نکردند و آن نفاق و مخالفت فرمان خدای بود و ترک رضا به حکم«۹»، و اینکه قولی سدید است و معتمد«۱۰» برای آن که «إثم» مصدر است و مصدر را یک بار اضافه کنند با فاعل و یک بار با مفعول در اوّل مضاف است با مفعول و در دوم با فاعل برای آن که تقدیر اینکه است که: باثمک علیّ فی قتلی و اثمک الّذی جنیته علی نفسک. ------------------------------ --- (۱). مر: تا وات، لت: گناه. (۲). تب و او را دفع نکردی. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۲. (۴). تب شعر. (۵). آج، لب، مر: عنها. (۶). تب، لب، مر، لت: بحقّه. (۷). آج، لب، مر، لت: بکشم. (۸). وز: بر آن. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مت او. (۱۰). وز، سدید معتمد است، تب، آج، لب، مر، لت: سد و معتمد است. صفحه : ۳۴۲ و مجاهد گفت در روایت إبن نجیح«۱» که مراد آن است [۳۸۳- ر]

که به گناهی که من کرده‌ام و گناهی که تو کرده‌ای. گفت: برای آن که چون کسی کسی را بکشد به قیامت«۲» گناهان مقتول بر قاتل نهند، و اینکه قول معتمد«۳» نیست برای آن که خلاف ادلّه عقل است و ظواهر«۴» آیات محکمه، من قوله: لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری«۵» کُلُّ نَفسٍ بِما کَسَبَت رَهِینَةٌ«۶» جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُونَ«۷» جَزاءً بِما کانُوا یَکسِبُونَ«۸». و بر قاعده عدل و ادلّه عقل اینکه مطرّد«۹» نیست امّا بر مذهب مجبّره راست است برای آن که چون خدای تعالی کافران و گناهکاران را به کفری و فسقی که او آفریند در ایشان بخواهد گرفتن و ایشان را در آن اختیاری نه«۱۰» و از آن محیصی نه، چرا نشاید که یکی را به گناه دیگری بگیرد و اگر چه او در آن بی‌گناه باشد؟ در کلام تقدیر محذوفی هست و هو أن تبوأ وبال«۱۱» اثمی«۱۲» و اثمک. وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ، و اینکه جزای و پاداشت بیدادکاران است و اینکه دلیل قول اصحاب وعید نکند برای آن که ما نیز گوییم که جزای ظالم دوزخ است جز آن که عفو روا داراد از او«۱۳» و در آیت نیست که خدای تعالی عفو نکند او را بی توبه اینکه دعوی کردن دعوی باشد که از آیت بر او دلیلی نیست. فَطَوَّعَت لَهُ نَفسُهُ در او سه قول«۱۴» است: مجاهد گفت: شجّعته علی قتل اخیه، نفس«۱۵» او را شجاع بکرد بر قتل برادر. قتاده گفت: زیّنت له، بیاراست بر چشم او. ------------------------------ (۱). مر آمده. [.....]

(۲). مر: در قیامت. (۳). لت: معتبر. (۴). تب: ظاهر. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴ و اسراء (۱۷) آیه ۱۵ و فاطر (۳۵) آیه ۱۸ و زمر (۳۹) آیه ۷. (۶). سوره مدّثر (۷۴) آیه ۳۸. (۷). سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۴. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۸۲. (۹). اساس و مت: مطرود، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مر: نیست. (۱۱). وز، تب، آج، لب، لت: بوبال. (۱۲). تب، آج، لب، لت او عقاب اثمی، وز در حاشیه افزوده است: او عقاب اثمی. (۱۳). کذا در اساس، وز و مت، دیگر نسخه بدلها: روا داریم از او. (۱۴). لت: لغت. (۱۵). لت او. [.....]

صفحه : ۳۴۳ بعضی دگر گفتند: ساعدته نفسه، معنی آن است که نفس او با [او]«۱» مساعدت کرد بر کشتن برادر. و اصل کلمه من الطّاعهٔ باشد، یعنی نفس او و هوای او او را برخوردار«۲» کرد و طائع گردانید بر توسّع تا بر لغت راست باشد. و قَتلَ أَخِیهِ، منصوب است علی انّه مفعول به، یقال طاع یطوع، و انطاع فی بعض اللّغهٔ و هو شاذّ، و اطاعه یطیعه طاعهٔ و اطاعهٔ، و طوّعه، ادخله فی الطاعهٔ و الطّوع، فَقَتَلَهُ«۳»، بکشت او را، قابیل آن روز برفت و هر وقت«۴» می‌آمد و فرصت نگاه می‌داشت تا یک روز بیامد هابیل را خفته یافت خواست تا او را بکشد ندانست«۵» چه باید کردن. در اخبار آمد که ابلیس بیامد و مرغی را بگرفت و برابر او سرش بر سنگی نهاد و به سنگی دیگر سرش بکوفت قابیل از او بیاموخت بیامد و سنگی بزرگ برگرفت و بر سر هابیل زد و هابیل را بکشت و«۶» اوّل کشته بود که او را بر زمین بکشتند از آدمیان. در قتلگاه او خلاف کردند، عبد اللّه عبّاس گفت: بر کوه«۷» بود. بعضی دگر گفتند: بنزدیک عقبه خری«۸» بود و اینکه قول محمّد جریر است. و از صادق- علیه السّلام- روایت کردند که به زمین بصره بود آن جا که امروز مسجد آدینه است چون او را بکشت بر صحرا بیفگند او را و ندانست که باو«۹» چه باید کردن برای آن که او اوّل کشته بود و«۱۰» در زمین و اول مرده، و برابر او«۱۱» بنشست. سباع زمین قصد او کردند او را«۱۲» نبایست که او را سباع بخورد. او

را بر گرفت و در جوالی نهاد و بر دوش«۱۳» گرفت و با خود می‌گردانید«۱۴» یک سال تا مرغان و سباع از آن تغیّر بوی بر او جمع شدند انتظار آن«۱۵» تا او بیفگند آن را تا ایشان بخورند. ------------------------------- (۱). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). کذا در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: فرمانبردار خود. (۳). مر پس. (۴). مر، آج، لب: هر روز. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مت که. (۶). لت او. (۷). تب، لت نود. (۸). کذا در اساس، مت و وز، آج، لب، لت: جری، تب: حری (بدون نقطه). (۹). لت: با او. (۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۱). وز: ندارد. (۱۲). مرجع اینکه ضمیر قابیل است و مرجع «او» دوم هابیل. (۱۳). مر: در دوش. (۱۴). مر: تا. [.....]

(۱۵). مر که. صفحه : ۳۴۴ فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِینَ، او در روز آمد از جمله زیانکاران که دین خود زیان کرده بودند«۱». و معنی «اصبح» در چنین جای«۲» «صار» بود و غرض نه قصد صبح باشد و لکن برای آن که مردم کارها به شب سگالند و بامداد در او خوض کنند اینکه لفظ بیشتر استعمال کنند و به جای او «امسی» و «اضحی«۳»» به کار دارند و معنی «صار» باشد. فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً- الآیهٔ، چون قابیل به کار«۴» درماند، خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد تا با یکدیگر جنگ کردند و یکی«۵» دیگر را بکشت آنگه بیامد و به چنگال زمین بر رفت و او را در آن جا نهاد و خاک با سر او«۶» کرد. او از کلاغ آن بدید همچنان دفن کرد برادر را، و «بعث» در آیت به معنی الهام است یعنی خدای الهامی داد و کلاغ را«۷». و گفته‌اند معنی بعث تحریض است و آغالیدن، و گفته‌اند معنی تقییض است و چهانیدن«۸» و بحث و فحص یکی باشد و در مثل کالباحث بظلفه عن حتفه تا با او نماید که سوءت برادرش چگونه بازپوشد«۹». بعضی مفسّران گفتند مراد به سوءت جیفه و مردار است که آن بوی بگردانیده بود به طول مدّت، و گفته‌اند مراد عورت است و سوءت آن باشد که یسوءک تو را دژم کند من ساء یسوء سوءهٔ و مساءهٔ. گفت«۱۰» یا وَیلَتی، و حسن بصری خواند یا ویلتی به اضافه یا با متکلّم و آن دو لغت است یقال یا حسرتی و یا حسرتی«۱۱» و یا ویلی«۱۲» و یا ویلی و گفته‌اند اینکه بر سبیل ندبه باشد و معنی آن است که از شدت کار ویل را می‌بخوانند«۱۳» که بیای«۱۴» که ------------------------------- (۱). وز، تب، آج، لب، مر: کرده بود. (۲). مر بمعنی. (۳). آج، لب: اصبح. (۴). تب، آج، لب، لت برادر، مر هابیل. (۵). لت آن. (۶). مر: بر سر او. (۷). آج، لب، مر، لت: دو کلاغ را. (۸). کذا در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: جهانیدن. (۹). مر و. (۱۰). مر: قال. (۱۱). مر: حسد. (۱۲). مر: ویلتی. (۱۳). اساس، مت: نخوانند با توجّه به وز تصحیح شد. [.....]

(۱۴). اساس، مت: بیای، وز، بپای: با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۳۴۵ وقت«۱» تو است. و کذلک قولهم یا حسرتی و یا اسفی أ عَجَزتُ همزه استفهام راست. و قوله: فَأُوارِیَ، نصب او بر جواب استفهام است به فاء به اضمار أن گفت وای بر من«۲» عاجز بودم که مانند اینکه کلاغ باشم و آن دانم که او دانست تا سوأت برادرم باز پوشم فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ در روز آمد [۳۸۳- پ]

[از جمله]«۳» پشیمانان و پشیمانی او نه بر قتل برادر بود چه اگر بر قتل او بودی توبه بودی. در آن چند قول گفتند بعضی گفتند پشیمان بر حملش بود تا چرا او را در خاک بکرد«۴» و بعضی گفتند بر فوت برادر پشیمان بود نه بر ارتکاب گناه، و ابو علی گفت پشیمان بود و لکن نه بر وجهی که توبه باشد. و بعضی دگر گفتند پشیمانی آنگه«۵» توبه باشد که عزم به«۶» آن مقرون بود علی ان لا یعود الی مثله فی المستقبل و اینکه وجه نیکوست. ضحّاک گفت از عبد اللّه عبّاس که چون قابیل هابیل را بکشت درختانی که در مکّه بود«۷» تیه«۸» برآورد و میوه‌ها ترش شد و آب تلخ شد. آدم چون آن بدید گفت در زمین حادثه«۹» افتاده است چون با زمین هند آمد قابیل هابیل را کشته بود آدم بر آن دلتنگ شد و در مرثیه هابیل اینکه بیتها«۱۰» انشا کرد اوّل«۱۱» کس بود که در زمین شعر گفت«۱۲»: تغیّرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبرّ قبیح تغیّر کلّ ذی لون و طعم و قلّ بشاشهٔ الوجه الصّبیح میمون بن مهران گفت«۱۳» از عبد اللّه عبّاس که آدم- علیه السّلام- شعر نگفت و هر که بر آدم اینکه حواله کند دروغ بر آدم نهاده باشد و پیغامبر ما- صلّی اللّه علیه و آله- و ------------------------------- (۱). مر: بوقت. (۲). مر من. (۳). اساس:

ندارد، از وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). تب، آج، لب، مر، لت: نکرد. (۵). مر: آنگاه. (۶). مر، لت: با. (۷). مر: بودند. (۸). آج: تیر، شعرانی (ج ۴/ ص ۱۸۱): تبه. (۹). مر: حادثه‌ای. (۱۰). مر بگفت و. (۱۱). آج، لب: او، لت: او اوّل. (۱۲). تب شعر. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر: روایت کرد، لت: گوید. [.....]

صفحه : ۳۴۶ جمله پیغمبران منهی«۱» بوده‌اند از شعر گفتن قال اللّه تعالی: وَ ما عَلَّمناه الشِّعرَ وَ ما یَنبَغِی لَه«۲». و لکن چون قابیل هابیل را بکشت آدم- علیه السّلام- او را مرثیه کرد به زبان سریانی و آدم به آن زبان سخن گفتی و چون وصیّت به شیث کردن«۳» آن مرثیه شیث را بیاموخت و او را وصیّت کرد که اینکه مرثیه فرزندانت را بیاموز تا می‌خوانند«۴» و متّعظ می‌شوند«۵» به او، شیث فرزندان آدم«۶» را باز آموخت«۷» و همچنین سلف الی خلف وصیّت می‌کردند و می‌آموختند تا به یعرب بن قحطان رسید و او به زبان سریانی و تازی حدیث کردی آن مرثیه بخواند در او سجع دید و گفت همانا اینکه نثر«۸» را نظم توان کرد آن را نظم کرد و بیتها اینکه است. تغیّرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبرّ قبیح تغیّر کلّ ذی لون و طعم و قلّ بشاشهٔ الوجه الصّبیح و قابیل اذاق ردّی اخاه فوا حزنا«۹» لقد فقد الملیح و ما لی لا اجود بسکب دمع و هابیل تضمّنه«۱۰» الضّریح و جاءت شهلهٔ و لها رنین لها بلها«۱۱» و قابلها تصیح«۱۲» لقتل إبن النبیّ بغیر جرم فقلبی عند قتله جریح اری طول الحیاهٔ علیّ غما«۱۳» فهل انا من حیاتی مستریح و جاورنا«۱۴» عدوّ لیس یفنی لعین«۱۵» ما یموت فنستریح«۱۶» و حوّا- علیه السّلام«۱۷»- در مرثیه هابیل گفت«۱۸»: -------------------------------------
(۱) ... (۲). سوره یس (۳۶) آیه ۶۹. (۳). تب، آج، لب، مر، لت: کرد. (۴). مر: بخوانند. (۵). مر: شوند. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۷). تب، مر: بیاموخت. (۸). اساس: نظم، با توجّه به فحوای کلام از وز تصحیح شد. (۹). لب: حونا، مر: جرنا. (۱۰). لب: تضمن. (۱۱). لب: لهایلها. (۱۲). لت: تصبیح. (۱۳). لب: ضما. (۱۴). آج، لب، مر، لت: جاوزنا. [.....]

(۱۵). مر: لعزینا. (۱۶). مر: نستریح. (۱۷). وز، تب: علیها السّلام. (۱۸). تب شعر. صفحه : ۳۴۷ دع الشکوی فقد هلکا جمیعا بهلک«۱» لیس بالثّمن الرّبیح«۲» و ما یغنی البکاء عن البواکی اذا ما المرأ غیّب فی الضّریح فبکیّ النّفس منک و دع هواها فلست مخلّدا بعد الذّبیح ابلیس- علیه اللعنه- جواب داد ایشان را در شب بر سبیل شماتت به اینکه بیتها«۳»: تنحّ عن البلاد و ساکنیها فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح«۴» و کنت بها و زوجک فی رخاء و قلبک من اذی الدّنیا مریح فما زالت«۵» مکائدتی«۶» و مکری«۷» الی أن فاتک الخلد الذبیح فلو لا رحمهٔ الجبّار اضحی بکفّک«۸» من جنان الخلد ریح راوی خبر گوید سالم بن الجعد: که«۹» هابیل را بکشتند، آدم- علیه السّلام- بر مصیبت او صد سال دلتنگ بود و لب او بخنده نگشاد«۱۰» چون سالش«۱۱» به صد و سی رسید«۱۲» پس از آن بود که هابیل را بکشتند به پنج سال حوّا شیث را بزاد- و«۱۳» تفسیر آن به لغت ایشان هبهٔ اللّه بود- و خدای تعالی او را علم ساعات شب روز معلوم کرد و عبادتی که در آن اوقات«۱۴» باید کردن بر او پنجاه صحیفه فرو فرستاد و او را به وصیّ آدم کرد و به ولیّ عهد او. و قابیل را گفت: اذهب طریدا فزعا مرتاعا، برو رانده و ترسیده چنان که از کس ایمن نباشی او دست خواهر گرفت اقلیما و برفت و به عدن شد از زمین یمن، ابلیس به او آمد و او را وسوسه کرد و گفت ندانی که آتش قربان برادرت برای آن خورد که او آتش پرستیدی تو نیز آتشی برافروز و آن را عبادت کن تا معبود تو باشد و معبود فرزندان«۱۵» تو. -------------------------------------
(۱). لب: یهلک، مر: بمهلک. (۲). اساس: الربیح، با توجّه به آج تصحیح شد. (۳). تب شعر. (۴). آج، لب، مر: افتادگی دارد. (۵). لب: ذالت. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: مکایدتی. (۷). مر: مکرتی. (۸). مر: یلنک. (۹). مر چون. (۱۰). اساس: بگشاد، با توجّه به فحوای کلام. [.....]

(۱۱). لت: سال. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت و آن. و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مر: در. (۱۴). لت: وقت. (۱۵). مر: فرزندانت. صفحه : ۳۴۸ قابیل آتش خانه«۱» بساخت و در او آتش«۲» برافروخت و آتش پرستیدن گرفت و اوّل کسی که در زمین آتش پرستید او بود و او چنان بود به خوف که هر که پیش او بگذشتی او را تیر و کمان پیش نهاده بودی او از ترس خود تیر به او

انداختی تا روزی پسری«۳» از آن او نابینا به او بگذشت و پسری از آن نابینا با او بود و نابینا نیز تیر و کمان داشت پسر«۴» نابینا پدر را گفت قابیل نشسته است نابینا تیر در کمان نهاد و بینداخت و قابیل را بکشت پس«۵» او را گفت یا «۶» پدر چه کردی! پدرت را بکشتی طبانچه«۷» بر روی پسر«۸» زد و پسر را بکشت. مجاهد گفت قابیل را خدای«۹» فرمود تا به یک پای بیاویختند«۱۰» از آن روز آویخته خواهد بودن تا به روز قیامت، روی او در تابستان به آفتاب کنند از پیش روی او بر حظیره از آتش باشد و در زمستان روی او به حظیره از برف باشد. در خبر هست«۱۱» که ابلیس بیامد و [۳۸۴- ر]

قابیل را گفت همانا تو را دل«۱۲» تنگ می‌شود که اینکه جا تنها مانده‌ای از پدر و مادر و برادران! گفت: بلی. گفت پاره«۱۳» انگور بستان و بیفشار و در آفتاب نه، تا بجوشد از آن می‌خور تا تو را نشاط آرد و از اینکه مزامیر و رودها«۱۴» و دف و طبل و آلات قصف بر بست برای او و او را بیاموخت گفت اینکه«۱۵» به کار دار تا تو را تسلّی باشد او«۱۶» همچنان کرد چون از دنیا برفت فرزندان او به اینکه معانی از فسق و فجور و آتش پرستیدن مشغول می‌بودند«۱۷» تا به عهد طوفان نوح، خدای تعالی ایشان را به طوفان غرق کرد و نسل شیث بماندند. ------------------------------- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: آتش خانه‌ای. (۲). لب: آتشی. (۳). وز: پسران. (۴). مر: پس. (۵). آج، لب، مر، لت: پسر. (۶). وز، مر: با. (۷). تب، آج، لب، مر، لت: تپنچه. (۸). وز: او. (۹). لب، مر تعالی. [.....]

(۱۰). آج، لب: بیاویخت. (۱۱). مر، لت: است. (۱۲). لت: دلی. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: پاره‌ای. (۱۴). اساس، وز، مت: رویها، با توجّه به فحوای عبارت و ضبط نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). مر را. (۱۶). مر: و. (۱۷). مر: شدند. صفحه : ۳۴۹ عبد اللّه عمر روایت کند«۱» که فردا [ی]«۲» قیامت خدای تعالی عذاب دوزخ قسمت کند یک نیمه بر قابیل نهد و یک نیمه همه بر اهل دوزخ. عبد اللّه«۳» عمر روایت کند از رسول- علیه السّلام- که هیچ کس نباشد که کسی را ناگاه بکشد به فتک و الّا عقوبت آن یک نیمه بر قابیل باشد یعنی مثل آن برای آن که اینکه بدعت او نهاد بیانش قوله- علیه السّلام- من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر ان ینقص من اجره شیء و من سنّ سنّة سیّئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر أن ینقص من وزره شیء. انس مالک روایت کند که رسول را- علیه السّلام- پرسیدند از روز سه‌شنبه گفت یوم دم، روز خون است گفتند«۴» چگونه یا رسول اللّه! گفت روز سه شنبه بود که حوّا را حیض افتاد و روز سه شنبه بود که قابیل هابیل را بکشت. انس روایت«۵» کند که رسول- علیه السّلام- گفت خدای تعالی منّت«۶» نهاد و به سه چیز بعد از سه چیز به بوی از پس مرگ، چه اگر نبودی هیچ کس مرده را دفن نکردی و به اینکه جانور«۷» که در دانه افتد«۸» که اگر نه آن بودی پادشاهان، حبوب«۹» ادّخار«۱۰» کردندی به جای زر و سیم و ایشان را آن به بودی و به مرگ پس از آن پیری که مرد چون سخت پیر شد«۱۱» او را از خود ملال آید و همه جهان«۱۲» را از او ملال آید در آن وقت مرگ او را«۱۳» باشد«۱۴». ------------------------------

(۱). لت: کرد. (۲). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز، تب: عبد اللّه، آج، لب، مر، لت: عبد اللّه عباس. (۴). آج، لب، مر: گفت. (۵). مر: گفت. (۶). مر: سنت. [.....]

(۷). مر: جانوران. (۸). آج، لب، مر: افتاد. (۹). مر را. (۱۰). مر، ذخیره، وز: اذخار، تب: ادخار. (۱۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: شود. (۱۲). لت: کس. (۱۳). وز، تب، آج، لب، لت راحت، مر: مرگ راحت باشد. (۱۴). لب، مر، لت چنان که حکیم سنایی گوید: اگر مرگ خود هیچ راحت ندارد || نه بازت رهاند همی جاودانی ضمنا نسخه آج در حاشیه بر اینکه افزوده است: گرفتم که خود مرگ لذّت ندارد || نه راحت دهد مرد را جاودانی اگر قلتبان نیست از قلتبانان || دگر قلتبان است از قلتبانی صفحه : ۳۵۰ قوله: مِن أَجلِ ذلِکَ، ابو جعفر و ورش خواندند من اجل ذلک به نقل فتحه همزه با نون و مثله قد افلح،«۱» دگر قرّاء فقطع«۲» همزه خواندند و معنی آن است من جری ذلک، و جرا ذلک ای من سبب ذلک، برای اینکه کار را، و به اینکه سبب، و گفتند من جنایة ذلک یقال «اجل علیهم یأجل اجلا، اذا جنی علیهم، قال الشّاعر«۳»: و اهل خباء صالح ذات بینهم قد احتربوا فی عاجل انا اجله ای

جانبه«۴»، و باشد که حرف جرّ بیفکنند گویند فعلت هذا اجل ذلک و اسم را منصوب کنند«۵» کما قال عدیّ: جل انّ اللّه قد فضّلکم و اصله الجرّ و منه الأجل للوقت المضروب للشیء لأنّه ینجرّ الی حلول الاجل و منه الآجل نقیض العاجل، و از اینکه جاست اجل به معنی نعم، برای آن که آن انقیاد و انجرار است الی ما ارید منه و منه الاجل للقطیع من بقر الوحش لأنّ بعضه ینجرّ الی بعض، و ذٰلِکَ اشارت است به قتل قابیل هابیل را. کَتَبنا عَلی بَنِی إِسرائِیلَ ای حکمنا و فرضنا. ما بر بنی اسرائیل نوشتیم یعنی حکم کردیم بر ایشان و فریضه«۶» کردیم که هر کسی«۷» که او نفسی را بکشد بی‌نفسی، یعنی بی آن که او نفسی را کشته باشد تا«۸» کشتن او بر سبیل قصاص بود أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ یا او در زمینی«۹» فسادی کرده باشد که به آن مستحقّ کشتن«۱۰» و آن فساد محاربت بود با خدای چنان که شرح آن در آیت ذکر کرده شود فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً، چنان باشد که مردمان همه را بکشته«۱۱». [و در تأویل او خلاف کردند عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس که مراد آن است که هر که او پیغامبری یا امامی را بکشد همچنان باشد که همه مردمان را«۱۲» بکشته]«۱۳» برای آن که قوام خلقان به پیغامبر باشد و -------------------------------- (۱). مر و.

(۲). تب، آج، لب، مر، لت: به قطع. (۳). تب شعر. (۴). تب: جانبه. (۵). وز، تب: بکنند، مر، بکند. (۶). مر: فرض. [.....]

(۷). آج، لب، مر، لت: کس. (۸). آج، مر: یا. (۹). تب، آج، لب، مر، لت: زمین. (۱۰). مر باشد، لت بود. (۱۱). مر: که مردمان را همه کشته باشد. (۱۲). مر: کشته باشد. (۱۳). اساس، وز، مت: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۳۵۱

به«۱» امام. مجاهد گفت معنی آن است که هر کس که نفسی بی‌گناه را بکشد چنان که گفتیم همچنان باشد در باب عقاب و اثم و حرج که همه مردمان را بکشته بنزدیک مقتول که کشنده همه مردمان مستحقّ دوزخ باشد او نیز مستحقّ دوزخ باشد. سدّی گفت همچنان باشد که همه مردمان را بکشته و«۲» بنزدیک مقتول برای آن که جهان او جان اوست چه«۳» او را جان نباشد جهان چه خواهد کردن از جانب او چنان است که جهان همه مرده‌اند و مناسب اینکه قول از جهت معنی قول رسول است که: من مات فقد قامت قیامته، هر که بمیرد«۴» قیامت او برخاست«۵» و قیامت آنگه برخیزد که همه مردمان بمیرند امّا از جهت او چنان است که همه جهان مرده چون او زنده نیست. زجّاج گفت معنی آن است که او بمثابه آن کس است که همه عالم را بکشته به معنی آن که همه جهان خصم او باشند و همچنان که مقتول خصومت او کند همه جهان دست با او یکی دارند چه طالب حق است. ابو علی گفت معنی آن است که از روی گناه اثم آن«۶» بر او باشد برای آن که او نهاد آن سنّت بد«۷» تا دگران به«۸» او اقتدا کنند«۹» بر اینکه قول مراد به ناس مقتولان به فتک باشند. حسن و قتاده گفتند: اینکه بر سبیل مبالغت است در باب تعظیم قتل و اثم و حرج بر آن و اینکه به قول مجاهد قریب است یعنی اگر همه آدمیان را کشته باشی با تو بیش از آن نکنند که به دوزخ برند تو را همچنین چون یک تن را بکشی با تو هم اینکه معامله کنند. فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً، إبن زید گفت معنی آن است که اگر همه جهان -------------------------------- (۱). مر: یا. (۲). دیگر نسخه بدلها بجز مت: ندارد. (۳). وز: چون، تب، آج، لب، مر، لت: چو. (۴). مر: مرد، لت: بمرد. (۵). تب، لب، مر: برخواست. (۶). مر: او. (۷). مر را. [.....]

(۸). آج، لت: با. (۹). وز، تب، آج، مر، لت: کردند، لب: کردن. صفحه : ۳۵۲ را بکشد بر او بیشتر از قود و قصاص [۳۸۴- پ]

نباشد همچنین چون یکی«۱» کس را بکشد بقصد بظلم بی‌گناه و استحقاق وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً«۲». عبد اللّه عبّاس گفت هر که نصرت پیغامبری یا امامی کند و دست او قوی کند و نصرت کند پیغامبری را یا امامی عادل«۳» را تا او را بنه کشند«۴» همچنان باشد که همه جهان«۵» را زنده کرده«۶» برای آن که مردمان جهان به پیغامبر و امام زنده باشند و چون پیغامبر و امام نباشد بمثابه«۷» مرده باشند. مجاهد گفت هر که او را از قتل برهاند یا غرق یا حرق و نوعی از انواع هلاک. ابو علی گفت معنی آن است که هر که زجر کند قاتل را از قتل و تعظیم کند قتل را در چشم او و تذکیر کند او را به تحریم آن و عقاب آن بر وجهی که دیگران به او اقتدا کنند مردمان به آن فعل که او کرده باشد زنده مانند همچنان باشد که او زنده کرده ایشان را. إبن زید گفت معنی آن است که هر که او نفسی را عفو بکند از قتل که مستحقّ قتل باشد یا منع کند از کشتن او یا فعلی کند که او را از کشتن برهاند

فَكَأَنَّما أَحيَا النّاسَ جَمِيعاً، امّا فی استحقاق الثّواب او عند من نجّاه من القتل چنان که در آن طرف بیان کرده شد و احیاء او مردمان را بر سبیل مجاز باشد چه بر حقیقت بر احیا کس قادر نیست جز خدای تعالی. و در احکام امیر المؤمنین- علیه السّلام- آمده است که روزی امیر المؤمنین- علیه السّلام- با جماعتی جائی«۸» می‌گذشت مردی را دید که از خربه«۹» بیرون آمد کاردی به دست و دست و کارد خون آلود و مرد مدهوش و مذعور مردم چون او را دیدند چنان، او را بگرفتند و در آن خربه شدند مردی را دیدند کشته تازه افکنده او را گفتند اینکه مرد را که کشت«۱۰»! گفت من کشتم او را، و به قتل بر خویشتن اقرار داد. --------------------------------- (۱). تب، مر: یک. (۲). مر: چنان باشد که. (۳). تب، آج، لب، مر، لت: عدل. (۴). لب، لت: بنکشند، مر: نکشند. (۵). آج، لب، مر، لت: جهانیان. (۶). مر باشد. (۷). آج، لب، مر: بمثابهٔ. (۸). وز، لب، مر، لت: جای. (۹). آج، خرابه. (۱۰). مر: کشته. صفحه : ۳۵۳ و امیر المؤمنین- علیه السّلام- از او پرسید که اینکه مرد را چرا کشتی! به جای تو«۱» گناهی کرده بود با کسی را از آن تو کشته بود! گفت بی سببی کشتم او را، امیر المؤمنین- علیه السّلام- بفرمود تا او را قصاص کنند«۲» چون او را به بازار بردند تا بکشند و او تن بر کشتن نهاده«۳» چون سیّاف او را بنشاند تا قصاص کند«۴» مردی بیامد و در دست او آویخت و گفت او را رها کن که بی‌گناه است اینکه مرد را من کشتم و بر آن سوگندها یاد کرد«۵» تا پیش«۶» امیر المؤمنین«۷» بردند اینکه مرد اقرار داد و گفت اینکه مقتول را من کشتم و او بی‌گناه است آن مرد را گفت چرا بر خویشتن گواهی دادی و به قتل [مقرّ]«۸» آمدی! گفت یا امیر المؤمنین برای آن که دانستم که اگر انکار کنم از من بنشوند«۹» با آن علامات و شواهد، گفت پس اینکه حال چون افتاد! مرد گفت من در سرای خود گوسپندی«۱۰» می‌کشتم و کارد خون آلود به خون گوسپند«۱۱» در دست من بود من آواز خریر«۱۲» اینکه کشته شنیدم در پهلوی سرای من در آن خربه، به تعجیل بیرون«۱۳» جستم و کارد به دست، اینکه مرد چون بهر آن«۱۴» پای بشنید به دیوار بجست من در شدم آن مرد را کشته دیدم بترسیدم از آن جا بیرون دویدم با کارد خون آلود اینکه جماعت مرا بگرفتند و مرا راه نداد«۱۵» انکار کردن از آن علامات که کس از من مقبول«۱۶» نکردی آن مرد که دوم«۱۷» بار آمده بود گفت راست می‌گوید همه همچنان است که او گفت امیر المؤمنین- علیه السّلام- با«۱۸» اصحابان«۱۹» نگرید و گفت چه باید کردن! گفتند آن مرد اوّل را رها باید کردن و اینکه«۲۰» دوم«۲۱» را بکشتن. ---------------------------------

(۱). آج، لب، مر چه. (۲). آج، لب: کردند. [.....]

(۳). لت بود. (۴). تب، لب: کنند. (۵). وز، تب، آج، لب، مر، لت ایشان را. (۶). لت: به نزدیک. (۷). مر علی (ع). (۸). اساس: وز، مت: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). وز، لت: بنشنوند، لب: بشنوند، مر: نشنوند. (۱۱- ۱۰). آج، لب، مر: گوسفند. (۱۲). لب: خزین. (۱۳). لت: در. (۱۴). آج، لب، مر، لت آواز. (۱۵). آج، لب، مر، لت: ندادند. (۱۶). کذا: در اساس، مت، دیگر نسخه بدلها: قبول. (۲۱- ۱۷). مر: دویم. [.....]

(۱۸). آج، لب: به. (۱۹). لت: اصحاب. (۲۰). مر: آن. صفحه : ۳۵۴ امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت اینکه فتوی بر خلاف راستی کردی و روی به حسن علی کرد و گفت یا پسر در اینکه حادثه چه باید کردن! گفت یا امیر المؤمنین هر دو را رها باید کردن و دیت«۱» کشته از بیت المال بدادن«۲»، امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت چرا«۳» گفتی! گفت لقوله تعالی: وَ مَن أَحیاها فَكَأَنَّما أَحيَا النّاسَ جَمِيعاً«۴» اگر چه مردی را بکشت مردی را از قتل برهانید قتل آن به احیای اینکه بباید رفتن و دیت کشته از بیت المال بباید دادن، امیر المؤمنین- علیه السّلام- شادمانه شد و بوسه بر چشم او داد و گفت«۵» سپاس آن خدای را که اهل البیت ما را توفیق علم و فقه داد. قتاده گفت: و من احیاها ای تورّع عن قتلها او را نکشد برای تحرّج فَكَأَنَّما أَحيَا النّاسَ جَمِيعاً همچنان باشد«۶» که همه را زنده رها کرده برای آن که همه از او با«۷» سلامت باشند چون او متحرّج باشد. سلیمان بن علیّ الرّبعی«۸» گفت حسن بصری را دیدم گفتم اینکه حکم در بنی اسرائیل بود خاص یا ما را و ایشان را همچنین است! گفت بل ما را و ایشان را در اینکه باب حکم یکی است که خونهای بنی اسرائیل بر خدا گرامیتر نبود از خونهای مسلمانان امّت محمّد. وَ لَقَد جاءَتهُم رُسُلُنا بِالبَيِّناتِ، گفت و

رسولان ما آمدند و حجج و بيّنات آوردند از خدای تعالی به مردمان تا حجّت خدای«۹» بر ايشان بليغ شود ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنهُم بَعدَ ذلِكَ فِي الأَرضِ لَمُسرِفُونَ آنگه پس از اينكه همه كه خدای كرده باشد بسياری مردمان در زمين اسراف و فساد می كنند. عبد اللّه عبّاس روايت كرد از رسول- عليه السّلام- كه او گفت هر كه مؤمنی را شربه«۱۰» آب دهد در جايی كه آب بسيار باشد همچنان باشد كه هفتاد برده آزاد كرده و ------------------------------ (۱). مر مرد. (۲). مر: بايد دادن. (۳). مر: از كجا. (۴). مر، لت او. (۵). آج، لب، لت ای. (۶). آج، لب، مر: است. (۷). مر، لت: به. (۸). اساس، مت: سليمان بن علیّ الزيعی، با توجّه به ضبط ديگر نسخه بدلها و مأخذ معتبر تصحيح شد. (۹). لت: خدا. (۱۰). تب، مر: شربتی، آج، لب: شربت. صفحه : ۳۵۵ هر كس كه كسی را شربه«۱» آب«۲» دهد در جايی«۳» كه آب نباشد همچنان باشد كه آن نفس را زنده كرده وَ مَن أَحياها فَكَأَنَّما أَحيَا النّاسَ جَمِيعاً. قوله: إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ- الآية، سدّی [۳۸۵- ر]

گفت آيت در قومی آمد از اهل كتاب كه از ميان ايشان و رسول- عليه السّلام- عهدی بود«۴» آن عهد بشكستند و ره«۵» زدن گرفتند. كلبی گفت آيت در هلال بن عويمر آمد كه او را با رسول- عليه السّلام- عهدی بود كه در كار او نه ايستد«۶» نه با او باشند و نه بر او باشند و قوم«۷» او چون بنزديك رسول آمدندی ايمن بودندی و صحابه رسول نيز از ايشان ايمن بودندی. جماعتی از بنی كنانه بنزديك رسول آمدند«۸» تا اسلام آرند قوم هلال بن عويمر بر ايشان راه زدند و ايشان را بكشتند. و مالهاشان«۹» بستدند«۱۰» و اينكه در غيبت هلال بن عويمر بود جبرئيل آمد و از اينكه حال رسول را خبر داد و اينكه آيت آورد. سعيد جبير گفت آيت در جماعتی آمد از عرينه و عكل بنزديك رسول آمدند و اظهار اسلام كردند و در دل كفر داشتند آنگه گفتند كه هوای مدينه ما را نمی‌سازد و صحابه گفتند ايشان را بيرون شويد به صحرا، آن جا كه شتران ماانـد و از شير شتر و بول شتر باز خوريد«۱۱» بيامدند و شبانان را بكشتند و شتر«۱۲» براندند و مرتد شدند رسول- عليه السّلام- فرمود تا آواز در مدينه دادند ۱۳» يا خيل اللّه اركبی« صحابه رسول در افتادند و بشتافتند و سلاح برگرفتند و يك با يك نه ايستادند«۱۴» تا برفتند و ايشان را بگرفتند و پيش رسول آوردند رسول بفرمود تا ايشان را دست و پای ببريدند و چشمها بكندند و ايشان را به حرّه«۱۵» بيفكندند و رها كردند تا بمردند. آنگه اهل علم خلاف كردند در آن كه اينكه حكم بر جای است يا منسوخ شد ------------------------------ (۱). تب، مر: شربتی، آج، لب: شربت. [.....]

(۲). آج، لب: آبی. (۳). وز، آج، لب، لت: جای. (۴). مر و. (۵). مر: راه. (۶). لت: نه ايستند. (۷). لب: قومی. (۸). لت: می‌آمدند. (۹). لت: مال ايشان. (۱۰). لت: ببردند. (۱۱). آج، لب: خوری/ خوريد. (۱۲). مر: شتران را. (۱۳). مر: اركبوا. (۱۴). وز، آج، لب: نه ايستاد. (۱۵). آج، لب: حره‌ای. [.....]

صفحه : ۳۵۶ بعضی گفتند حكم بر جای است و منسوخ نيست مگر مثله كه منسوخ است و چشم كندن همچنين، پس از آن رسول- عليه السّلام- هيچ خطبه نكرد«۱» الّا نهی كرد از مثله تا گفت لا تمثّلوا و لو بالكلب العقور. اهل علم خلاف كردند در محارب، بنزديك ما محارب آن باشد كه اظهار سلاح كند و راه بيم دارد و در سفر و حضر و برّ و بحر و سهل و جبل و هر جا كه باشد و اينكه مذهب شافعی است و اوزاعی و مالك و ليث بن«۲» سعيد و إبن لهيعه. و بعضی دگر گفتند آن باشد كه راه زند در سفر دون آن كه مكابره كند در شهر از جامه ستدن«۳» باشد و چيزی بر بودن و اينكه مذهب ابو حنيفه است و اصحابش. و از عطاء خراسانی روايت كرده‌اند و قوله يُحارِبُونَ اللّهَ، ای يحاربون رسول اللّه [و اولياء اللّه]«۴» و محاربت اگر چه با خدای تعالی گفت در ظاهر آيت مراد رسول است و صحابه رسول و اولياء خدای تعالی كقوله: إِنَّ الَّذِينَ يُؤذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ«۵» فَلَمّا آسَفُونا انتَقَمنا«۷». وَ يَسعَونَ فِي الأَرضِ فَساداً، اصل سعی اسراع در مشی باشد و در آيت معنی آن است كه تعاطی فساد كنند و آن بر دست گيرند و كار بندند. و نصب «فسادا» محتمل است چند وجه را، يكی مفعول له، و يكی مصدری لا من لفظ الفعل كأنّه، وضع يسعون موضع يفسدون فسادا. و وجه سهام«۸» آن كه مصدری باشد در جای حال و تقدير اينكه بود كه يسعون مفسدين فی الارض. و قوله: أَن يُقَتَّلُوا، در محل

رفع است به خبر ابتدا و المعنی انّما جزاؤهم القتل و الصّلب، آنگه جزای ایشان در خور استحقاقشان باشد بحسب آن که کنند اگر قتل کنند و مرد کشند باید کشتن ایشان را و اولیاء مقتول«۹» نباشد که عفو کند ایشان را و ------------------------- ------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت و. (۲). وز، تب، آج، مر، لت: لیث إبن سعله. (۳). مر: استدن. (۴). اساس، وز، مت: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷. (۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۷). سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۵. (۸). تب، لب، مر: سیوم، آج: سؤم، لت: سیم. (۹). مر را. صفحه : ۳۵۷ اگر قتل کنند و سلب مرد کشند و مال ربایند باید کشتن و بر دار کردن پس از آن که آنچه برده باشند باز استانید«۱» عین آن یا بهاء آن و اگر مال ستانند و مرد نکشند حکم آن است که ایشان را دست و پای ببرند از خلاف یعنی دست راست و پای چپ و اگر راه بخوف دارد و مرد نکشد و مال نستاند بر او بیش از نفی نباشد اعنی از شهرش بیرون کنند اینکه مذهب ماست و روایت باقر و صادق است- علیهما السّلام- و قول عبد اللّه عبّاس و ابو مجلز و سعید جبیر و سدّی و قتاده و ربیع و ابراهیم. و ابو علی گفت و محمّد جریر طبری و از شافعی حکایت کرده‌اند که اگر مال ستانند مکابره«۲» باید تا زنده«۳» بردارش کنند و بعضی دگر گفتند امام مخیّر است از میان اینکه چهار چیز و اینکه قول حسن بصری است و سعید بن المسیّب و نخعی و مجاهد. و روایت و البی است از عبد اللّه عبّاس و به ظاهر آیت تمسّک کردند و آن که «او» تخییر را باشد آنگه در نفی خلاف کردند«۴» عبد اللّه عبّاس گفت حکم نفی آن را که دست ندهد چون به دست آید باید کشتن او را یا امام مطلق کند تا هر که او را بیند بکشدش بعضی دگر گفتند معنی آن است که او را از شهر خود به شهری دیگر رانند و اینکه قول سعید جبیر است و عمر عبد العزیز و مذهب شافعی است. و بعضی دگر گفتند معنی نفی حبس است یعنی او را محبوس بکنند و اینکه مذهب ابو حنیفه است و مذهب ما آن است که او را از بلاد اسلام برانند به هر شهر که شود بنویسند با اهل آن شهر تا او را مقام نکنند و برانندش تا آنگه که توبه کنند و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و انس مالک و مالک بن انس و حسن و سدّی [۳۸۵- پ]

و ضحّاک و قتاده و سعید جبیر و ربیع انس و زهری. و روایتی دگر اصحاب ما«۵» را آن است که در بلاد کفر نیز مقام ندهند او را و تمکین نکنند و اگر کافران او را جای کنند به ایشان محاربت کنند تا او را از بر خود برانند و اصل نفی طرد و ابعاد باشد و نفایة المتاع اینکه«۶» متاع بد باشد که بیندازند و ---------------------------------- (۱). وز، تب: استانند، آج، لب: باز دهند، مر: باز پس دهند. (۲). لب: مکاره. (۳). مر: زنده‌اش. (۴). مر: کرد. (۵). مر: اصحاب را، لت: ندارد. [.....]

(۶). لت: آن. صفحه : ۳۵۸ دور کنند و کذلک نفی الرّجل ولده و آن نفی که ضدّ اثبات است از اینکه جاست. و قال اوس بن حجر: ینفون عن طرق الکرام کما ینفی«۱» المطارق ما یلی القرد و آن آب را که«۲» زیر دلو بچکد آن را نفیّ خوانند. قال الرّاجز: کأنّ متنیه من النفیّ مواقع الطّیر علی الصّفیّ ذلِکَ لَهُم خِزیٌ اشارت است به آنچه رفت از قتل و صلب و قطع و نفی، گفت آن ایشان را خزی است در دنیا یعنی نکالی و وبالی یقال خزیت الرّجل اخزیه خزیا فهو مخزیّ اذا نکّلت«۳» به. و خزی نکال باشد و در جای عقوبت به کار دارند و خزی یخزی خزایة اذا استحیا و خزوته اخزوه خزوا اذا سسته قال لبید: اخزها بالبرّ للّه الاجل وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ«۴»، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آن کس که گفت حدود کفّارت گناه باشد برای آن که خدای تعالی در اینکه آیت جمع کرد بر اینکه محاربان حدود مختلف و عذاب قیامت. آنگه استثنا کرد از آن جمله تایبان را به شرط آن که توبه آنگه کنند که در چنگال امام گرفتار نشده باشند و محلّ الّذین نصب است بر استثنا، و زجّاج گفت روا بود که محلّ او رفع بود بر ابتدا و خبر او فاعلموا و اگر توبه آنگه کند«۵» که در قبضه امام حاصل شود و گواهان بر او گواهی دهند عقوبت از او برنخیزد اعنی حدّ دنیا و اگر خدای از او صدق داند توبه او قبول کند آنگه خلاف کردند در آن که آن را که حد از او به توبه بیفکنند مشرک باشد یا مسلمان. حسن بصری و قتاده و مجاهد گفتند آیت مخصوص است به مشرکان دون مسلمانان، چه آن کس که اینکه معانی در حال کفر و شرک بکند آنگه اسلام آرد و هو ---------------------------------- (۱). اساس و دیگر نسخه بدلها

تنفی، با توجّه به فحوای کلام و ضبط مأخذ خبری تصحیح شد. (۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت از. (۳). اساس، مت: نکلت له، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت و ایشان را در آخرت عذابی باشد عظیم. (۵). مر: کنند. صفحه : ۳۵۹ قوله إِلَّا الَّذِینَ تابُوا اینکه عقوبات ساقط شود از او لقوله- علیه السّلام- الاسلام یجب ما قبله. و بعضی دگر گفتند حد از او بیفتد به توبه به شرط آن که پیش از قدرت بر او باشد چنان که گفتیم آنچه حدّ خداست فامّا«۱» آنچه از حقوق بنی آدم باشد چون خون و مال ساقط نشود و اینکه مذهب شافعی است و بعضی دگر گفتند همه از او ساقط شود از عقوبات الّا اگر چیزی باشد از آن مالها که او را بوده باشد بعینها که آن واجب باشد با خداوندش دادن یا خونی کرده باشد که«۲» اولیاء خون طلب آن کنند و اینکه مذهب مالک است و اوزاعی و لیث بن سعد. و بعضی دگر گفتند اگر به زنهار آید«۳» و توبه بکند توبه‌یش قبول کنند و امانش دهند و به هیچ چیز او را مؤاخذه نکنند از خون و مال و اینکه قول سدّی است. و شعبی روایت کرد که حارثهٔ بن بدر در عهد امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- به محاربت بیرون آمد و خون ریخت و راه زد و مال ستد آنگه توبه بکرد و به زنهار آمد پیش از آن که به دست آوردند او را، بنزدیک حسن علی آمد و گفت شفاعت کن مرا بنزدیک امیر المؤمنین او قبول نکرد بنزدیک عبد اللّه جعفر شد او نیز قبول نکرد بنزدیک سعد بن قیس الهمدانیّ آمد او قبول کرد«۴» و به خانه خودش جای کرد«۵» چون با امیر المؤمنین نماز بامداد بکرد گفت یا امیر المؤمنین جزای آن که محارب خدای«۶» و پیغامبر باشد چیست! گفت آنچه خدای گفته است و آیت بخواند سعد گفت یا امیر المؤمنین و اگر توبه کند پیش«۷» آن که او را بگیرد«۸» گفت توبه او مقبول«۹» باشد گفت یا امیر المؤمنین و اگر«۱۰» حارثهٔ بن بدر باشد گفت حکم همان است گفت یا امیر المؤمنین او به امان آمده است و توبه بکرد به اختیار خود او را امان هست! گفت بلی، گفت بفرمای تا بنویسند امیر المؤمنین بفرمود بنوشتند و او را امان داد. حارثه در ------ ---------------------------- (۱). لت: و امّا. (۲). لت چون. (۳). اساس، مت: دید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب: نکرد. (۵). مر، لت: داد. (۶). لت: خدا. (۷). تب، مر از. (۸). آج، لب، مر، لت: بگیرند. [.....]

(۹). مر: قبول. (۱۰). مر: اگر چه. صفحه : ۳۶۰ اینکه معنی اینکه بیتها بگفت. الا ابلغا همدان امّا لقیتها علی النّأی لا یسلم عدوّ یعیبها لعمر ابیها انّ همدان یتّقی الا له و یقضی بالکتاب خطیبها و قوله فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ در جای خبر الّذین است و تقدیر آن است فهو مغفور له مرحوم فاعلموا ذلک. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ، خدای تعالی در اینکه آیت مؤمنان را فرمود تا از او بترسند و از معاصی او اجتناب کنند و از محارم او دور باشند و در موجبات عقاب او خوض نکنند وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ و فرمود ایشان را تا طلب وسیله کنند وسیله چیزی باشد که به او توسّل کنند و توصّل بکاری یقال توسّل الیه بکذا و توصّل و تسبّب و تذرّع، قال الشّاعر«۱»: اذا غفل الواشون«۲» عدنا لوصله و عاد التّصافی بیننا و الوسائل و قال رؤبهٔ«۳»: و النّاس ان فصّلتهم فضایلا کلّ الینا یبتغی الوسائلا حسن بصری گفت وسیله قربت باشد. زید اسلم گفت وسیله محبّت باشد و معنی آن است که تحبّبوا الی اللّه«۴»، بعضی مفسّران گفتند معنی آن است: اتّقوا اللّه، از خدای بترسید [۳۸۶- ر]

و ترس او را سبب«۵» سازی«۶» و سبب وسیله. بعضی دگر«۷» گفتند توسّل«۸» و تسبّب کنید«۹» به خدای به فعل طاعات و اجتناب معاصی و بعضی دگر گفتند توسّل به خدای تعالی به اجتناب محارم و مآثم. و باقر- علیه السّلام- گفت توسّل کنید«۱۰» به خدای به طلب رضای او به آن که به قضای او رضا دهی«۱۱» و بر بلیّت او صبر کنی و در سبیل او جهاد کنی. ---------------------- ------------ (۲- ۱). تب شعر. (۳). اساس، مت: الوارشون، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: تجیبون الی اللّه، با توجّه به لت و فحوای کلام تصحیح شد. (۵). آج، لت قربت. (۶). تب، مر: سازید. (۷). مر: دیگر/ دگر. (۸). مر: توصل. (۱۰- ۹). آج، لب، لت: کنی/ کنید. (۱۱). تب، مر: دهید/ دهی. صفحه : ۳۶۱ اصبغ نباته«۱» روایت کند از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که او گفت در بهشت دو لؤلؤ هست از قرار زمین تا به بطنان عرش یکی سپید«۲» و یکی زرد در هر یکی هفتاد هزار«۳» غرفه است آن که سپید«۴» است وسیله محمّد و آل محمّد است و آن که زرد است وسیله ابراهیم

خلیل و اهل البیت اوست و رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت از خدای برای من وسیله خواهی«۵» که آن درجه است«۶» در بهشت که جز یک بنده در نیابد و امید«۷» می‌دارم که آن بنده من باشم. حمید طویل روایت کند از انس مالک که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت حجابی است میان بنده و خدای- جلّ جلاله- یعنی رحمت و ثواب او و آن حجاب، علی بو طالب است چون بنده به او«۸» توسّل کند حجاب بردارند میان بنده و خدای تعالی. ابو جعفر الباقر روایت کند از جابر عبد اللّه انصاری که او گفت ما«۹» جماعت انصار فرزندان را بر علی بو طالب«۱۰» عرض کردمانی هر که او را دوست داشتی دانستمانی که او حلال زاده است و هر که او را دشمن داشتی دانستمانی که حرام زاده است«۱۱» و ما جماعت انصار هر گه ما را حاجت«۱۲» بودی به رسول- علیه السّلام- علی را وسیله کردمانی تا حاجت من«۱۳» روا کردی. زهری گفت بیمار شدم بیماری که از آن به هلاک نزدیک شدم با خویشتن اندیشه کردم که مرا به خدای تعالی وسیلتی باید در عهد خود از علی«۱۴» حسین زین العابدین فاضلتر نشناختم او را گفتم یابن رسول اللّه، حال من اینکه است که تو می‌بینی اگر بر من صدقه کنی به دعایی که در اینکه عهد از تو گرامیتر بر خدای تعالی بنده نمی‌دانم مرا گفت کدام خواهی! من دعا کنم تا تو آمین گویی یا تو دعا کنی ------------------------------

(۱). مر: اصبغ بن نباته. (۲). لب، مر: سفید. (۳). آج، لب، مر، لت: هفتاد. [.....]

(۴). آج، لب، مر: سفید. (۵). تب، مر: خواهید. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: درجه‌ای. (۷). وز: اومید. (۸). آج، مر: بدو. (۹). وز: با. (۱۰). وز: ابو طالب، مر: أبی طالب. (۱۱). مر: نیست. (۱۲). وز، آج، لب، مر، لت: حاجتی. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ما. (۱۴). تب، مر: علی بن. صفحه : ۳۶۲ من آمین گویم! گفتم یابن رسول اللّه تو دعا کنی و تو آمین گویی«۱» و بر اثر آن من آمین گویم علیّ بن الحسین- علیهما السّلام- دست برداشت و گفت بار خدایا پسر شهاب با من گریخته است و وسیله می‌سازد«۲» مرا و پدران مرا به تو، خدای به حقّ آن اخلاص که تو از پدران من دانی و الّا حاجات«۳» او روا کنی و او را شفا دهی به برکت دعای من و روزی بر او فراخ کنی و قدر او در علم رفیع کنی. زهری گفت به آن خدایی که جانها به امر«۴» اوست که پس از آن هرگز بیمار نشدم و دستم تنگ نشد و هیچ سختی نرسید مرا«۵»، از آن وقت تا اکنون در راحت و آسایشم و امید می‌دارم که خدای تعالی مرا به رحمت بیامرزد«۶» به دعاء زین العابدین علیّ بن الحسین- علیهما السّلام- و قال بعضهم:«۷» و اذا الرّجال توسّلوا بوسیلهٔ فوسیلتی حبّی لآل محمّد اللّه طهّرهم بفضل نبیّه و ابان شیعتهم بطیب«۸» المولد العلاء بن عبد الرحمن روایت کند از پدرش از ابو هریره که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در او«۹» دمید او از دست راست عرش بنگرید اشباحی و تماثیلی دید از نور به عدد پنج بعضی راکع و بعضی ساجد بر صورت او، گفت بار خدایا پیش از من کس را آفریده«۱۰» بر صورت من! گفت نه گفت بار خدایا اینکه پنج شخص کیستند که من ایشان را بر صورت خود می‌بینم! گفت اینان پنج کس‌اند از نسل تو و لولاهم لما خلقتک و اگر نه ایناندی«۱۱» من خود تو را نیافریدمی و نامهای ایشان از نامهای خود شکافتم و اگر نه ایناندی من آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و جن و انس نیافریدمی فانا المحمود و هذا محمّد و انا العالی و هذا علیّ و انا الفاطر و هذه فاطمهٔ و انا ذو الاحسان و هذا الحسن و ------------------------------ (۱).

لت: گوی. (۲). آج، لب، مر: می‌خواهد. (۳). مر: حاجت. [.....]

(۴). لت: به فرمان. (۵). وز، تب، آج، لب، لت و. (۶). وز، تب، مر، لت: و بر من رحمت کند، آج، لب: و مرا رحمت کند. (۷). تب شعر. (۸). وز: بطلب. (۹). اساس: درو/ در او. (۱۰). مر: آفریده‌ای، لت: آفریده. (۱۱). مر: اینان بودندی. صفحه : ۳۶۳ اللهانا المحسن و هذا الحسین} ، به عزّت و جلال من که هیچ بنده نباشد که پیش من آید و چند دانه سپند«۱» بغض اینان در دل دارد و الّا به دوزخش برم«۲» و باک ندارد«۳». ای آدم اینان صفوت منند از خلق من. به اینان نجات دهم و به اینان هلاک کنم چون تو را به من حاجتی باشد به اینان توسّل کن و اینان را وسیله و شفاعت ساز به من، پس رسول- علیه السّلام- گفت ما سفینه نجات‌ایم هر که در او نشیند نجات یابد و هر که از آن بگردد هلاک شود هر که را به خدای«۴» حاجتی باشد باید که به ما توسّل کند به خدای تعالی و

شاعر گوید«۵»: یا خمسة ما کان یأتی بیتهم«۶» جبرئیل الّا بالکتاب المنزل [فبذکرکم]«۷» بین العباد تشرّفی و بحبّکم یوم المعاد توسّلی و صاحب رحمه اللّه نقش نگین خود اینکه بیت کرد. علی اللّه توکّلت و بالخمس توسّلت«۸» و دیگری گفت«۹»: علی اللّه فی کلّ الامور توکّلی و بالخمس اصحاب العباء توسّلی ابو هارون العبدیّ روایت کند«۱۰» از ابو سعید الخدریّ که رسول- صلّی اللّه علیه و«۱۱» آله- گفت چون از خدای چیزی خواهی«۱۲» برای من وسیله بخواهی«۱۳» از خدای تعالی ما گفتیم ای«۱۴» رسول اللّه وسیله چه باشد! گفت آن درجه من است [۳۸۶- پ]

در بهشت و آن هزار پایه است میان اینکه پایه«۱۵» و«۱۶» آن پایه تاختن اسپی نیک«۱۷» روست یک ماهه، یک پایه از جوهر است و یکی از زبرجد«۱۸» یکی از یاقوت«۱۹» یکی از زر و یکی از سیم ------------------------------- (۱). وز، تب، آج، لب، مر: سپند دانه، لت: سپندان دانه. (۲). لت: فرستم. (۳). وز، تب، آج، لب، مر: ندارم. (۴). آج، لب: خدا. (۹- ۸- ۵). تب شعر. (۶). وز، آج، لب، مر: بینهم. [.....]

(۷). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۰). مر: کرد. (۱۱). وز، تب علی. (۱۲). مر، لت: خواهید. (۱۳). مر، لت: بخواهید. (۱۴). مر: یا . (۱۵). لب: ثا. (۱۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت؟ تا. (۱۷). مر: نیز. (۱۸). وز: دو. (۱۹). وز، تب، آج، لب، مر، لت و. صفحه : ۳۶۴ و همچنین روز قیامت بیارند و در میان درجات پیغامبران بنهند آن درجه [در]«۱» درجات ایشان چنان باشد که ماه در میان ستارگان«۲» هیچ پیغامبری و صدّیقی و شهیدی بنماند و الّا گوید خنک آن را که اینکه درجه اوست«۳» ندا در آید از قبل خدای تعالی اینکه درجه محمّد است. آنگه من در آیم حلّه از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علیّ بن ابی طالب پیش من ایستاده و لواء حمد«۴» به دست گرفته بر وی نوشته لا اله الّا اللّه، المفلحون هم الفائزون چون به پیغامبران بگذریم گویند اینکه دو فرشته مقرّبند که ما ایشان را نمی‌شناسیم و چون به فرشتگان بگذریم گویند اینکه دو پیغمبر مرسلند و من بیایم و بر مرتبه خود بنشینم و علی از من به یک درجه فروتر نشیند«۵» هیچ پیغامبری و صدّیقی و شهیدی نماند و الّا گویند: طوبی لهذین العبدین ما اکرمهما علی اللّه. ندا اید از قبل خدای تعالی چنان که همه خلائق بشنوند ۶» هذا حبیبی محمّد و هذا ولیّی علیّ طوبی لمن احبّهما« و ویل لمن ابغضهما ، آنگه گفت یا علی هیچ کس نباشد از دوستان تو که اینکه شنود و الّا از اینکه حدیث بیاساید و رویش سپید«۷» شود و دلش شادمان شود و هیچ کس نماند از آنان که با تو دشمنی دارد«۸» که اینکه بشنود«۹» و الّا رویش سیاه شود و پایهایش مضطرب شود ما در اینکه باشیم«۱۰» دو فرشته می‌آیند«۱۱» یکی رضوان خازن بهشت و یکی مالک خازن دوزخ. رضوان گوید: السّلام علیک یا احمد من گویم علیک السّلام تو کیستی که رویت چنین نکوست و بویت چنین خوش است! گوید من رضوانم خازن بهشت خدای تعالی کلیدهای بهشت به تو فرستاده است تا آن کس«۱۲» به بهشت رود که، تو خواهی. من گویم پذرفتم«۱۳» و خدای را شکر کردم آنگه بستانم و به برادرم علی ------------------------------- (۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). لب: ستارگان. (۳). آج، لب، مر: باشد. [.....]

(۴). وز، لب: احمد. (۵). وز، تب، آج، لب، لت: بنشیند. (۶). آج، لب: احببهما. (۷). آج، لب، مر: سفید. (۸). تب: دارند. (۹). تب: بشنوند. (۱۰). تب، آج، لب، مر که. (۱۱). مر: بیایند. (۱۲). اساس که، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۳). لب، مر: پذیرفتم. صفحه : ۳۶۵ بو طالب«۱» دهم آنگه مالک فراز آید و سلام کند و من جواب دهم و گویم چه فرشته‌ای که صورتت هائل است و دیدنت ترساننده گوید من مالکم«۲» خازن دوزخ، خدای تعالی کلیدهای دوزخ پیش تو فرستاده است تا در دوزخ آن کس شود که، تو خواهی، من بستانم و شکرگزارم«۳» و به علی بو طالب«۴» دهم، ایشان برگردند و علی بیاید کلیدهای بهشت و دوزخ به دست گرفته بیاید و بر کنار دوزخ بایستد و دوزخ زفیر«۵» می‌کند و شرر می‌اندازد علی زمام او به دست گیرد دوزخ گوید: جز یا علیّ فانّ نورک اطفأ لهبی بگذر که نور تو درفش من بنشاند او گوید بیارام ای دوزخ. آنگه مقاسمت«۶» کند گوید: یا نار هذا لی و هذا لک، اینکه مرا و آن تو را خذیه فانّه من اعدائی و ذریه فانّه من اولیائی ، آن را بگیر که از دشمنان من است و

اینکه را دست بدار که از دوستان من است. آنگه گفت دوزخ علی را مطیع تر«۷» باشد از آن که بنده مطیع خداوندش را، چنان که او خواهد و اشارت کند«۸» دوزخ می‌گیرد و رها می‌کند از چپ و راست و صاحب گوید: ابا حسن لو أنّ حبّک مدخلی جهنّم کان الفوز عندی جحیمها و کیف یخاف النّار من کان موقنا بأنّ امیر المؤمنین قسیمها وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ، امرست«۹» از خدای تعالی به مجاهده و جهاد در راه او برای آن که آنچه به آن توسّل کنند و آن را وسیله سازند یکی جهاد است و جهاد به انواع باشد به دل و دست و زبان و تیغ و بیان کردیم که فرض بر کفایت است. لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ، و الفلاح الظّفر و البقاء تا همانا ظفر یابید«۱۰» و بیان کردیم که لعلّ به معنی لام کی است ای افعلوا و غرضکم الفلاح و آنچه ما اختیار کردیم آن -- (۱). تب: علی بن ابی طالب، مر: علی ابو طالب. (۲). آج، لب، مر: مالك. (۳). اساس، وز، تب، لب، مر، مت: گذارم، با توجّه به آج تصحیح شد. (۴). مر: علی ابو طالب. [.....]

(۵). لب: زهیر، مر: ضمیر. (۶). وز: مقاسمه‌ای. (۷). اساس، وز، مت: مطیع تو، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). تب: چند صفحه افتادگی دارد. (۹). اساس، مت: او، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آج، لب، مر، لت: یابی/ یابید. صفحه : ۳۶۶ است که لعلّ بر موضوع«۱» خود است و معنی ترجّی در او حاصل است برای آن که قطع نیست مکلّف را که عمل او بر وجهی واقع آمده است که به موقع قبول است و بر آن ثواب واجب شده است پس شک راجع با مکلّف است نه با مکلّف. قوله: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو أَنَّ لَهُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً- الآیة، خدای تعالی خبر داد در اینکه آیت که اگر هر چه در زمین هست از مالك«۲» و ملك فردای قیامت کافران را باشد و هم چندان با آن مضاف باشد و ایشان فدیه کنند تا از عذاب دوزخ برهند از ایشان قبول نکنند و نستانند و عذاب از ایشان برندارند. انس مالك روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت روز قیامت کافر را گویند اگر ملك دنیا تو را بودی فدایت«۳» کردیت«۴» تا از اینکه عذاب نجات بودی تو را! گوید آری، گویند از تو دون اینکه خواستند و کم از اینکه اجابت نکردی [إنّ]«۵» با اسم موصول که «الّذین» است و ما«۶» بعد او که صله اوست در محلّ رفع است به ابتدا و لو«۷» به آنچه از پس اوست از «انّ» و اسم و خبر و آنچه بر او عطف است من قوله و مثله معه و آنچه لام غرض در او شده است و آنچه جواب اوست من قوله: ما تُقُبِّلَ مِنهُم، جمله در جای خبر مبتدا است. امّا قوله وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و او شاید که حال باشد و معنی آن که اینکه نفی [۳۸۷- ر]

قبول فدیه در حالی باشد که ایشان را عذابی الیم دردناك بود و شاید که واو عطف باشد و جمله بود«۸» معطوف بر جمله اوّل از مبتدا و خبر و تقدیر اینکه بود انّ الکافرین مؤبّدون فی العذاب و عذابهم الیم. یُرِیدُونَ أَن یَخرُجُوا مِنَ النّارِ، خواهند تا از دوزخ به در آیند. در اینکه سه قول گفتند: یکی آن که ارادت به معنی شهوت«۹» است بر سبیل مجاز، یعنی آرزو باشد ایشان را که از دوزخ بیرون آیند و قول دوم«۱۰» آن که به معنی تمنّاست یعنی تمنّا کنند -- (۱). مر، لت: موضع. (۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: مال. (۳). وز، آج، لب: فدا. (۴). مر: می‌کردی، لت: کردی. (۵). اساس، مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). اساس. امّا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس: او، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس: بوا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۹). اساس: شهوت، با توجّه به آج تصحیح شد. (۱۰). امر: دویم. صفحه : ۳۶۷ و تمنّا محال شاید کردن. سهام«۱» آن که به معنی یکادون باشد چنان که گفت جِداراً یُرِیدُ أَن یَنقَضَّ«۲» دیواری که بخواست«۳» افتادن و اینکه بر سبیل مبالغه باشد یعنی چون درفش و لهب آتش بلند بر آید نزدیك آن باشد که ایشان را براندازد و به آن ماند که ایشان بیرون خواهند آمدن. و قول چهارم در اینکه آن است که خدای تعالی بفرماید تا دری از دوزخ در بهشت گشایند«۴» و دوزخیان بنگرند دری گشاده بینند و خزنه قصد کنند و از ایشان تغافل کنند ایشان گمان برند«۵» که خزنه غافل‌اند فرصتی شناسند آن را بشتابند و تاختن کنند بر سر یکدیگر می‌افتند تا به آن در رسند«۶» بمشقّت و صعوبت چون خواهند که پای در او نهند در پیش ایشان ببندند فذلك قوله: اللّهُ یَستَهزِئُ بِهِم«۷» و قوله:

فَالیَومَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُونَ«۸». وَ ما هُم بِخارِجِینَ مِنها، و ایشان از آن جا بیرون نیایند و ایشان را عذابی بود مقیم دایم. و روایت کردنـد که نافع بن الازرق عبد اللّه عبّاس را گفت ای کور چشم کور دل؟ چگونه می گویی که اهل دوزخ از دوزخ بیایند! و خدای تعالی می گوید: وَ ما هُم بِخارِجِینَ مِنها گفت: ای ابله اوّل آیت برنخوانی که در حقّ کافران است. قوله- عزّ و علا:

[سوره المائدة (۵): آیات ۳۸ تا ۴۵]

[اشاره]

وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقطَعُوا أَیدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۳۸) فَمَن تابَ مِن بَعدِ ظُلمِهِ وَ أَصلَحَ فَإِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۹) أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۴۰) یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفواهِهِم وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَومٍ آخَرِینَ لَم یَأتُوکَ یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ مِن بَعدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ إِن أُوتِیتُم هذا فَخُذُوهُ وَ إِن لَم تُؤتَوهُ فَاحذَرُوا وَ مَن یُرِدِ اللّهُ فِتنَتَهُ فَلَن تَملِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَم یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُم لَهُم فِی الدُّنیا خِزیٌ وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۴۱) سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحتِ فَإِن جاؤُکَ فَاحکُم بَینَهُم أَو أَعرِض عَنهُم وَ إِن تُعرِض عَنهُم فَلَن یَضُرُّوکَ شَیئاً وَ إِن حَکَمتَ فَاحکُم بَینَهُم بِالقِسطِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقسِطِینَ (۴۲) وَ کَیفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِندَهُمُ التَّوراةُ فِیها حُکمُ اللّهِ ثُمَّ یَتَوَلَّونَ مِن بَعدِ ذلِکَ وَ ما أُولئِکَ بِالمُؤمِنِینَ (۴۳) إِنّا أَنزَلنَا التَّوراةَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ یَحکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسلَمُوا لِلَّذِینَ هادُوا وَ الرَّبّانِیُّونَ وَ الأَحبارُ بِمَا استُحفِظُوا مِن کِتابِ اللّهِ وَ کانُوا عَلَیهِ شُهَداءَ فَلا تَخشَوُا النّاسَ وَ اخشَونِ وَ لا تَشتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلاً وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ (۴۴) وَ کَتَبنا عَلَیهِم فِیها أَنَّ النَّفسَ بِالنَّفسِ وَ العَینَ بِالعَینِ وَ الأَنفَ بِالأَنفِ وَ الأُذُنَ بِالأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّارَةٌ لَهُ وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ (۴۵) «۹»

[ترجمه]

مرد دزد و زن دزد را ببرید دستهای ایشان را«۱۰» پاداش به آنچه کرده باشند«۱۱» از خدای و خدا غالب و محکم کار است. هر که توبه کند پس از بیدادیش و نیکوئی کند خدای توبه بپذیرد بر او که خدای مهربان«۱۲» و بخشاینده است. ------------------ ---------------- (۱). آج: سؤم، لب: سیوم، مر، لت: سیم. (۲). آج، لب فاقامه. (۳). آج، لب: نجاست. (۴). لب، مر: بگشایند، لت: در گشایند. (۵). مر: کننده. (۶). آج، لب، مر: رسند. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۵. (۸). سوره مطفّفین (۸۳) آیه ۳۴. (۹). آج، لب و در آنچه فرض گردانیده‌اند بر شما. (۱۰). اساس، وز، مت: دستهایتان، با توجّه به آج تصحیح شد. (۱۱). آج، لب: اندوختند. (۱۲). وز، آج، لب، لت: آمرزگار. [.....]

صفحه : ۳۶۸ «۱» ندانی که خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین عذاب کند آن را که خواهد و بیامرزد آن را که خواهد و خدای بر همه چیزی قادر«۲» است. ای پیغامبر دژم مکناد تو را آنان که می‌شتابند در کفر از آنان که گفتند ایمان آوردیم به دهنشان«۳» و ایمان نیاورده دلهاشان و از آنان که جهود شدند شنوندگان دروغند شنوندگان گروهی دیگر را که نیامدند به تو می‌بگردانند سخنها از پس جایگاهش«۴» می گویند اگر به شما دهند اینکه بستانید«۵» آن را و اگر ندهند آن را شما حذر کنید و هر که بخواهد خدای آزمایش او هلاک او تو قادر نباشی او را از خدای چیزی آن«۶» آنانند که نخواست خدا که پاک کند دلهایشان ایشان را در دنیا نکال است و ایشان را در آخرت عذابی بزرگ. [۳۸۷- پ]

شنوندگانند دروغ را خورندگانند حرام را اگر آیند به تو حکم کن میان ایشان یا بر گرد از ایشان و اگر بر گردی از ایشان زیان

نکننـد تو را چیزی و اگر حکم کنید حکم کن میان ایشان براستی خدای تعالی دوست دارد [داد]«۷» دهندگان را. ------------------------------------ (۱). لت ای. (۲). وز، آج، لب، لت: توانا. (۳). وز، لت: دهنهاشـان، آج، لب: دهنهای ایشان. (۴). وز، لت: جایگاههـایش. (۵). لت: پس سـتانید. (۶). وز، آج، لب، لت: ایشـان. (۷). اساس: نـدارد، از لت افزوده شد. صـفحه : ۳۶۹ چگونه حاکم کننـد تو را و بنزدیک [ایشان]«۱» توریت هست در آن جا حکم خـدای است پس می‌برگردند از پس از آن و نیسـتند ایشان گرویده«۲». مـا بفرسـتادیم توریت در آن جا بیان«۳» است و روشـنائی و حکم کننـد به آن پیغامبران که اسـلام آوردنـد برای آنـانی که جهودانـد و عالمـان و دانایـان به آنچه ایشان را نگهبان«۴» کردهانـد از کتاب خـدای و بودنـد بر آن گواهان و مترسـید از مردمان و از من بترسـید بـدل«۵» مکنیـد به آیتهـای من بهای انـدک و هر که حکم نکنـد به آنچه فرسـتاد خـدای ایشان کافراننـد. و نوشتیم«۶» بر ایشان در آن جا که تن به تن و چشم به چشم و بینی به بینی و گوش به گوش و دنـدان به دنـدان و جراحتها و قصاص هر که صدقه کند به آن، آن کفّارتی باشد او را و هر که حکم نکند او را به آنچه فرسـتاد خدای ایشان بیدادکارانند. قوله: وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ- الآیهٔ، سیبویه گفت نصب«۷» اینکه جـا در عربیت بهـتر باشـد و کـذلک و قوله: الزّانِیَةُ وَ الزّانِی«۸». و در شـاذ عیسـی بن عمر«۹» بـه نصـب خوانـد و ------------------------------------ (۱). اسـاس: نـدارد، از لـت افزوده شـد. (۲). لت: گرونده. (۳). آج، لب: راه راست. (۴). اساس، وز، مت: نگه‌بان، آج، لب: طلب نگاه داشت، لت: نگاه داشته‌اند. (۵). اساس، وز: بل که، با توجه به مت تصحیح شد. (۶). آج، لب: فرض گردانیدیم. (۷). اساس، وز، مت: نصیب، با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۸). سوره نور (۲۴) آیه ۲. (۹). آج، لب، مر: عیسـی بن عمرو. صفحه : ۳۷۰ اینکه خلاف آن است که قراء بر اوینـد«۱» و رفع او بر ابتداست و خبر او فاقطعوا است و فا برای آن آورد که کلام متضـمّن است به معنی شـرط و جزا و التّقدیر فمن سرق فاقطعوا. و ظاهر آیت اقتضاء وجوب قطع می‌کند بر هر سارقی«۲» برای آن که لام استغراق جنس راست عند من قال بالعموم، و آیت مجمل است هم در حقّ سـارق و هم در معنی یـد، و بیـان آن در سـنّت و شـریعت است و در مصـحف عبـد اللّه بن مسـعود اینکه است و السّارقون و السّارقات فاقطعوا ایمانهما«۳». امّا آن نصاب که در او قطع واجب باشد در او شش قول گفتند«۴» یک قول آن است که دانگ و نیم باشـد و اینکه مـذهب مـاست و مـذهب شـافعی و اوزاعی لقـوله- علیه السّـلام- القطع فی ربع دینـار قول دیگر سه درم و آن قیمت سپری«۵» باشد و اینکه مذهب مالک انس است سهام«۶» پنـج درم و اینکه اختیار ابو علی است. و خبری روایت کرد از امیر المؤمنین علی (ع) و عمر خطّاب«۷» است که ایشان گفتند: لا یقطع الخمس الّا فی خمسهٔ دراهم. قول چهارم حسن بصـری گفت در یک درم قطع بایـد کردن کـه آنچـه کم از آن است کم بـود. قـول پنجم ده درم و آن مـذهب ابـو حنیفه است و اصـحابش. و خـبری روایت کردند«۸» که رسـول- علیه السّـلام- گفت دزد را قطع دست در قیمت سـپری باشـد و قیمت سـپری در عهـد رسـول- علیه السّـلام- دیناری بود یا ده درم. قول شـشم اصـحاب ظاهر گفتند در اندک و بسـیار قطع واجب آید و اینکه مذهب عبد اللّه زبیر است. و قطع، شرط«۹» آن است که سـارق آنچه برد از حرز برد و حـدّ حرز بنزدیک ما اعتبار آن به عادت کننـد هر چیزی را در خور خود حرزی باشد و اصحاب ما حدّش به آن نهادند که جای باشد که کس را نبود که در آن جا شود بی اذن او. ------------------------------------ (۱). اساس، مت: قرآن بروانید، چون معنای محصّـِلی نداشت با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مر: سارق. (۳). آج، لب. ایدیهما. (۴). وز، آج، لب، لت: گفته‌انـد. (۵). اساس، وز، مت: سـری، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب، مر: سیوم. (۷). اساس، مت: خبر، وز: خطر با توجّه به مر تصـحیح شد. (۸). آج، لب، مر، لت: کرد. (۹). وز، آج، لب، مر، لت: شرط قطع. صفحه : ۳۷۱ ابو علیّ الجبّائی گفت حرز، سـرای یا خانه در بسته باشد به شرط آن را«۱» حافظی و نگهبانی باشد و هر که او چیزی ببرد، نه از حرزی، قطع واجب نیست او را. رمّانی گفت او را بر مجاز، سارق خوانند چون نه از حرز برد چنـان که گوینـد: «سـرق بیتـا او کلمـهٔ». داود گفت: علی کلّ حال قطع واجب بود سواء اگر«۲» از حرز بود«۳» و اگر نـه از حرز

بود«۴». امّا کیفیّت قطع در او خلاف کردند: به نزدیک ما چهار انگشت باید بریدن، از بن و کف دست رها باید کردن [۳۸۸- ر] و یک انگشت و آن مهین باشد و اینکه مذهب امیر المؤمنین علی است. و بیشتر فقها گفتند از بند دست باید بریدن، و خوارج گفتند از دوش باید بریدن از کتف چنان که دوش نیز مقطوع باشد امّا قطع پای هم چهار انگشت باید بریدن و نیمه پا و پاشنه رها باید کردن و انگشت مهین و دلیل بر صحّت قول ما از اینکه اقوال آن است که آنچه ما گفتیم اجماع است و آنچه دیگران گفتند خلاف است در آن و اگر بر ظاهر حمل کنند از کتف باید بریدن و اینکه قول منقرض است و نیز اجماع طایفت است«۵». و دگر آن که خدای تعالی انگشتان را ید خواند فی قوله: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ«۶»، امّا سارق اگر پس از آن که دستش بریده باشند معاودت کند با«۷» دردی دست چپش باید بریدن [یا نه در او خلاف کردند اهل کوفه گفتند نباید قطع کردن او را و عطا گفت: دست چپش بباید بریدن و جمله فقها گفتند پای چپش بباید بریدن]«۸» و مذهب ما چنین است اگر دگر بار«۹» معاودت کند

---------------------------------- (۱). مر: او را. (۲). لت: اگر چه. (۳). وز، آج، لب، مر: برد. [.....]

(۴). آج، لب: برد. (۵). مر: طایف است. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۷۹. (۷). اساس: یا ، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس، افتادگی دارد، از وز افزوده شد. (۹). مر: به او، لت: باره. صفحه : ۳۷۲ در زندانش باید کردن مخلّد تا آن جا محبوس باشد تا به مردن و اگر در زندان دزدی کند و چیزی بدزدد و از حرزی که نصاب قطع باشد بباید کشتن او را در بار چهارم. و جمله فقها خلاف کردند و گفتند بر او کشتن نیست تعزیرش باید کردن. و چون دانگ نیم یا «۱» آنچه قیمت او باشد از درم و جامه و متاع و هر جنس که باشد از خوردنی و میوه بدزدد از حرز بر او قطع باشد و مذهب شافعی هم، چنین است. و ابو حنیفه گفت در میوه و آنچه به نهادن تباه شود قطع نباشد اگر اینکه نصاب زر«۲» مضروب منقوش باشد قطع باید کردن او را و به نزدیک شافعی هم، چنین است و اگر زرساو باشد از معدن گرفته«۳» که به گداختن و اصلاح محتاج باشد بر او قطع نباشد و اگر زر خالص بود قطع واجب باشد به نزدیک«۴» ما. و شافعی را دو قول است در او، اگر چیزی از حرزی بر باید نه بر وجه سرقت بر او قطع نباشد به نزدیک«۵» ما و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک هم اینکه است و احمد حنبل گفت بر او قطع باشد چون سه کس نقب زنند و متاعی یا زری بیرون آرند و چندان باشد که نصیب هر یکی نصابی برسد یا بیشتر همه را دست بباید بریدن بلا خلاف«۶» از میان ما و ابو حنیفه و شافعی. مالک گفت: اگر متاعی گران باشد، قطع«۷» واجب آید. و الّا نیاید و اگر سه کس نقبی کنند و هر یکی از ایشان چیزی برگیرد و بیرون آرد از حرز هر که گرفته او نصاب ربع باشد قطع کنند او را و آن را که نباشد قطع نکنند و مذهب شافعی و مالک هم اینکه است. و ابو حنیفه گفت هم«۸» بر هم نهادن و قیمت کردن آنگه قسمت کردن میان هر سه، اگر هر یکی را نصابی برسد قطع باید کردن و اگر نرسد قطع نباید کردن اگر سه کس نقبی کنند و متاعی جمع کنند و ببندند و یکی از ایشان از حرز بیرون ---------------------------------- (۱). لب: و. (۲). اساس، وز: در، با توجّه به لب، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر باشد. (۵- ۴). مر: به نزد. (۶). اساس: بلا خوف، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مر کنند آن را. (۸). وز و دیگر نسخه بدلها: همه. صفحه : ۳۷۳ آرد قطع بر آن کس واجب بود که بیرون آرد دون دیگران و شافعی و مالک هم اینکه گفتند. و ابو حنیفه گفت قیمت«۱» باید کردن«۲» بر هر سه اگر به نصاب رسد قطع کنند و الّا نکنند اگر دو کس نقبی کنند و یکی در رود و متاعی برگیرد و بیرون دهد از حرز اعنی بیرون اندازد و همکار او از او بستاند بیرون حرز و یا به دست او دهد دست از حرز بیرون کرده و رفیق از او بستاند قطع بر آن کس واجب آید که داخل حرز بود دون آن که خارج بود و شافعی هم اینکه گفت. و ابو حنیفه گفت بر هیچ دو قطع نباشد و فقها هم اینکه گفتند جز ابو یوسف که او گفت قطع نباشد بر او چنان که اگر بزرگ باشد اگر آزادی کوچک را بدزدد بر او قطع نباشد و فقها هم اینکه گفتند مگر مالک که او گفت قطع باشد بر او و اصحاب ما اینکه قول گفتند هم در یک روایت اگر دفتری«۳» بدزدد جامع یا از کتب فقه و ادب«۴» و کلام [و]«۵» شعر و قیمت آن به نصاب قطع باشد قطع بود بر او. و بنزدیک ما و بنزدیک شافعی و بنزدیک ابو حنیفه بر او قطع نباشد اگر چیزی

بدزدد که در او قطع واجب بود یا چیزی دگر که بر او قطع نبود چنان که مسینه‌ای«۶» که آب در او باشد یا مشربه سیمین که در او پاره‌ای شیر باشد یا دیگی قیمتی که در او پاره خوردنی«۷» باشد بر او قطع بود بنزدیک«۸» ما [و]«۹» شافعی و بنزدیک ابو حنیفه قطع نباشد بر او«۱۰» هر که از جامه کعبه چیزی بدزدد به مقدار آن که قیمتش به نصاب قطع رسد بر او قطع بود بنزدیک ما و بنزدیک ابو حنیفه نباشد اگر بنده«۱۱» دزدی کند و به مقدار نصابی یا بیشتر بدزدد بر او قطع بود چنان که بر آزاد. و شافعی هم اینکه گفت و ---------------------------------- (۱). آج، لب، مر: قسمت. [.....]

(۲). لت قسمت کردن. (۳). اساس، مت: دختری، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج: ادب فقه، لب: آداب فقه. (۹- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). لب: مسین. (۷). اساس، وز، مت: خردی، آج، خردنی، با توجّه به لب و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. (۸). مر: به نزد. (۱۰). وز و. (۱۱). آج، مر: بنده‌ای. صفحه : ۳۷۴ گفت بر اینکه اجماع صحابه است و ابو حنیفه گفت بر او قطع نباشد. بنزدیک ما آن کس که از«۱» سالها قحط چیزی از طعام بدزدد و اگر چه نصاب باشد یا بالای آن و در حرز باشد بر او قطع نبود و اگر گران باشد و یا بند و به دست آید بر او قطع نباشد. نبّاش را قطع واجب آید چون کفن از گور بیرون آرد قیمت او«۲» نصابی باشد و اینکه قول عبد اللّه زبیر است [۳۸۸- پ]

و عمر عبد العزیز و حسن بصری و ابراهیم نخعی و حمّاد بن ابی سلیمان و ربیعه. و مذهب شافعی آن است و مالک و عثمان بتّی و ابو یوسف و احمد و اسحاق و مذهب ابو حنیفه و محمّد و اوزاعی و ثوری آن است که بر او قطع نباشد برای آن که گور حرز نیست چون چیزی وقف از حرزی بدزدد چون دفتری و پرده و مانند آن و به نصاب رسد بر او قطع بود. و شافعی را در او دو قول است بناء علی قولیه فی انتقال الوقف یکی آن که بر او قطع باشد و دگر آن که نباشد حکم سرقت به اقرار سارق ثابت شود که دو بار بر خود اقرار دهد و به یک بار ثابت نشود و اینکه قول إبن ابی لیلی است و إبن شبرمه و ابو یوسف و زفر و احمد و اسحاق و ابو حنیفه و شافعی و مالک گفتند ثابت شود به یک بار چون بر خویشتن به دزدی اقرار دهد«۳» دو بار قطع واجب شود بر او. آنگه رجوع کند و از آن باز آید قطع بر خیزد از او و بنزدیک ما و بیشتر فقها و إبن ابی لیلی گفت قطع از او برنخیزد چون چیزی بدزدد و قطع واجب آید و قطع کنند او را آنچه دزدیده باشد اگر عین آن«۴» بر جای باشد باز گیرند از او و اگر بر جای نباشد تابان«۵» بستانند از او و اینکه مذهب حسن بصری است و نخعی و زهری و اوزاعی و لیث و شافعی و إبن شبرمه و احمد حنبل سواء اگر مرد«۶» درویش باشد یا توانگر و ابو حنیفه گفت جمع نکنم بر او قطع و غرامت. اگر بنده از مال خداوند نصابی بدزدد بر او قطع نباشد عند جمیع الفقهاء، و داود گفت بر او قطع باشد اگر پدر از مال فرزند چیزی بدزدد بر او قطع نباشد به ---------------------------------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: در. (۲). آج، لب: آن. (۳). لت: کند. (۴). لت: از او. (۵). مر، لت: تاوان. [.....]

(۶). لت: چه. صفحه : ۳۷۵ اجماع مگر داود که خلاف کرد و اگر فرزند از مال مادر و پدر«۱» چیزی بدزدد بر او قطع باشد بنزدیک ما و جمله فقها گفتند بر او قطع نباشد. اگر زن از شوهر یا شوهر از زن چیزی بدزدد و از حرز بر او قطع باشد و مالک«۲» هم اینکه گفت و شافعی را دو قول است یکی چنان«۳» که ما گفتیم و آن اختیار مزنی است و قول دیگر آن که بر او قطع نباشد و اینکه مذهب ابو حنیفه است. اگر مادر از مال فرزند چیزی بدزدد به«۴» او قطع باشد بنزدیک ما و بنزدیک«۵» جمله فقها خلاف کردند و حکم دگر اقارب حکم اجانب باشد در اینکه باب که قطع واجب بود«۶» بر ایشان چون از مال یکدیگر«۷» چیزی بدزدند آن که از بیت المال و غنیمت چیزی بدزدد پیش از آن که نصیب او باشد بر او قطع بود«۸» و جمله فقها خلاف کردند. و هر که از گریبان و آستین پیرهن بالا چیزی ببرد بر او قطع نباشد چه آن هر دو حرز نیست و اگر از گریبان و آستین زیرین«۹» بود بر او قطع باشد که آن حرز است و جمله فقها گفتند بر او قطع باشد و فرق نکردند. چون بنده بر خویشتن اقرار دهد به دزدی قبول اقرارش نکنند«۱۰» [و قطع نکنند او را برای آن که آن اقرار است]«۱۱» علی حقّ الغیر و نیز بر قتل، اقرار او قبول نکنند و جمله فقها گفتند قطع یا قتل بر او

واجب بود. قوله: فَاقطَعُوا أَیدِیَهُما، لغت فصیحتر آن است که چون مضاف با دو کس باشد جمع کنند مضاف را برای آن گفت ایدیهما و نگفت یدهما و یدیهما و آن نیز روا باشد قال الشّاعر و جمع بین اللّغتین: هراهما مثل ظهور التّرسین و قوله: جَزاءً بِما کَسَبا، نصب او بر مفعول له باشد و کذلک قوله: نَکالًا مِنَ اللّهِ ---------------------------------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت اجداد. (۲). اساس: و انکه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر: آن که. (۴). وز، آج، لب، مر، لت: بر. (۵). وز، آج، لب، مر، لت داود. (۶). مر: باشد. (۷). لت: یک دگر. (۸). آج، لب، مر: باشد. (۹). آج، لب، مر: زرّین. (۱۰). اساس: کنند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۳۷۶ و از حق او آن بود که جواب لم را بشاید تا اگر کسی گوید دزد را چرا دست باید بریدن جواب دهی که جَزاءً بِما کَسَبا نَکالًا مِنَ اللّهِ حق تعالی بیان کرد که آنچه بر ایشان می‌رود از قطع دست یا قطع دست و پای ظلم نیست جزای فعل ایشان است و نکالی و عقوبتی و مثله است از خدای تعالی ای عجب در سرای تکلیف خدای تعالی بر عمل جزا دهد«۱» در سرای جزا بر عمل جزا ندهد و نکال عقوبت باشد، قال زهیر: و لو لا أن ینال ابا طریف عذاب من جریمهٔ او نکال و ازهری«۲» گفت برای آن عقوبت را نکال خوانند که چون دیگران بینند ردع و زجر بود ناکل شوند«۳» از مثل آن یعنی اقدام آن نکنند بر امثال آن وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ و خدای تعالی عزیز و غالب و قاهر است و حکیم است از عزّت«۴» و قهر که در باب عقوبات و جز آن فرماید به حکمت و صواب فرماید. گویند مردی از ولایت عجم به حج می‌رفت در کجاوه نشسته بود و قرآن می‌خواند به اینکه آیت رسید بخواند که جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله غفور رحیم جمّال او را گفت یا «۵» هذا خطا می‌خوانی گفت تو قرآن دانی«۶»! گفت نه و لکن دانم که آنچه خواندی خطاست چه اینکه جایگاه لایق نیست مرد جامع باز کرد«۷» گفت راست گفتی و بخواند وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ اعرابی گفت تعالی اللّه ربّنا عزّ فحکم. فَمَن تابَ مِن بَعدِ ظُلمِهِ وَ أَصلَحَ، آنگه حق تعالی خبر داد که آن کس که توبه کند پس از آن که ظلم کرده باشد بر خود به دزدی و جز آن وَ أَصلَحَ و به صلاح باز آید و عمل صالح کند خدای تعالی توبه او بپذیرد. آنگه اینکه توبه از دو وجه بیرون نبود یا پیش [۳۸۹- ر]

از آن کند که او را رفع کنند بر امامان«۸» و گواهان بر او گواهی دهند یا پس از آن، اگر پیش از آن توبه کند و توبه او بدانند و معلوم شود که آن توبه به اختیار است قطع از او بیوفتد«۹» و حکم در ---------------------------------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: می‌دهد. (۲). آج، لب: زهری. [.....]

(۳). لت: شود. (۴). لت: عز. (۵). آج، لب: ما. (۶). لت: می‌دانی. (۷). مر و. (۸). وز و دیگر نسخه بدلها: امام. (۹). لب، مر، لت: بیفتد. صفحه : ۳۷۷ جمله حدود، اینکه باشد و اگر پس از آن که او را بر امام رفع کنند و گواه بر او بدارند، توبه کند، آن توبه را تأثیر«۱» نباشد در اسقاط قطع [و حد جز که اگر خدای تعالی از او صدق داند توبه او قبول کند و ثوابش دهد بر آن و نیز بر آن قطع]«۲» عوض دهد او را در قیامت و قطع او بر سبیل امتحان باشد و اگر توبه نکرده باشد قطع او بر سبیل عقوبت باشد و بنده را توّاب خوانند و توّاب خدای را خوانند«۳» جز که بنده را گویند«۴» تاب الی اللّه و در حق خدای تعالی گویند«۵» تاب اللّه علیه برای آن که بنده به توبه رجوع می‌کند با خدای تعالی و خدای تعالی به رحمت رجوع کند«۶» با بنده و قوله إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ دلیل می‌کند بر آن که خدای تعالی به قبول توبه متفضّل است چه اگر واجب بودی بر خدای تعالی قبول توبه، اینکه جا نگفتی که غفور و رحیم است که آن کس که چیزی کند که بر او واجب باشد او را به آمرزنده و بخشاینده وصف نکنند. و مجاهد گفت: حدّ، کفّارت گناه باشد و اینکه درست نیست برای آن که اگر چنین بودی توبه او محال بودی و به موقع نبودی بل لغو بودی و خلاف اینکه است به اجماع و دگر آن که خدای تعالی مدح می‌کند او را بر توبه در اینکه آیت و در آیت محارب و مورد کلام مورد تفضّل است. آنگه گفت: أَ لَم تَعلَم، نمی‌دانی! و خطاب اگر چه با رسول است مراد امّتاند و روا بود که خطاب با مخاطبی مبهم است و غرض تنبیه مکلّفان«۷» که ملک آسمانها و زمینها خدای راست- جلّ جلاله- از روی خلق و از روی ملک«۸» و تصرّف و

آنگه کس را بر او اعتراض نرسد در آنچه کند يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ آن را که خواهد عذاب کند و آن را که خواهد بیامرزد. در اوّل اعنی«۹» در باب عذاب استحقاق معتبر است به ادلّه عقل و اجماع امّت که از روی حکمت جز آن را نخواهد که عقاب«۱۰» کند که مستحقّ باشد و عقاب«۱۱» ------------------------------ (۱). اساس: تاخیر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز، آج، لب، مر، لت: خدای را توّاب خوانند. (۵- ۴). لت: گویند. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: می‌کند. (۷). مر را. (۸). وز، آج، لب، مر، لت ملك. [.....]

(۹). مر: یعنی. (۱۰). مر: عذاب. (۱۱). وز: عذاب. صفحه : ۳۷۸ نامستحق نخواهد برای آن که حکمت مانع است از آن و آن قبیح بود او از قبیح متعالی است برای آن که عالم و مستغنی است. امّا غفران آن که خواهد نه مشروط است به«۱» توبه و نه موقوف است بر«۲» استحقاق بل بر«۳» ظاهر خود است برای آن که دلیلی«۴» نیست که ما را برای آن عدول باید کردن از ظاهر و در عموم ظاهر تائب و غیر تائب در شوند تا آیت حجّت باشد بر اصحاب وعید. و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و شیء اینکه جا مخصوص باشد به معدوم دون موجود [برای آن که موجود]«۵» به وجود آن مقدوری نشود«۶» و از وجهی دگر«۷» مخصوص باشد به مقدورات او تعالی از آن جا که ادلّه دلیل کرده است علی فساد مقدور واحد بین القادرین. یا أَيُّهَا الرَّسُولُ آنگه خطاب را«۸» روی به رسول آورد و گفت ای فرستاده از قبل ما به خلقان ما، نباید تا«۹» تو را دلتنگ کند قول و فعل آنان که در کفر مسارعت می‌کنند و حزنه و احزنه بمعنی واحد و حزن بفتح الزّاء متعدّی باشد و حزن لازم باشد مِنَ الَّذِينَ قالُوا «من» تبیین را باشد از آنان که گفتند ما ایمان آوردیم به زبان یعنی به زبان گفتند اینکه گفتار و به دل نداشتند و آن منافقانند. و آیت دلیل است بر آن که ایمان به زبان تعلّق ندارد و آنچه به زبان باشد ایمان نباشد ایمان به دل باشد برای آن که گفتند آنچه به زبان نام ایمان از آن دور کرد و حواله و اضافه ایمان با دل کرد و اگر قول به زبان ایمان بودی منافقان هم مؤمن بودندی و مستحقّ ثواب و تعظیم. وَ مِنَ الَّذِينَ هادُوا، و از آنان که جهود شدند سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ، ایشان شنوندگان و جاسوسان دروغند و نیز جاسوسند قومی را که بر تو نیامده‌اند و از آن جا ------------------------------ (۱). مر: بر. (۲). مر: به. (۳). مت: به. (۴). مر: دلیل. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لت: بشود. (۷). مر: دیگر. (۸). مر: کرد. (۹). مر: که. صفحه : ۳۷۹ که گفت لَمْ يَأْتُوكَ وقف است برای آن که در جای صفت قوم است چنان که آخرین صفت اوست و تقدیر آن است لقوم آخرین غائبین. و سمّاع بناء مبالغت باشد در سامع و همچنین جمله ابنیه فعّال تا«۱» صنعت و حرف غالب شده است و از اینکه جا جاسوس را سمّاع خوانند لکثرة سماعه و استماعه الی من یرید الوقوف علی کلامه و رفع او بر ابتدا باشد و خبرش مِنَ الَّذِينَ هادُوا که مقدّم است بر او و معنی آیت آن است که ایشان را وصف کرده«۲» به دو چیز یکی آن که دروغ می‌گویند در آنچه می‌شنوند یعنی یستمعون الیك لیکذبوا«۳» علیك، دگر آن که جاسوسند گروهی را که غایبند از شما و حاضر نه‌اند. و بعضی مفسّران گفتند مراد«۴» سمّاعون اول قبول است یعنی قابلند دروغ را در حقّ تو که محمدی من قولهم: سمع الله لمن حمده و سمع الله دعاه ای اجابه و قبله و فلان لا یسمع منک ای لا یقبل منك و معنی آن که سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ آن است که جماعتی جهودان از احبار گروهی را فرستادند پیش رسول- علیه السّلام- در حادثه«۵» که«۶» افتاد به خیبر. و آن، آن بود که دو کس از اشراف و معروفان اهل خیبر زنا«۷» کردند و ایشان محصن بودند و در توریت حکم ایشان رجم بود و ایشان را نمی‌بایست که رجم کنند ایشان را برای حرمت و شرف ایشان«۸» و طمع [۳۸۹- پ]

داشتند که در شرع رسول ما- صلّی اللّه علیه و آله- آن را تخفیفی«۹» باشد و اهل خیبر را با رسول- علیه السّلام- حرب بود کس فرستادند به جهودان بنی قریظه و نضیر و گفتند ما را حادثه افتاده است و می‌خواهیم که از محمّد فتوی پرسیم اکنون شما را به او صلح است اینکه کسان ما را آن جا بری«۱۰» تا اینکه مسأله بپرسند و ایشان را گفتند اگر محمّد در حقّ ایشان حدّ جلد ------------------------------ (۱). وز، آج، لب، مر، لت بر. (۲). وز، مر: وصف کرد، آج، لب، لت: وصف کردند. [.....]

(۳). آج، لب، مر: ليكذبوك. (۴). وز، آج، لب، مر، لت به. (۵). آج، مر: حادثه‌ای. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: زنان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، مر: لت: شرفشان. (۹). آج، لب، مر: تخفیف. (۱۰). مر، لت: برید. صفحه : ۳۸۰ فرماید از او قبول کنی«۱» و اگر رجم فرماید«۲» از او قبول مکنی«۳». آنگه بیامدند و خداوندان حادثه با ایشان بودند و به بنی قریظه فرود آمدند و اینکه حال بگفتند بنی قریظه گفتند و اللّه که شما را آن فرماید که آن را کاره باشید«۴» آنگه کعب اشرف و کعب اسد و شعبهٔ بن عمرو و مالك بن الضيف و كنانهٔ بن ابی الحقیق و شاس بن قیس و ابو نافع و یوسف و عازان و سلول بیامدند و گفتند یا محمّد ما را خبر ده تا مردی و زنی که زنا کنند و ایشان محصن باشند حکم ایشان چه بود! رسول- علیه السّلام- گفت به قضاء من راضی باشی آنچه من گویم! گفتند آری، جبرئیل آمد و رجم فرمود ایشان را، آن قوم را خوش نیامد و قبول نکردند رسول- علیه السّلام- گفت از من قبول نکنید و در کتاب شما رجم است گفتند نیست جبرئیل- علیه السّلام- گفت بگو تا إبن صوریا را حاکم«۵» کنند میان تو و ایشان و صفت او رسول را بگفت و رسول- علیه السّلام- او را ندیده بود رسول- علیه السّلام- گفت میان من و شما حاکم إبن صوریا باشد که او عالمترین جهودان است به توریت. گفتند تو پسر صوریا را از کجا شناسی! گفت او را ندیده‌ام و لکن جبرئیل مرا خبر داد به او و صفت او، جوانی امرد است سپید روی یک چشم. بر اینکه قرار دادند و کس فرستادند به خیبر و او را بیاوردند چون حاضر آمد رسول- علیه السّلام- او را گفت تو پسر صوریایی! گفت آری. گفت تو توریت از همه جهودان به دانی! گفت ایشان چنین می‌گویند. گفت تو را چیزی خواهم پرسیدن از توریت به آن خدای که توریت بر موسی عمران«۶» انزله کرد و به آن خدای که شما را از مصر بیرون آورد و دریا بشکافت برای شما و شما را از فرعون برهانید و ابر را سایه‌بان شما کرد و منّ و سلوی بر شما انزله کرد و حلال و حرام را در توریت بیان کرد که بگوی که حکم زانی [که]«۷» محصن باشد«۸» در توریت چیست! إبن صوریا گفت به آن خدای که توریت بر موسی فرستاد اگر نه آنستی که من می‌ترسم که آتشی از آسمان بیاید و مرا بسوزد و الّا من ------------------------------- (۱). مر، لت: کنید. (۲). مر: گوید. (۳). مر، لت: مکنید. (۴). آج، لب: باشی. (۵). لت: حکم. (۶). مر: موسی بن عمران. [.....]

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۸). لت: حکم زانی محصن. صفحه : ۳۸۱ بگفتمی که در توریت نیست و لکن از خدای می‌ترسم حکم ایشان آن است که رجم باید کردن ایشان را، جهودان را خوش نیامد گفتند یابن صوریا بس زود کشف سرّ کردی. گفت به اینکه سوگندان نیارستم خلاف کردن. آنگه رسول- علیه السّلام- گفت پس چرا حکم خدای بگردانیدی! گفت بدان که چون در میان ما وضیع القدری فرومایه«۱» زنا کردی او را حدّ زدمانی و چون شریفی زنا کردی او را رها کردمانی و حدّ نزدی. زنا در میان اشراف ما فاش شد و بسیار شد و هر گه که خواستیم تا حدّ زنیم بانگ برآوردند و گفتند فلان و فلان را حدّ نزدی«۲» ما به چه از ایشان کمتریم تا وقتی پسر عمّ ملك زنا کرد و ما آن فرو گذاشتیم هر کس را که خواستیم تا حدّ زنیم تمرّد کرد«۳» گفت رها نکنم تا آنگه که پسر عمّ پادشاه را حدّ نزنی«۴». و پادشاه در آن کار فرو ماند مجمعی ساخت و گفت اینکه کار را تدبیری«۵» باید ما گفتیم چیزی باید نهادن دون رجم تا شریف و وضیع در آن راست باشند ما جلد و تازیانه زدن بنهادیم«۶» و آن چنان بود که بفرمودیم تا رسنی بیاوردند و بتافتند و به قار باندودیم و آن را که زنا کرد و از آن چهل تازیانه بر او زدیم و روی او سیاه کردیم و بر خری نشاندیم واشگونه و او را بگردانیدیم و اینکه عقوبت به جای رجم بنهادیم. رسول- علیه السّلام- گفت انصاف دادی جهودان که حاضر بودند روی در او نهادند و او را ملامت کردند و گفتند شرط است اینکه که تو کردی کشف اسرار و هتك استار«۷» و اطّلاع خصم بر ناراستی که کرده باشی گفت آن سوگند که محمّد بر من داد روا نداشتم آن را خلاف کردن و ترسیدم که خدای تعالی مرا تعجیل«۸» عقوبت کند. رسول- علیه السّلام- گفت معلوم شد شما را که آنچه شما کرده«۹» و می‌کنی«۱۰» خدای تعالی مرا خبر می‌دهد«۱۱». ------------------------------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت ای. (۲). مر، لت: نزدید. (۳). لت: تمرّد کردی. (۴). مر، لت: بزنید. (۵). آج، لب: تدبیر. (۶). آج، لب، مر: نهادیم. (۷). اساس: اسرار، با

توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، مر، لت: به تعجیل. (۹). مر، لت: کرده‌اید. (۱۰). مر، لت: می کنید. (۱۱). وز، آج، لب، مر: دهد، لت: می گرداند. صفحه : ۳۸۲ آنگه بفرمود تا هر دو را مرد را و زن را بر در مسجد«۱» رجم کردند گفت بار خدایا گواه باش که من اوّل کسم که امری از اوامر تو زنده کردم که جهودان بمیرانیده بودند عبد اللّه عمرو«۲» گفت من حاضر بودم که ایشان را رجم می کردند و مرد دست در پیش آن«۳» می‌داشت تا سنگ بر او نیاید و عند آن خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم کَثِیراً مِمّا کُنتُم تُخفُونَ مِنَ الکِتابِ وَ یَعفُوا عَن کَثِیرٍ«۴» وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ«۱۴». و قوله: سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ، ابو حاتم گفت لام در اینکه جا لام کی است و المعنی انّهم یسمعون لکی یکذبوا و یسمعون لاجل قوم لم یأتوک می‌شنوند برای آن«۱۵» تا نقل کنند با گروهی که حاضر نباشند. یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ مِن بَعدِ مَواضِعِهِ، کلم جمع کلمه باشد عند الخلیل، و سیبویه گفت اسمی باشد جمع را و جمع کلمه نبود برای آن که حروف جمع باشد«۱۶» تا از واحد بیشتر باشد به عدد و کذلک تمر و تمره آنچه از اینکه باب باشد و کذلک قال فی رکب و شرب انّه لیس بجمع الرّاکب و الشارب«۱۷» و انّما هو اسم صیغ للجمع و اینکه ------------------------------ (۱). لت: چنین خواندم. (۲). لت: می‌دهم. (۳). لت تو. (۴). اساس، وز، مر، مت: خدای، با توجه آج تصحیح شد. (۵). لت: درو فتادند. (۶). آج، لب: دشنام دادن گرفتن. (۷). آج، لب، مر: مایند. [.....]

(۸). لت در قصاص. (۹). آج، لب، مر، لت: کسی. (۱۰، ۱۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۲). وز: به نیمه، آج، لب، مر، لت: بر نیمه. (۱۳). لت: آیات. (۱۴). سوره مائده (۵) آیه ۴۵. (۱۵). مر که. (۱۶). وز: باید کرد، آج، لب، مر، لت: باید. (۱۷). اساس: شارب، با توجّه به مر تصحیح شد. صفحه : ۳۸۴ اسما چون تا در او نباشد«۱» جنس باشد و تاء چون در او شود مخصوص شود به یکی از جنس. و قوله: مِن بَعدِ مَواضِعِهِ، ای من بعد وضعه مواضعه و کنایت«۲» برای آن به تذکیر گفت که ردّ آن با لفظ کرد یَقُولُونَ إِن أُوتِیتُم هذا فَخُذُوهُ می گویند اگر اینکه دهند به شما بستانی«۳» و اگر ندهند شما را اینکه حذر کنی«۴». خلاف کردند در آن که هذا اشارت به چیست! بعضی گفتند اشارت به دین جهودی است بعضی دگر گفتند اشارت به جلد است که ایشان گفتند اگر محمّد فتوی به جلد کند از او قبول کنید و اگر فتوی، رجم کند از او قبول مکنید. و قوله: مِن بَعدِ مَواضِعِهِ، زجّاج گفت تقدیر آن است که بعد استقراره فی مواضعه، و معنی آن است که پس از آن که حلالش حلال کردند و حرامش حرام کردند. و بعضی دگر اهل معانی گفتند بعد به معنی عن است اینکه جا و اینکه بعید نیست برای آن که عرب گوید جئتک عن الفراغ من اشتغال«۵» ای بعد الفراغ و معنی آن است که از سر فراغ و از پس فراغ، و لکن اینکه آنگه شاید که قرینه کلام با فحوی او دلیل آن کند و هر جای«۶» نشاید، اگر کسی گوید: رمیت بعد القوس. بمعنی عن القوس روا نباشد. قوله: وَ مَن یُرِدِ اللّهُ فِتنَتَهُ و هر کس که خدای فتنه او خواهد، در او سه قول گفتند: زجّاج گفت مراد فضیحت است و رسوایی«۷» آنچه ایشان پنهان کرده بودند از توریت، سدّی گفت مراد اهلاک«۸» است. حسن بصری و ابو علی جبّایی و بلخی گفتند و«۹» مراد عذاب است بیانه قوله: یَومَ هُم عَلَی النّارِ«۱۰» ذُوقُوا فِتنَتَکُم«۱»، ای عذابکم و قوله: إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ«۲»، ای عذّبوا و اصل فتنه اختبار«۳» باشد و تخلیص من قولهم فتنت الذّهب فی النّار. فَلَن تَملِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیئاً، هر که خدای تعالی عذاب و اهلاک و افتضاح او خواهد از خدای برای او مالک چیزی نباشی یعنی دفع«۴» نتوانی کردن«۵» چه از آن در دست تو چیزی نیست أُولئِکَ الَّذِینَ لَم یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُم، ایشان آنانند که خدای نخواست«۶» که دلهای ایشان پاک کند. و در معنی او«۷» دو قول گفتند یکی آن که حکم کند به طهارت دلهای ایشان برای آن که اینکه حکم آنگه توان کردن که دلهای ایشان پاک باشد چون دلهای ایشان به کفر و شرک و خیانت آلوده باشد خدای تعالی چگونه خواهد تا حکم کند به طهارت آن. ابو علی گفت معنی آن است که خدای نمی‌خواهد تا دل ایشان از ضیق و حرج که دلیل کفر باشد [۳۹۰- پ]

پاک کند بر سبیل عقوبت، و محال است تفسیر دادن اینکه را برای آن که خدای تعالی [از]«۸» ایشان ایمان نخواهد«۹» برای آن که

اگر چنین باشد ایشان مکلّف نباشند به ایمان و خدای تعالی مکلّف ایشان نبود چه تکلیف اراده آن چیز باشد که در او کلفت و مشقّت بود با اعلام و اتّفاق است که کافران به ایمان مکلّفند و الّا معذور بودندی در کفر. لَهُم فِی الدُّنیا خِزیٌ ایشان را در دنیا خزی باشد و نکال یعنی اینکه کافران و منافقان و جهودان را که ذکر ایشان در اینکه است و خزی ایشان در دنیا حکم شرع است به ذلّ و هوان ایشان و تبرّای مؤمنان از ایشان و التزام جزیه با مذلّت و صغار و ایشان را در آخرت عذابی عظیم باشد. ---------------------------------- (۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۴. (۲). سوره بروج (۸۵) آیه ۱۰. (۳). وز، لب، لت: اختیار. (۴). آج: رفع. (۵). لت: نتوانید کردن. (۶). اساس، وز، لب: بخواست، با توجه به آج تصحیح شد. (۷). مر: آن. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). کذا: در اساس، وز: دیگر نسخه بدلها: نمی‌خواهد. [.....]

صفحه : ۳۸۶ و بعضی دگر گفتند آیت در عبد اللّه صوریا آمد که او مرتد شد پس از آن که اسلام آورده بود و در روایتی که از باقر- علیه السّلام- کردند آنگه وصف کرد اینکه جمله«۱» به خصالی ناپسندیده که در ایشان بود گفت: سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ، شنوندگان دروغند یا برای دروغ چنان که به تفسیر داده شد أَکّالُونَ لِلسُّحتِ و حرام خوارگانند و روایت کرده‌اند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت سحت رشوت باشد در حکم. و در سحت دو لغت است ضمّ حا و اسکان او، و ضم حا قراءت إبن کثیر است و کسایی و اهل بصره و ابو جعفر و باقی به اسکان «حا» خواندند«۲». عبد اللّه مسعود گفت و قتاده و مجاهد و ابراهیم و ضحّاک و سدّی که مراد به سحت رشوت است. و از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- روایت کرده‌اند که سحت رشوت باشد در حکم و مهر زنان ناپارسا و مزد گشن فحل و کسب حجّام و بهای خمر و بهای سگ و مزد فالگوی و چیزی که بستانند در توصّل به معصیت. و اصل سحت استیصال باشد یقال اسحت اسحاتا اذا استأصل، قال الفرزدق: و عضّ زمان یابن مروان لم یدع من المال الّا مسحت او مجلّف و یقال: سحت ایضا قال اللّه تعالی: فَیُسحِتَکُم بِعَذابٍ«۳» ای یستأصلکم. و در وجه او تا معنی مناسب شود با اصل اشتقاق چهار قول گفتند: زجّاج گفت برای آن که ثمره او عذاب استیصال باشد. ابو علی گفت برای آن که حرام را در او برکت نباشد هلاک شود چون عذاب استیصال. خلیل گفت قبیحی که در او عار بود مروّت مردم را سحت و استیصال کند، بعضی دگر گفتند حرام را حرص بر او بیشتر باشد و شره فهو بمنزلهٔ قولهم رجل مسحوت المعدهٔ اذا کان شرها اکولا. فَإِن جاؤُکَ فَاحکُم بَینَهُم أَو أَعرِض عَنهُم، اگر به تو آیند تو مخیّری خواهی حکم کن میان ایشان در زنای محصن یا حکم کشتگان که میان بنی قریظه و بنی النضیر بود چنان که شرح آن برفت. در حکم حاکم و اختیار او، حاکم را دو قول گفتند ابراهیم و عطا و قتاده و ---------------------------------- (۱). مر را. (۲). وز: خوانده‌اند. (۳). سوره طه (۲۰) آیه ۶۱. صفحه : ۳۸۷ شعبی و زجّاج و طبری گفتند حکم حاکم ثابت باشد بر ایشان و تخییر حاصل است اگر خواهد میان ایشان حکم کند و اگر نخواهد«۱» رد کند ایشان را به«۲» اهل ملّت خود تا بر ایشان حکم کنند و اینکه روایت از امیر المؤمنین علی کردند و اخبار ما بر اینکه وارد است. و حسن و عکرمه و مجاهد و سدّی و حاکم«۳» و جعفر بن مبشّر«۴» و جبّایی گفتند اختیار منسوخ است بقوله: وَ أَنِ احکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّه«۵»، گفتند اینکه آیت تخییر را منسوخ بکرد و حکم به قرآن واجب کرد. آنگه گفت اگر از ایشان عدول و اعراض کنی به تو هیچ زیان نتوانند«۶» کردن و اگر اختیار آن کنی که از میان ایشان حکم کنی حکم جز براستی و انصاف مکن که خدای تعالی عادلان و منصفان را دوست دارد. یقال اقسط الرّجل اذا عدل و قسط اذا جار، و اصل کلمه که ثلاثی است از جور است و همزه در او سلب و ازاله راست کقولهم عربت معدته و اعربتها اذا اصلحتها ای ازلت فسادها. وَ کَیفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِندَهُمُ التَّوراةُ، تو را«۷» چگونه حاکم کنند و بنزدیک ایشان توریت است حکم خدای تعالی در آن جا«۸» و ایشان«۹» دعوی می‌کنند که ما آن را تصدیق کرده‌ایم با آن که چنین است از آن عدول کنند«۱۰» و اعراض می‌نمایند پس کتابی که به آن ایمان ندارند و مردی را که پیغامبر نشناسند به حکم او چگونه راضی باشند«۱۱» و او را چگونه حاکم کنند. و آیت بر سبیل تسلیه رسول- علیه السّلام- آمد و اعلام کرد«۱۲» او به آن که ایشان اگر چه آیند و نمایند که ما تو را حاکم کردیم دروغ گویند چه ایشان به حکم توریت«۱۳» راضی

نیستند با آن که کتاب ایشان است. اگر گویند چگونه گفت ---------------------------------- (۱). وز: خواهد. (۲). آج، لب، مر، لت: با. (۳). آج، لب، مر، لت: حکم. (۴). وز: جعفر بن مسند. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۴۹، وز که. (۶). مر: نتواند. (۷). لت: و او را. (۸). مر است. (۹). آج، لب در آنجا. (۱۰). وز، آج، لب، مر، لت: می‌کنند. (۱۱). مر: شوند. [.....] (۱۲). وز، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۳). وز، لت هم. صفحه : ۳۸۸ فِيهـا حُكْمُ اللّهِ و بنزدیک شما مغیّر و مبدّل است گوییم روا باشد که اینکه احکام که ایشان در آن به داوری آمدند پیش رسول بر قاعده خود باشد تغییر و تبدیل نکرده باشند دگر آن که بنزدیک ایشان محرّف و مبدّل نیست بایستی«۱» تا بر آن کار کردندی پس مراد آن باشد که فیها حکم اللّه علی زعمهم و بقولهم. و «تولّی» انصراف باشد از چیزی و ترک او یقال تولّی عنه اذا اعرض عنه، و تولّی الیه اذا اقبل علیه و تولّی الامر بنفسه اذا لم یکله الی غیره و تولّیت فلانا اذا ولیته و نقیضه تبرأت عنه. و قوله مِن بَعدِ ذلِكَ پس از آن، و آن اشارت است [۳۹۱- ر] به تحکیم ایشان رسول را برای آن که ایشان نه با ایمان آمده‌اند بر تو«۲»، برای طلب رخصت آمده‌اند. وَ ما أُولئِكَ بِالمُؤمِنِينَ و ایشان مؤمن نیستند دو قول گفتند. یکی آن که ایشان چون مقرّ نه‌اند به نبوّت تو و کتاب تو کافرانند، مؤمن نیستند که مؤمن آن باشد«۳» که به تو که محمّدی ایمان دارد و قولی دیگر آن است که ایشان به حکم تو مؤمن نه‌اند و تو را در آن حکم که کنی تصدیق نکنند و اعتقاد ندارند که آن حکم از قبل خداست پس چگونه حاکم می‌کنند تو را. إِنّا أَنزَلنَا التَّوراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ، آنگه حق تعالی گفت من توریت بفرستادم بر موسی- علیه السّلام- فِيها هُدىً در آن جا بیان نبوّت محمّد است- علیه السّلام- و آن که آن حق است و پیغامبر است و خاتم پیغمبران است و نیز بیان احکام زنا کن که کرا از ایشان حد باید زدن و کرا رجم باید کردن وَ نُورٌ روشنی«۴» آن که«۵» تاریک شد بر ایشان یعنی بیان آنچه مشکل شد بر ایشان و آن را به نور تشبیه کرد که ظلمت بردارد. يَحكُمُ بِهَا، یعنی به توریت، حکم کنند به آن، آن پیغمبران که مسلمان باشند برای آنان که جهودانند«۶» یعنی پیغامبرانی که از پس موسی بودند و پیغامبر ما- ---------------------------------- (۱). اساس: بائستی/ بایستی. (۲). مر بل. (۳). اساس، مت: نباشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مر: روشن است. (۵). وز، آج، لب، مر، لت: آنچه. (۶). اساس: جهودانید، با توجه به وز تصحیح شد. صفحه : ۳۸۹ صلّی اللّه علیه و علی آله- در آن داخل است و اینکه دلیل نکند بر آن که او متعبّد باشد به شرع ایشان برای آن که خدای فرموده است او را که به آن حکم کن میان ایشان و بنزدیک ما حاکم مخیّر است خواهد به کتاب ما حکم کند بر ایشان و خواهد به کتاب ایشان حکم کند. اگر گویند چگونه گفت النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسلَمُوا نه ظاهر اینکه لفظ اقتضاء آن می‌کند که پیغامبرانی باشند که نه مسلمان باشند گوییم اینکه دلیل الخطاب باشد و آن بنزدیک«۱» بیشتر اهل علم درست نیست و اینکه چنان است که گفت: فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ كَلِماتِهِ«۲»، و اینکه دلیل نکند بر آن که جز پیغامبر ما به خدای و کلام او مؤمن نیست هم از اینکه وجه که دلیل الخطاب باشد. جواب دیگر آن است که مراد به اسلام در آیت استسلام و انقیاد است نه«۳» آن اسلام که ضدّ کفر باشد و گفته‌اند مراد آن است که آنان که تن به خدای سپرده‌اند و خاضع فرمان او شدند و خدای تعالی به اینکه آیت و اینکه امر که کرد رسول را تنبیه کرد جهودان را بر صحّت نبوّت رسول (ع) برای آن که ایشان دانستند که محمّد- علیه السّلام- توریت نخوانده است و با آنان که توریت دانند اختلاط نکرده است. [و از ایشان اقتباس نکرده است]«۴» آنگه از غوامض علوم آن و آیاتی و احکامی که در آن جا هست و پوشیده داشتید«۵» خبر می‌دهد و آنگه بیان می‌کند که شما چه تحریف کرده‌اید«۶» و بگردانیده و چه بر جای خود رها کرده«۷» و اینکه دلیل باشد بر آن که او آن که«۸» می‌گوید از وحی خدای- جلّ جلاله- می‌گوید وَ الرَّبّانِيُّونَ و عالمانی که ایشان بصیر باشند به حیاطت«۹» و سیاست کارها و تفسیر اینکه کلمه پیش از اینکه برفت. و احبار جمع حبر و آن عالم بود و اشتقاق او از تحبیر باشد و آن تحسین بود. ---------------------------------- (۱). لت: نزدیک. (۲). سوره الاعراف (۷) آیه ۱۵۸. (۳). اساس، مت: که، با توجه به فحوای کلام و ضبط دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس. ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۵). داشتی/ داشتید. (۶). آج، لب: کرده.

[.....]

(۷). وز: کرده، مر: کردایدِ، لت: کرده‌اید. (۸). آج، لت: آنکه. (۹). اساس، مت: خیاطت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۳۹۰ سدّی گفت مراد پسر صوریاست و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد و قرّاء در واحد احبار، جبر گفت به کسر الحاء و گفت بیشتر چنین شنیده‌ام نضر بن شمیل گفت اشتقاق او من الحبار باشد و هو الاثر«۱» الحسن، قال الشّاعر: لا«۲» تملا الدّلوو عرق فیها الا ترى حبار من یسقیها قطرب گفت حبر جمال باشد و منه قوله- علیه السّلام-«۳» یخرج من النّار رجل قد ذهب حبره و سبره«، مصعب زبیر پسرش را گفت علم بیاموز که اگر مال داری علم جمالت باشد و اگر مال نداری علم مالت باشد بِمَا اسْتُحفِظُوا مِن کِتابِ اللّهِ «با» تعلّق دارد به احبار که به معنی علماست به آنچه ایشان را به حافظ کرده‌اند بر کتاب خدای و به ایشان داده تا ایشان نگاهبان آن باشند و روا باشد که «با» تعلّق دارد بقوله: یَحکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ، بِمَا استُحفِظُوا و اینکه بدل باشد. وَ کانُوا عَلَیهِ شُهَداءَ، و ایشان بر آن گواه بودند، در او دو قول گفتند عبد اللّه عبّاس گفت گواه بودند بر آن که آن حکم که رسول کرد موافق آن است که در توریت هست دوم«۴» آن که گواهی دهند بر آن که آن حق است و از نزدیک خداست. فَلا تَخشَوُا النّاسَ، سدّی گفت خطاب با احبار و علمای جهودان است می‌گویند ایشان را که از مردمان مترسید«۵» در آن که حق بگوئید«۶» از خدای بترسید در آن که حق پنهان کنید وَ اخشَونِ اهل بصره و ابو جعفر و اسماعیل به یا خوانند«۷» و باقی قرّاء به کسر نون بی یا اکتفاء بالکسرهٔ عن الیاء. وَ لا تَشتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا، و مفروشید آیات و احکام من به بهاء اندک، از رشوت و هدیّه، یعنی بدل مکنید آن را، آیات مدهید و آن بها مستانی، چه هربها که بستانید در عوض آن اندک باشد وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ و آنان که حکم نکنند به آنچه خدای فرستاده باشد بر سبیل جحود و -------------------------------- (۱). آج، لب، مر، لت: الامر. (۲). اساس، وز، لب، مر، مت: الا، با توجه به آج تصحیح شد. (۳). اساس: سیره، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). مر: دویم، لت: دوئیم. (۵). مترسی/ مترسید. (۶). آج، لب: بگوی/ بگوئید. (۷). آج، لب، مر، لت: خواندند. صفحه : ۳۹۱ انکار و اعتقاد بطلان آن، و ایشان کافر باشند و تخصیص اینکه آیت کردیم به ادلّه عقل و شرع که دلیل کرد بر آن که بنده به گناهی که فسق باشد کافر نشود و کفر را به افعال«۱» جوارح تعلّق نیست [۳۹۱- پ]

و آن از افعال قلوب است چون ایمان و شرح اینکه داده شد. البراء بن عازب روایت کرد که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت اینکه آیات«۲» سه گانه خاص است به کافران و کافر را وصف کنند«۳» به آن که ظالم و فاسق است و لکن همه ظالم و فاسق را وصف نکنند به کفر، و عبد اللّه عبّاس و جماعتی مفسّران گفتند مخصوص است به جهودان. و فقها خلاف کردند در آن که اهل ذمّه را حد باید زدن در گناههایی که موجب حدّ باشد فقهای عراق گفتند ایشان را حدّ باید زدن و استدلال کردند بر اینکه قول به رجم رسول- علیه السّلام- آن دو زانی را که قصّه ایشان برفت. و فقهاء حجاز گفتند ایشان را حدّ نباید زدن که به جزیه همه عقوبات از ایشان برخاست و در خبر رجم جهودان«۴» زانی گفتند اینکه پیش از جزیه بود چون جزیه فرود آمد اینکه حکم منسوخ شد و نیز تمسّک کردند به آن که رسول- علیه السّلام- ایشان را بر کفر عقوبت نمی‌کند و آن عظیمتر زنا و سرقت است مادام تا اینکه جنایت«۵» با یکدیگر کنند چون تعدّی کنند و با مسلمان«۶» کنند اینکه صنیع از زنا و سرقت ایشان را حد باید زدن و رجم کردن و قطع کردن. و بنزدیک ما ایشان را آنگه امان دهند و به جزیه از ایشان قناعت کنند که ذمّه نگاه دارند و نگاهداشت ذمّه ایشان آن است که آنچه در دین مسلمانی حرام است از شرب خمر و زنا و ربا و نکاح محرّمات اظهار نکنند و اگر کنند از ذمّه بیرون باشند و خونشان حلال باشد امام را و مرد ذمّی چون با زن مسلمان«۷» زنا کند قتلش واجب باشد اگر محصن باشد و اگر نباشد. و بر زن مسلمان امّا رجم باشد و امّا حد علی ما -------------------------------- (۱). آج، لب، مر، لت: احوال. (۲). اساس: آیه، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). آج، لب: کرد. (۴). آج، لب: جهودانی. [.....]

(۵). وز: خیانت. (۶). کذا: در اساس، مت: دیگر نسخه بدلها: مسلمانان (۷). وز، آج، لب: مسلمانان، صفحه : ۳۹۲ تستحقّه اگر

اسلام آرد قتل از او برنخيزد. قوله تعالى: وَ كَتَبنا عَلَيهِم فِيها- الآيةُ، آنكه حق تعالى بيان كرد كه ما در توريت بر بنى اسرائيل نوشتيم و بر ايشان فرض«۱» كرديم كه نفس را به نفس قصاص بايد كردن چون او را بكشد به عمد«۲» و عاقل باشد و مقتول مكافى او باشد در خون، به آن معنى كه مسلمان باشد و آزاد باشد هم قاتل و هم مقتول و يا هر دو كافر باشند و يا هر دو مملوك باشند اگر قاتل مسلمان و آزاد باشد و مقتول يا كافر باشد يا مملوك قاتل را باز نبايد كشتن بنزديك ما و در صحابه مذهب على است و عمر و عثمان و زيد بن ثابت و در تابعين حسن بصرى و عطا و عكرمه و در فقها مالك و اوزاعى و ثورى و شافعى و احمد حنبل و اسحاق و ابو عبيده و ابو ثور. و جماعتى فقها گفتند مؤمن را به ذمّى باز بايد كشتن و به مستأمن اعنى آن كه به امان و زنهار«۳» آمده باشد«۴» به مسلمان«۵» به او«۶» باز بايد«۷» و اينكه مذهب ابو حنيفه است و شعبى و نخعى. و مستأمن بنزديك ابو حنيفه هم، چون«۸» حربى و اگر كافرى كافرى را بكشد و اسلام آرد او را باز نكشد«۹» به آن كافر، و اوزاعى هم اينكه«۱۰» گفت. و جمله فقها خلاف كردند. اگر آزادى بنده«۱۱» را بكشد آزاد را باز نكشند به او سواء اگر بنده او باشد و اگر بنده ديگرى اگر بنده او باشد تعزير و تأديبش كنند و بر او غرامت نباشد و اگر بنده ديگرى باشد تعزيرش كنند و بهاى بنده غرامت كنند او را، و بر اينكه اجماع صحابه است و مذهب شافعى است. نخعى گفت على كلّ حال باز كشند آزاد را به بنده. و ابو حنيفه گفت به بنده ديگرانش باز كشند و به بنده خودش باز نكشند و اگر بنده خيانتى كند از قتل و جز آن، بر گردن او باشد مگر كه خواجه خواهد تا فديه كند از او، بر خواجه آن است كه او را تسليم كند به آن كه جنايت«۱۲» بر او باشد. ------------------------------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: فريضه. (۲). وز: عهد. (۳). مر: زينهار. (۴). آج، لب، مر، لت از كافران. (۵). وز، آج، لب، لت: مسلمانان. (۶). آج، لب را. (۷). آج: نبايد، مر: ببايد. (۸). آج، لب، مر: همچو. (۹). مر، لت: نكشند. (۱۰). لت: همين. (۱۱). مر: بنده‌اى. [.....]

(۱۲). وز: خيانت. صفحه : ۳۹۳ و شافعى را در او دو قول است يكى آن كه مخيّر است خواهد بنده را بسپارد به ايشان و خواهد ارش جنايت بدهد و يكى آن كه فديه كند بأقلّ الامرين من ارش الجناية و قيمة العبد. اگر به ده بنده بنده را بكشند و خواجه بنده مقتول خواهد تا همه را باز كشد رسد او را به شرط آن كه فضله قيمت با خداوندان ايشان دهد اعنى آنچه فضله باشد از قيمت بنده او. و شافعى گفت همه را باز كشد و لا شىء عليه، و اگر خواهد تا همه را يا بعضى را عفو كند او را باشد و شافعى گفت به حصّه نصيب بهاء خود از خواجگان آنان بستاند كه ايشان را عفو كرد ديت بنده قيمت او باشد مادام تا از هزار دينار سرخ در نگذرد كه ديت مرد مسلمان آزاد باشد اگر از آن در گذرد«۱» با آن آرند. و ابو حنيفه و محمّد بن الحسن هم اينكه گفتند«۲» جز كه ايشان گفتند كه ده درم باز بايد گذاشتن تفاوت را ميان قيمت بنده و ديت مرد آزاد، و شافعى گفت ديت بنده قيمتش باشد چندان كه برسد و پدر«۳» را به فرزند باز نكشند به هر وجه كه او را كشته باشد و جمله فقها هم اينكه گفتند مگر مالك، كه او گفت اگر به ذبحش كشته باشد يا شكم شكافته باز كشند او را به پسر. امّا مادر را به فرزند باز كشند و نيز جدّات را من قبل [الاب او]«۴» الامّ و ان علون و شافعى گفت و جمله فقها كه ايشان [۳۹۲- ر]

باز نكشند. و از قصاص مقتول به زن هيچ نرسد و او ولى خون نباشد امّا از ديت او را نصيب باشد و شافعى گفت و را از قصاص نصيب باشد چون اولياى مقتول جماعتى باشند و بعضى از ايشان عفو كنند از مقتول حق ديگران از قصاص بنيوفتد«۵» و ايشان را قصاص رسد به شرط آن كه آنچه معفوّ باشد از او حصّه آن با وارثان او دهند به حساب. چون جماعتى يكى را بكشند همه را به آن«۶» توان كشتن به دو شرط، يكى آن كه او مكافى ايشان باشد و هر يكى از اينكه قاتلان«۷» اگر تنها بودى مكافى او بودى در - ------------------------------- (۱). مر ديت. (۲). آج، لب: گفت. (۳). لت: پذر. (۴). اساس: ندارد با توجّه به وز افزوده شد. (۵). آج، لب: بنيفتد. (۶). آج، لب، مر، لت: باز. (۷). مر نيز. صفحه : ۳۹۴ اسلام و جزيت و جز آن، و دوم«۱» آن كه جنايت هر يكى از ايشان اگر مفرد بودى عند آن تلف حاصل شدى چون اينكه دو شرط حاصل باشد همه را باز توان كشتن و در صحابه مذهب على است و عمر و عبد اللّه عبّاس. و در تابعين حسن بصرى و سعيد بن المسيب و عطا و در فقها مالك و اوزاعى و

ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و احمد و اسحاق الّا آن که بنزدیک ما آنگه رسد او را که همه را بکشد که آنچه فاضل یک دیت بود رد کند به قسمت با اولیای ایشان یا یکی را که خواهد اختیار کند و بکشد و آن باقی آنچه نصیب ایشان بود از دیت ادا کنند با اولیاء مقتول دوم. و در فقها کس اینکه قضیّه اعتبار«۲» نکرد و محمّد بن الحسن گفت اینکه مخالف قیاس است و لکن«۳» قیاس رها کردیم برای اتباع اثر و قومی گفتند هیچ«۴» را باز نشاید کشتن و اینکه مذهب داود است و اهل ظاهر چون جماعتی مشارک شوند در جراحت عضوی چون دست بریدن و چشم کندن که آن ایجاب قصاص کند او را باشد که از همه قصاص خواهد و اینکه مذهب شافعی است و ربیعه و مالک و احمد و اسحاق. و شرط ما آن است که در نفس گفتیم از ردّ فاضل دیت. و مذهب ابو حنیفه و ثوری آن است که آن جا قصاص نکنند هر که او کسی را بکشد به هر آلتی که باشد از مثقله و سنگ و آهن و دبّوس و هر چیزی که به غالب عادت عند آن قتل حاصل شود چون غرق و حرق و حبس طعام و شراب بر او قصاص واجب بود و اینکه مذهب مالک است و إبن ابی لیلی و ابو یوسف و محمّد و مذهب شافعی«۵». و جماعتی گفتند اگر به مثقله کشد«۶» او را قود واجب نبود و اینکه مذهب شعبی است و نخعی و حسن بصری و مذهب ابو حنیفه است جز که ابو حنیفه گفت اگر مثقل آهن باشد چون عمود قصاص واجب آید و اگر محدّد بود یا آتش بود همچنین، چون زهر در طعامی کند و به کسی دهد آن کس بخورد بمیرد بر او قود بود. ------------------------------ (۱). مر: دویم. (۲). مر: اختیار. (۳). مر: اگر. (۴). آج، لب، مر، لت: هیچ کس. (۵). وز، آج، لب، مر، لت است. (۶). وز، آج، لب، لت: کشند. [.....]

صفحه : ۳۹۵ و شافعی را دو قول است در او، چون کسی کسی را بکشد و یکی او را به دست گیرد و رها نکند که برود و دیگری راه نگاه دارد بر قاتل قود باشد و ممسک را باز دارند تا بمیرد و آن را که ره یابد و نگهبانی کند دیدهای بکنند او را، و شافعی گفت اگر به مزاحش«۱» نگاه دارد بر او هیچ نیست و اگر برای قتل و ضربش نگاه دارد بر او تعزیر بود و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اهل عراق. و مالک گفت اگر قصد کند هر دو را باید کشتن و اگر به بازی کند بر او هیچ نیست و ابو حنیفه گفت ناظر را که راه یابد نیز باید کشتن و ممسک را نباید کشتن دون ناظر. قوله تعالی: وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ، کسایی خواند و العین بالعین به رفع عطفا علی الموضع و همچنین در اخواتش«۲» وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ و روایت کرده‌اند که رسول- علیه السّلام- اینکه قراءت خواند و نافع خواند الاذن به تسکین ذال و نافع و عاصم و حمزه و خلف و یعقوب«۳» وَ الْجُرُوحَ به نصب و باقی قرّاء به رفع خواندند. حق تعالی: در اینکه آیت بیان قصاص فرمود«۴» نفس به بدل نفس و چشم به بدل چشم و بینی به بینی و گوش به گوش و دندان به دندان و جراحتها را قصاص یعنی اگر کسی نفسی تلف کند به شرط«۵» مشروعه به قصاص نفس او تلف کنند و همچنین چشم کسی تباه کند چشمش تباه کنند و اگر بینی کسی ببرد بینیش ببرند و اگر گوشش برد«۶» گوشش باز برند و اگر دندانش بشکند«۷» دندانش بشکنند«۸» و اگر جراحتی بر او کند مثل آن جراحت بر او کنند به قصاص. و «با» در اینکه الفاظ فی قوله بالنفس و بالعین و غیرهما تعلّق دارد به فعلی محذوف و تقدیر آن است که مقادة بالنّفس و مقصّة«۹» بها او تقاد و تقتصّ اگر کسی ------------------------------ (۱). لب: مزاجش. (۲). وز: اخوانش. (۳). آج. لب، لت همه بر آنند، مر بر آنند. (۴). وز، آج، لب، مر، لت گفت. (۵). وز، آج، لب، مر، لت: شرایط. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: ببرد. (۷). مر، لت: بشکنند. (۸). وز: بشکند. (۹). وز، آج، لب، مر، لت: مقتّصه. صفحه : ۳۹۶ چشم کسی تباه کند به قصد به قلع یا به چیزی که بر او زند و قصدش تلف چشم او باشد قصاص باید کردن او را، و لکن نباید تا او به دست خود کند چه روا باشد که او نبیند و نداند اندازه آنچه باید کردن یا مضرّتی زیادتی نرساند در اینکه معنی وکیلی کند«۱» چون و کیل کرده باشد و کیل مخیّر است خواهد قصاص آن به انگشت کند یا به آهن یا به چوب یا به آنچه خواهد و در آن که و کیل کند«۲» فقها را خلاف نیست. امّا در آنچه به آن«۳» قصاص کند«۴» شافعی را در او دو قول است یکی آن که به انگشت روا باشد دگر آن که [۳۹۲- پ]

جز به آهن روا نباشد اگر جنایتی کند بر او که روشنایی چشم برود و حدقه بر جای باشد حکم آن است که پاره پنبه تر کند و

گرداگرد چشم او بنهد تا مژه را آفت نرسد و آهنی گرم کند و بنزدیک چشم او برد بتدریج تا روشنایی چشم او برود. و شافعی گفت اینکه روا باشد و اگر به داروی بتوانند بردن ببرند و اگر نتوانند الّا به افساد حدقه دیت بستانند و قصاص رها کنند اگر از اینکه اعضا که چشم است یا گوش یا بینی [یا]«۵» دست کسی بر او جنایت کند و مجنی علیه یا و کیل او قصاص کند جراحت اوّل مندمل شود و به شود و جراحت دوم که بر او قصاص کرده باشند سرایت کند با نفس و مرد بمیرد و خون او هدر باشد و قصاص کننده را چیزی لازم نیاید برای آن که او قصاص به فرمان خدای کرد و حق خود ستد که خدا او را نهاد و مذهب شافعی هم اینکه است و ابو یوسف و محمّد بن الحسن هم اینکه گفتند. و ابو حنیفه گفت بر او ضمان نفس باشد اگر کسی چشمی از آن کسی بکند پیش از آن که به شود«۶» دیگری بیاید و چشمی دیگر«۷» بکند از آن او و سرایت کند با نفس او و مرد بمیرد اوّل را چشم باید کندن و دوم«۸» را به آن«۹» باید کشتن و شافعی هم اینکه گفت. ------------------------------- (۱). مر: تعیین کند. (۲). مر، لب، لت چون و کیل کرده باشد. (۳). مر: به او. (۴). وز آن به انگشت. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. [.....]

(۶). لب و. (۷). آج، لب: دیگری. (۸). مر: دویم، لت دوم. (۹). آج، لب، مر، لت: باز. صفحه : ۳۹۷ و ابو حنیفه گفت از اوّل قصاص چشم باید خواستن و از دوم قصاص نفس اگر جراحتی کند بر او یا عضوی از اعضاء او ببرد از گوش و بینی و دست و پای و جراحت سرایت کند با نفس و مرد بمیرد قصاص باید کردن و ابو حنیفه هم اینکه گفت. و شافعی گفت ولی مرد مخیّر باشد خواهی«۱» اول قصاص جراحت کند و آنگه قصاص قتل و اگر خواهد که قتل کند«۲» مستغرق باشد نفس را مردی که یک چشم باشد اگر چشم او به آفتی خدای تباه شده باشد اگر کسی چشم او بکند او را دیت تمام لازم شود و اگر به قصاص کنده باشد نیمه دیت رسد آن را. و جمله فقها خلاف کردند و اینکه فرق نکردند اگر کسی را حدقه درست باشد و روشنایی نبود در او کسی بر کند ثلث دیت باید دادن او را. و زید بن ثابت موافقت کرد و جمله فقها گفتند در او مصالحت باشد و اگر کسی چیزی بر سر کسی زند او دعوی کند که روشنایی چشم او برفت او را بر آن سوگند دهند چون چشم او درست باشد. و در احکام امیر المؤمنین- علیه السّلام- آورده‌اند که مردی چوبی بر سر مردی زد آن مرد دعوی کرد که از اینکه زدن او دیدار چشمش و شنوایی گوشش و گفتار زبانش و بویایی بینیش تباه شد«۳» به حکومت پیش امیر المؤمنین آمدند امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت راضی باشی که او را سوگند بدهم و تو چهار دیت بدهی گفت یا امیر المؤمنین من ایمن نباشم که او سوگند به دروغ بخورد و دیت بستاند حکمی باید که من بدانم که مرا اینکه جنایت«۴» لازم است. امیر المؤمنین آن مرد را وعظ کرد و بترسانید به خدای و گفت اگر در اینکه دعوی خلاف می‌گویی رجوع کن مرد اصرار کرد و طریقی نبود به صدق و کذب او. امیر المؤمنین گفت ظنّ من آن است که اینکه مرد دروغ می‌گوید من در اینکه حکمی کنم که پیدا شود دروغ او از راست. --------------------------------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: خواهد. (۲). وز، آج، لب، مر، لت که. (۳). اساس، مت: شود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب: خیانت. صفحه : ۳۹۸ آنگه گفت اینکه مرد را ببری و برابر قرص خورشید بداری«۱» اگر چشم بر کرده در قرص خورشید نگرد و چشم برهم نزند و آب از چشم نریزد راست می‌گوید و اگر چشم برهم زند و آب از چشم ریختن گیرد دروغ می‌گوید و اختبار سمعش به اینکه توان کردن که آوازی بلند ناگاه در گوش او زند اگر از آن بهراسد دروغ می‌گوید و الّا راست می‌گوید. و حدیث بینی پاره رکو«۲» بیارید و بر آتش نهید«۳» و در زیر بینی او بدارید«۴» اگر عطسه پیش آید«۵» دروغ می‌گوید و اگر نیاید راست می‌گوید و زبانش از دهن بیرون آری و در زنی«۶» در زبانش زنی اگر خونی«۷» سیاه بر آید راست می‌گوید و اگر سرخ باشد دروغ می‌گوید تجربه کردند همه همچنان آمد که امیر المؤمنین«۸»- علیه السّلام- گفت«۹» و مرد دروغزن بود در آن دعاوی، بفرمود تا او را ادب کردند و گفت تو را بر او بیش از آن نیست که به قصاص، چوبی بر سر او زنی و آن حکمی«۱۰» روشن شد و شبهه برخاست«۱۱». امّا جراحات بر دو ضرب بود یا جراحتی باشد که از او بیم تلف نفس باشد و بر

مقتل آمده باشد و امّا آنچه دون آن بود آنچه بر مقتل نباشد و در او خطر نفس نبود آن را قصاص شاید کردن و آنچه در او خطر نفس بود چون جائفه و مأمومه در او قصاص نباشد برای آن که در او خطر نفس است و جائفه جراحتی بود که بر جوف و شکم باشد و مأمومه جراحتی باشد بر سر که به دماغ رسیده باشد و به امّ الرّأس و آن جای مغز سر باشد. و جراحات بر هشت ضرب است اوّلش حارصه باشد و حارصه آن باشد که خون‌آلود کند در او شتری لازم آید آنگه باضعه است و آن، آن باشد که گوشت ببرد و در آن دو شتر باشد سهام«۱۲» متلاحمه است و آن، آن بود که به گوشت فرو شود و در آن ---------------------------

------- (۱). مر: بدارید. (۲). آج، لب، مر، لت: رگویی. (۳). آج، لب، مر: زنید. (۴). آج، لب: داریـد، مر: دود کنید. (۵). وز لت: عطسه‌یش آید، آج، لب مر: عطسه کند. (۶). آج، لب، مر، لت: سوزنی. [.....]

(۷). آج، لب، مر: خون. (۸). ۱. لت علی. (۹). همه نسخه بدلها: می‌گفت. (۱۰). آج، لب، مر، لت: حکم. (۱۱). لب، مر: برخواست.

(۱۲). آج: سوم، لب: سؤم، مر: سیم. صفحه : ۳۹۹ سه شتر باشد و چهارم سمحاق بود و آن، آن باشد که به آن پوست رسد که میان گوشت و استخوان«۱» باشد و در آن چهار شتر بود و پنجم موضحه باشد و آن، آن باشد که استخانش«۲» روشن کند و پدید آید در آن [۳۹۳- ر]

پنج شتر بود و در اینکه جمله قصاص لازم باشد اگر مجروح قصاص خواهد. و بنزدیک فقها در اینکه جراحات نه قصاص باشد نه دیتی معیّن، بل در او حکومت بود و مزنی گفت: در دامیه قصاص [باشد«۳»]

و ابو حامد الاسفراینیّ گفت در سه از اینکه جمله قصاص باشد ششم هاشمه باشد و آن، آن بود که استخان«۴» بشکند بی آن که تباه کند، در او ده شتر بود هفتم منقّله بود و آن، آن بود که نقل استخان کند از جای خود و در آن پانزده شتر باشد و هشتم مأمومه باشد و آن، آن باشد که به مغز سر رسد در او ثلث دیت باشد سی و سه شتر یا از آنچه مرد خواهد بدهد از هر جنسی«۵» که به دیت دهند از سیم و زر و حلّه و گوسفند و در جمله قصاص باشد الّا در مأمومه. و فقها در اینکه خلاف نکردند خلاف آن جاست که ایشان گفتند اگر از اینکه جراحات کسی جراحتی بر کسی کند او را روا بود«۶» که جراحتی بر او کند به قصاص دون آن و ارش ما بین الجراحتین بستاند یعنی جمع کند بین القصاص و بین الارش. اگر طبانچه بر روی کسی زند و اثر آن جایگاه سیاه شود شش دینار لازم بود او را یا قصاص، و اگر سرخ شود سه دینار لازم بود او را یا قصاص و اگر آنچه از«۷» روی گفتیم بر تن باشد نیمه آن بود که بر وی باشد یا قصاص، و اگر استخانی در عضوی بشکند خمس دیت آن عضو بباید دادن یا قصاص کند. و اگر پشت کسی بشکند دیت تمام لازم آید و قصاص نباشد برای آن که در او خطر نفس باشد اگر باز بندد و نیک شود بی‌عیبی عشر دیت لازم آید و در بینی دیت تمام باشد یا قصاص و اگر کسی بینی کسی ببرد و با«۸» جای نهد و باز بندد«۹» و باز -----------

--------------------- (۱). آج: استخان. (۲). آج، لب: استخوان. (۳). با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مر، لت: استخوانی. (۵). لب: جنس. (۶). وز، آج، مر، لت: بود که. (۷). وز، آج، لب، مر، لت: بر. (۸). اساس، وز: یا ، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۹). آج، لب، بندند، لت: ببندد. صفحه : ۴۰۰ رویـد و به شود عشر دیت باید دادن صد دینار و در گوش همچنین دیت باشد تمام در هر دو و در هر یکی نیمه دیت باشد و یا قصاص. و در دندانها جمله تمام دیت بود و آنچه بر او«۱» قسمت کنند بیست و هشت دندان بود«۲» شانزده در مواخیر دهن و دوازده در مقادیم او«۳»، آنچه در مواخیر دهن بود هر دندانی را بیست و پنج دینار دیت بود جمله چهار صد دینار باشد و آنچه در«۴» مقادیم دهن بود هر دندانی«۵» را پنجاه دینار جمله ششصد دینار باشد مجموع جمله هزار دینار و آنچه زیاده اینکه باشد آن را دیتی مفرد«۶» نبود جز که آن خود مفرد«۷» نکنند«۸» اگر آن دندان مفرد بر کنند که زاید بود ثلث دیت دندان اصلی باشد در او، و دندانی که سیاه شده باشد دیت او ربع دیت دندان صحیح باشد چون چیزی بر دندان کسی زند سیاه شود و یا شکافته در او ثلث دیت آن دندان باشد اگر بیفکنند«۹». اگر دندان کودکی بیفکنند«۱۰» انتظار کنند«۱۱» اگر بر

نیاید قصاص کنند و یا دیت بستانند بر آن موجب که گفتم«۱۲»، و اگر بر آید قصاص نباید کردن و ارش باید ستدن میان آن که اگر بنده بودی و آن دندان بودی او را یا نبودی در تفاوت قیمت. و هر چه بر اندام آدمی دو«۱۳» باشد بر هر دو دیت تمام بود و بر هر یکی نیمه و آنچه یکی باشد چون زبان و بینی و اندام مرد و اندام زن بر او دیت تمام باشد و آن کس که قصاص نفس یا جراحت خواهد کردن جز به فرمان امام یا حاکم نشاید تا کند و حاکم چون حکم خواهد کردن رها کند تا جراحت مندمل شود«۱۴» و عاقبت صلاح و فساد او پیدا شود تا حکم بر آن کند و قصاص فعال باشد من قصّ اثره اذا اتّبعه. قوله: فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّارَةٌ«۱۵»، که هر که صدقه کند آن قصاص را یا ارش ------------------------------- (۱). وز، آج، لب، مر، لت دیت. (۲). مر: است. (۳). وز: و. (۴). اساس، وز او، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). لب: دندان. (۶). مر، لت: مقرّر. (۷). مر: مقرّر. (۸). آج، لب، مر، لت: بکنند. (۹). آج، لب، مر، تب: بیفکند. (۱۰). آج، لب، مر: بیفکند. (۱۱). مر: کشند. (۱۲). وز، آج، لب، مر، لت، گفتیم. (۱۳). مر تا. [.....]

(۱۴). لب: نشود. (۱۵). وز، آج، لب، مر، لت، مت له. صفحه : ۴۰۱ را که او را واجب باشد در شرع بر جانی فَهُوَ کَفّارَةٌ لَه آن کفّارتی باشد. او را خلاف کردند در آن که ضمیر در«۱» آیت راجع با کیست بعضی گفتند راجع است با متصدّق مجنّی علیه و اینکه قول عبد اللّه عمرو عبد اللّه عبّاس و حسن بصری و شعبی و قتاده و جابر بن یزید است. و دلیل اینکه تأویل آن است که عبادة بن الصامت«۲» روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت هر که از تن خود چیزی به صدقه کند خدای تعالی آن را کفّارت گناهان او کند بقدر آنچه او صدقه کرده باشد. و ابو السفر«۳» روایت کرد که مردی از قریش دندان مردی انصاری بشکست انصاری او را به حکومت پیش معاویه برد معاویه شفاعت کرد در آن که دیت بستاند و قصاص نکند قبول نکرد ابو الدّرداء حاضر بود گفت از رسول- علیه السّلام- شنیدم که گفت هیچ مسلمان«۴» نباشد که او را اصابتی و خیانتی«۵» کنند بر چیزی از اندامش او آن«۶» صدقه کند بر جانی و الّا«۷» خدای- عزّ و جلّ- درجه‌یش برفیع«۸» کند و گناهانش فرو نهد انصاری گفت اینکه تو شنیدی از رسول- علیه السّلام-! گفت بلی من شنیدم به گوش خود و یاد گرفتم به دل انصاری گفت گواه باشید«۹» که عفو کردم او را. علقمة بن وائل الخفرمی«۱۰» روایت کرد از پدرش که مردی مردی را بکشت در عهد رسول- علیه السّلام- اولیای مقتول او را پیش رسول آوردند رسول- علیه السّلام- ولی مقتول را گفت: افتد تو را که عفو بکنی«۱۱» از اینکه مرد! گفت: نه یا رسول اللّه«۱۲» دیت بستانی! گفت: نه، گفت: چه خواهی! گفت: قصاص، گفت: برو قصاص کن او را چون مرد برفت تا قصاص کند باز خواندش، گفت: عفو کنی! گفت: نه، گفت: دیت ستانی! گفت: نه جز قصاص نکنم. گفت برو. چون برفت [۳۹۳- پ]

دگر باره ------------------------------- (۱). آج، لب، مر، لت له. (۲). آج، لب: عباد للّه اللّه بن الصامت، مر: عبد اللّه الصامت. (۳). آج، لب، مر: ابو السفیر. (۴). آج، لب، مر: مسلمانی. (۵). وز، آج، لب، مر، لت: جنایتی. (۶). مر را. (۷). مر که. (۸). آج: ترفیع، لت: رفع. (۹). آج، لب: باشی. (۱۰). وز، آج، لب، مر: علقمه بن وائل الحضرمی (۱۱). مر، لت: کنی. (۱۲). وز، آج، لب، مر، لت، مت گفت. [.....]

صفحه : ۴۰۲ باز خواند او را، گفت عفو یا دیت قبول کنی! گفت نه، رسول- علیه السّلام- گفت اگر عفو کنی او را کفّارتی باشد تو را و صاحب تو را، گفت یا رسول اللّه عفو کردم او را. عدیّ بن ثابت الانصاریّ روایت کرد که در عهد بعضی صحابه مردی، مردی را طعنه زد و بکشت اولیای مقتول او را به حکومت آوردند یک دیت عرض«۱» کرد قاتل، ولیّ مقتول قبول نکرد به دو«۲» کرد قبول نکرد به سه کرد قبول نکرد یکی از جمله صحابه رسول گفت من از رسول- علیه السّلام- شنیدم که هر که او را عفو کند کسی را از خونی یا کم از آن کفّارت گناه او باشد از آن روز که از مادر زاده باشد تا آن روز که آن صدقه کرده باشد مرد گفت گواه باشی«۳» که او را عفو کردم«۴» دست از او بداشت. جابر عبد اللّه انصاری روایت کرد از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت هر کس که او سه چیز بیارد با ایمان به خدای به بهشت شود از هر در که خواهد و او را جفت حور العین دهند هر که او

دیتی«۵» دارد بر کسی پوشیده به او دهد«۶» بر او رها کند و هر که او کشنده را عفو کند و هر که او از پس هر نماز فریضه، ده بار قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ«۷» بخواند یکی از جمله صحابه گفت یا رسول اللّه اگر کسی را اینکه هر سه مجتمع نشود«۸» یکی از اینکه سه گانه کند گفت هر آن کس که یکی از اینکه سه گانه کند. و بعضی دگر گفتند کنایت راجع است در له با«۹» جارح یا قاتل و معنی آن است که هر کس قتلی یا جراحتی کند بر کسی مجنی علیه از او عفو کند و بر او صدقه کند قصاص و دیت نخواهد خدای تعالی به کفّارت گناه قاتل و جانی کند که اگر مخلوق«۱۰» بر او کرم کرد خدای تعالی به کرم اولیتر است که او اکرم الاکرمین است و ارحم الرّاحمین و اینکه قول ابراهیم و مجاهد و زید اسلم است. و روایتی از عبد اللّه -------------------------------

-- (۱). وز، آج، لب، لت: عرضه. (۲). مر تا. (۳). مر، لت: باشید. (۴). وز، آج، لب، مر، لت و. (۵). وز، آج، لب: دینی. (۶). وز، آج، لب، لت و. (۷). سوره الاخلاص (۱۱۲) آیه ۱. (۸). آج، لب، مر: شود. (۹). اساس: یا ، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز، آج، لب، مر، لت: مخلوقی. صفحه : ۴۰۳ عبّاس و قول اوّل اولیتر«۱» و لا یقتر بر ظاهر آیت و دلیل قول اوّل قراءت ابی است. فمن تصدق به فهو کفارته له. وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ، و هر کس که حکم نکند به آنچه خدای فرو فرستاد او ظالم و ستمکاره باشد و وضع شیء کرده باشد نه به موضع خود ظلم لغوی و یا نقصان حظ خود کرده باشد از ثواب که ظلم در لغت به معنی نقصان باشد و یا جالب مضرّت عقاب بود بر نفس خود به مخالفت فرمان خدای را بمنزله ظالم نفس خود باشد. قوله- عزّ و علا:

[سوره المائدة (۵): آیات ۴۶ تا ۵۳]

[اشاره]

وَ قَفَّینا عَلی آثارِهِم بِعِیسَی ابنِ مَریَمَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ التَّوراةِ وَ آتَیناهُ الإِنجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ التَّوراةِ وَ هُدیً وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقِینَ (۴۶) وَ لیَحکُم أَهلُ الإِنجِیلِ بِما أَنزَلَ اللّهُ فِیهِ وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ (۴۷) وَ أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ الکِتابِ وَ مُهَیمِناً عَلَیهِ فَاحکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم عَمّا جاءَکَ مِنَ الحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلنا مِنکُم شِرعَةً وَ مِنهاجاً وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُم أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِن لِیَبلُوَکُم فِی ما آتاکُم فَاستَبِقُوا الخَیراتِ إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ (۴۸) وَ أَنِ احکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم وَ احذَرهُم أَن یَفتِنُوکَ عَن بَعضِ ما أَنزَلَ اللّهُ إِلَیکَ فَإِن تَوَلَّوا فَاعلَم أَنَّما یُرِیدُ اللّهُ أَن یُصِیبَهُم بِبَعضِ ذُنُوبِهِم وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ (۴۹) أَ فَحُکمَ الجاهِلِیَّةِ یَبغُونَ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ حُکماً لِقَومٍ یُوقِنُونَ (۵۰) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الیَهُودَ وَ النَّصاری أَولِیاءَ بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم فَإِنَّهُ مِنهُم إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۵۱) فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ یُسارِعُونَ فِیهِم یَقُولُونَ نَخشی أَن تُصِیبَنا دائِرَةٌ فَعَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَ بِالفَتحِ أَو أَمرٍ مِن عِندِهِ فَیُصبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فِی أَنفُسِهِم نادِمِینَ (۵۲) وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا أَ هؤُلاءِ الَّذِینَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَیمانِهِم إِنَّهُم لَمَعَکُم حَبِطَت أَعمالُهُم فَأَصبَحُوا خاسِرِینَ (۵۳)

[ترجمه]

در پی داشتیم«۲» بر اثر«۳» ایشان عیسی پسر مریم را راست دارنده آن را که پیش او بود از کتاب موسی و دادیم او را انجیل در آن جا بیان است و روشنایی و راست دارنده آن را که پیش اوست از توریت و بیانی و پندی است پرهیزکاران را. و چنان باید که حکم کنند ترسایان به آنچه فرستاد خدای در اینکه«۴» و هر که حکم نکند به آنچه فرستاد خدای ایشان فاسقان باشند. و بفرستادیم به تو قرآن را براستی«۵» راست دارنده آن را که پیش اوست از کتاب«۶» و گواه بر او حکم کن میان ایشان به آنچه فرستاد خدای و

متابعت مکن هوای ایشان را از آنچه آمد به تو از درستی، هر یکی کردیم از ایشان شریعتی و راهی و اگر خواهد ---------------------------------- (۱). وز، آج، لب است. (۲). آج، لب: در آوردیم. (۳). آج، لب: به اعقاب. (۴). مرجع ضمیر «اینکه»، کلمه «انجیل» است که اینکه جا بر روی هم اهل الانجیل «ترسایان» ترجمه شده است. [.....]
(۵). وز: بدرستی. (۶). وز: توریت و انجیل. صفحه : ۴۰۴ خدای کند شما را جماعتی یکی یعنی یک گروه و لیکن می‌آزماید شما را در آنچه داد شما را، بشتابید نیکیها، به خدای است بازگشت شما همه، خبر دهد شما را به آنچه در آن خلاف کرده باشید. [۳۹۴- ر]

و حکم کن میان ایشان به آنچه فرستاد خدای و متابعت مکن هواهای ایشان را و حذر کن از آن که بفریبند«۱» تو را از بهری آنچه فرستاد خدای به تو، اگر برگردند بدان که می‌خواهد خدای که بگیرد ایشان را به بهری گناهان«۲» و بسیاری از مردمان فاسقند. حکم جاهلیّت را طلب می‌کنند و کیست نکوتر از خدای به حکم قومی که علم یقین دارند. ای آنان که بگرویده‌ای مگیرید جهودان و ترسایان«۳» دوستان بهری از ایشان دوستان بهری و هر که تولّا کند به ایشان از شما او از ایشان باشد که خدای راه ننماید گروه بیدادکاران را. ببینی آنان را که در دلهاشان بیماری است می‌شتابند در ایشان می‌گویند می‌ترسیم که به ما رسد نکبتی باشد که خدای بیارد فتح و ظفر یا فرمانی از نزدیک او در روز آیند«۴» بر آنچه پنهان دارند در تنهاشان پشیمان. و گویند آنان که بگرویدند اینان آنانند که سوگند خورند به خدای غایت سوگندشان که ایشان با شمااند! باطل شد کارشان در روز آمدند زیان‌کاران. ---------------------------------- (۱). وز: بفریبد. (۲). وز: گناهشان. (۳). وز را. (۴). وز: آینده.
صفحه : ۴۰۵ قوله: وَ قَفَّينا عَلى آثارِهِم، چون قصّه جهودان بگفت و آنچه در توریت بر ایشان واجب کرد پس از آن حدیث ترسایان و پیغامبرشان و کتابشان آغاز کرد و قفّینا اتبعنا یقال قفوته اقفوه قفوا و قفّیته کذا و بکذا اقفّیه تقفیة«۱» و اصله من القفاء، گفت از پس ایشان و بر اثر وی«۲» ایشان یعنی پیغامبران پیشین بیافریدیم«۳» عیسی مریم را. مُصَدِّقاً، نصب بر حال است از مفعول راست دارنده آن را که پیش او بود از کتاب«۴»، انجیل به او دادیم آنگاه«۵» وصف کرد انجیل را به آن که در او بیان است و هُدىً در آیت محتمل است بیان را و لطف را وَ نُورٌ، و در او روشنایی است یعنی ادلّه و حجج که به او راه برند در ظلمات ضلالت چنان که در ظلمت شب به نور راه برند. و مُصَدِّقاً، نصب بر حال است از انجیل و هم حال باشد از مفعول راست دارنده و تصدیق کننده کتاب توریت را که پیش اوست و اینکه تکرار نیست برای آن که اوّل«۶» حال است از عیسی- علیه السّلام- و دوم حال است از کتاب عیسی که انجیل است. و «هدی» مصدری است در جای حال و المعنی هادیا و راه نماینده وَ مَوعِظَةً، پندی است پرهیزکاران را. و موعظت [و]«۷» وعظ پند باشد. و اگر چه آن در او وعظ است و پند متّقیان را و جز متّقیان را و ایشان را به ذکر تخصیص کرد برای آن که ایشان منتفع شدند به وعظ آن و متّعظ گشتند. قوله: وَ لْيَحكُم أَهلُ الإِنجِيلِ بِما أَنزَلَ اللّهُ فِيهِ، امر است از خدای تعالی به ترسایان بر«۸» آن که بر احکام انجیل کار کنند و اینکه امر غایب است و لام برای امر غایب باشد به حکم آن که خدای تعالی اینکه امر ایشان را بر زبان رسول کرد. گفت بفرمای ایشان را که اهل انجیلند و ترسایانند تا حکم به آن کنند که خدای تعالی در کتاب ایشان که انجیل است به ایشان فرستاد. و انجیل افعیل باشد من النّجل و هو الاصل و النّجل النّزّ من الماء و النّجل الولد و النّجل القطع و منه المنجل لآلة القطع الّذی یحصد به الزّرع. ---------------------------------- (۶- ۱). اساس: یقفینه، با توجه به آج تصحیح شد. (۲). آج، لب، مر، لت: و پی. (۳). وز: بیافرید، لت: بیاوردیم. (۴). وز، آج، لب، مر، لت توریت و کتاب. (۵). لت: آنگه. (۷). اساس: ندارد با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها. (۸). لت: به. صفحه : ۴۰۶ و حمزه خواند «و لیحکم» به کسر لام و فتح میم برای آن که لام کی باشد و لام علّت و متعلّق باشد بقوله: وَ آتَيناهُ الإِنجِيلَ«۱» یعنی آتیناه لیحکم اهله بذلک ما عیسی را انجیل دادیم تا قوم او بر آن«۲» کار کند«۳» و بر آن«۴» حکم کنند و فِيهِ ضمیر در او راجع است با انجیل. وَ مَن لَم يَحكُم بِما أَنزَلَ اللّهُ من مجازات راست برای آن به جوابش فا باز آمد فی قوله فَأُولئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ و هر که حکم نکند به آنچه خدای فرستاد و«۵» از

جمله فاسقان باشد و خارجان از فرمان خدای تعالی، و اصل فسق به خروج باشد چنان که گفتیم آنگاه چون ذکر جهودان و ترسایان و کتابهای ایشان و پیغامبر«۶» ایشان بگفت ذکر مسلمانان کرد و کتاب ایشان و پیغامبر«۷» ایشان گفت. وَ أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ، و گفت فرو فرستادیم به تو که محمّدی کتاب یعنی قرآن بحقّ و درستی و راستی مُصَدِّقاً، راست دارنده آن را که پیش اوست از کتب«۸» اوائل چون توریت و انجیل و زبور و صحف و هر چه پیغامبران مقدّم آوردند و نصب او بر حال است از قرآن و حال باشد از مفعول. وَ مُهَیمِناً عَلَیهِ، در او [۳۹۴- پ]

پنج قول گفتند عبد اللّه عبّاس و حسن و قتاده و مجاهد گفتند امینا علیه و شاهدا، قال الشّاعر:«۹» انّ الکتاب مهیمن لنبیّنا و الحقّ یعرفه ذوو الالباب ای شاهد. سعید جبیر«۱۰» گفت مؤتمنا علیه، امین داشته و بر امانت تو در آن باب اعتماد است. مبرّد و زجّاج گفتند اصل کلمه من هیمن اذا ارتقب و حفظ و شهد هیمنهٔ. بعضی دگر گفتند اصل او مؤیمن«۱۱» است من الامانهٔ، آنگاه «ها» بدل کردند ------------------------------ (۱). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۸. [.....]

(۲). آج، لب، مر: او. (۳). آج، لب، مر، لت: کار کنند. (۴). مر: او. (۵). وز، لت: او. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: پیغامبران. (۷). وز: پیغامبران، لت: پیغمبرانشان. (۸). مر: کتاب. (۹). وز شعر. (۱۰). آج، لب، مر چنین. (۱۱). اساس، وز: موائمن، با توجّه به آج تصحیح شد. صفحه : ۴۰۷ از او چنان که در هرقت الماء و الاصل ارقت و وزن او فعلل باشد و ضحّاک گفت: قاضیا، إبن درید گفت: مصدّقا، آنگاه خلاف کردند در آن که حال است از قرآن«۱» یا از رسول. عبد اللّه عبّاس و حسن بصری و بیشتر مفسّران گفتند حال است از قرآن و معنی آن است که قرآن نگاهبان کتابهای مقدّم است هر چه از آن کتابها گویند و حکایت کنند و موافق قرآن بود، اعتماد کنند و الّا معتمد نباشد و بعضی دگر گفتند حال است از رسول- علیه السّلام- و اوّل معتمد است برای آن که واو عطف ایجاب آن می‌کند. آنگاه رسول را- علیه السّلام- امر کرد به آن که حکم کند میان اهل کتاب از جهودان و ترسایان به قرآن گفت: فَاحکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ، عبد اللّه عبّاس و حسن مسروق گفتند اینکه آیت دلیل است بر آن که حاکم را واجب آن است که میان اهل کتاب حکم به قرآن کند برای آن که اینکه امر است و امر اقتضای وجوب کند. ابو علی گفت اینکه آیت ناسخ تخییر است من قوله: فَاحکُم بَینَهُم أَو أَعرِض عَنهُم«۲»، و اینکه درست نیست، وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم، و متابعت مکن هوای ایشان را عَمّا جاءَکَ مِنَ الحَقِّ و اعراضا عنه، چه اگر چنین، عدول کرده باشی از اینکه حق که به تو آمد و آن قرآن است و اینکه دلیل نکند بر آن که رسول- علیه السّلام- اینکه کرده باشد برای آن که بسیار کسان را از بسیار چیزهای بد نهی کنند«۳» که ایشان آن فعل نکرده باشند و بر خاطر ایشان گذشته نباشد و مثله قوله: لَئِن أَشرَکتَ لَیَحبَطَنَّ عَمَلُکَ«۴» و اجماع امّت است که جمله اوامر و نواهی قرآن و ذکر کتابها متناول است رسول ما را و انبیاء و ائمّه و معصومان را واجب نکند که ایشان آن کرده باشند. لِکُلٍّ جَعَلنا مِنکُم شِرعَةً وَ مِنهاجاً، و شرعه و شریعت و مشرعه یکی باشد و آن راهی باشد که از او به آب فرو شوند و شریعت اسلام از اینکه جاست که در او شوند - ------------------------------ (۱). اساس، مت: قولنا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۴۲. (۳). اساس، وز، مت: خبر آید، آج، لب: چیزی بد، لت: چیزها بد، با توجّه به مر تصحیح شد. (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. [.....]

صفحه : ۴۰۸ و قولهم هم (شرع) فی هذا الامر ای سواء چون«۱» جمله در کار شوند متساوی شوند، قال: أ تنسوننی یوم الشّریعهٔ و القنا بصفّین فی آبائکم قد تکسّرا یعنی شریعهٔ الفرات، و در عرف و اصطلاح اهل اسلام شریعت عبارت بود از علم فقه و آنچه از دین به سمع دانند و المنهاج و المنهج و النّهج الطّریق البیّن الواضح راه روشن باشد، قال الرّاجز: من یک فی شکّ فهذا فلج ماء رواء و طریق نهج مفسّران گفتند مراد جمله اهل مللند«۲»، خدای تعالی گفت: من هر امّتی و گروهی و جماعتی را راهی و طریقتی و دینی و شریعتی نهاده‌ام و بیان کرده اهل توریت را شریعتی است و اهل انجیل را شریعتی و اهل قرآن را شریعتی. دین یکی است«۳» در باب توحید و عدل و معارف اصول دین و شرایع مختلف است. مبرّد گفت: شرعت ابتدای راه باشد و منهاج راه مستمرّ پیوسته، و

گفت لفظ چون مکرّر شود برای زیادت معنی باشد که در دوم معنی باشد که در اوّل نبود الا تری الی قول الحطیئة: الا حبّذا هند و ارض بها هند و هند اتی من دونها النّأی و البعد نأی اول دوری و قطیعت باشد و بعد بلیغتر از آن باشد و گفته‌اند به یک معنی برای تأکید چنان که شاعر گفت: حیّیت من طلل تقادم عهده اقوی و اقفر بعد امّ الهیثم عبد اللّه عبّاس گفت معنی آیت آن است که شریعت اسلام و منهاج قرآن به ره«۴» طریقت و تعبّد جمله خلائق کردند اگر ایمان آرند چون نمی‌آرند از ایشان است گفت دلیلش آن است که مِنکُم می‌گوید و اینکه خطاب با مخاطبان حاضر باشد چه اگر مراد اهل شرایع پیشین«۵» بودندی نگفتی منکم و اینکه وجهی قریب است و معتمد و ------------------------------- (۱). آج، لب، مر. لت به. (۲). مر: ملکند. (۳). لت یعنی. (۴). اساس، مت: بر دو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). لت: لت: بیشتر. صفحه : ۴۰۹ آنان که«۱» قول اوّل گفتند در منکم گفتند برای تغلیب گفت چه کتاب کتاب رسول است و خطاب به«۲» او و با امّت اوست و مراد«۳» آن است که منکم و منهم و لکن تغلیب داد اینکه قوم را بر دیگران چنان که تغلیب مذکّر«۴» بر مؤنّث و اینکه قول را تقویت داد«۵» بقوله وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُم أُمَّةً واحِدَةً و التقدیر لجعلکم و ایّاهم امّة واحدة تا معنی مستقیم شود گفت اگر خدای خواستی همه را یک امّت کردی و یک شریعت فرمودی اینکه دلیل آن کند که هر امّتی را شرعی دگر فرمود و هر دو محتمل است و معنی دار. آنگه در معنی اینکه دو قول گفتند که«۶» خدای خواستی شما را همه را یک امّت کردی. حسن بصری و جبّایی گفت مراد اخبار است از«۷» قدرت و«۸» آن که اختلاف شما نه از سر عجز من است و آن که اگر من خواهم، همه را به جبر حمل بتوانم کردن«۹» بر اسلام و لکن حکمت در تکلیف راه ندهد چنین کردن، و اینکه چنان است که گفت: وَ لَو شِئنا لَآتَینا کُلَّ نَفسٍ هُداها«۱۰»، اگر ما خواهیم هر نفسی را هدی دهیم یعنی مشیّت جبر برای آن که مشیّت اختیار خود هست. ابو القاسم بلخی گفت معنی آیت آن است که اگر خدای تعالی خواستی به ایشان آن کردی که بر کفر مجتمع [۳۹۵- ر]

شدندی و یک دین و یک ملّت«۱۱» یک کلمه در کفر چنان که کلمتشان مختلف نشدندی«۱۲» و لکن بکرد برای آن که مناقض و منافی حکمت باشد و اینکه نظیر اینکه«۱۳» آیت بود که گفت: وَ لَو لا أَن یَکُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلنا لِمَن یَکفُرُ بِالرَّحمنِ لِبُیُوتِهِم سُقُفاً مِن فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَیها یَظهَرُونَ«۱۴»- الایات، و مراد آن است که امّة واحدة فی الاجتماع علی الکفر. ------------------------------- (۱). مر به. (۲). وز، آج، لب، مر، لت، مت: با. (۳). اساس، مت: فقر از: وز: فقراد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). لت کند. (۵). اساس بر، که با توجّه به معنی عبارت و دیگر نسخه بدلها زائد می‌نماید، آج، لب، مر، لت: دادند. (۶). آج، لب، لت اگر. (۷). لب: اگر. (۸). مر: بر. (۹). آج: توانم کردن. [.....]

(۱۰). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. (۱۱). آج، لب، مر، لت و. (۱۲). وز، آج، لب، مر: نشدی. (۱۳). وز، آج، لب، مر، لت: آن. (۱۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۳. صفحه : ۴۱۰ بعضی دگر گفتند معنی آن است که اگر خدای خواستی همه خلائق در دعوت انبیاء جمع کردی تا یک«۱» امّت بودندی و اینکه قول ضعیف است برای آن که دعوت انبیاء با شرایع باشد و شرائع مختلف است و اختلاف آن تبع مصلحت است و نشاید با«۲» خدای تعالی جمع کند خلائق را بر خلاف آنچه در دین صلاح ایشان باشد. علیّ بن الحسین المغربیّ گفت مراد آن است که اگر خدای تعالی خواستی خلائق را بر مقتضای عقل رها کردی و ایشان را تکلیف شرایع مختلف نکردی تا یک امّت بودندی و عمل ایشان و تکلیف ایشان بر موجب عقل بودی و قول اوّل قول بیشتر مفسّران است. وَ لکِن لِیَبلُوَکُم فِی ما آتاکُم، و لکن شما را امتحان و اختیار«۳» می‌کند در تکلیف و در آنچه به شما می‌دهد و تکلیف صورت اختیار«۴» و ابتلا دارد و حق تعالی تکلیف را برای اینکه«۵» ابتلا خواند که با مکلّفان معامله او«۶» در تکلیف معامله کسی است که امتحان کند تا چیزی که نداند [بداند]«۷» و منه قوله: خَلَقَ المَوتَ وَ الحَیاةَ لِیَبلُوَکُم أَیُّکُم أَحسَنُ«۸»، و قوله: وَ بَلَوناهُم بِالحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ«۹»، و هم اینکه معنی دارد قول النّبی- علیه السّلام- انّ الدّنیا خلوة خضرة و انّ اللّه مستخلفکم فیها فناظرة کیف تعملون. فَاستَبِقُوا الخَیراتِ، دو معنی دارد یکی آن که بشتابید«۱۰» و مسابقت کنی یک یک را در کار خیر و هر کسی جهد کنید«۱۱» که آن خیر و احسان که

دیگران می‌کنند شما کنید و یا اوّل شما کنید و قول دیگر آن است که بشتابید پیش از آن که به موت«۱۲» فوت شود از شما چنان که شاعر گفت: قدّم جمیلا اذا ما شئت تفعله و لا تؤخّر ففی التّاخیر آفات الست تعلم انّ الدّهر ذو غیر و للمکارم و الاحسان اوقات - ------------------------------- (۱). لب، مر: به آن که. (۲). آج، لب، مر، لت: تا. (۴- ۳). آج، لب، مر، لت، مت: اختبار. (۵). وز، لت، مت: آن. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: که معامله او با مکلّفان. (۷). وز، آج، لب، مر، لت بداند. (۸). سوره ملک (۶۷) آیه ۲. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۸. (۱۰). آج، لب: بشتابی. [.....]

(۱۱). آج، لب، جهد کنی. (۱۲). اساس، مت: یموت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۱۱ إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً، جمله را به«۱» اختلاف اهواء و آرا و ملل و دیانات مرجع با خداست و با«۲» امر و حکم او و جائی که در آن جا کس را حکم نباشد جز او را تا خبر دهد هر کسی را به آنچه کرده باشند و در آن خلاف کرده و میان ایشان حکم فرماید بحق و مورد آیت مورد وعید و تهدید است. قوله: وَ أَنِ احکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ» موضع «أن» و ما بعدها من الفعل نصب است و عامل در او و أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ«۳» است با فعلی مضمر که اینکه فعل بر او دلیل می‌کند و تقدیر آن باشد: و انزلنا الیک الکتاب بالحق و امرناک فیه ان احکم و قلنا لک فیه ان احکم و او در تقدیر مصدر باشد یعنی امرناک فی الکتاب الحکم بینهم بما انزل اللّه. حق تعالی گفت ما در اینکه کتاب تو را امر کردیم و فرمودیم که حکم کن میان ایشان یعنی میان اهل کتاب به آنچه خدای تعالی فرستاد از قرآن وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم، و متابعت اهوا و آراء ایشان مکن گفتند تکرار برای آن کرد که حکم مختلف بود در دو وقت به دو حکومت پیش رسول آمدند یکی رجم محصن که زنا کرده باشد و یکی در دیت کشته‌ای که«۴» میان بنی قریظه و بنی النّضیر بود چنان که قصّه آن بشرح برفت و اینکه روایت کرده‌اند از باقر- علیه السّلام. وَ احذَرهُم أَن یَفتِنُوکَ عَن بَعضِ ما أَنزَلَ اللّهُ إِلَیکَ» و حذر کن از ایشان أن یَفتِنُوکَ» مفسّران گفتند که مراد به فتنه، اضلال است و خدیعت«۵» اینکه جا. عبد اللّه عبّاس گفت معنی آن است که حذر کن از ایشان تا تو را نفریبند و از ره«۶» بنیفکنند«۷» و متابع رأی و هوای خودت بکنند«۸» به اطماع«۹» تو در ایمان ایشان که تو را وعده دهند که ما ایمان خواهیم آوردن، تو به«۱۰» ایشان مقاربتی و مساهلتی کنی«۱۱» طمعا فی ایمانهم. ------------------------------- (۱). لت: با. (۲). آج، لت: یا. (۳). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۷. (۴). اساس، مت: گشته، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مر در. (۶). مر، لت: راه. (۷). وز، آج، لب، مر، مت: نیفکنند. (۸). وز، آج، لب، مر: نکنند، لت: کنند. (۹). وز: به اجماع. (۱۰). آج، لب، مر، لت: با. (۱۱). لت: کن. صفحه : ۴۱۲ إبن زید گفت معنی آن است که حذر کن«۱» از آن که تو را مغالطه زنند به آن که گویند اینکه احکام در توریت است و ما از توریت می‌گوییم که ایشان بر توریت دروغ می‌گویند و آیت را دو تقدیر است«۲» آن که عن تقدیر کنند و معنی آن بود«۳» و احذرهم عن ان یفتنوک، حذر کن از ایشان از آن که تو را بفریبند و مفتون نکنند«۴» چنان که گفت: یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أَن تَضِلُّوا، و التقدیر لئلا تضلّوا. و قال: وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُم«۵»، و المعنی لئلّا تمید بکم. فَإِن تَوَلَّوا، و اگر برگردند و اعراض کنند علامت، آن باشد که من می‌خواهم تا ایشان را عذاب کنم به بعضی گناه ایشان. در اینکه چند قول گفتند. ابو علی گفت: بَعضِ، صله است و اگر چه لفظ خصوص است معنی عموم است چنان که بسیار جای بر عموم گفت و بخش خصوص خواست. قولی دیگر آن است که عبارت است از تغلیظ عقاب یعنی اهلاک و تعذیب ایشان را مواخذه به بعضی گناه بس باشد که در آن تدمیر و هلاک ایشان بود. قولی دیگر آن است که گفت: به بعضی گناه مراد آن است که بعضی گناه ایشان را تعجیل عقوبت کرد. حسن بصری گفت: مراد جلاء«۶» بنی النّضیر است و قتل بنی قریظه و حکم سعد معاذ در ایشان چنان که پیش از اینکه برفت وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ» [۳۹۵- پ]

و بسیاری از مردمان فاسقند و خارج از فرمان خدای تعالی و اینکه بر سبیل تسلیت گفت و دلخوشی رسول- علیه السّلام- تا بدانی«۷» که اوّل کس نه اوست که قومش بی فرمانی کردند در او. أَ فَحُکمَ الجاهِلِیَّةِ یَبغُونَ» إبن عامر تنها تبغون خواند به تاء خطاب و باقی قرّا به یاء خبرا عن الغائبین و مراد آنان که ذکر ایشان در آیت برفت از جهودان و ترسایان -------------------------------

----------- (۱). آج، لب: کنید، لت: کنی. [.....]

(۲). مر یکی. (۳). مر، لت که. (۴). مر، لت: و آنچه خدای تعالی فرستاد وجه دیگر آن است که لئلا یفتنوک، حذر کن تا تو را بنفریبند و مفتون نکنند. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۶). وز، آج، لب، مر: اجلاء. (۷). لت: بدانند. صفحه : ۴۱۳ خلاف کردند در آن که مراد به آیت کیست و اینکه طالبان حکم جاهلیّت کیستند. مجاهد گفت: مراد جهودانند که [چون]

حکمی و حدّی واجب شدی بر درویشان و ضعفاء ایشان براندندی«۱» و چون بر توانگران و اشراف واجب شدی در توقّف نهادندی خدای تعالی بر ایشان انکار کرد گفت [حکم]«۲» جاهلیّت و کفّار و عبده اوثان می‌جویید و شما اهل کتابی. بعضی دگر«۳» گفتند خطاب است با هر کس [که]«۴» او مخالفت کند«۵» احکام خدای را و به خلاف آن کارکرد برای آن که هر چه بیرون حکم خدای و شرع رسول باشد حکم جاهلیّت بود و نصب حکم به آن است که مفعول یبغون است و بغی طلب باشد بناحق. وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً، و کیست که حکم او نیکوتر«۶» است از حکم خدای و نصب «حکما» بر تمییز است لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ، برای آنان که ایشان را یقینی و علمی باشد و تخصیص ذکر موقن«۷» برای آن معنی است که چند جای اشارت کرده شد برای آن که حکم خدای تعالی برای همه کس خود نیکوتر«۸» باشد سواء اگر موقن باشد و اگر شاکّ، جز که موقن آن داند و شناسد و ایمان آرد به آن و منّت آن بدارد. قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى أَوْلِياءَ- الآية، در سبب نزول [آیت]«۹» خلاف کردند و اگر چه حکم عام است جمله مکلّفان را. عوفی و زهری گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون مشرکان را به بدر آن نکبت رسید و مسلمانان مظفّر و منصور باز گشتند جهودان را گفتند بدیدی«۱۰» که خدای تعالی چه ------------------------------- (۱). مر: بدادندی. (۲). اساس ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: دیگر. (۴). اساس ندارد با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز، آج، لب، مر، لت: مخالفت کرد. (۸- ۶). لت: نکوتر. (۷). اساس، مت: موقف، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۰). آج: ندیدی، لت: بدیدید. صفحه : ۴۱۴ کرد با دشمنان ما ایمان داری«۱» و الّا به روزی چنین مبتلا- شوی«۲». مالک بن الضّیف گفت همانا مغرور شدی به آن که جماعتی اغمار که ایشان را علمی نبود به کارزار، در دست شما افتادند اگر شما را با ما قتالی باشد با شما نماییم که کارزار چون باشد. عبادة بن الصامت گفت: یا رسول اللّه مرا جماعتی بسیار از حلفا«۳» و خویشان هستند از جهودان بسیار عدد، بسیار سلاح، سخت شوکت، و من از موالات ایشان بیزارم و از موالات جمله جهودان، و مولای من خدای و رسول خداست. عبد اللّه ابیّ سلول«۴» گفت اگر تو بیزاری من بیزار نیم که اینکه امن و امان که تو را هست از دوائر ما را نیست رسول- علیه السّلام- عبد اللّه ابیّ را گفت آنچه به آن نفاست کردی بر عباده صامت از ولایت جهودان و موالات ایشان تو را مبارک باد. عبد اللّه ابیّ گفت پذرفتم«۵» ولایت ایشان، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و سدّی گفت سبب آن بود که چون وقعه«۶» احد برفت مسلمانان پاره‌ای دل شکسته«۷» شدند و بترسیدند از آن که مباد که دگر بار کافران را بر ایشان دستی باشد مردی از جمله مسلمانان گفت امّا من به حمایت دهلک جهود خواهم رفتن و از او امانی بستدن که من می‌ترسم که نبادا«۸» جهودان را بر ما دستی باشد و دیگری گفت من به حمایت فلان ترسا خواهم رفتن تا مرا امانی بجوید و به زمین شام رفتن، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از اینکه معنی. عکرمه گفت آیت در مردی آمد نام او ابو لبابهٔ بن عبد المنذر آنگه که بنی قریظه رضا دادند به حکم سعد بن معاذ، ایشان را گفت بد کردی که به حکم او فرود آمدی که او در حقّ شما بدرای است. قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، قدیم- جلّ جلاله- خطاب کرد با مؤمنان و ایشان را گفت ای مؤمنان مصدّقان گرویدگان«۹» اگر هیچ ایمان شما را اصلی هست جهودان و ------------------------------- (۱). وز: آری، آج، لب، مر: آرید. (۲). مر: مبتلا خواهید شد، لت، مبتلا شوید. (۳). وز، لب، مر، مت: خلفاء. (۴). لت را. (۵). وز، مر: پذیرفتم. (۶). لب: واقعه. (۷). وز، آج، لب، لت: شکسته دل. (۸). آج، لب، مر، لت: مبادا که. (۹). مر، لت: گروندگان. صفحه : ۴۱۵ ترسایان را دوست مگیری«۱» چه ایشان

دشـمنان شـمااند و به شـما خیر نخواهنـد و بسـگالند«۲»، به ایشـان تولّـا مکنیـد و به ایشـان موالاـت و دوستی مکنیـد ایشـان دوسـتان یکدیگرانـد. و اتّخـاذ افتعـال باشـد از اخـذ و اصـل او اینکه جـا ائتخـاذ است آنگه همزه را تا کردنـد و در تاء افتعال ادغام کردنـد و همچنین اتّعـاد اصـل او اوتعـاد بوده است «واو» «تـا» کردنـد و در «تـاء» افتعال ادغام کردنـد و اصل کلمه اخـذ است و اخـذ به معانی مختلف استعمال کرده«۳» اخذ اعداد باشد چنان که اخذته صدیقا لی و عدوّا لی و غیر ذلک، او را دوست گرفتم«۴» یا دشمن، معنی آن است که او را به اینکه کـار به دست نهـادیم. و اخـذ به معنی تنـاول باشـد چنان که اخـذت الکتاب و الثّوب ای تناولته بیـدی، به دست خود از دست کسـی بسـتاند. و اخذ میثاق عقد«۵» بسـتن و تأکیـد و اسـتواری او باشـد یقال اخذت عهده علی ذلک، و اخذ به معنی عقوبت آمد فی قوله: فَأَخَذَهُ اللّهُ نَکالَ الآخِرَۀِ وَ الأُولی«۶»، و قوله: إِنَّ أَخذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ«۷». و اولیاء جمع ولیّ باشد و ولیّ نصیر بود و آن کس که یلی امره، که تولّا کار او کند و منه الولی للقرب، و ولایت و موالات و تولّا همه از یک باب است [۳۹۶- ر]

خـدای تعـالی در اینکه آیت نهی کرد از تولّـای کافران و دوستی با ایشان و بگفت ایشان باشـند که دوسـتان یکـدیگر باشـند. آنگه گفت اینکه کاری آسان نیست هر کس که تولّا کنـد به ایشان و به ایشان دوستی کنـد از ایشان باشد و منه قوله- علیه السّـلام: المرء مع من احبـ[و قوله- علیه السّلام:۸»۹» من احبـ]» عمل قوم خیرا کان او شرّا کان [کمن]» عمله ، همچنان -----------------

----------------- (۱). مر، لت: مگیریـد. (۲). لب، مر، لت: نسـگالند. (۳). آج: اسـتعمال کرده‌اند، لت: استعمال کردند. (۴). وز، مت: گرفتیم. [.....]

(۵). وز، آج، لـب، مر، لت و. (۶). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۵. (۷). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۲. (۸). اساس: نـدارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به آج، مر، لب افزوده شد. صـفحه : ۴۱۶ که در اینکه طرف: وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ«۱»، لاـ جرم در حقّ ایشـان گفت: المؤمنون کنفس واحـدهٔ و گفت: ۲» المؤمن للمؤمن کالبنیان» یشـدّ بعضه بعضا ، و اینکه غایت تحـذیر است که خـدای تعالی کرد تا مؤمنان با کافران مخالطت و موالات نکننـد چه اگر کننـد گفت از ایشان باشـند. إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ، و خـدا هـدایت ندهـد ظالمان را در او دو قول گفتنـد یکی از آن که: لا یهـدیهم الی طریق الجنّهٔ، ایشان را ره بهشت ننمایـد«۳» و قـولی دیگر آن که ایشـان را آن حکم نکنـد که مؤمنـان را کرد از حسن ثنـا و مـدح و نصـرت بر اعـدا. قوله: فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ- الآیـهٔ، گفت نبینی خطـاب کرد با رسول- علیه السّـلام- و گفت نبینی یا محمّد آنـان را که در دل بیمـاری دارنـد و شـک و نفـاق، یُسـارِعُونَ فِیهِم، که شـتابزدگی می‌کننـد در حقّ جهودان و ترسایـان، و قوله«۴» یُسـارِعُونَ در جـای مفعول دوم فَتَرَی است. و المعنی تراهم مسارعین، یعنی عبـد اللّه ابیّ سـلول یَقُولُونَ در جای حال است از مفعول ای قـایلین در آن حـال که می گوینـد نَخشـی، می‌ترسـیم که به ما رسـد. دائِرَۀٌ یعنی [نکبتی]«۵» که بر مـا گردد از ایشـان و دولـتی و دستی«۶» که ایشـان را باشـد بر ما، و دولت را دایره خوانـد«۷» لـدوره بین النّـاس، برای آن که میـان مردمان گردد و دولت و دور به یک معنی است قال اللّه تعالی: وَ تِلکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ«۸» و تداولته الایدی اذا انتقل من ید الی ید، و قال تعالی: عَلَیهِم دائِرَۀُ السَّوءِ«۹»، قال الشّاعر: یردّ عنک القـدر المقـدورا و الدّائرات السّوء ان تدورا حق تعالی رد کرد بر منافقان و امید داد مؤمنان را گفت:

---------------------------------- (۱). سـوره توبه (۹) آیه ۷۱. (۲). اسـاس، وز: کالبینـات، بـا توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس، مر: ننمایند، با توجه به وز، آج، لب تصـحیح شد. (۴). آج، لب- مر تریهم. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شد. (۶). وز، مر: دوستی. (۷). آج، لب، مر: خواننـد. (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۰. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۹۸. [.....]

صفحه : ۴۱۷ فَعَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَ بِالفَتحِ، باشد که خدای تعالی گشاد که«۱» کند بر شـما از نصرت و ظفر و درهای رحمت و نصرت بر شـما گشایـد. سـدّی گفت فتـح [مکه]«۲» خـواست دیگر مفسّـران گفتنـد مراد فتـح بلاـد و حصـون مشـرکان و جهـودان اسـت بر مسـلمانان، و اولیتر آن بود که حمل کننـد بر عموم. قتاده گفت: مراد به فتـح حکم و فصل است و حاکم را فتّاح خواننـد. و منه قوله:

رَبَّنَا افتَح بَینَنا وَ بَینَ قَومِنا بِالحَقِّ وَ أَنتَ خَیرُ الفاتِحِین«۳»، یعنی حکم کنـد میـان شـما و ایشان أو أَمرٍ مِن عِنـدِهِ، یا کاری و فرمانی از نزدیک او. در او چنـد قول گفتنـد: سـدیّ گفت یعنی کاری پدیـد آرد یا فرمانی دهد قاطع، که در آن اعزاز مسـلمانی باشد و اذلال کفر، بعضـی دگر گفتنـد مراد جزیت است که بر اهـل ذمّت نهـاد. حسن بصـری و زجّـاج گفتنـد مراد اذلاـل منافقـان است به اظهار اسرار«۴» در نفاق. ابو علی گفت مراد مرگ«۵» منافق است برای آن که چون اعلام مرگ پیدا شود بداند که بازگشت او با کجاست پشـیمان شود بر نفاق و اضـمار کفر و اظهار کردن خلاف آن که در دل داشت«۶». فَیُصـبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فِی أَنفُسِهِم نادِمِینَ، آنگه گفت ایشان را بر آن اضمار و اسرار که کرده باشند پشیمان شوند. وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا، إبن کثیر و نافع و إبن عامر خواندند به اثبات واو و جمله قرّاء خواننـد یقول به رفع لام، مگر ابو عمر«۷» که خواند و «یقول الّذین امنوا» عطفا علی قوله، فَعَسَـی اللّهُ أَن یَأتِیَ بِالفَتحِ، اگر گوینـد چگونه شایـد گفتن عسـی اللّه أن یقول الّـذین امنوا! گوییم تقـدیر خطا کردی چنین نیست «عسـی اللّه أن یأتی بالفتـح و یقول» و معنی آن باشـد که حق تعالی امید می‌دهد و طمع می‌فکند«۸» مؤمنان را در آن که خـدای برای ایشان فتح و ظفر آورد«۹» و نیز طمع می‌فکنـد«۱۰» در آن کـه مؤمنـان بـه آن جـا ------------------------------ (۱). مر: گشـاده کنـد. (۲). اساس: نـدارد، با توجه به وز و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شد. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹. (۴). آج، مر ایشـان. (۵). آج، مر مرد. (۶). مر: دارد. (۷). وز، مر: ابـو عمرو. (۱۰ – ۸). مر: می‌افکند. (۹). وز، آج، مر: آرد. صـفحه : ۴۱۸ باشـند که اینکه گویند. ابو علی فارسـی وجهی دگر گفت حمل بر معنی است و تقدیر آن است که عسـی ان یأتی اللّه بالفتح و عسی ان یقول الّذین امنوا علی تکریر العامل، و اینکه مستقیم باشد«۱» و معنی در هر دو وجه یکی است و تقدیر مختلف، حق تعالی خبر داد که چون حال اینکه حال باشد که خـدای تعالی فتح آرد برای مؤمنان و کاری«۲» تعبیه سازد و منافقان«۳» پشـیمان شوند و سر نفاق ایشان بر صحرای فضیحت افتد مؤمنان به تهکّم«۴» و استهزاء در آینـد و گوینـد: أَ هؤُلاءِ، اینانند! یعنی منافقان را که سوگنـد خوردنـد بغایت سوگنـدشان که ما با شماییم و از شـماییم و یکدست و یکدل و یکزبانیم و با دوسـتان شـما دوستیم و با دشمنان شما دشمنیم. آنگه روی در ایشان نهند و ایشـان را گوینـد حَبِطَت أَعمـالُهُم، ایشـان را عمـل باطل شـد«۵» یعنی عملی کـه ایشـان گمـان بردنـد یـا آن کس کـه نفـاق ایشـان ندانست«۶» که آن عملی صالح است باطل شد و ضایع شد [۳۹۶- پ]

برای آن که نه بر وجه مأمور به واقع آمـد و بر وجه قربت و عبـادت، بل بر وجه ریا و نفاق، تا به آن جان و مال خود حمایت کننـد. فَأَصبَحُوا خاسِرِینَ، در روز آیند زیانکار، و مراد نه روز است [یا شب مراد آن است که صاروا خاسرین]«۷» زیانکار شوند و ایشان را زیانکـاری پیـدا شود و مثله امسـی فلاـن مقیمـا و اصـبح راجلاـ و اضـحی منطلقـا، و مراد وقت معیّن نیست بل معنی صار است. و در تخصـیص اصـبح به مثـل اینکه موضع وجهی نیکو گفتیم پیش از اینکه، فی قوله: فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ«۸»، و در آیت دلیـل نیست بر صحّت احباط از جهت آن که لفظ احباط در اوست برای آن که وجه آن است که اشارت کرده شد که ایشان عمل ---------- ------------------------ (۱). مر: بود. (۲). اساس و، با توجه به وز و مفهوم عبارت زایـد می‌نماید. (۳). آج، میر بد دل و. (۴). مر: تحکّم. (۵). وز: باشد. [.....]

(۶). آج، مر: بـدانست. (۷). اساس: نـدارد، با توجّه به آج، مر افزوده شـد. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. صفحه : ۴۱۹ خود به موقع قبول دانستند چون پدید«۱» آمد عاقبت کار ایشان معلوم شد که آن را خود موقعی نبوده است و اصـلی نداشته است و لا بد اصحاب وعیـد را هم اینکه بایـد گفتن، برای آن که ایشـان نخواهنـد گفتن«۲» که منافقـان را عملی هست بموقع«۳» تـا به معصـیتی که کنند محبـط شود پس معنی باتّفـاق آن است که گفته شـد- و اللّه ولیّ التّوفیق و هو حسـبنا و نعم المعین. تمّ الجزء السّادس«۴» و یتلوه فی السّابع قوله- عزّ و جلّ: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یَرتَـدَّ مِنکُم عَن دِینِهِ- الآیـهٔ و الحمد للّه ربّ العالمین و الصّـلاهٔ و السّـلام علی محمّد و آله الطّاهرین. کتبه الفقیر الحقیر غلام علی من یوم الجمعه فی التاریخ سبع عشر رجب سنه الف و خمسون و سبع. صورهٔ ما کان ایضا مکتوبا فی ازیلها استفاد منه العبید الفقیر الی اللّه تعالی ابو الحسین محمّد بن حیدر الخزرجی القمی اعانه اللّه داعیا مترحما اوایل شهر

اللّه المبارک رمضان من سنه ست و خمسین و سبعمائه هجریّه. ایضا، و استفاد منه و استنسخ و طالع و اطلع علی فوائده ربع المذنب المحتاج الی رحمهٔ ربّه القوی محسن بن رضی الدین محمّد الحافظ المصدر الرضوی فی الروضهٔ الرضویه علی صاحبها السّلام و التحیّهٔ فی محرم الحرام سنه ۸۹۱ غفر اللّه ذنوبه. و هذا السید محمّد جعفر سلّمه اللّه تعالی. ایضا، اتنسخ من اوّله الی آخره و کتب ابو عبد اللّه بن علی بن ابی عبد اللّه به خط فی تاریخ محرم ست و ستمائه. صورهٔ خط الکاتب من هذه المجلّدهٔ من نسخهٔ الاصل فی ذیلها اتفق الفراغ من نسخه ظهیرهٔ یوم الاربعا التاسع من شعبان المبارک سنه خمس عشرهٔ و ستمائه علی ------------------------------ (۱). وز، آج، مر: بدید آمد. (۲). آج، مر: نخواهند گفت. (۳). آج، مر: یا . (۴). آج فی عشرین شهر شوّال سنه احدی اربعین و تسعمائهٔ اللهم اغفر لصاحبه و لکاتبه و لقارئه و لمن نظر فیه و لمن قال، آمین یا ربّ العالمین، مر شرع فی جزؤ. صفحه : ۴۲۰ یدی اضعف عباد اللّه و احوجهم الی رحمهٔ مولاه الی عبد اللّه الحسین بن محمّد بن الحسین المدعو حاجی بخط حامدا لربّه و مصلّیا علی نبیه و داعیا لصاحبه بورک له فیه. قد وفّقنی اللّه تعالی لمقابلهٔ هذه المجلّدهٔ و مطالعتها فی قریب من ثلثهٔ اشهر آخرها شهر رجب المرجب من سنه الف و کان ذلک فی دار السرور لاهور صینت فی ظلّ و الیها عن الافات و الشرور. و انا الفقیر الی رحمهٔ ربه الغنی نور اللّه بن شریف بن نور اللّه الحسینی المرعشی الشوشتری عفی اللّه عنهم و حشرهم مع النّبی و آله الطّاهرین [۳۹۷- ر].

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».